

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



کنگره نکوداشت آیت الله العظمی مظاهری



اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی اصفهان



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی



پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی



استانداری اصفهان



دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان



اداره کل اوقاف و امور خیریه اصفهان



مرکز مدیریت حوزه علمیه اصفهان



شهرداری اصفهان

مَوْسُوعَةٌ

سِمَا حَة آيَة الله العُظْمَى الشَّيْخ المَظَاهِرِيّ «حَفِظَهُ اللهُ»

(القِسْمُ الأوَّل)

جُزْءٌ بَيَسْتَم

دانش اخلاق اسلامی

بر پایه مجموعه «دراسات في الأخلاق و شؤون الحكمة العملية»

جلد چهارم

تحریر فارسی

مجید هادی زاده

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

شعبه اصفهان



پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

مَوْسُوعَةُ سِمَاخَةِ آيَةِ اللَّهِ الْعُظْمَى الشَّيْخِ الْمُظَاهِرِيِّ «حَفِظَهُ اللَّهُ»

جزء بیستم

دانش اخلاق اسلامی / جلد چهارم

بر پایه مجموعه «دَرِاسَاتُ فِي الْأَخْلَاقِ وَ شُؤُونِ الْحِكْمَةِ الْعَمَلِيَّةِ»

تحریر فارسی: مجید هادی زاده

• ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان

• چاپ اول: پاییز ۱۳۹۵

• شمارگان: ۵۰۰ نسخه

• قیمت دوره: ۸۰۰۰۰۰ تومان

• عنوان: ۶۱؛ مسلسل: ۱۰۵

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی: اصفهان، خیابان آیت الله شمس آبادی، کوچه سرلت

تلفن: ۰۳۱-۳۲۳۴۴۴۰۷

وبسایت: <http://www.Morsalat.ir/Nashr> پست الکترونیک: Nashr.disf@dte.ir

سرشناسه: مظاہری، حسین، ۱۳۱۲-

عنوان و نام پدیدآور: دراسات في الأخلاق و شؤون الحكمة العملية، دانش اخلاق اسلامی / مؤلف مظاہری؛ تحریر

فارسی مجید هادی زاده

مشخصات نشر: اصفهان: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ج ۴

فروست: مَوْسُوعَةُ سِمَاخَةِ آيَةِ اللَّهِ الْعُظْمَى الشَّيْخِ الْمُظَاهِرِيِّ «حَفِظَهُ اللَّهُ»؛ جزء بیستم

شابک: ۸۰۰۰۰۰ ریال؛ دوره: ۷-۵۱-۷۱۲۹-۶۰۰-۹۷۸-۶۴۰-۹۶۹۲۶-۷-۸-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا.

موضوع: اخلاق اسلامی.

شناسه افزوده: هادی زاده، مجید، ۱۳۴۹-، تحریر فارسی.

شناسه افزوده: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه استان اصفهان

رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۴۰۴۱۰۶۲۵۴/۸/ BP۲۴۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۵۵۱۰۸

فهرست مطالب

پیشگفتار بازنویس.....	۱۷
فضیلت سی و دوم: شکر و سپاسگذاری از نعمت.....	۱۹
مراتب فضیلت شکرگذاری.....	۲۱
۱. مرتبه نخست.....	۲۱
۲. مرتبه دوم.....	۲۵
۳. مرتبه سوم.....	۲۸
انواع شکرگذاری نسبت به حضرت حق.....	۲۹
۱. شکر اعتقادی.....	۲۹
۲. شکر زبانی.....	۲۹
۳. شکر عملی.....	۳۰
چند روایت درباره شکر و شکرگذاری.....	۳۱

فصل سی و یکم

فضیلت سی و دوم: رضایت از مقدرات خداوند.....	۳۹
برخی از آثار قرآنی فضیلت رضایت به مقدرات الهی.....	۴۰
مراتب رضایت از تقدیر الهی و تسلیم نسبت به آن.....	۴۳

۴۳	۱. مرتبه نخست
۴۴	۲. مرتبه دوم
۴۵	۳. مرتبه سوم
۴۷	مطلب نخست
۵۰	مطلب دوم
۵۱	فوائد دعا و آثار آن
۵۱	۱. فائده اول
۵۲	۲. فائده دوم
۵۳	۳. فائده سوم
۵۴	۴. فائده چهارم
۵۵	۵. فائده پنجم
۵۵	۶. فائده ششم
۵۶	۷. فائده هفتم
۵۶	۸. فائده هشتم
۵۷	۹. فائده نهم
۵۸	۱۰. فائده دهم
۶۲	مطلب سوم
۶۳	مطلب چهارم
۶۵	چند روایت درباره رضایت به قضای الهی و تسلیم بودن در برابر آن
۷۳	رذیلت سی و دوم: ناخشنودی از تقدیر الهی
۷۵	نکاتی چند از داستان حضرت موسی ۷ و عبد صالح در قرآن کریم
۷۵	نکته اول
۷۶	نکته دوم

فهرست مطالب ۷

نکته سوّم	۷۶
نکته چهارم	۷۶
راههای تحصیل فضیلت رضایت به تقدیر الهی	۷۸
راه نخست	۷۸
راه دوّم	۷۸
راه سوّم	۷۸
مراتب رذیلت نارضایتی از تقدیر الهی	۸۰
مرتبه نخست	۸۰
مرتبه دوّم	۸۱
مرتبه سوّم	۸۳
چند روایت درباره ناخشنودی از مقدّرات الهی	۸۷

فصل سی و دوّم

فضیلت سی و چهارم: توکل و اعتماد بر خداوند	۹۱
مراتب توکل بر حضرت حق	۹۲
۱. مرتبه نخست	۹۲
۲. مرتبه دوّم	۹۳
۳. مرتبه سوّم	۹۴
نتیجه‌ای که از توکل حاصل می‌شود	۱۰۷
تکمیل این مبحث و توضیحی پیرامون آن	۱۰۸
چند روایت درباره توکل بر خداوند متعال	۱۱۲
رذیلت سی و سوّم: اعتماد و تکیه بر غیر خداوند متعال	۱۱۸
چند روایت درباره توکل و اعتماد بر غیر خداوند متعال	۱۳۲

فصل سی و سوم

۱۳۷	فضیلت سی و پنجم: حضور قلب
۱۴۲	انواع حضور قلب
۱۴۲	۱. حضور قلب در نماز
۱۴۳	۲. حضور قلب در تمامی کارها
۱۴۴	۳. حضور قلب دائمی
۱۴۷	مراتب حضور قلب
۱۴۷	۱. مرتبه نخست
۱۴۸	۲. مرتبه دوم
۱۵۰	۳. مرتبه سوم
۱۵۱	۴. مرتبه چهارم
۱۵۱	۵. مرتبه پنجم
۱۵۵	الف. قسمت نخست
۱۵۶	ب. قسمت دوم
۱۵۷	ج. قسمت سوم
۱۵۸	د. قسمت چهارم
۱۶۰	ق. قسمت پنجم
۱۶۲	آداب عبادت
۱۶۲	۱. توجه به ذلت بندگی
۱۶۲	۲. توجه به عزت پروردگار
۱۶۲	۳. خشوع در مقابل پروردگار
۱۶۲	۴. سکون و آرامش قلب
۱۶۳	۵. آسودگی از تصرفات شیطان

فهرست مطالب ۹

۱۶۴	۶. شادمانی و نشاط در عبادت
۱۶۵	۷. همراهی و مهربانی با خود
۱۶۵	۸. درک معانی الفاظ و اعمال عبادی؛
۱۷۱	راههای بدست آوردن حضور قلب
۱۷۱	۱. تقویت ایمان
۱۷۲	۲. به حبس درآوردن قوای خیال و واهمه
۱۷۳	۳. فرونفتادن در خواسته‌های نفسانی
۱۷۴	۴. کوتاه ساختن آرزوها و دست کشیدن از آنها
۱۷۶	۵. فرونفتادن در دنیا
۱۷۷	۶. دوری کامل از گناهان
۱۷۸	۷. پیراستن قلب از صفات ناشایست
۱۷۹	۸. دعا، تضرُّع و تَوْسُّل
۱۸۱	چند روایت دربارهٔ حضور قلب
۱۸۶	رذیلت سی و چهارم: غفلت قلب از یاد خدا
۱۹۳	مراتب غفلت قلب
۱۹۳	۱. مرتبهٔ نخست
۱۹۳	۲. مرتبهٔ دوّم
۱۹۵	۳. مرتبهٔ سوّم
۱۹۶	۴. مرتبهٔ چهارم
۲۰۰	چند روایت دربارهٔ غفلت قلب

فصل سی و چهارم

۲۰۵	فضیلت سی و ششم: شکیبائی و استقامت
۲۰۸	حقیقت صبر

۲۱۱	روش قرآن کریم در دعوت به صبر
۲۲۲	مراتب صبر
۲۲۲	۱. مرتبه نخست
۲۲۴	۲. مرتبه دوم
۲۲۵	۳. مرتبه سوم
۲۲۶	۴. مرتبه چهارم
۲۲۹	۵. مرتبه پنجم
۲۳۱	۶. مرتبه ششم
۲۳۲	نکته اول
۲۳۷	نکته دوم
۲۴۰	نکته سوم
۲۴۲	نکته چهارم
۲۴۴	چند روایت درباره صبر
۲۵۱	رذیلت سی و پنجم: ناشکیبائی
۲۶۲	مراتب سبک سری و ناشکیبائی
۲۶۲	۱. مرتبه نخست
۲۶۴	۲. مرتبه دوم
۲۶۴	۳. مرتبه سوم
۲۶۵	راه پاکسازی نفس از این رذیلت
۲۶۷	توضیحی پیرامون این آیات
۲۶۸	۱. نماز
۲۶۸	۲. قانون مواسات و برادری
۲۶۹	۳. ایمان به قیامت

۴. حفظ عفاف و غیرت.....	۲۷۱
۵. پای‌بندی به پیمانها و رد نمودن امانتها.....	۲۷۴
۶. ادا نمودن شهادت.....	۲۷۵
چند روایت دربارهٔ ناشکیبائی.....	۲۷۷

فصل سی و پنجم

فضیلت سی و پنجم: دعا و نیایش.....	۲۸۵
فوائد و منافع دعا.....	۲۹۰
۱. ارتباط بین بنده و مولی.....	۲۹۱
۲. برطرف شدن حجاب از مقابل فطرت انسان.....	۲۹۱
۳. درک و دریافت ذلت بندگی و عزت پروردگاری.....	۲۹۳
۴. یافتن گمشدهٔ انسان.....	۲۹۵
۵. بریدن از دیگران و پیوستن به او.....	۲۹۶
۶. جلب ولایت الهی.....	۲۹۷
۷. تسلط بر اعصاب و گریز از پریشان‌خاطری.....	۲۹۸
۸. تزکیهٔ نفس و نیکوکردن اخلاق.....	۳۰۰
۹. ثوابهای بسیار.....	۳۰۳
۱۰. اجابت دعا.....	۳۰۴
موانع پذیرش دعا.....	۳۰۶
۱. صفات رذیلت.....	۳۰۶
۲. گناه.....	۳۰۸
۳. مال مُشْتَبِه.....	۳۱۱
۴. سنگدلی.....	۳۱۴

۵. ناهمانگی میان زبان و قلب ۳۱۴
۶. تکیه و اعتماد بر غیر خداوند متعال ۳۱۵
۷. ناهماهنگی میان دعا و عمل انسان ۳۱۷
۸. فراهم نساختن علل و اسباب لازم ۳۱۸
۹. رسیدن به مراتب اولیاء خدا ۳۲۰
۱۰. علاقه خداوند به شنیدن صدای بنده اش ۳۲۲
- شرائط پذیرش دعا ۳۲۵
۱. شروط صحّت دعا ۳۲۵
- الف: معرفت الهی ۳۲۵
- ب: آغاز نمودن با حمد و ستایش حضرت حق ۳۲۶
- ج: یقین به اجابت ۳۲۶
- د: توبه و اقرار به گناه ۳۲۸
- ه: توسّل به صاحبان عصمت کبری: ۳۲۹
۲. شرائط مستحبّی دعا ۳۳۰
- الف. شرائط مربوط به دعا کننده و حالات او ۳۳۰
- ب: شرائط مربوط به زمان ۳۳۲
- ج: شرائط مربوط به مکان ۳۳۳
- چند روایت درباره دعا ۳۳۸
- رذیلت سی و ششم: روی گردانی از دعا ۳۴۴
- مراتب رذیلت روی گردانی از دعا ۳۴۵
- مرتبه اوّل ۳۴۵
- مرتبه دوّم ۳۴۶

فهرست مطالب ۱۳

مرتبه سوّم	۳۴۹
ضررها و مفسد این رذیلت اخلاقی	۳۵۳
۱. سخت دلی	۳۵۳
۲. سایه افکندن حجابهای ظلمانی بر فطرت انسان	۳۵۳
۳. پیدایش عقده خود کم بینی	۳۵۵
۴. بریدن از خداوند و پیوستن به دیگران	۳۵۸
۵. تسلّط یافتن شیطان بر انسان	۳۶۱
۶. از دست رفتن ذوق و نشاط انسان	۳۶۴
چند روایت درباره روی گردانی از دعا	۳۷۰

فصل سی و ششم

فضیلت سی و هشتم: تمسّک به قرآن و عترت	۳۷۵
تمسّک به قرآن کریم	۳۷۶
مراتب تمسّک به قرآن کریم	۳۷۸
۱. مرتبه اوّل	۳۷۸
الف. ایمان و اعتقاد عقلی به آن کتاب آسمانی	۳۷۸
ب. اعتقاد به سازگاری این کتاب با نظام تکوین	۳۷۹
ج. اعتقاد به ظهور اسماء و صفات الهی در این کتاب آسمانی	۳۸۰
۲. مرتبه دوّم	۳۸۱
۳. مرتبه سوّم	۳۸۳
نتایج رسیدن به این مراتب سه گانه	۳۸۶
۱. قرائت قرآن	۳۸۷

۲. عمل به قرآن کریم ۳۹۲
۳. درک معانی قرآن، شناخت و آموزش آن ۳۹۶
۴. دریافت نور و حقیقت قرآن کریم ۴۰۰
- تمسک به عترت ۴۰۱
- مراتب تمسک به عترت ۴۰۳
۱. مرتبه نخست ۴۰۳
۲. مرتبه دوّم ۴۰۳
۳. مرتبه سوّم ۴۰۴
- مراتب دیگر از تمسک به عترت ۴۰۵
۱. شناخت امام ۴۰۵
۲. محبّت به عترت ۴۱۱
۳. متابعت از اهل بیت: ۴۱۳
۴. تسلیم بودن در مقابل اهل بیت: ۴۱۴
۵. توسّل به اهل بیت: ۴۱۶
- چند روایت درباره تمسک به قرآن ۴۲۱
- چند روایت درباره تمسک به عترت: ۴۲۴
- رذیلت سی و هفتم: تمسک به طاغوت ۴۲۸
- مراتب این رذیلت اخلاقی ۴۳۱
۱. تمسک به عقل ۴۳۱
۲. تمسک جاهلانه به غیر قرآن و عترت ۴۳۵
۳. تمسک لجاجت آمیز به غیر قرآن و عترت ۴۳۶
- چند روایت درباره تمسک به طاغوت ۴۴۰

فصل سی و هفتم

۴۴۷	فضیلت سی و نهم: میانه‌روی
۴۵۱	نکته‌ای بسیار مهم
۴۵۶	پایه‌ها و اصول میانه‌روی در زندگی مادی
۴۵۶	۱. تولید
۴۵۸	الف: اهتمام به ضروریات
۴۵۸	ب: مرغوب بودن کالاهای تولید شده
۴۵۸	ج: استحکام کالاهای تولید شده
۴۶۰	۲. توزیع صحیح
۴۶۲	الف: رعایت نیاز واقعی مصرف کنندگان
۴۶۲	ب: رعایت عدل و انصاف
۴۶۳	ج: کوتاه کردن دست واسطه‌ها
۴۶۳	۳. مصرف درست
۴۶۵	الف: خویشتن داری کامل در مصرف
۴۶۵	ب: رعایت قانون مواسات
۴۶۵	ج: رعایت مساوات اجتماعی در مصرف
۴۶۵	نکته‌ای اقتصادی - اخلاقی
۴۶۹	چند روایت درباره میانه‌روی در معیشت
۴۷۲	فضیلت چهارم: عزلت و گوشه‌گیری
۴۷۶	چند نکته بسیار مهم
۴۷۶	نکته اول

نکته دوم.....	۴۸۰
نکته سوم.....	۴۸۷
چند روایت درباره عزلت و گوشه گزینی.....	۴۹۰
چند روایت در مذمت عزلت.....	۴۹۳
سخن پایانی.....	۴۹۵

نمایه

آیات شریفه.....	۴۹۷
روایات و احادیث.....	۵۲۶
اشعار.....	۵۴۲

دیباچه

بزرگداشت همه اصناف دانشوران، به ویژه عالمان دینی و مراجع عظام تقلید، فریضه‌ای دینی و وظیفه‌ای علمی است. جامعه‌ای که نخبگان علمی خود را قدر می‌نهد و بر صدر می‌نشانند، گویای این است که به چنان بلوغ عقلی دست یازیده که سرمایه‌های معنوی را برتر از میراث مادی می‌داند. اکنون که جامعه و کارگزاران کشور ما، در بزرگداشت عالمان جد و جهد می‌ورزند و در حیات ایشان از آنها قدردانی می‌کنند.

حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری - دامت برکاته - در شمار عالمانی است که تقدیر عمر را در تعلیم و تربیت و دستگیری از طالبان اخلاق و سیر و سلوک گذرانند. وی پس از فراگیری علوم دینی از محضر استادان بزرگ معقول و منقول، علاوه بر تدریس سطوح عالی فقه و اصول و تألیف آثار ارزشمند، صدها شاگرد در حوزه علمیّه قم و اصفهان پروراند؛ شاگردانی که اینک بسیاری از آنان به مقامات عالی حوزوی و دانشگاهی نایل آمده‌اند و جامعه علمی و دینی کشور را افاضه می‌رسانند.

از دیرباز بسیاری از ارادتمندان حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری بر آن بودند که همایشی در نکوداشت مقام بلند ایشان بسامان کنند. اکنون به اهتمام وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیّه قم و شعبه اصفهان، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، و حوزه علمیّه اصفهان، کنگره بزرگداشت مرجع گران ارج حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری در آذر ۱۳۹۵ برگزار می‌شود؛ باشد که شاگردان و ارادتمندان ایشان بتوانند اندکی از حق استاد را بگزارند و دیگر جویندگان معارف دینی را به سرچشمه زلال آثار وی رهنمون شوند.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از همه افراد، سازمانها و نهادهایی که در ستاد کنگره مساعدت و مشارکت نموده‌اند، به ویژه از حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای محمد قطبی رئیس دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان و جناب آقای یدالله جنتی مدیر انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان که در چاپ و انتشار این مجموعه گرانسنگ اهتمام ویژه داشته‌اند، تقدیر و سپاسگزاری نمایم. اللهم وفقنا لما تحب و ترضی.

حبيب رضا ارزانی

رئیس ستاد کنگره نکوداشت

و مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان

آذر ۱۳۹۵

سخنی با خواننده

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه/۱۲۲)

علمای دینی همواره در طول تاریخ بر روشنگری و نجات انسان از ورطه‌های انحراف و اشتباه سعی کرده و به قدر خلوصشان در این امر توفیق یافته‌اند. عالمانی که افزون بر فقه و اصول از سرچشمه تفسیر و حدیث و اخلاق و معارف اسلامی بهره بیشتر جستند، در هدایت‌گری توفیق فزون‌تری داشته‌اند.

در این میان عالم فقیه و وارسته، مرزبان اخلاق و خانواده، مبلغ هدایت‌گر، مفسر اندیشمند، مرجع مهاجر، حَسَنَةُ اصفهان، استاد بزرگوار حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری - زید عزه‌العالی - پس از سال‌ها تلاش و مجاهدت علمی و اخلاقی در حوزه علمیه قم و رسیدن به درجات عالی علمی و اخلاقی، بنا به درخواست اهالی دیار سپاهان و به انگشت اشاره رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای (حفظه‌الله تعالی) به دیار فرهنگ و تمدن، سرزمین عرش و فرش، مهد علم و ایمان؛ اصفهان رجعت نموده و در این سرزمین رحل اقامت گزیدند.

اینک بیش از دو دهه است که اصفهان از این چشمه جوشان معرفت، اخلاق، علم، عمل و هدایت بهره می‌گیرد و عطش حوزه علمیه اصفهان با این نور و رحمت سیراب می‌شود.

حضور این بزرگ‌مرد در این سرزمین، افزون بر رونق‌بخشیدن به حوزه علمیه و کرسی درس و بحث و کاوش علمی، در منظومه فکری، فرهنگی، معنوی، سیاسی و اجتماعی این شهر و استان تاثیر وافر داشته و همگان از نور وجود ایشان بهره برده‌اند.

آرامش فرهنگی، ثبات سیاسی، نشاط علمی، روح معنوی، اقتدار علمی، سرزندگی اجتماعی، تلاش مدیریتی، شور مذهبی، رونق مناسکی، شکوه آیینی، هویت طلبگی و ده‌ها نعمت دیگر را می‌توان برشمرد که در سایه و برکت حضور ایشان، به اصفهان و فرهنگ و حوزه این استان عطا شده است. خدا را شاکریم که توفیق بودن در کنار ایشان را به ما عطا فرمود و این امکان برایمان فراهم آمد تا انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی مسئولیت چاپ آثار گرانبسنگ و پُرافتخار حضرتش را برعهده گرفته و طبع را به زیور اندیشه و کلام ایشان بیاراید.

در پایان از همه تلاشگران برپایی کنگره نکوداشت این عالم فقیه و فرزانه بی‌بدیل قدردانی نموده و از کسانی که در آماده‌سازی و انتشار این مجموعه گرانبسنگ کوشش نمودند، تشکر می‌کنم.

محمد قطبی جشقانی

رییس دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان

فضیلت سی و دوم:

شکر و سپاسگذاری از نعمت

شکرگذاری، ملکه‌ای است که موجب می‌شود، انسان نعمت را بیاد آورد، بر آن سپاس گوید و برای صاحب نعمت جزای خیر طلب نماید؛ حضرت حق این مطلب را اینگونه به اشاره گرفته است: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾^۱: «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. مرا سپاس گوید و ناسپاسی من نکنید».

این فضیلت اخلاقی، از فضائلی است که در قرآن کریم به شدت بر آن تأکید شده است؛ چه در بسیاری از آیات این کتاب آسمانی، عبارت مبارک ﴿لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾: «باشد که سپاسگزار باشید» تکرار شده، تا نشان دهد که سپاسگذاری از اهداف نهایی نعمتهایی است که خداوند بر بندگان خود اعطا فرموده است. این مطلب بخوبی نشان می‌دهد که سپاسگذاری نعمتها، محبوب حضرت حق می‌باشد.

در آیات بسیار دیگری نیز، به اشاره و یا به تصریح آمده است، که شکر نعمت موجب خیر دنیا و آخرت، و زیاد شدن نعمتها خواهد بود؛ مادر اینجابه شماری از این آیات اشاره می‌کنیم: ﴿وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ﴾^۲: «پس هر که سپاس گوید برای خود گفته است»؛ ﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ﴾^۳: «چرا خدا شما را عذاب کند اگر سپاسگزار باشید»؛

۱. البقرة، ۱۵۲.

۲. النمل، ۴۰.

۳. النساء، ۱۴۷.

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾^۱: «اگر مرا سپاس گویند، بر نعمت شما می‌افزایم»؛
 ﴿وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ﴾^۲: «می‌پسندد که سپاسگزار باشید»؛
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ﴾^۳: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آن چیزهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید و اگر خدا را می‌پرستید، سپاسش را به جای آورید»؛
 ﴿بَلِ اللّٰهُ فَاعْبُدْ وَكُن مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾^۴: «بلکه خدا را پرست و سپاسگزار او باش»؛
 ﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا﴾^۵: «ای خاندان داود، برای سپاسگزاری کاری کنید».
 اما صدا فسوس! که تمامی مردمان جزانگشت شماری از آنان، به رذیلت ناسپاسی مبتلا می‌باشند؛ این مطلب نیز در بسیاری از آیات قرآن کریم ذکر شده، بر آن تأسف رفته و بندگان از آن باز داشته شده‌اند؛ در شمار این آیات است:
 ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ﴾^۶: «ولی بیشتر مردم شکر نمی‌گویند»؛
 ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ﴾^۷: «و اندکی از بندگان من سپاسگزارند»؛
 ﴿وَلَا تَجِدْ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۸: «و بیشترینشان را شکرگزار نخواهی یافت».

* * *

فضیلت سپاسداشت از نعمتهای حضرت حق نیز همچون دیگر فضائل اخلاقی، از مراتب و درجاتی چند برخوردار است. به مهمترین این مراتب در اینجا اشاره می‌کنیم.

۱. ابراهیم، ۷.

۲. الزمر، ۷.

۳. البقرة، ۱۷۲.

۴. الزمر، ۶۶.

۵. سبأ، ۱۳.

۶. البقرة، ۲۴۳.

۷. سبأ، ۱۳.

۸. الأعراف، ۱۷.

مراتب فضیلت شکرگذاری

۱. مرتبه نخست

این مرتبه که ضعیفترین مراتب این فضیلت اخلاقی است، آنست که آدمی نعمتهای حضرت حق را به سپاس گیرد، و بر آن شکر گذارد. این نعمتها شامل نعمتهای آشکار و مخفی او - جلّ و علا! - خواهد بود: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۱: «و نعمتهای خود را چه آشکار و چه پنهان به تمامی بر شما ارزانی داشته؟».

پرواضح است که هیچکس نمی تواند آنگونه که سزاوار نعمتهای اوست، به شکر آن نعمتها پردازد؛ چه به شمارش گرفتن این نعمتها مقدور هیچکس نبوده برای او ممکن نیست: ﴿وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾^۲: «و اگر خواهید که نعمتهایش را شمار کنید، نتوانید».

آیا هیچ سپاسگذاری که در مقام سپاس از نعمتهای حضرت حق است، می تواند شکر نعمت اعضاء ظاهر و آشکار بدن خود را به طور کامل به انجام رساند؟! اعضائی همچون چشم و گوش و دست و ...، نیز اعضاء پنهان انسان همچون عقل و روح و ...، نعمتهای آشکار ظاهری او همچون سلامتی، امنیت و ... و نعمتهای پنهان او همچون اسلام، ولایت ائمه هدی^{علیهم السلام}، هدایت و ... ؛

هرگز هیچکس نمی تواند حتی بخشی از این نعمتها را سپاس گذارد و از عهده شکر آن برآید! حضرت حق خود در این رابطه می فرماید: ﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۳: «و برایتان چشم و گوش و دل بیافرید. شاید سپاس گویند»؛

۱. لقمان، ۲۰.

۲. ابراهیم، ۳۴.

۳. النحل، ۷۸.

نیز از حضرت ابراهیم علیه السلام حکایت می‌فرماید که: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ»^۱: «آن که مرا بیافریده سپس راهنمایم می‌کند * و آن که به من طعام می‌دهد و مرا سیراب می‌سازد * و چون بیمار شوم شفایم می‌بخشد * و آن که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند * و آن که امید می‌دارم که در روز قیامت خطایم را ببخشد»؛

نیز می‌فرماید: «وَرَزَقَكُمُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۲: «و از چیزهای پاکیزه روزی داد، باشد که سپاس گویند»

اجر شیخ اجل سعدی شیرازی با حضرت حق، که مرواریدهای شاهوار فارسی را اینگونه در این زمینه به رشته درکشید: «هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است، و چون برمی‌آید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به در آید
«اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»^۳: «ای خاندان داود، برای سپاسگزاری کاری کنی و اندکی از بندگان من سپاسگزارند».

پرواضح است که مهمترین نعمتها، نعمت ولایت و هدایت بواسطه قرآن کریم است، همان که در شماری از آیات اینگونه به اشاره گرفته شده است:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۴: «امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم».

۱. الشعراء، ۷۸ - ۸۲.

۲. الأنفال، ۲۶.

۳. سبأ، ۱۳.

۴. المائدة، ۳.

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۱: «و از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است * تا خدا بدان هر کس را که در پی خشنودی اوست به راه‌های سلامت هدایت کند و به فرمان خود از تاریکی به روشناییشان ببرد و آنان را به راه راست هدایت کند».

با اینهمه، بدابحال مسلمانان که این نعمت را کفران کرده قرآن و عترت را ترک کردند و از آن فاصله گرفتند، از اینرو به لعنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دچار شدند و به مصیبتی گرفتار آمدند که هیچ مصیبتی برتر و بدتر از آن نیست!:

«يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»^۲: «ای پروردگار من، قوم من ترک قرآن گفتند»؛

«وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا»^۳: «و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولو الامرشان رجوع می‌کردند، حقیقت امر را از آنان درمی‌یافتند. و اگر فضل و رحمت خدا نبود، جز اندکی، همگان از شیطان پیروی می‌کردید».

از دیگر روشهای مسلمین - گذشته از ترک قرآن و عترت - که نشان از کفران نعمت آنان دارد، آنست که با قرآن کریم بگونه گزینشی تعامل می‌کنند. آنان هر بخش از این کتاب آسمانی که موافق طبعشان باشد را می‌پذیرند و دیگر بخشهای آن را چون موافق میل خود نیافتند، ترک و رها می‌کنند:

«قَالَ الَّذِينَ لَا يُرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ»^۴: «آنها که به دیدار ما امید

۱. المائدة، ۱۵ - ۱۶.

۲. الفرقان، ۳۰.

۳. النساء، ۸۳.

۴. یونس، ۱۵.

ندارند گفتند: قرآنی جز این قرآن بیاور یا دگرگونش کن؛

﴿كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ * فَوَرَّبُّكَ لَنَسْتَلَنَّاهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱: «همانند عذابى كه بر تقسیم‌كنندگان نازل كردیم * آنان كه قرآن را به اقسام تقسیم کرده بودند * به پروردگارت سوگند كه همه را بازخواست كنیم * به خاطر کارهایی كه می‌کرده‌اند».

اینان همان کسانی هستند كه آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾^۲: «ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان. اگر چنین نكنی امر رسالت او را ادا نكرده‌ای» را ترك، و آن را رها ساخته‌اند؛ نیز به این آیه مبارك پشت كرده گوئی هیچ خبری از آن ندارند: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۳: «امروز دین شما را به كمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام كردم و اسلام را دین شما برگزیدم».

اینان هرچند برخی از احكام دینی همچون نماز، روزه، زكات، حج و جهاد را به انجام می‌رسانند، اما در همین عمل آنان نیز جای درنگ فراوان است؛ چه اسلام و احكام آن بدون التزام به ولایت از كمال برخوردار نبوده نمی‌توان آن را اسلام كامل محمدی دانست: ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾: «اگر چنین نكنی امر رسالت او را ادا نكرده‌ای؛ ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾: «و اسلام را دین شما برگزید».

این روش امروزه بر زندگی آنان حکمران شده تمامی کارها و اندیشه‌های آنان بر اساس آن استوار می‌گردد، بدون آنکه از خداوند حیاء کرده روش خود را رها کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام روش اینان را در پاره‌ای از روایات مربوط به وقائع دردناک آینده یاد کرده، از آن حذر داده‌اند.

۱. الحجر، ۹۰ - ۹۳.

۲. المائدة، ۶۷.

۳. المائدة، ۳.

کوتاه سخن آنکه از سوئی آنان که هم شکرگذار نعمتهای اویند، و هم بر این شکرگذاری مداومت می نمایند بشدت کم شمارند؛ و از سوئی دیگر تمامی مصیبتها و مشکلاتی که جامعه اسلامی بدان دچار می شود نیز، تنها بخاطر همین رذیلت ترک شکر حضرت حق است: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۱: «اگر مرا سپاس گوید، بر نعمت شما می افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است»؛ ﴿فَكَفَرْتُ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۲: «اما کفران نعمت خدا کردند و خدا به کیفر اعمالشان به گرسنگی و وحشت مبتلایشان ساخت».

۲. مرتبه دوم

این مرتبه که مرتبه میانه این فضیلت است، شکرگذاری بر بلاها و سختی هائی است که در مسیر زندگی برای انسان پدید می آید. تحصیل این مرتبه بشدت دشوار است، و تنها خواص اولیاء الله هستند که توان آن را بدست می آورند؛ چه درک این مطلب که تمامی بلاها و مصیبتها نیز در شمار الطاف پنهان حضرت حق است، مشکل بوده کمتر کسی می تواند به درک آن نائل شود.

پس از آن، چون این مطلب ادراک گردید، سپاسگذاری بر آن سخت تر و دشوارتر است، و تنها انگشت شماری از مردمان می توانند به آن بپردازند؛ اینان سخن شاعر را بخوبی در می یابند که:

اگر با دیگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی
مجنون نقت لیلی را نعمت می دید، و ازینرو چون با آن مواجه می شد به طرب
درمی آمد و از آن لذت می برد!

توضیح آنکه ایمان عموم مردمان، تنها در حد کلماتی است که از زبان آنان شنیده

۱. ابراهیم، ۷.

۲. النحل، ۱۱۲.

می‌شود؛ ازینرو اینان بخودی خود از دائره این گفتار و حیطة آن خارجند. حضرت حق اینان و ایمانشان را اینگونه یاد فرموده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»^۱: «و از میان مردم کسی است که خدا را با تردید می‌پرستد. اگر خیری به او رسد دلش بدان آرام گیرد، و اگر آزمایشی پیش آید رخ برتابد. در دنیا و آخرت زیان بیند و آن زیانی آشکار است».

خواص از آنان اما، کسانی هستند که پروردگار عالم را با عقل و ایمان خود دریافته‌اند؛ از اینرو ایمان در قلب آنان رسوخ کرده زوایای آن را فرا گرفته است. اینان به سبب همین ایمان در می‌یابند که بلاها و مشکلات تنها به سبب آنچه خود مردم به انجام می‌رسانند، پدید می‌آید. اینان مشکلات و مصائب را در حقیقت علل می‌دانند، که خداوند برای بازگشت مردم بسوی خود برای آنان ارسال می‌فرماید:

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»^۲: «اگر شما را مصیبتی رسد، به خاطر کارهایی است که کرده‌اید. و خدا بسیاری از گناهان را عفو می‌کند»؛
 «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۳: «به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشاند، باشد که بازگردند»؛

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ»^۴:
 «و ما هیچ پیامبری را به هیچ قریه‌ای نفرستادیم مگر آنکه ساکنانش را به سختی و بیماری گرفتار کردیم، باشد که تضرع کنند».

۱. الحج، ۱۱.

۲. الشوری، ۳۰.

۳. الزوم، ۴۱.

۴. الأعراف، ۹۴.

از اینرو، درمی یابند که بلاها و مصیبت ها در شمار الطاف پنهان او هستند؛ و پرواضح است که هر لطفی نعمتی است و هر نعمتی شایسته سپاس.

از اینرو در برخی از روایات اینگونه آمده که: [۹۵۸] «إِذَا أَصَابَتْكُمْ الْمُصِيبَةُ فَقُولُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَإِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ بِنِعْمَةٍ فَقُولُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ:» «چون مصیبتی بر شما وارد شد بگوئید: سپاس خداوند را بر همه حالها، و چون خداوند نعمتی بر شما ارزانی داشت بگوئید: سپاس خداوند را بر همه نعمتها».

رسیدن به این مرتبه برای خواص، اگر تنها بر اساس مبانی عقلی استوار باشد در مقام عمل آنان را سودی نخواهد بخشید، چه عقل در میدان عمل چندان کارا نیست؛ جلال الدین مولوی به زیبایی می سراید:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

اکنون واضح است که با این مقدار از ایمان عقلی، نمی توان به این مرتبه از فضیلت سپاسگذاری رسید؛ بلکه رسیدن به آن محتاج ایمان قلبی است، که تنها اخص خواص اُمت از آن برخوردارند. اینان کسانی هستند که ایمان در قلبشان خانه گزیده، از اینرو هیچ مانعی نمی تواند ایمان آنان را سست گرداند. بر همین اساس است که اینگونه مؤمنان بلاهای زندگی را در شمار الطاف پنهان او می بینند، و آن را برتر و بالاتر از نعمتهای ظاهر او - جل و علا! - در مسیر استکمال خود می یابند؛ چه همانگونه که طلا بوسیله آتش پاک و خالص می گردد، اینان نیز مشکلات خود را همچون آتشی فرض می کنند که روح آنان را از ناپاکی ها و آلودگی ها پاک می گرداند.

بدست آوردن این حالت، محتاج ریاضتهای شرعی و رنجهای مذکور در متن دین است؛ پس از آن، بدست آوردن رضایت حضرت حق و عنایت واسطه های فیض او ﷺ، و سرانجام عنایت خاص و ویژه اوست که در شمار شرائط بدست آوردن این مرتبه قرار دارد. در اینحال انسان به یقین دست می یابد، و به دیگر سخن از مرتبه علم به مرتبه ایمان ارتقاء می یابد.

۳. مرتبه سوم

مرتبه سوم این فضیلت، که شدیدترین مراتب آنست، سپاسگذاری از حضرت حق است تنها به آن دلیل که او شایسته این سپاس می‌باشد. در این حال شاکر نه نظری به نعمتهای آشکار او دارد و نه نه نظری به نعمتهای پنهان او، نه به الطاف خفی او می‌نگرد و نه به الطاف جلی او؛ بلکه تنها و تنها به خود نعمت‌گذار حقیقی علی‌الإطلاق می‌نگرد و بس. این شکر «حمد» خوانده می‌شود، چه تفاوت میان «شکر» و «حمد» نزد لغت‌پژوهان عرب، آنست که شکر بر آنکه نعمتی می‌بخشد گذارده می‌شود، و حمد بر آنکه کامل است گفته می‌شود. از اینرو آنکه سپاس حضرت حق را بدان جهت که بر بندگان نعمتی ارزانی داشته می‌گذارد، او را «شکر» گفته؛ و آنکه او را از آنرو که دارای کمال مطلق است سپاس می‌گذارد، او را «حمد» کرده است.

این مرتبه از شکرگذاری، در شمار برترین عبادتها قرار دارد، و نیز از بالاترین مراتب بندگی است. اهل دل هیچ چیزی را برتر و بالاتر از حمد حضرت حق نمی‌دانند؛ دلیل آنان بر این مطلب آنست که خود حضرت حق، نامه آسمانیش را بعد از یادکرد از نام مبارک خود، با حمد و ثنای خویش آغاز کرده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱: «ستایش خدا را که پروردگار جهانیان است».

اولین سخن بهشتیان نیز در آن جایگاه رحمت و نعمت، همین سپاس و ثنای اوست: «وَاٰخِرُ دَعْوَاهُمْ اِنَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲: «و پایان دعایشان این است: سپاس خدای را، آن پروردگار جهانیان».



۱. الفاتحة، ۲.

۲. یونس، ۱۰.

شکرگذاری از حضرت حق، خود به اقسامی چند تقسیم می‌شود. در اینجا به شماری از این اقسام اشاره می‌کنیم.

انواع شکرگذاری نسبت به حضرت حق

۱. شکر اعتقادی

منظور از این نوع از شکرگذاری، آنست که انسان بنا بر اعتقاد خود به سپاس از معبود پردازد. این نوع از شکر، ویژه کسی است که درمی‌یابد وفاء نسبت به حضرت حق با شکر نعمتهای او تلازم داشته، نه تنها بدون این سپاس نمی‌توان به وفاداری نسبت به او پرداخت، که اگر کسی او را سپاس نگوید در حقیقت به کفران نعمتهای او پرداخته است. این، «شکر عقلی» است که مرتبه‌ای از مراتب شکر را نمایش می‌دهد. پس از آن، کسی که از این مرتبه درگذرد و به آن ایمان و ایقان یابد، به «شکر قلبی» نائل می‌شود. آشکار است که رسیدن به آن مرتبه نخستین آسان، و نائل شدن به این مرتبه دوم سخت دشوار است؛ و تنها با انجام عبادات خاصی ممکن می‌شود.

۲. شکر زبانی

شکر زبانی، آنست که انسان خداوند را در حالی شکر گوید، که اعتقاد کامل بدان داشته باشد که او نعمتهائی آشکار و پنهان بدو بخشیده است. به تعبیر دیگر، این نوع از شکرگذاری، بیان زبانی مکنونات قلبی است. این مقدار از سپاسگذاری، همان چیزی است که در عموم آیات و روایات مربوط به این مطلب، به اشاره گرفته شده است.

شکر زبانی همان شکری است که ثوابهای بسیاری در قرآن و حدیث بر آن مترتب شده، و دست کم از مصادیق بارز آن است. آورد، اذکار، حمدها و تقدیس‌هایی که در میان اهل دل مشهور شده و آنان بر خواندن آن مداومت می‌نمایند نیز، از همین نوع بوده؛ همانگونه

که ختمهای فراوانی که برای برآورده شدن حاجتهای انسان و رفع بلاها از او وارد شده نیز، از همین نوع می باشد.

۳. شکر عملی

شکر عملی آنست که آدمی نعمتهای حضرت حق را در آنچه موجب رضای اوست بکار گیرد. این نوع از شکر گذاری، همان شکر حقیقی بوده، رسیدن به آن در غایت صعوبت و سختی است؛ بویژه آنکه مراتب این نوع از شکر گذاری خود بسیار بوده و رسیدن به برخی از این مراتب، بحقیقت به عمری مجاهده و تلاش نیازمند است.

نمونه را، خداوند متعال قلب انسان را به عنوان محلّ انوار خود آفریده است، حال هرکس قلب را از آن انوار انباشته نماید و چیزی جز از آن را در آن راه ندهد، شکر او را بر این نعمت گذاره است؛ اما آنکس که هوای خویش را بر قلبش حکمران سازد و یا آن را با ردائلی چند آلوده و تباه سازد، این نعمت را کفران کرده از عهده شکر آن برنیامده است. به همین ترتیب هرکس عمر خویش را در راهی غیر از رضایت او صرف نماید، به کفران نعمت پرداخته است؛ چه فرصت حیات از ارزشمندترین نعمتها است، ازینرو شکرگذار این نعمت کسی است که آن را در آنچه هدف آفرینش آنست، صرف نموده به تحصیل مراتب عالی انسانی بپردازد؛ تا سرانجام به مراتب والای لقاء الهی نائل شود. به همین ترتیب هرکس اعضاء بدنش را در بدست آوردن کمال آن بکار گیرد، ثروت خود را در بدست آوردن رضایت او صرف نماید، و ... نه در شمار منکران نعمت او، که در شمار سپاسگذاران و شاکران خواهد بود.

حال اضافه می کنیم که خوشابه حال آنان که از شکری مرگب از هر سه جزء زبانی و عقلی و قلبی برخوردارند؛ اینان به نعمتهای او اقرار می کنند، به مقتضای آن عمل می نمایند، و سراسر جانشان از اعتقاد آن انباشته می گردد. رسیدن به فضیلت شکر و آثار بسیار گرانبار آن، بدون ترکیب این سه باهم ممکن نخواهد بود. آری! آنکس که بر زبانش عبارت

مبارک «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یا «شُكْرًا لِلَّهِ» را جاری می‌سازد، از ثوابی بهره‌مند خواهد شد؛ اما اگر قلب او نیز زبان را در این مرتبه همراهی نماید، از ثوابی برتر بهره‌مند خواهد گردید. رسیدن به مقام شاکران اما، بدون ترکیب شکر از این هرسه ممکن نخواهد بود، که بدست آوردن آن تنها پس از انجام مجاهدتها و ریاضتهای شرعی، ممکن می‌نماید. خداوند این مرتبه رفیع را نصیب ما و شما بگرداند - بَمَنِّهِ وَ كَرَمِهِ! - .

چند روایت

درباره شکر و شکرگذاری

[۹۵۹] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ أَشْكُرُ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ وَأَنْعَمَ عَلَى مَنْ شَكَرَكَ، فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنِّعْمَاءِ إِذَا شَكَرْتَ وَلَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كَفَرْتَ، الشُّكْرُ زِيَادَةٌ فِي النِّعْمِ وَأَمَانٌ مِنَ الْغَيْرِ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «در تورات نوشته شده است: کسی که به تو نعمتی داده است را سپاسگذار، و بر کسی که تو را سپاس گوید نعمت بخش؛ چه وقتی شکر گوئی نعمت از بین نمی‌رود، و چون آن را کفران کنی پایدار نمی‌ماند. شکر موجب زیادی نعمت است، و مایه آنست که نعمتت تغییر نکند».

[۹۶۰] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عِنْدَ عَائِشَةَ لَيْلَتَهَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لِمَ تَتَعَبُ نَفْسَكَ وَ قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ؟ فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ! أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا. قَالَ: وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُومُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى! - : ﴿طه﴾ * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»^۲.

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۴.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۵.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از شبهای که متعلق به عائشه بود نزد او بسر می‌برند. آن شب عائشه از ایشان پرسید: ای پیامبر خدا! چرا خود را به سختی می‌اندازید در حالی که خداوند تمامی گناهان شما را بخشیده است؟ آنحضرت فرمودند: ای عایشه! آیا با این وجود من بنده‌ای شکرگذار نباشم؟!»

امام باقر علیه السلام ادامه دادند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همیشه در عبادت بر روی نوک انگشتان پاهای خود می‌ایستاد، تا خداوند این آیه را بر ایشان نازل فرمود: «طاهّا» قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم که در رنج افتی.»

[۹۶۱] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «ثَلَاثٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْءٌ: الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ وَالِاسْتِغْفَارُ عِنْدَ الذَّنْبِ وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النُّعْمَةِ»^۱؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «سه چیز است که هیچ چیزی با آنها ضرر نمی‌رساند: دعا بهنگام سختی، و استغفار بهنگام گناه، و شکر به هنگام نعمت.»

[۹۶۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ مِنْ نِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَ حَمَدَ اللَّهَ ظَاهِرًا بِلِسَانِهِ فَتَمَّ كَلَامُهُ حَتَّى يُؤْمَرَ لَهُ بِالْمَزِيدِ»^۲؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «خداوند به هیچ بنده‌ای نعمتی نبخشید که او آن را با قلب خود بشناسد و خداوند را با زبان بر آن سپاس گوید، مگر آنکه تا حمدش را تمام نکرده خداوند مقدار بیشتری از آن نعمت را برای او امر می‌فرماید.»

[۹۶۳] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «شُكْرُ النُّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۳؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «شکر نعمت دوری کردن از محرمات است، و کامل کردن شکر آنست که بنده بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۵.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۵.

[۹۶۴] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ وَإِنْ عَظُمَتْ أَنْ تَحْمِدَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - عَلَيْهَا»^۱؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «شکر هر نعمتی هر چند بزرگ باشد، آن است که خداوند - عزَّ وجلَّ! - را بر آن حمد گویند».

[۹۶۵] عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَنْ يَرْزُقَنِي مَالاً فَرَزَقَنِي، وَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَلِداً فَرَزَقَنِي وَلِداً، وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَرْزُقَنِي دَاراً فَرَزَقَنِي وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجاً، فَقَالَ: أَمَّا - وَاللَّهِ - مَعَ الْحَمْدِ فَلَا^۲؛

عمر بن یزید گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: من از خداوند - عزَّ وجلَّ! - درخواست مال کردم و او به من مال بخشید، و درخواست فرزند کردم و او به من فرزند بخشید، و درخواست منزل کردم و او به من منزل بخشید، اکنون می ترسم که این نعمت بخشی های او از باب فرصت دادن برای انجام گناهان بیشتر، و پس از آن سلب نعمت و رو آوردن عذاب باشد؛ حضرت علیه السلام پاسخ دادند: بخدا قسم با حمد و سپاس از او هرگز این نعمتها از این باب نخواهد بود».

[۹۶۶] خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مِنَ الْمَسْجِدِ، وَ قَدْ صَاعَتْ دَابَّتُهُ، فَقَالَ: لَئِنْ رَدَّهَا اللَّهُ عَلَيَّ لِأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ، قَالَ: فَمَا لَبِثَ أَنْ أُتِيَ بِهَا، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَلَيْسَ قُلْتَ: لِأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَلَمْ تَسْمَعْ عَنِّي قُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ؟^۳؛

امام صادق علیه السلام از مسجد خارج شدند در حالی که حیوان سواری ایشان گم شده بود. ایشان چون حیوان خویش را مفقود دیدند، فرمودند: اگر خداوند آن حیوان را به من بازگرداند او را آنگونه که شایسته شکر اوست شکر و سپاس می گویم. پس از آن لحظاتی بیش نگذشت که حیوان ایشان را نزدشان آوردند، آنحضرت نیز فرمودند: الحمد لله. کسی

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۷.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۷.

چون این سخن ایشان را شنید گفت: فدایت گردم! آیا شما نگفتید که خداوند را آنگونه که شایسته شکر اوست شکر و سپاس می‌گوییم؟ آنحضرت فرمودند: آیا نشنیدی که گفتیم: الحمد لله؟».

[۹۶۷] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يُسْرُهُ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النِّعْمَةِ، وَإِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَغْتَمُّ بِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ»^۱؛
امام صادق علیه السلام فرمودند: «روش پیامبر اکرم ﷺ چنان بود که چون مطلبی که ایشان را شادمان می‌ساخت پیش می‌آمد، می‌فرمودند: خداوند را بر این نعمت حمد می‌کنم؛ و چون مطلبی روی می‌نمود که باعث اندوه ایشان می‌شد، می‌فرمودند: خداوند را بر هر حال و پیش آمده حمد می‌کنم».

[۹۶۸] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: تَقُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى الْمُبْتَلَى مِنْ غَيْرِ أَنْ تُسَمِّعَهُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ، وَ لَوْ شَاءَ فَعَلَ، قَالَ: مَنْ قَالَ ذَلِكَ لَمْ يُصِْبْهُ ذَلِكَ الْبَلَاءُ أَبَدًا»^۲؛

امام باقر علیه السلام فرمودند: «چون کسی را که به بلائی گرفتار شده دیدی، سه مرتبه بدون آنکه او بشنود بگو: سپاس خدای را که مرا از آنچه تو را بدان مبتلا کرد در امان داشت در حالی که اگر می‌خواست می‌توانست چنین کند و مرا نیز مبتلا سازد. آنحضرت ادامه دادند: هرکس این سخن را بگوید هرگز آن بلاء برای او پیش نخواهد آمد».

[۹۶۹] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي سَفَرٍ يَسِيرُ عَلَى نَاقَةٍ لَهُ، إِذَا نَزَلَ فَسَجَدَ خَمْسَ سَجَدَاتٍ، فَلَمَّا أَنْ رَكِبَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّا رَأَيْنَاكَ صَنَعْتَ شَيْئًا لَمْ تَصْنَعْهُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ! اسْتَقْبَلَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَشَّرَنِي بِبَشَارَاتٍ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - ، فَسَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا لِكُلِّ بُشْرَى سَجْدَةً»^۳؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۷.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۷.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۸.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفری کوتاه بر روی شتر خود حرکت می‌کردند، در این هنگام جبرائیل نازل شد و ایشان از شتر پیاده شده پنج مرتبه سجده بجای آوردند، پس از آن چون باز سوار شتر خود شدند اصحاب عرض کردند: ای پیامبر خدا! دیدیم که شما کاری انجام دادید که هرگز پیش از این انجام نداده بودید؟ آنحضرت فرمودند: آری! جبرائیل نزد من آمد و از جانب خداوند مرا چندین بشارت داد، من نیز برای شکرگذاری از خداوند متعال برای هر بشارتی یک سجده بجای آوردم».

[۹۷۰] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِذَا ذَكَرَ أَحَدُكُمْ نِعْمَةَ اللَّهِ -عَزَّوَجَلَّ!- فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ شُكْرًا لِلَّهِ، فَإِنْ كَانَ رَاكِبًا فَلْيَنْزِلْ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَقْدِرْ عَلَى التَّزْوِيلِ لِلشُّهْرَةِ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى قَرْبُوسِهِ وَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى كَفِّهِ ثُمَّ لِيَحْمَدِ اللَّهُ عَلَى مَا أُنْعِمَ اللَّهُ عَلَيْهِ»^۱؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هرگاه کسی از شما نعمت خداوند متعال را به یاد آورد، باید برای شکرگذاری بر نعمت، روی خود را بر خاک نهد، اگر سواره است هم باید پیاده شود و روی خود را بر خاک نهد، و اگر بخاطر نامبرداریش نمی‌تواند این کار را انجام دهد، باید صورتش را بر روی زین اسب نهد، و اگر نمی‌تواند باید صورتش را بر کف دستش نهد، آنگاه خداوند را بر نعمتی که به او ارزانی داشته سپاس گوید».

[۹۷۱] قَالَ الرَّضَا عليه السلام: «اتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاضِعِ وَالشُّكْرِ وَالْحَمْدِ، إِنَّهُ كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ فَأَتَاهُ فِي مَنَامِهِ مَنْ قَالَ لَهُ: إِنَّ لَكَ نِصْفَ عُمَرَكَ سَعَةً، فَأَخْتَرَأَيَّ النَّصْفَيْنِ شِئْتُمْ، فَقَالَ: إِنَّ لِي شَرِيكًا. فَلَمَّا أَصْبَحَ الرَّجُلُ قَالَ لَزَوْجَتِهِ: قَدْ أَتَانِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ نِصْفَ عُمُرِي لِي سَعَةً فَأَخْتَرَأَيَّ النَّصْفَيْنِ شِئْتُمْ، فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ: أَخْتَرِ النَّصْفَ الْأَوَّلَ، فَقَالَ: لِكَ ذَاكَ. فَأَقْبَلَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَكَانَ كُلَّمَا كَانَتْ نِعْمَةٌ قَالَتْ زَوْجَتُهُ: جَارَكَ فَلَانَ مُحْتَاجُ فَصْلِهِ، وَتَقُولُ: قَرَابَتُكَ فَلَانَ فَتُعْطِيهِ، وَكَانُوا كَذَلِكَ كُلَّمَا جَاءَهُمْ نِعْمَةٌ أَعْطَوْا وَتَصَدَّقُوا وَشَكَرُوا».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۸.

فَلَمَّا كَانَ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي أَتَاهُ الرَّجُلُ فَقَالَ: يَا هَذَا! إِنَّ النِّصْفَ قَدْ انْقَضَى فَمَا رَأَيْكَ؟ قَالَ: لِي شَرِيكٌ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ لَزَوْجَتِهِ: أَتَانِي الرَّجُلُ فَأَعْلَمَنِي أَنَّ النِّصْفَ قَدْ انْقَضَى، فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ: قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْنَا فَشَكَرْنَا، وَاللَّهُ أَوْلَى بِالْوَفَاءِ، قَالَ: فَإِنَّ لَكَ تَمَامَ عَمْرِكَ^۱؛

امام رضا علیه السلام فرمودند: تقوای الهی داشته باشید و تواضع نمائید و شکر و سپاس حضرت حق گوئید. در بنی اسرائیل مردی زندگی می‌کرد، شبی کسی به خواب او آمد و گفت: چنین مقدر است که تو نیمی از عمرت را در راحتی و ثروت بسربری، حال خود انتخاب کن که کدامیک از دو نیمه عمرت را در فراخی بسربری؟ آن مرد گفت: مرا شریکی است که باید با او هم مشورت کنم، صبحگاهان مرد به همسرش گفت: دیشب مردی نزد من آمد و مرا خبر داد که نیمی از عمرم را در فراخی و ثروت بسر می‌برم، او از من خواست که آن نیمه را خود برگزینم. همسرش به او گفت: نیمه اول را برگزین. کسی که در خواب به دیدن آن مرد آمده بود نیز گفت: این نیمه را در راحتی خواهی بود. پس از آن دنیا به آن مرد روی کرد، در این حال هر نعمتی که برای او پیش می‌آمد، همسرش به او می‌گفت: فلان همسایه‌ات نیازمند است نیازش را برطرف کن، به فلان خویشاوندت چیزی ببخش. آنان اینگونه بودند و هر نعمتی که بدست می‌آوردند از آن می‌بخشیدند و شکر آن را بجای می‌آوردند. در این حال شبی از شبها همان مرد به خواب این مرد آمد و گفت: آن نیمه تمام شد اکنون نظر تو چیست؟، مرد پاسخ داد: مرا شریکی است که باید با او صحبت کنم. صبحگاهان او به همسرش گفت: همان مرد دیشب به خواب من آمد و مرا آگاه کرد که نیمه نخست سپری شده، همسرش پاسخ داد: خداوند به ما نعمت بخشید و ما او را سپاس گفتیم و به عهد او وفا کردیم، اکنون خداوند شایسته‌تر است که در مقابل شکرگذاری ما به عهد خود وفا کند و نعمت را از ما بازستاند. آن مرد باز بخواب او آمد و گفت: این نعمت را در تمام عمر خواهی داشت و از تو بازگرفته نمی‌شود».

فصل سی و یکم

فضیلت سی و دوّم: رضایت از مقدّرات خداوند

و تسلیم بودن در برابر آن

رذیلت سی و دوّم: نارضایتی از مقدّرات خداوند متعال

فضیلت سی و دوم:

رضایت از مقدرات خداوند و تسلیم بودن در برابر آن

این ملکه، در مقابل نارضایتی از مقدرات الهی و ناخوش داشتن آن قرار دارد؛ و عبارت از ملکه‌ای است که قلب صاحبش را تابع خواست مولی - جلّ و علا! - قرار می‌دهد. از اینرو بنده‌ای که به این ملکه دست یافته، هرآنچه را حضرت حق دوست بدارد دوست خواهد داشت، و هرآنچه را او ناخوش بدارد ناخوش خواهد داشت؛ رضایت او رضایت او خواهد بود، و نارضائی‌اش نارضائی او. حضرت سید الشهداء چون نیت نمودند که رو به سوی عراق کنند فرمودند: [۹۷۲] «رَضِيَ اللَّهُ رَضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱: «آنچه خداوند بدان راضی است، ما اهل بیت نیز به همان راضی هستیم».

* * *

در قرآن کریم، شماری از آثار این فضیلت بزرگ یاد شده، که برای دیگر فضائل در این کتاب آسمانی چنین آثاری را نمی‌توان یافت. در اینجا به برخی از این آثار اشاره می‌کنیم.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴ ص ۳۶۶.

برخی از آثار قرآنی فضیلت رضایت به مقدرات الهی

قرآن کریم، در مرتبه نخست از اینان یاد، و آنان را مورد رضایت حضرت حق قلمداد می‌کند:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۱: «خدا از آنها خشنود است و آنها از خدا خشنودند». در بسیاری از آیات قرآن، این رضایت از بهشت نیز بزرگتر و حتی از بهشت عدن نیز ارزشمندتر دانسته شده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينٍ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۲: «خدا به مردان مؤمن و زنان مؤمن بهشتهایی را وعده داده است که جویها در آن جاری است، و بهشتیان همواره در آنجاوند و نیز خانه‌هایی نیکو در بهشت جاوید. ولی خشنودی خدا از همه برتر است که پیروزی بزرگ، خشنودی خداوند است».

در مرتبه دوم، نعمتی برای آنان یاد می‌شود که در نگره قرآنی، هیچ چیزی برتر و اشرف از آن نیست؛ و آن اینست که رضایتمندان به تقدیر الهی، نزد او - جلّ و علا! - در بهشتش بسر می‌برند:

﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۳: «ای روح آرامش یافته * خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد * و در زمرة بندگان من داخل شو * و به بهشت من در آی».

در مرتبه سوم، آنان را در شمار حزب خداوند و رستگاران قلمداد می‌کند:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۴: «خدا

۱. المائدة، ۱۹۰ و التوبة، ۱۰۰ و المجادلة، ۲۲ و البينة، ۸.

۲. التوبة، ۷۲.

۳. الفجر، ۲۷ - ۳۰.

۴. المجادلة، ۲۲.

از آنها خشنود است و آنان نیز از خدا خشنودند. اینان حزب خدایند، آگاه باش که حزب خدا رستگارانند»

و در مرتبه چهارم، آنان را در شمار خاشعان می‌داند. خشوع از ارزشمندترین مقامات است، و خاشعان عظمت الهی را دریافته نسبت به آن خاضع می‌شوند:

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ»^۱: «خدا از آنها خشنود است و آنها از خدا خشنودند. و این خاص کسی است که از پروردگارش بترسد»

در مرتبه پنجم نیز، آنان را در شمار بندگان صالح خود و در کنار انبیاء عليهم السلام، صدیقان، شهداء و دیگر طبقات عالی انسانی یاد فرموده است:

«وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ»^۲: «و کارهای شایسته‌ای کنم که تو خشنود شوی، و مرا به رحمت خود در شمار بندگان شایسته‌ات درآور»؛

در مرتبه ششم نیز، حتی فرزندان آنان را در شمار صالحان یاد می‌فرماید:

«وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي»^۳: «کاری شایسته بکنم که تو از آن خشنود شوی و فرزندان مرا به صلاح آور»؛

در مرتبه هفتم، آنان را جزء کسانی می‌داند که در قیامت از مقام شفاعت بهره‌مند شده، می‌توانند به شفاعت دیگران بپردازند:

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ»^۴: «و آنان جز کسانی را که خدا از آنها خشنود است شفاعت نمی‌کنند و از بیم او لرزانند»؛

و در مرتبه هشتم نیز، وعده می‌فرماید که غیب آسمان و زمین - که همان باطن و

۱. البینه، ۸.

۲. التمل، ۱۹.

۳. الأحقاف، ۱۵.

۴. الأنبياء، ۲۸.

حقیقت نهان آن است - را، برای آنان آشکار فرماید:

﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾^۱: «او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ کس آشکار نمی‌سازد * مگر بر آن پیامبری که از او خشنود باشد»؛

در مرتبه نهم نیز، در بسیاری از آیات خود مقامات بلندی را برای آنان وعده می‌فرماید. یکی از این مقامات همان مقامی است که چون امیرمؤمنان (علیه السلام) بر بستر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خفت، تا ایشان به مدینه مهاجرت فرمایند برای ایشان یاد شده: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾^۲: «کسی دیگر از مردم برای جستن خشنودی خدا جان خویش را فدا کند»؛

در مرتبه دهم، وعده فرمود تا آنان را به راههای هدایت آورده از ظلمت به سوی نور کشد، و به راه مستقیم طی مدارج کمال راهنمایی فرماید. اگر اهل رضایت از تقدیر الهی را هیچ فضیلت دیگری جز از این فضیلت نبود، باز کافی بود تا آدمی اقرار نماید که رضایتمندی در شمار برترین فضائل قرار داشته، بلکه هیچ فضیلتی برتر از آن نیست؛ چه چنین مقامی تنها دست یاب اینان خواهد شد و بس:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳: «و از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است * تا خدا بدان هر کس را که در پی خشنودی اوست به راههای سلامت هدایت کند و به فرمان خود از تاریکی به روشنائیشان ببرد و آنان را به راه راست هدایت کند».

آیاتی که از مرتبه شماره پنج تا این مورد اخیر نقل شد، هرچند در باره مرضیان / آنان

۱. الجن، ۲۶ - ۲۷.

۲. البقرة، ۲۰۷.

۳. المائدة، ۱۵ - ۱۶.

که مورد رضایت او قرار دارند، و نه راضیان / آنان که از تقدیر خود راضی هستند، نازل شده، اما از آنجا که این دو دسته از صاحبان کمال همسان بوده صفت رضایت در هردوی آنان موجود است، ما فضائل مرضیان را به راضیان نیز سرايت دادیم. از همین روست که در قرآن کریم بارها این دو صنف از اصحاب کمال به همراه یکدیگر یاد شده اند؛ نمونه را به این آیه شریفه بنگرید: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۱: «خدا از آنها خشنود است و آنان نیز از خدا خشنودند».

مراتب رضایت از تقدیر الهی و تسلیم نسبت به آن

این فضیلت بزرگ را مراتبی است، که از ناحیه ضعف به ناحیه قوت رو می کند؛ چه سالکان نخست به مراتب ضعیف آن دست می یابند، و زان پس اندک اندک مراتب قوی تر آن را بدست می آورند.

ما در اینجا به شماری از مهمترین مراتب آن اشاره می کنیم:

۱. مرتبه نخست

مرتبه نخست این فضیلت، آنست که آدمی نسبت به مشکلاتی که برایش پدید می آید رضایت داشته، نسبت به آن ابراز ناخرسندی ننماید؛ چرا که می داند مصلحت کاملی در تقدیر الهی نهفته است، که تمامی پهنه هستی را هدایت کرده بسوی هدف خود می راند. سالک هر چند نسبت به اجزاء این مصلحت آگاهی ندارد، اما اجمالاً می داند که وجود آن مصلحت کامل، آدمی را وامی دارد تا نسبت به وقائع این عالم رضایتمند بوده نسبت به آن احساس ناخرسندی ننماید. به این آیه شریفه بنگرید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا

۱. المائدة، ۱۱۹ و التوبة، ۱۰۰ و المجادلة، ۲۲ و البينة، ۸.

فَاتَّكُمُ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ^۱: «هیچ مصیبتی به مال یا به جانتان نرسد مگر پیش از آنکه بیافرینیمش، در کتابی نوشته شده است. و این بر خدا آسان است * تا بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید».

به عبارت دیگر، او به قضاء الهی راضی می‌باشد، چه یقین دارد که نظام کامل هستی مقتضی پدید آمدن چنین مشکلاتی برای او بوده است.

۲. مرتبه دوم

مرتبه دوم اما، رضایت آدمی نسبت به مصیبت‌ها و بلاهائی است که در مسیر زندگی برای او پدید می‌آید؛ چه او در می‌یابد که این مصیبت‌ها از جانب حضرت حق - جلّ و علا! - بوده، و بدین ترتیب چون منبع آن مصیبت‌ها زیباست، خود آن بلاها و مصیبت‌ها را نیز زیبا می‌داند، و بدان بچشم زیبایی مطلق می‌نگرد! برای واصلان به این مرتبه، بلا محبوب و دوست داشتنی است، چرا که از جانب محبوب به او رسیده است؛ حضرت حق خود می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۲﴾: «بگو: بار خدایا، تویی دارندۀ مُلک. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی و از هر که بخواهی مُلک می‌ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می‌دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می‌دهی. همهٔ نیکی‌ها به دست توست و تو بر هر کاری توانایی».

مرتبهٔ نخست، از معرفت و شناخت نسبت به حضرت حق پدید می‌آید؛ و این مرتبه از محبت الهی سرچشمه می‌گیرد. حافظ شیرین‌گفتار در اشاره به همین مقام می‌سراید:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

۱. الحديد، ۲۲: ۲۳.

۲. آل عمران، ۲۶.

به ارادت بخورم زهر که شاهد ساقی است
به ارادت بچشم درد که درمان هم از اوست

۳. مرتبه سوّم

مرتبه سوّم فضیلت رضا، آنست که آدمی نسبت به بلاها راضی باشد؛ چرا که این رضایت را مقتضای قانون بندگی می‌شمارد. بنده بودن مقتضی آنست که بنده نسبت به اوامر و اراده‌های مولای خود رضایت داشته، نسبت به آن - هرچند تلخ و سخت نماید - اظهار ناراحتی ننماید. این مرتبه در قرآن کریم مقام تسلیم نامیده شده است. خداوند - عَزَّ وَجَلَّ! - چنین مقامی را برای حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام یاد می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ * اِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ^۱: «چه کسی از کیش ابراهیم روی برمی‌تابد جز آنکه خود را بی‌خرد ساخته باشد؟ ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت نیز از شایستگان است * و پروردگارش به او گفت: تسلیم شو. گفت: من در برابر پروردگار جهانیان تسلیمم».

این مرتبه از فضیلت رضا، خود نه تنها از ثوابهای بسیار درشت بهره‌مند است، که آثار فراوانی را نیز در پی دارد. خداوند متعال آنان که به این مرتبه دست نیافته‌اند را، سفیه / نادان می‌خواند، و به شماری از آثار آن اینگونه اشاره می‌فرماید:

﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲: «آری، هر کس که از روی اخلاص رو به خدا کند و نیکوکار بود، پاداشش را از پروردگارش خواهد گرفت و دستخوش بیم و اندوه نمی‌شود»؛

۱. البقرة، ۱۳۰ - ۱۳۱.

۲. البقرة، ۱۱۲.

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ»^۱: «دین چه کسی بهتر از دین کسی است که به اخلاص روی به جانب خدا کرد و نیکوکار بود»؛

«وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»^۲: «هر که روی خویش به خدا کند و نیکوکار باشد هرآینه به دستگیره استواری چنگ زده است».

دست یافتن به این مرتبه از فضیلت رضا، سخت مشکل است و تحصیل آن به تحمل ریاضتهای شرعی بسیار و گذر کردن گام به گام از منازل نخست به سوی منازل برتر، نیازمند است.

به روشنی از قرآن کریم استفاده می شود که حضرت ابراهیم علیه السلام به مقام امامت نرسید، مگر آنکه نخست مقام تسلیم را بدست آورد، و مقام تسلیم را بدست نیاورد، مگر آنکه سخت ترین مصیبت ها و بزرگترین آزمایشها را آزمود و از آن سربلند بیرون آمد.

با اینهمه قرآن کریم برآنست که تمامی مؤمنان می باید به این مرتبه برسند، و نهال آن فضیلت عظیم را در جان خود بارور سازند: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۳: «نه، سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند، مگر آنکه در نزاعی که میان آنهاست تو را داور قرار دهند و از حکمی که تو می دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند»

* * *

گذشته از همه اینها، این فضیلت بزرگ با فضائلی چند ملازمت و همراهی داشته؛ و رذائلی چند را نیز از جان آدمی می زداید. حب خداوند متعال، توکل و اعتماد بر او، سپاس

۱. النساء، ۱۲۵.

۲. لقمان، ۲۲.

۳. النساء، ۶۵.

فضیلت سی و دوم: رضایت از مقدرات خداوند و تسلیم بودن در برابر آن ۴۷

داشت نعمتهایش، حمد او، خضوع و خشوع در برابرش، زهد، قناعت، بخشش و ... در این شمار است.

در عین حال اگر این فضیلت بزرگ هیچ ردیلتی جز از حبّ دنیا را از جان آدمی نمی‌زدود، باز کافی بود تا سالکان، آن را برترین فضائل دانسته همّتی بکار برند تا آن را بدست آورند. این در حالی است که مراتب برتر رضا - که تسلیم خوانده می‌شود -، می‌تواند ردائلی دیگر همچون حسد، کینه، ریاء و پستی طبع را از نفس انسان زدوده، او را از شرّ این صفات پست آسوده سازد.

جالب توجه آنکه رضایت به قضای الهی و تسلیم بودن در برابر آن، همچون دو سدّ محکم هستند که از فروافتادن در گناهان و محرّمات، بویژه آنچه مربوط به حقّ الناس است، جلوگیری می‌کنند؛ از اینرو این فضیلت از این جهت نیز در شمار برترین فضائل قرار دارد.

* * *

در پایان به تذکر چند مطلب بسیار مهم می‌پردازیم:

مطلب نخست

«رضایت به مقدرات الهی»، باعتبار آنچه مورد رضایت بنده واقع می‌شود، به دو نوع اصلی تقسیم می‌گردد:

الف: رضایت تعبّدی؛

ب: رضایت تکوینی.

الف. رضایت تعبّدی:

نوع نخست، آنست که انسان تسلیم اوامر و نواهی مولی بوده در این راه در جان خود سختی و تلخی‌ای احساس نکند؛ بلکه اطاعت کردن از مولی و فرمان‌بری از او در هر دو

ناحیه انجام واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات برای او در شمار لذیذترین امور قرار گیرد؛ بلکه چیزی را لذیذتر و شیرین‌تر از آن نیابد. قرآن کریم بگونه‌ای بر این مطلب پای فشرده و مؤمنان را به تحصیل آن ترغیب فرموده، که:

اولاً: گویا آن را در شمار شرائط ایمان قرار داده؛ از این منظر کسی که به رضایت تعبّدی آراسته نشده باشد، از ایمان بی‌بهره مانده است. به این آیه شریفه بنگرید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱: «نه، سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند، مگر آنکه در نزاعی که میان آنهاست تو را داور قرار دهند و از حکمی که تو می‌دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند»؛

نیز قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^۲: «هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و پیامبرش در کاری حکمی کردند آنها را در آن کارشان اختیاری باشد»

و ثانیاً: در برخی از حکایات قرآنی، بگونه‌ای به آن امر فرموده که گویا متّصف شدن مؤمنان به این اوصاف، در شمار اهداف آن حکایات بوده است. این مطلب بویژه در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام - که ما مأموریم تا روش سلوک توحیدی را از او بیاموزیم - به چشم می‌آید:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيٍّ بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾^۳: «ای پروردگار ما، برخی از فرزندانم را به وادی بی‌هیچ کشته‌ای، نزدیک خانه گرامی تو جای دادم، ای پروردگار ما، تا نماز بگزارند».

۱. النساء، ۶۵.

۲. الأحزاب، ۳۶.

۳. ابراهیم، ۳۷.

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾^۱: «چون با پدر به جایی رسید که باید به کار پردازند، گفت: ای پسرکم، در خواب دیده‌ام که تو را ذبح می‌کنم. بنگر که چه می‌اندیشی. گفت: ای پدر، به هر چه مأمور شده‌ای عمل کن، که اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت».

نیازی به توضیح ندارد که این نوع از رضایت و تسلیم، شدت مشکل بوده و در هر روزگاری تنها انگشت شماری از مردان مرد، می‌توانند بدان دست یابند. آورده‌اند که غلامی ادعا می‌کرد که رسم بندگی و روش بنده پروری را به نیکی می‌شناسد. ارباب او تا او را بیازماید، فرمود تا به بندش کشند و در آن حال با تازیانه بر پشتش بنوازند. آن غلام اما سکوت کرده بود و هرچند بر شدت تازیانه‌های می‌افزودند، او هیچ شکایت و فریادی از خود ظاهر نمی‌کرد. مولی که از سکوت او تعجب کرده بود، علت آن را از او باز پرسید؛ و غلام - که بحقیقت رسم بندگی و مولائی را می‌شناخت -، پاسخ داد: من بنده توأم، از اینرو صلاح و فلاح من بدست توست، اگر مرا بنوازی صلاح من در آن است و اگر مرا به تازیانه‌کشی باز صلاح من در همان است، از اینرو فریاد و ناراحتی من در مقابل شلاقهای تو تنها می‌تواند از سرب‌ی ادبی صورت گیرد، ورنه تو خود به حال من واقفی و صلاح مرا نیک می‌دانی!

آیات و روایاتی که پیش از این نقل نمودیم نیز، بر همین مطلب دلالت می‌نماید. اهل دل نیز ناراحتی و فریادهای مردمان به هنگام بروز مشکلات و سختی‌ها را، تنها و تنها از سرب‌ی ادبی با او و پستی نفس بنده می‌دانند و بس؛ حضرت حق نیز خود می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾^۲: «هر آینه آدمی را حریص و ناشکیبا آفریده‌اند * چون شری بدو رسد بیقراری

۱. الصّافات، ۱۰۲.

۲. المعارج، ۱۹ - ۲۲.

کند * و چون مالی به دستش افتد بخل می‌ورزد * مگر نماز گزارندگان».

ب. رضایت تکوینی: مراد از رضایت تکوینی امّا، آنست که آدمی - همچون دیگر موجودات - بگونه تکوینی تسلیم قضای الهی و قدر او بوده، نسبت به آن رضایت حاصل کند. بدست آوردن این نوع از رضایت نیز سخت مشکل است، و محتاج به ایمان قلبی راسخی می‌باشد؛ حضرت حق ما و شما را از این نوع از ایمان بهره‌مند فرماید.

مطلب دوم

در کتب علم اخلاق، شایع و مشهور است که در این باب مسأله‌ای را بصورت اشکال مطرح، و به آن پاسخ می‌دهند. ما نیز به تبعیت از اخلاق‌پژوهان آن اشکال را مطرح و جواب خود را بدان ارائه می‌کنیم.

آن پرسش اشکال‌گون چنین است که: دعا و توسّل به حضرت باری با مقام رضا و تسلیم منافات دارد؛ چه دعا برای رفع بلاء و ناخواستنی‌هاست، در حالی که آنکس که بقضاء الهی راضی شده در مقام تسلیم در برابر آن بسر می‌برد، نباید برای رفع بلاها به دعا پردازد؛ چه این دعا تنها از آنرو بوجود آمده که قضای الهی نزد انسان ناپسند بوده آدمی از آن خوشنود نمی‌باشد. بدین ترتیب دعا کردن انسان با مقام رضا و تسلیم او منافات داشته، آدمی یا نباید خود را در این مقام بداند، و یا اگر دانست نباید دست به دعا و مناجات برای رفع مکروهات و بلاها بردارد.

اخلاقیان پس از طرح این اشکال، جوابهای گوناگونی به آن داده‌اند؛ این جوابها به باور ما نفس را راضی و آدمی را آرام نمی‌کند، از اینرو این اشکال همچنان در مقابل دیدگان پرسشگر اهل سلوک باقی خواهد ماند.

بر این اساس، ما در اینجا با صرف نظر از نقد و بررسی آن جوابها، تنها به طرح پاسخی که به نظر خود ما صحیح می‌نماید، می‌پردازیم. این پاسخ از قرآن کریم برگرفته شده، و می‌تواند روح جستجوگر انسان را آرام سازد.

آن پاسخ اینست که: دعا و توسل از مهمترین عبادات بوده، و ترک آن در قرآن کریم یکی از مراتب کفر عملی شمرده شده است:

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۱: «بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم. آنهایی که از پرستش من سرکشی می‌کنند زودا که در عین خواری به جهنم درآیند».

از اینرو، دعا کلامی است که به سوی آسمان پرواز می‌کند، همانگونه که قرآن کریم کلامی است که از آسمان به سوی زمین آمده است. بر این اساس انسان با خواندن قرآن به سخن حضرت حق گوش می‌دهد، و با دعا و مناجات با او سخن می‌گوید. جالب آنکه این هردو از زبان تلاوت کننده قرآن و دعا کننده صورت می‌گیرد. توجه به این نکته والا آدمی را از همه عالم و اجزاء آن روی گردان کرده به سوی او - جلّ و علا! - و واسطه‌های فیضش متوجه می‌سازد.

با این وجود، دعا آثار بسیار دیگری نیز در پی دارد، که هریک از آنها به تنهایی از تمامی دنیا و اجزاء آن برتر شمرده می‌شود؛ بلکه بعضی از این آثار از خود بهشت و مراتب آن نیز والاتر است.

ما در اینجا به شماری از آثار دعا اشاره می‌کنیم.

فوائد دعا و آثار آن

۱. فائده اول

در روایات صادر شده از اهل بیت علیهم‌السلام، دعا را برترین اعمال، روح عبادات، سلاح مؤمن و سپر او دانسته‌اند.^۲

بر این شمار می‌توان اضافه نمود که در قرآن کریم، دو آیه وجود دارد که از نظر تأکیدی

۱. المؤمن، ۶۰.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۶.

که در آنها به کار رفته، هیچ نمونه دیگری برایشان نمی توان یافت. یکی از این دو آیه در ترغیب و فراخواندن به دعا کردن است، و دیگری در ترسانیدن از ترک دعا و برحذر داشتن از آن؛ آیه نخست می فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۱: «چون بندگان من درباره من از تو بپرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می دهم. پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند».

روشن است که گذشته از دیگر تأکیدهای بکار رفته در این آیه، هشت مرتبه استفاده از ضمیر متکلمی که به ذات باری - تعالی! - باز می گردد، نشان دهنده عنایت او به دعا و دعاکنندگان است.

در آیه دوم از آیات پیشگفته نیز، می خوانیم: ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾^۲: «بگو: اگر پروردگار من شما را به طاعت خویش نخوانده بود به شما نمی پرداخت».

در این آیه، خداوند ترک کنندگان دعا را تهدید می فرماید، که آنان را به خویشتن وا گذاشته عنایت خود را از آنان دریغ می دارد. پرواضح است که اینچنین کس - که از عنایت حضرت حق بی بهره مانده - تنها از یک سرنوشت برخوردار خواهد بود، و آنهم هلاکت در بیابانهای خشک محرومیت است، محرومیتی که خود آن را بدست خود فراهم آورده است. در روایات ما بفرآوانی آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها دعا می فرمود: [۹۷۳] «اللَّهُمَّ وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»^۳: «خدایا مرا چشم برهم زدنی به خویشتن وامگذار».

۲. فائده دوم

دعا راه رسیدن به مقصود و دریافت مطلوب است؛ مقصود و مطلوبی که هرکس بدان

۱. البقرة، ۱۸۶.

۲. الفرقان، ۷۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۴ ص ۳۸۴.

دست یافت، به چیزی برتر و فراتر از تمامی دنیا و اجزاء آن دست یافته است. پرواضح است که مقصود و مطلوب انسان، چیزی جز از حضرت حق - جلّ و علا! - نیست؛ و دعا راهی است تا انسان بدانوسیله به آن هدف اعلا واصل شود. توضیح آنکه انسان را مطلوبی است که آن را گم کرده است، بسیاری از انسانها مطلوب خود را در عنوان دنیا جستجو می‌کنند، چه می‌پندارند که دنیا گمشده آنان است؛ اینان اما هرچه به دنیانزدیکتر می‌شوند از هدف و مقصود خود دورتر می‌افتند، ازینرو گویا اینان در بیابان دنیا سرگشته‌اند و بی‌اراده از اینسوی به آنسوی می‌شوند. دعا و تضرع اما انسان را به ساحت ربوبی نزدیک می‌سازد و قلب انسان را آرامش و اطمینان می‌بخشد؛ از اینرو نه تنها به حیرت و سرگستگی دچار نمی‌شود، که به روشنی هدف خود را شناخته به سوی آن گام بر می‌دارد. حضرت حق با اشاره به این مطلب می‌فرماید: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱: «آگاه باشید که دلها به یاد خدا آرامش می‌یابد».

نیز این آیه بر طبق قواعد زبان عربی، بخوبی دلالت می‌نماید که مقصود و هدف انسان در این دنیا، تنها خداست، که یادش آرام بخش دلهاست.

۳. فائده سوّم

زندگی مادی، آدمی را لحظه به لحظه در معرض سقوط و خطر انحطاط قرار می‌دهد، از اینرو انسان باز لحظه به لحظه نیازمند به عنایت الهی است، تا از خطر سقوط در امان ماند. این مطلب را حضرت حق در قالب حکایاتی از سیره و روش انبیاء بزرگ خود ﷺ نقل می‌نماید، تادیگر انسانها با توجه به روش آنان، به درس آموزی از آن پرداخته خود را دم بدم محتاج عنایت او یابند. نمونه را به آنچه از زبان حضرت یوسف ﷺ نقل می‌فرماید، بنگرید: ﴿وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۲: «و اگر مکر این

۱. الزّعد، ۲۸.

۲. یوسف، ۳۳.

زنان را از من نگردانی، به آنها میل می‌کنم و در شمار نادانان درمی‌آیم». حال توجّه کنیم که عنایت الهی، تنها با دعا و تضرّع است که آدمی را فرامی‌گیرد و او را به ساحت نور رهنمون می‌شود: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»^۱: «نماز آدمی را از فحشا و منکر باز می‌دارد و ذکر خدا بزرگ‌تر است».

۴. فائده چهارم

برقراردادن ارتباط بین انسان و خدا، آدمی را در نوری قرار می‌دهد که بدان وسیله اشیاء عالم را به روشنی درمی‌یابد، بگونه‌ای که سویه مخالف آن نیز صادق به نظر می‌آید؛ از اینرو اگر آن نور آدمی را در خود فرانگیرد، او در دو دنیا کور بوده نمی‌تواند به شناختی درست از دنیا و اجزاء آن دست یابد. از سوی دیگر محتاج به اشاره نیست که تنها نور این عالم، نور حضرت حق است و بس: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»^۲: «و آن که خدا راهش را به هیچ نوری روشن نکرده باشد، هیچ نوری فرا راه خویش نیابد». و این دعاست که می‌تواند آدمی را در آن نور قرار دهد.

گذشته از این، ارتباط میان بنده و معبود، برای اهل دل لذیذترین و شیرین‌ترین چیزی است که در این عالم می‌توان به تصوّر آورد؛ اینان ارتباط میان خود و حضرت حق را میوه شیرین این عالم می‌دانند، که رسیدن به آن و چیدنش تنها از راه دعا - بمعنای عام آن، که شامل دعا، تضرّع، ابتهال، نماز، توبه و ... می‌شود - بدست می‌آید. حضرت حق خود می‌فرماید: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۳: «از بستر خواب پهلوی تهی می‌کنند، پروردگارشان را با بیم و امید می‌خوانند و از آنچه به آنها

۱. العنکبوت، ۴۵.

۲. التّور، ۴۰.

۳. السّجدة، ۱۶ - ۱۷.

داده‌ایم انفاق می‌کنند * و هیچ کس از آن مایه شادمانی خبر ندارد که به پاداش کارهایی که می‌کرده برایش اندوخته شده است».

۵. فائده پنجم

از دیگر فوائد دعا، می‌توان به این حقیقت اشاره کرد، که ادراک این نکته که آدمی فقیر، بلکه محض فقر است و هیچ غنائی در این عالم جز به اراده مولی وجود ندارد، تنها وابسته به تضرع انسان به درگاه او می‌باشد و بس: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^۱﴾: «ای مردم، همه شما به خدا نیازمندید. اوست بی‌نیاز و ستودنی». ادراک و دریافتن این مطلب، نهایت مقام عبودیت است که خود برترین مقامات است؛ از همینرو در ادعیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که: [۹۷۴] «اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»: «پروردگارا اشیاء را انگونه که هستند به من بنما»؛ و این، دعاست که می‌تواند انسان را به این مقام والا نائل نماید.

۶. فائده ششم

دعا بوجود آوردنده فضائل و برگننده رذائل است، هرچند دعاکننده خود متوجه این مرتبت بلند نشده تنها برای جلب منافع خود به دعا بپردازد. این مطلب نیز در قرآن کریم بوضوح مورد اشاره قرار گرفته است: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ^۲﴾: «چون بندگان من درباره من از تو بپرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم. پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند». چه، رشدی که در این آیه مطلوب خداوند متعال شمرده شده است، چیزی جز از تزکیه

۱. فاطر، ۱۵.

۲. البقرة، ۱۸۶.

نفس و تهذیب آن نیست؛ بدین ترتیب دعا کنندگان خواه ناخواه در مسیر رشد و کمال قرار گرفته با تهذیب نفس به مراتب والای کمال نائل می شوند.

۷. فائده هفتم

از دیگر فوائد دعا - در معنای عام آن، که شامل دعا، نماز، تضرع، توبه و غیر آن می شود - آنست که خداوند متعال بر قلب انسان تسلط یافته، در نتیجه شیطان از آن خارج شده صاحب حقیقی خانه به آن وارد می شود: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱: «خدا یاور مؤمنان است. ایشان را از تاریکیها به روشنی می برد».

توجه کنیم که برترین چیزی که می تواند قلب را پیراسته ساخته و آن را بنور الهی روشن سازد، همان رابطه ای است که میان آن و حضرت حق برقرار می شود؛ رابطه ای که تمامی انواع سعادت را برای انسان به همراه خواهد داشت.

۸. فائده هشتم

یکی از هدایای الهی برای بندگان مخلص خود، انقطاع آنان از مردم و اتصال آنان به درگاه همو - جلّ و علا! - است. این اتصال هرچند پس از گذراندن منازل پنجگانه سلوک حاصل می شود، و بنده تنها پس از گذر از مقامات توبه، بیداری، تخلیه نفس از رذائل، آراستن آن به فضائل و تجلی به صفات الهی بدان دست می یابد، با اینهمه اما ورود به منزل دوم - یعنی بیداری - بهترین کمک کننده ای است که آدمی را در سلوک دیگر منازل یاری می رساند. حال توجه خواننده ارجمند را به این نکته جلب می نمائیم، که هیچکس در میان این منازل نمی تواند گامی پیش نهد و از منزلی به منزلی دیگر روی کند، مگر آنکه ارتباط خود را با حضرت حق مستحکم ساخته زنجیر عنایت او را به گردن کشد. این ارتباط هراندازه محکمتر باشد، انسان را یاری می رساند تا راحت تر بسوی منازل بعدی

۱. البقرة، ۲۵۷.

گام بردارد؛ حضرت حق خود می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ﴾^۱: «و اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی‌بود، هیچ یک از شما هرگز روی پاکی نمی‌دید. ولی خدا هر کس را که بخواهد پاکیزه می‌سازد».

کوتاه سخن آنکه بریدن از مردم و اتصال یافتن با مبدأ آفرینش، همان توحید افعالی است که تنها ویژه بندگان خاص اوست: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۲: «و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند بلکه هم چنان مشرکند».

رسیدن به این مرتبه - که خود هم نتیجه سلوک است، و هم آدمی را در سلوک گرمپوتر می‌سازد - نیز، تنها به کمک دعا و ارتباط تضرع آمیز با او - جلّ و علا! - ممکن است و بس.

۹. فائده نهم

پایداری بر دعا کردن و عادت کردن بدان، موجب می‌شود که آدمی بر یاد خدا پایدار شده، هماره بیاد او - سبحانه و تعالی! - باشد. این مطلب خود بشدت مورد تأکید قرآن کریم است، چه معنای «یادکرد دائمی از حضرت حق»، آنست که بنده دریابد که در محضر او بسر می‌برد، و او در تمامی لحظات آدمی را زیر نظر گرفته است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾^۳: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید * و هر بامداد و شبانگاه تسبیحش گویند».

در یافت این مطلب، تنها ویژه اولیاء خاص الهی است، و دیگران را از آن بهره‌ای نیست: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۴: «آن نور در خانه‌هایی است که خدا رخصت داد

۱. التور، ۲۱.

۲. یوسف، ۱۰۶.

۳. الأحزاب، ۴۱ - ۴۲.

۴. التور، ۳۶ - ۳۷.

ارجمندش دارند و نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند * مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا و نمازگزاردن و زکات دادن بازشان ندارد».

این مرتبت نیز که یاد دائمی او را در پی خواهد داشت، تنها بوسیله دعا و تضرع دائمی بدرگاه او بدست می آید.

۱۰. فائده دهم

اندوه‌ها، غمها، اضطرابها و نابسامانی‌های روحی و فکری، مسأله‌ای که در دنیای معاصر، انسان و بویژه انسان غربی را به کام خود کشیده، کشتی حیات او را متلاطم ساخته و زندگی را برایش ناگوار کرده است. این مسأله، بیماری فراگیری است که براساس مکتب انبیاء (علیهم‌السلام)، تنها یک درمان برای آن می‌توان تصور نمود، آن درمان نیز ارتباط میان انسان و خداست، که آرام بخش است و روح افزا، اندوه زداست و فرح بخش. این ارتباط اما تنها بوسیله دعا بدست می‌آید، چه دانش تجربی امروزه در آکادمی‌های غربی به بلندترین مراتب خود رسیده است، اما دانشمندان این علوم و مراکز نه تنها در مقابل او - جل و علا! - خضوعی ندارند، که اصلاً گویا او را نمی‌شناسند؛ از اینرو دانش غربی آنان را به گمراهی و پوچی رسانیده از عنایت الهی بی‌نصیبشان ساخته است. روش اینان یادآور بیتی معروف است که دانش در دست خدانا باوران را همچون شمشیری در دست سیاهان مست دانسته است:

تیغ دادن در کف زنگی مست به که آرد علم را ناکس به دست

اسلام در مقابل اما، ابتدا منبع این نابسامانی را خشکانیده؛ و زان پس دواي این مرض را ارائه نموده است، دوائی که مرض عجیب قرن ما را مداوا می‌نماید. توضیح آنکه این مصیبت بزرگ تنها از پرداختن بیش از حد به زوائد زندگی و اهتمام انسان معاصر به آن پدید آمده، که در نتیجه فرورفتن او در عالم ماده و مادیات و اتّصافش به برخی از ردائیل

اخلاقی همچون حسد، کینه، خود بزرگ بینی، دنیا دوستی و ... را به همراه داشته است. این صفات که از پی دنیا طلبی پدید آمده است، برای آدمی گناه از پی گناه را میسر ساخته؛ و بدین ترتیب رابطه او با خداوند را بصورت کامل قطع کرده است.

اسلام اما با این مظاهر دنیا گرایی و خدا گریزی به سختی مقابله کرده است، مقابله ای که نمی توان مرتبه ای را بالاتر و شدیدتر از آن تصوّر نمود؛ به این آیات بنگرید:

﴿وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَذْمِيرًا^۱﴾: «چون بخواهیم قریه ای را هلاک کنیم، خداوندان نعمتش را بیفزاییم، تا در آنجا تبه کاری کنند، آن گاه عذاب بر آنها واجب گردد و آن را درهم فرو کویم؛

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ^۲﴾: «روزی که نه مال سود می دهد و نه فرزندان * مگر آن کس که با قلبی رسته از شرک به نزد خدا بیاید؛

﴿وَأَصْحَابُ الشُّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشُّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ * وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحُمُومٍ * لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ * إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ * وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ^۳﴾: «اما اصحاب شقاوت، اصحاب شقاوت چه حال دارند؟ * در باد سموم و آب جوشانند * در سایه ای از دود سیاه * نه سرد و نه خوش * اینان پیش از این در ناز و نعمت بودند * و بر گناهان بزرگ اصرار می ورزیدند»

زان پس، مردمان را نهیب زده آنان را به ایجاد ارتباط میان خود و آنکس که آنان را در رحم مادران صورت بخشیده و در مراحل گوناگون عالم هستی حیات داده، فراخوانده است:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۴﴾: «آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی شوند»

۱. الإسراء، ۱۶.

۲. الشعراء، ۸۹ - ۸۸.

۳. الواقعة، ۴۱ - ۴۶.

۴. یونس، ۶۲.

﴿فَإِيَّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُوْلَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۱: «اگر می‌دانید بگویید که کدام یک از این دو گروه به ایمنی سزاوارترند؟ * کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به شرک نمی‌آلایند، ایمنی از آن ایشان است و ایشان هدایت یافتگانند»

در اسلام هیچ ارتباطی میان خالق و خلق، برتر از ارتباط دعائی وجود ندارد؛ ارتباطی که می‌تواند یاد او، توسل به او و انابه و بازگشت بسوی او را میسر سازد: ﴿إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۲: «آگاه باشید که دلها به یاد خدا آرامش می‌یابد».

* * *

این، بخشی از فوائد دعا بود. حال با توجه به آنچه گذشت، اضافه می‌کنیم که هرکس به این فوائد بنگرد، تعارضی میان دعا کردن و فضیلت رضایت به قضای الهی نمی‌یابد، بلکه هریک از ایندو را مؤید و موجب تأکید آن دیگری می‌داند.

آری! در مرحله نخست میان درخواست رفع بلائی خاص از او، و رضایت به قضای او تعارضی ظریف به نظر می‌آید؛ بدینگونه که دعا با رضایت از او، افعال و اراده‌اش منافات داشته، دعاکننده را خارج از مقام رضا و تسلیم نشان می‌دهد؛ چه رضایت‌مند کسی است که نسبت به همه امور موجود و نیز همه آنچیزی که او اراده فرموده است، رضایت داشته باشد. از اینرو درخواست اموری که هم اکنون در اختیار دعاکننده نیست - همچون درخواست ثروت و بی‌نیازی مادی، سلامتی، امنیت و ... - نشان دهنده نارضایتی انسان از وضعیّت موجود است.

این سخن اما به باور ما تنها مغالطه‌ای است، که در قالب یک اشکال علمی خود را نموده است؛ چه مؤمن نه به فقر راضی می‌شود، و نه به ثروتمندی، نه به مرض راضی

۱. الأنعام، ۸۲ - ۸۱.

۲. الزّعد، ۲۸.

می‌شود، و نه به سلامتی، نه به امانت راضی می‌شود، و نه به ترس و ناامنی؛ بلکه تنها به قضاء الهی و قدر او راضی می‌شود و بس؛

از اینرو رضایت خداوند رضایت اوست؛

و از آن سو، خداوند نیز برای بندگان خود فقر و مرض و ترس را ناخوش داشته، بندگان خود را امر می‌نماید که بوسیله اسبابی پیدا و پنهان، و از آنجمله دعا به درگاه او - رفع این مشکلات را درخواست کنند، تا بوسیله زندگی طیبه انسانی به مدارج بالای کمال عروج نمایند.

بر این اساس، درمی‌یابیم که رضایت خداوند برای بنده‌اش، آنست که بنده خداوند را بخواند تا بلاها را از او رفع کرده نعمتها را بسویش سرازیر سازد؛ همانگونه که رضایت او - جلّ و علا! - در آنست که بنده عملی شایسته انجام دهد، تا از نظر مادی غنی شده از نیاز بدیگران رهائی یابد، به مداوای خود پردازد تا سلامتی بدست آورد، و به جنگ به دشمنان رود تا امانت را به چنگ آورد.

حال بنده‌ای که برای رفع این بلاها از سوئی دست به دعا برنمی‌دارد، و از سوئی دیگر به تلاش مادی و ظاهری نمی‌پردازد، یقیناً با اراده خداوند مخالفت کرده مورد غضب او قرار خواهد گرفت؛ حضرت حق خود می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾^۱: «بگو: اگر پروردگار من شما را به طاعت خویش نخوانده بود به شما نمی‌پرداخت»؛

﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۲: «سوگند به این زمان * که آدمی در خسران است * مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند».

پرواضح است که عنوان «عمل صالح» تنها ویژه عباداتی همچون نماز و روزه نبوده،

۱. الفرقان، ۷۷.

۲. العصر، ۱ - ۳.

بلکه تلاش و کوشش مادی برای رفع فقر و بیماری را نیز در برمی گیرد؛ بلکه می توان گفت که این امور در شمار برترین عبادتها قرار داشته از روشن ترین مصادیق عمل صالح به حساب می آید.

این، خلاصه ای از مباحث بسیار مفصّلی بود که توضیح کامل آن نیازمند به تدوین کتابی خاص در این زمینه است. در اینجا با پایان بخشیدن به این مطلب، دست دعا به پیشگاه ربوبی دراز می کنیم و از او می خواهیم که ما را به تدوین این کتاب موفق فرماید، تا به تفصیل از این اشکال و پاسخ بدان سخن گوئیم - إِنَّهُ وَلِيُّ الْإِجَابَةِ! - .

مطلب سوّم

پیش از این، بگونه مختصر از روش بدست آوردن این فضیلت سخن گفتیم. در اینجا با توجه به اهمّیت بسیار این فضیلت والا، شایسته است که به گونه تفصیلی از آن سخن به میان آوریم. از اینرو در اینجا اضافه می کنیم که توجه به این نکته که خداوند را در عالم آفرینش نظامی استوار است، که نه برتر از آن نظامی دیگر متصوّر است، و نه کسی می تواند آن نظام را تغییر داده به صورتی دیگر درآورد، آدمی را به سوی مقام رضا سوق داده تمامی اندوه ها و ناراحتی های او را برطرف می سازد. به این چند آیه از کتاب آسمانی بنگرید: ﴿مَا أَضَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ﴾^۱: «هیچ مصیبتی به مال یا به جانتان نرسد مگر پیش از آنکه بیافرینیمش، در کتابی نوشته شده است»؛

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾^۲: «آن که هر چه را آفرید به نیکوترین وجه آفرید»؛
﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۳: «گفت: پروردگار ما همان کسی است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته، سپس هدایتش کرده است».

۱. الحديد، ۲۲.

۲. السجدة، ۷.

۳. طه، ۵۰.

برتر از این امّا، آنست که دوستاناران او که لذّت عبادت او را چشیده‌اند و در بحر محبّت او غرق شده‌اند، در سراسر عالم تنهایی می‌بینند و نیکوئی؛ زبان حال آنان دائماً به این نکته مترنّم است که در عالم هستی، تنها زیبایی می‌بینیم و زیبایی می‌یابیم: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾^۱: «آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند: ای پروردگار ما، این جهان را به بیهوده نیافریده‌ای».

برتر از اینان، بندگان خاصّ او هستند، که او را تنها بخاطر خودش به بندگی می‌گیرند، و در عباداتشان هدفی جز او ندارند. اینان نه تنها از نظر به عالم چشم برداشته‌اند، که تنها او را می‌بینند و از آنچه او انجام می‌دهد شادمانند:

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد
اینان بر آنچه می‌رود شادمانند و از قضای الهی راضی، گویا اینان در این عالم نیز در محضر الهی بسر برده تنها او را می‌بینند و حتّی نظری به افعال و اراده او نیز ندارند: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۲: «ای روح آرامش یافته * خوشنود و پسندیده به سوی پروردگارت بازگرد * و در زمره بندگان من داخل شو * و به بهشت من درآی».

مطلب چهارم

فضیلت رضایت به قضای الهی را، فوائدی بسیار است که پیش از این به شماری از آن اشاره شد.

۱. آل عمران، ۱۹۱.

۲. الفجر، ۲۷ - ۳۰.

اکنون اضافه می‌کنیم که اگر این فضیلت والا را، هیچ فائده‌ای دیگر جز از برطرف کردن اندوه و ترس از قلب آدمی، و نشانیدن اطمینان و آرامش به جای آن نبود، باز همین مطلب کافی بود تا سالکان کوی کمال با شتاب به سوی آن روند، و در تحصیل آن تلاش نمایند. حضرت حق در این رابطه با ترغیب مؤمنین به تحصیل این فضیلت می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾^۱ «هیچ مصیبتی به مال یا به جانتان نرسد مگر پیش از آنکه بیافرینیمش، در کتابی نوشته شده است. و این بر خدا آسان است * تا بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید؛ و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲ : «آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند»

برتر از این، آنکه آنان که در دریای محبت او غرقه شده‌اند، تنها به سوی او می‌نگرند؛ اینان نه به شیرینی دنیا نظری دارند، و نه حتی به شیرینی آخرت نیم‌نگاهی می‌افکنند. آری! همسر فرعون در حالی که در زنجیرها به اسارت گرفته شده بود فریاد برآورد که: ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۳ : «ای پروردگار من، برای من در بهشت نزد خود خانه‌ای بنا کن و مرا از فرعون و عملش نجات ده و مرا از مردم ستمکاره برهان»؛

آیا او جز از این مقام، در مقامی دیگر به سر می‌برد؟! قرآن کریم حال این عاشقان را اینگونه ترسیم می‌نماید، که اینان تنها والله جمال اویند و حیران تجلیش: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَيْنَا رَبُّهَا نَاظِرَةٌ﴾^۴ : «در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان * که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند».

۱. الحديد، ۲۳ - ۲۲.

۲. یونس، ۶۲.

۳. التَّحْرِيم، ۱۱.

۴. القيامة، ۲۳ - ۲۲.

فضیلت سی و دوم: رضایت از مقدرات خداوند و تسلیم بودن در برابر آن ۶۵

گویا اینان به مظاهر جمال او - همچون حور و قصور بهشت - نیز نظری نمی‌افکنند، و تنها او را می‌نگرند و بس.

این حالت آنان در دنیا است، و آن حالتشان در آخرت؛ با این وصف جای آن است که آدمی از بُن جان بانگ دهد که: طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ!.

چند روایت درباره

رضایت به قضای الهی و تسلیم‌بودن در برابر آن

[۹۷۵] عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: اصل اطاعت از خداوند صبر است، و رضایت از خداوند در آنچه که بنده آن را می‌پسندد و یا نمی‌پسندد.

[۹۷۶] عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ أَرْضَاهُمْ بِقَضَاءِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! -»^۲؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «آگاهترین مردم به خداوند متعال، کسی است که راضی‌ترین آنان به قضاء او - جلّ و علا! - باشد».

[۹۷۷] عن علي بن الحسين عليه السلام قَالَ: «الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ، وَ مَنْ صَبَرَ وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ فِيمَا قَضَى عَلَيْهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ لَمْ يَقِضِ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا مَا هُوَ خَيْرُ لَهُ»^۳؛

امام سجاد عليه السلام فرمودند: «صبر و رضایت از خداوند، اصل اطاعت از اوست، و کسی که

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۰.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۰.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۰.

صبر پیشه کند و از خداوند در آنچه مقدر فرموده خواه مورد علاقه او باشد و یا مورد نفرتش، راضی باشد، خداوند از میان آنچه او علاقه دارد یا ندارد، تنها آنچیزی که برای او بهتر است را برایش مقدر می‌فرماید.

[۹۷۸] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «قَالَ اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ!-: عَبْدِي الْمُؤْمِنُ لَا أَصْرِفُهُ فِي شَيْءٍ إِلَّا جَعَلْتَهُ خَيْرًا لَهُ، فَلْيَرْضَ بِقَضَائِي وَلْيَصْبِرْ عَلَى بَلَائِي وَ لْيَشْكُرْ نِعْمَائِي أَكْتُبُهُ يَا مُحَمَّدُ مِنَ الصَّادِقِينَ عِنْدِي»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «خداوند -عز و جل!- می‌فرماید: بنده مؤمن خود را از حالتی به حالتی دیگر در نمی‌آوردم، مگر آنکه حالت جدید را برای او بهتر از حالت قبلی قرار می‌دهم. ازینرو بنده من باید به تقدیر من راضی بوده و بر بلای من صبر ورزد و نعمتهای مرا سپاس گوید، در اینصورت ای محمد نام او را نزد خود در شمار صدیقان خواهم نوشت».

[۹۷۹] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «عَجِبْتُ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ لَا يَقْضِي اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ!- لَهُ قَضَاءً إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ، وَإِنْ قُرِضَ بِالْمَقَارِضِ كَانَ خَيْرًا لَهُ، وَإِنْ مَلَكَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا كَانَ خَيْرًا لَهُ»^۲؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «از انسان مسلمان در تعجبم که خداوند هیچ تقدیری برای او نمی‌نویسد، مگر آنکه برای او نیکو باشد. او اگر به وسیله قیچی هاتکه تکه گردد برای او بهتر است، و اگر بر شرق و غرب عالم سلطنت یابد نیز برای او بهتر است».

[۹۸۰] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «أَحَقُّ خَلْقِ اللَّهِ أَنْ يُسَلَّمَ لِمَا قَضَى اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ!-، مَنْ عَرَفَ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ!-، وَ مَنْ رَضِيَ بِالْقَضَاءِ أَتَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَعَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَهُ، وَ مَنْ سَخِطَ الْقَضَاءُ مَضَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ أَحْبَطَ اللَّهُ أَجْرَهُ»^۳؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۱.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۲.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۲.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «شایسته‌ترین مردمان به آنکه تسلیم قضاء خداوند باشند، کسی است که خداوند را شناخته است. هرکس به قضای الهی راضی باشد آن قضاء بر او فرود می‌آید و خداوند اجر او را در آن بزرگ می‌فرماید، و هرکس نسبت به تقدیر الهی ناراضی باشد همان تقدیر بر او می‌گذرد در حالی که خداوند اجر او را از بین برده است».

[۹۸۱] قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - : «الزُّهْدُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ، أَعْلَى دَرَجَةِ الزُّهْدِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ، وَأَعْلَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ، وَأَعْلَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ أَدْنَى دَرَجَةِ الرِّضَا»^۱؛

امام سجّاد علیه السلام فرمودند: «زهد ده درجه دارد که بالاترین درجه زهد پائین‌ترین درجه ورع است، و بالاترین درجه ورع پائین‌ترین درجه یقین است، و بالاترین درجه یقین پائین‌ترین درجه رضا است».

[۹۸۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «لَقِيَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! كَيْفَ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا وَهُوَ يَسْخَطُ قَسَمَهُ وَيُحَقِّرُ مَنْزِلَتَهُ وَالْحَاكِمُ عَلَيْهِ اللَّهُ وَأَنَا الصَّامِتُ لِمَنْ لَمْ يَهْجَسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُو اللَّهَ فَيُسْتَجَابَ لَهُ»^۲؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «امام مجتبی علیه السلام عبدالله بن جعفر را ملاقات فرمودند و به او گفتند: ای عبدالله! چگونه مؤمن مؤمن است در حالی که بر قسمت خود ناراضی است و منزلت خود را محقّر می‌داند، در حالی که خداوند بر این مطلب حکم فرموده آن قسمت و منزلت را نصیبش ساخته است. من برای کسی که در قلب خود چیزی جز رضایت از تقدیر و قسمت حضرت حق را احساس نکند، ضمانت می‌کنم که چون دعائی بدرگاه خدا بکند آن دعا مستجاب شود».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۲.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۲.

[۹۸۳] عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «قُلْتُ لَهُ: بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بَأَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ: بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ الرِّضَا فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ سُورٍ أَوْ سَخَطٍ»^۱؛

راوی گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: به چه وسیله انسان مؤمن درمی یابد که مؤمن است؟ فرمودند: بوسیله این که تسلیم خداوند باشد، و از هر آنچه که از شادی و یا ناراحتی به او رومی آورد رضایت داشته باشد.

[۹۸۴] عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ لَشَيْءٍ قَدْ مَضَى: لَوْ كَانَ غَيْرُهُ»^۲؛ امام صادق عليه السلام فرمودند: «پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله هیچگاه نسبت به چیزی که گذشته بود نفرمودند: کاش چیزی غیر از آن بود».

[۹۸۵] عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : الْإِيمَانُ أَرْبَعَةٌ أَرْكَانٍ: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَ تَفْوِضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ»^۳؛ امام صادق عليه السلام فرمودند: «امیرالمؤمنین - صلوات خدا بر او باد - فرمودند: ایمان بر چهار پایه استوار است: رضایت بقضای الهی، و توکل بر او، و وانهادن امور به او، و تسلیم در مقابل اراده اش».

[۹۸۶] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «نِعَمَ الْقَرِينُ الرِّضَا»^۴؛

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: «رضایت از امور، خوب همنشینی برای انسان است».

[۹۸۷] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «مَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ»^۵؛

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: «هر کس به رزق الهی راضی باشد، بر آنچه که از دست داده اندهگین نمی شود».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۲.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۳.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۵۶.

۴. نهج البلاغة، حکمت ۴.

۵. نهج البلاغة، حکمت ۳۴۹.

[۹۸۸] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الرِّضَا بِمَا صَنَعَ اللَّهُ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ وَفِيمَا كَرِهَ، وَ لَمْ يَصْنَعْ اللَّهُ بَعْدَ شَيْئٍ إِلَّا وَهُوَ خَيْرٌ لَهُ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «اصل اطاعت از خداوند رضایت به آنچه است که او انجام می‌دهد، خواه بنده آن را پسندد و یا نپسندد. و خداوند نسبت به بنده کاری انجام نمی‌دهد، مگر آنکه آن کار برای او بهتر باشد».

[۹۸۹] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «الرِّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ مِنْ أَعْلَى درجَاتِ الْيَقِينِ»^۲؛
امام صادق عليه السلام فرمودند: «رضایت نسبت به تقدیری که بنده آن را ناپسند می‌شمارد، از برترین درجات یقین است».

[۹۹۰] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِمَا قَسَمَ لَهُ اسْتِرَاحَ بَدَنُهُ»^۳؛
امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: «هرکس از خداوند به آنچه که برای او تقسیم فرموده راضی باشد، بدنش راحت شده از تعب و اندوه بدر می‌آید».

[۹۹۱] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ - جَلَّ ثَنَاهُ! -: ﴿قُلْ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ﴾ قَالَ: «التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَا وَ الْقَنُوعُ بِقَضَائِهِ»^۴؛

امام باقر عليه السلام درباره آیه شریفه «نه، سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند، مگر آنکه در نزاعی که میان آنهاست تو را داور قرار دهند» فرمودند: «نسبت به قضاء الهی تسلیم بوده از آن راضی باشد، و به آن تقدیر قانع گردد».

[۹۹۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «الرَّوْحُ وَ الرَّاحَةُ فِي الرِّضَا وَ الْيَقِينِ، وَ الْهَمُّ وَ الْحُزْنُ فِي الشَّكِّ وَ السَّخَطِ»^۵؛

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۳۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۵۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۳۹.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۵۷.

۵. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۵۸.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «خوشنودی و راحتی در رضایت و یقین است، و اندوه و حُزن در شک و نارضایتی».

[۹۹۳] قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: «مَنْ اتَّكَلَ عَلَى حُسْنِ الْإِخْتِيَارِ مِنَ اللَّهِ لَمْ يَتَمَنَّ أَنْهُ فِي غَيْرِ الْحَالِ الَّتِي اخْتَارَهَا اللَّهُ لَهُ»^۱؛

امام مجتبی علیه السلام فرمودند: «هرکس بر این مطلب که خداوند خوبی‌ها را برایش انتخاب می‌کند اتکاء نماید، درخواست نمی‌کند که در غیر حالتی که خداوند برای او انتخاب کرده بسر برد».

[۹۹۴] قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «إِنَّا قَوْمٌ نَسْأَلُ اللَّهَ مَا نُحِبُّ فَيَمْنُ نُحِبُّ فَيُعْطِينَا، فَإِذَا أَحَبَّ مَا نَكْرَهُ فَيَمْنُ نُحِبُّ رَضِينَا»^۲؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «ماگروهی هستیم که از خداوند آنچه را دوست داریم درباره کسی که دوست داریم درخواست می‌کنیم و او نیز همان را به ما می‌بخشد، و هرگاه خداوند آنچه را ما درباره دوستان خود نمی‌پسندیم بخواهد، به همان راضی می‌شویم».

[۹۹۵] قَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام: «الرِّضَا بِالْمَكْرُوهِ أَرْفَعُ دَرَجَاتِ الْمُتَّقِينَ»^۳؛
امام سجّاد علیه السلام فرمودند: «رضایت به آنچه برای انسان خوشایند نیست، بالاترین درجه‌های متّقیان است».

[۹۹۶] إِنَّ مُوسَى عليه السلام قَالَ: «يَا رَبِّ! دَلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا أَنَا عَمِلْتُهُ نِلْتُ بِهِ رِضَاكَ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا ابْنَ عِمْرَانَ! إِنَّ رِضَايَ فِي كُرْهِكَ، وَ لَنْ تُطِيقَ ذَلِكَ، قَالَ: فَخَرَّ مُوسَى عليه السلام سَاجِداً بَاكِياً فَقَالَ: يَا رَبِّ خَصَّصْتَنِي بِالْكَلامِ، وَ لَمْ تُكَلِّمْ بَشَرًا قَبْلِي، وَ لَمْ تَدُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ أَنَالُ بِهِ رِضَاكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ رِضَايَ فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي»^۴؛

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۱۰۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۹ ص ۱۳۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۹ ص ۱۳۴.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۹ ص ۱۳۴.

موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! مرا به عملی راهنمایی کن که چون آن را عمل کنم رضایت تو را بدست آورم، خداوند نیز به او وحی کرد: ای فرزند عمران! رضایت من در ناخشنودی تو است و تو توان آن را نداری، موسی چون این شنید به سجده افتاد و گریه کنان عرض کرد: پروردگارا! مرا به سخن گفتن خود اختصاص دادی و با هیچ انسانی قبل از من سخن نگفتی، در عین حال مرا به عملی که با آن رضایت تو را بدست آورم هدایت نمی‌کنی؟! پس خداوند به او وحی فرمود: رضایت من در رضایت تو از تقدیر من است».

[۹۹۷] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «الْعَبْدُ بَيْنَ ثَلَاثٍ: بَيْنَ بَلَاءٍ وَ قَضَاءٍ وَ نِعْمَةٍ، فَعَلَيْهِ لِلْبَلَاءِ مِنَ اللَّهِ الصَّبْرُ فَرِيضَةٌ، وَ عَلَيْهِ لِلْقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ التَّسْلِيمُ فَرِيضَةٌ، وَ عَلَيْهِ لِلنَّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ الشُّكْرُ فَرِيضَةٌ»^۱؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: «بنده همیشه در یکی از این حالت است: «حالت بلاء، و حالت قضاء حضرت حق، و حالت نعمت؛ ازینرو بر او صبر بر بلاء الهی و تسلیم در برابر قضاء الهی و شکر بر نعمت الهی واجب است».

[۹۹۸] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي «غُرَرِ الْحِكَمِ»:

«أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ أَرْضَاهُمْ بِقَضَائِهِ»^۲

مَنْ لَمْ يَرْضَ بِالْقَضَاءِ دَخَلَ الْكُفْرَ دِينَهُ»^۳

ما دفع الله - سبحانه! - عَنِ الْمُؤْمِنِ شَيْئًا مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَ عَذَابِ الْآخِرَةِ إِلَّا بِرِضَاهُ بِقَضَائِهِ»^۴

الرِّضَا يُنْفِي الْحُزْنَ»^۵

الرِّضَا ثَمَرَةُ الْيَقِينِ»^۶

۱. بحار الأنوار، ج ۷۹ ص ۱۲۹.

۲. تصنیف غرر الحکم، ص ۱۰۳.

۳. تصنیف غرر الحکم، ص ۱۰۳.

۴. تصنیف غرر الحکم، ص ۱۰۳.

۵. تصنیف غرر الحکم، ص ۱۰۳.

۶. تصنیف غرر الحکم، ص ۱۰۳.

الدِّينُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَا؛^۱
 أَجْدَرُ الْأَشْيَاءِ بِصَدَقِ الْإِيمَانِ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ؛^۲
 كُنْ رَاضِيًا تَكُنْ مَرْضِيًّا؛^۳
 بنا بر آنچه در «غُرَرُ الْحِكْمِ» آمده، امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند:
 «آگاهترین مردم نسبت به خداوند، راضی‌ترین آنان نسبت به قضاء او است؛
 کسی که به قضاء الهی راضی نباشد، کفر داخل در دینش می‌شود؛
 خداوند - سبحانه! - هیچ بلاء دنیائی و عذاب آخرتی را از مؤمنی دفع نمی‌کند، مگر
 بواسطه آنکه او نسبت به قضاء الهی راضی است؛
 رضایت‌مندی، حُزن و اندوه را از بین می‌برد؛
 رضایت ثمره یقین است؛
 دین درختی است که ریشه آن تسلیم و رضایت به قضاء الهی است؛
 راضی باش تا مورد رضایت حضرت حق باشی».

۱. تصنیف غررالحکم، ص ۱۰۳.

۲. تصنیف غررالحکم، ص ۱۰۳.

۳. تصنیف غررالحکم، ص ۱۰۳.

رذیلت سی و دوّم:

ناخشنودی از تقدیر الهی

ناخشنودی از تقدیر الهی، ملکه‌ای است که قلب انسان را در تسلّط ناخشنودی از تمامی اشیاء این جهان، و حتّی نارضایتی از آن قرار می‌دهد. از اینرو ناراضیان از قضاء الهی، نه از آن قضاء خشنودند، و نه در کارهای مردمان چیزی که رضایت آنان را فراهم آورد می‌بینند، و نه حتّی در وجود خود و کارهای خود جز از زشتی و پلیدی چیزی دیگر سراغ می‌گیرند! اینان نه از مردم راضیند و نه از خود، و از اینرو همیشه قلبی تیره و اندوهگین و چشمی غضبناک - که تنها بدی‌ها را می‌بیند - خواهند داشت؛ بنا به سروده شاعر عرب زبان:

وَ عَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ وَ لَكِنَّ عَيْنَ السَّخَطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا

«چشم رضایت در مقابل هر عیبی همچون مانع است، امّا چشم نارضایتی تنها بدی‌ها را آشکار می‌سازد».

انسان ناراضی زبانی دارد که چون خود از دنیا ناراضی است، تنها سخن ناپسند بر آن جاری می‌شود؛ همانگونه که گوش او نیز تنها امور منفی را می‌شنود! گویا در عالم هستی تنها بدی‌ها وجود دارد، و گویا قضاء خداوند و تقدیر او - که تنها و تنها خواستگاه خوبی‌ها و زیبایی‌هاست -، سرشار از زشتی‌ها و بدی است. این روش ناخشنودان است که به کفر بسیار نزدیک است، بلکه اهل دل آن را از مصادیق بارز کفر دانسته ناراضیان و ناخشنودان از تقدیر الهی را مانند جهنّمیان می‌دانند، که هرگاه می‌خواهند از دست غمی و اندوهی

بگریزند به اندوهی جدید مبتلا می‌شوند:

﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا﴾^۱: «هر گاه که بخواهند از آن بیرون آیند،

بار دیگر آنها را به درون آتش باز گردانند»؛

﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ﴾^۲: «و

کافران را پیوسته به سبب اعمالشان حادثه‌ای رسد یا آن حادثه در نزدیکی خانه‌هایشان فرود آید».

این دنیای آنان است و آن آخرتشان، چه آخرت باطن دنیا است؛ از اینرو همانگونه که دنیا برای اینان تنها سیاهی و زشتی به‌همراه دارد، آخرت نیز برایشان سیاهی است و رنج است و آتش!؛ خداوند مَنان به کرم بی‌پایانش ما را از این رذیلت اخلاقی محفوظ بدارد!

جای تأسف بسیار است که بیشتر مردم به این رذیلت متصفند، چه این صفت ناپسند اخلاقی، آخرین رذیلتی است که از قلبهای انسانهای خودساخته خارج می‌شود. این رذیلت کفران نعمت را به‌همراه دارد، خشم، فریاد، بی‌ادبی و اعتراض به تمامی اجزاء عالم را از پی خود می‌آورد، سوء ظن به مردم، وسوسه‌های فکری بسیار، حسد و دیگر رذائل را می‌آفریند، و در یک سخن منبعی است که رذائلی بسیار از آن تراوش می‌کند؛ همانگونه که گناهانی سخت همچون غیبت، سخن چینی، تهمت زدن به دیگران، ترک کمک به آنان، ترک ارتباط با خویشان، و بلکه شرک و کفر عملی را به‌همراه خواهد داشت.

کوتاه سخن آنکه این رذیلت از امّهات رذائل بوده، با پدید آمدن آن آدمی خواه ناخواه در دریائی ظلمانی از رذائل اخلاقی غوطه‌ور خواهد شد. این نکته، سرّ تلاش عظیمی است که قرآن کریم بکار برده تا درخت ناپاک این صفت ناپسند را از جانهای مؤمنان برکند، و آنان را از دست ریشه‌ها و شاخه‌های آن نجات بخشد؛ به این آیه شریفه

۱. الحج، ۲۲.

۲. الزّعد، ۳۱.

بنگرید: ﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾^۱: «هیچ آیه‌ای را منسوخ یا ترک نمی‌کنیم مگر آنکه بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم».

این آیه بخوبی دلالت می‌کند که اگر نعمتی از انسان ستانده شود، و یا زمان بدست آوردن آن به تأخیر افتد، بوسیله نعمتی دیگر که برتر و یا دست‌کم همسان آن است، جبران می‌شود؛ همانگونه که اگر خداوند حکمی از احکام خود را نسخ فرماید، و یا وجوب آن را به تأخیر اندازد، این نسخ و تأخیر هم بر اساس حکمتی از حکمت‌های او صورت گرفته، و هم بصورتی برتر و والاتر جبران خواهد شد.

نکاتی چند از داستان حضرت موسی (علیه السلام) و عبد صالح در قرآن کریم

داستان حضرت موسی (علیه السلام) و عبد صالح در قرآن کریم، در این رابطه به نکاتی چند اشاره می‌فرماید؛ مهمترین این نکات چنین است:

نکته اول

شکستن کشتی‌ای که وسیلهٔ امرار معاش گروهی انسان نیازمند بود، از سَرّی برخوردار بوده که در مرحلهٔ نخست کسی به آن سَر آگاهی نمی‌یافت. آن سَر ناشی از مصلحتی بود که برای آن نیازمندان هم بهتر از وجود آن کشتی بود، و هم اموال آنان را بیشتر محفوظ می‌داشت: ﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾^۲: «اما آن کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند. خواستم معیوبش کنم، زیرا در آن سوترشان پادشاهی بود که کشتیها را به غصب می‌گرفت».

۱. البقرة، ۱۰۶.

۲. الکهف، ۷۹.

نکته دوم

کشتن آن نوجوان برای پدر و مادرش بهتر از زنده ماندن او بود، هرچند آن پدر و مادر از این مطلب آگاهی نداشتند و چه بسا در عزای فرزند خون گریستند! ﴿وَأُمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا * فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا﴾^۱: «اما آن پسر، پدر و مادرش مؤمن بودند. ترسیدیم که آن دو را به عصیان و کفر دراندازد * خواستیم تا در عوض او پروردگارشان چیزی نصیبشان سازد به پاکی بهتر از او و به مهربانی نزدیک تر از او»

نکته سوم

استوار ساختن دیوار و رنجی که آن دو بزرگوار بر این کار کشیدند، نه کاری بازیچه بود و نه کاری بیهوده؛ بلکه در آن مصلحتی بزرگ نهفته بود که تنها آن بنده صالح از آن باخبر بود: ﴿وَأُمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنَ رَبِّكَ﴾^۲: «اما دیوار از آن دو پسر یتیم از مردم این شهر بود. در زیرش گنجی بود، از آن پسران، پدرشان مردی صالح بود. پروردگار تو می خواست آن دو به حد رشد رسند و گنج خود را بیرون آرند. و من این کار را به میل خود نکردم. رحمت پروردگارت بود»

نکته چهارم

در این حکایت، آدمی درمی یابد که می باید ادب را در محضر الهی رعایت نمود و از بی ادبی در حضرت او - جلّ و علا! - احتراز کرد؛ چه آن بنده صالح که استادی حضرت موسی (علیه السلام) را در این ماجرا برعهده داشت، گاه فعلی را به حضرت حق منسوب می نمود، و

۱. الکهف، ۸۰ - ۸۱.

۲. الکهف، ۸۲.

گاه دیگر به خود او؛ شکستن کشتی را که در ظاهر عملی ناپسند می نمود به خود منسوب داشت، در مقابل استوار سازی دیوار را که عملی پسندیده بود به حضرت حق نسبت داد، به هنگام خبر دادن از چگونگی کشتن آن نوجوان نیز باز فعل را به خود و حضرت حق هر دو نسبت داد، تا رعایت ادب را در این زمینه کرده باشد: ﴿فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا﴾: «ترسیدیم که آن دو را به عصیان و کفر دراندازد»؛

چه کشتن آن نوجوان از جهتی پسندیده و از جهتی دیگر ناپسند می نمود. این مطلب نشان می دهد که در منظر اولیاء خدا، تمامی خیرات بدست اوست و جز از او کسی دیگر را در این زمینه اختیاری نیست: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ﴾^۱: «بگو: بار خدایا، تویی دارندهٔ مُلک. به هر که بخواهی مُلک می دهی و از هر که بخواهی مُلک می ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می دهی. همهٔ نیکیها به دست توست». نمونهٔ این آیات بوفور در قرآن کریم آمده، بگونه ای که می توان براحتی از آن نتیجه گرفت، که بلاهای روزمره اگر نتیجهٔ اعمال خود انسان نباشد تنها الطافی است در شمار الطاف خفی / پنهان او - جل و علا! -، که مردمان را بدان می آزماید، و درهای تعالی را بدان وسیله بر روی آنان می گشاید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾^۲: «البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می آزمایشیم. و شکیبایان را بشارت ده * کسانی که چون مصیبتی به آنها رسید گفتند: ما از آن خدا هستیم و به او باز می گردیم * صلوات و رحمت پروردگارشان بر آنان باد، که هدایت یافتگانند»

* * *

۱. آل عمران، ۲۶.

۲. البقرة، ۱۵۵ - ۱۵۷.

راههای تحصیل فضیلت رضایت به تقدیر الهی

بر این اساس، دانسته می‌شود که بر همه مؤمنان واجب است، که تلاشی بکار برند تا رذیلت نارضایتی به تقدیر الهی را از جان خود دور نمایند. برکندن ریشه این درخت خبیث از جان انسان، راههایی دارد که در اینجا به شماری از آن راهها در کمال اختصار اشاره می‌نمائیم:

راه نخست

تأمل در این آیات و نمونه‌های بسیار آن، می‌تواند یقین را در قلب انسان راسخ نموده، انسان در نتیجه رسوخ یقین از قضاء او رضایت یافته نسبت به آن احساس ناخرسندی ننماید.

راه دوم

بهتر از این راه، آنست که آدمی در بدست آوردن محبت الهی بکوشد، و بوستان نفس خود را به عطر این فضیلت معطر سازد. محبت الهی تمامی رذائل اخلاقی را می‌سوزاند، و با برکندن ریشه آن از نفس انسان، سرانجام آدمی را از خباثت آنها راحت می‌سازد. پیش از این در فصلی مستقل از محبت الهی و ثمرات بی‌شمار آن سخن داشتیم، از اینرو به تکرار آنچه در آن فصل گذشت نمی‌پردازیم.

راه سوم

برتر از این راه اما، آنست که آدمی با مداومت بر ریاضتهای شرعی به تحصیل عبودیت حضرت حق بپردازد، تا سرانجام خود را بنده او ببیند و بیابد. پرواضح است که کسی که خود را به بندگی و مولایش را به پروردگاری شناخت، نسبت به آنچه که مولایش برای او

مقدّر فرموده نارضایتی نشان نخواهد داد. در این زمینه انجام مستحبات و مداومت بر آن، می تواند سخت مفید واقع شود، تا همانگونه که برهان عقلی می تواند عقل انسان را نسبت به این مطلب مطمئن سازد، قلب نیز به نور یقین آراسته گردد، و با منور شدن عقل و قلب آدمی خود را در ساحت ربوبی بنده ای رضایتمند بیابد.

در اینجا به اختصار تحریری کوتاه از برهان عقلی این مطلب ارائه می کنیم، تا سالکان کوی کمال گذشته از طریق قلب، طریق عقلی این مطلب را نیز بیمایند.

این برهان بر این چند مطلب - که هریک در حکمت الهی به اثبات رسیده از براهین بلند و محکمی برخوردار است -، استوار شده: خداوند متعال بخشنده است، و در برترین مراتب کرم قرار دارد؛ او نسبت به بندگان از خود آنان مهربانتر و رؤوف تر است، و چگونگی حال هریک را به کمال می داند؛ او از خود آنان نسبت به آنان آگاهتر است، و در عین حال بر تمامی امور قادر می باشد، از اینرو بمراتب بهتر از آنان می تواند نیکی ها را به سوی آنان روانه، و شرور و امور ناپسند را از آنان دور فرماید. او حکیم است و از اینرو در آنچه انجام می دهد هیچ نقصی نمی توان یافت؛

بر این اساس، اگر امر ناپسندی برای هریک از بندگان او پیش آید، آن امر نه از ناآگاهی او نشأت گرفته،

و نه از جهل او نسبت به بندگان،

و نه از ناتوانی او نسبت به اصلاح امور آنان.

بر این اساس، نتیجه می گیریم که او تمامی حالات بندگان را بر اساس علم و حکمت خود استوار می سازد؛ و از اینرو آنچه در نظر نخست برای اینان ناپسند می نماید، نشانگر مصلحت کاملی است که در عالم واقع، امور آنان را تدبیر کرده است.

آری:

مقدّری که به گُلِ نکهت و به گِلِ جان داد

به هر که هر چه سزا بود حکمتش آن داد

چه او - جلّ و علا! - صلاح گُل و گِل را چنان می داند که هریک را اینگونه بیافریند، تا به برترین مراتب کمال خود واصل شوند. او خود با اشاره به این مطلب می فرماید: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾^۱: «آن که هر چه را آفرید به نیکوترین وجه آفرید»

* * *

این رذیلت ناپسند - که می تواند بنیان نفس انسان را برگند، و او را به سوی دوزخ روانه سازد -، خود از مراتبی چند برخوردار است، که همچون دیگر رذائل، از مراتب ضعیف آغاز و اندک اندک به مراتب شدیدتر روی می کند. اکنون پیش از برشمردن مهمترین این مراتب، اشاره می کنیم که سالکان کوی کمال می باید مراقبت نمایند، تا به مراتب ضعیف آن نیز آلوده نگردند؛ چه اگر این آلودگی پدید آید، اندک اندک آدمی به مراتب شدیدتر آن نیز آلوده شده در آن حال رفع این رذیلت کاری دشوار خواهد بود.

با این توضیح، اضافه می کنیم که مهمترین مراتب این رذیلت را اینگونه می توان برشمرد:

مراتب رذیلت نارضایتی از تقدیر الهی

مرتبه نخست

ضعیفترین مراتب این رذیلت، نارضایتی قلب و یا کراهت آن نسبت به مقدّرات الهی است. این مقدّرات می تواند هر دو دسته امور تکوینی و تشریعی را در بر گرفته، آنها را شامل شود. بنا بر این کسی که نسبت به تکالیف شرعی احساس ناخوشایندی داشته آنها را بر خود سخت و سنگین می یابد، در نظر اهل دل در حقیقت ربوبیت تشریعی حضرت حق

۱. السجدة، ۷.

را انکار کرده است. اهل دل گناه این مطلب را بسیار سنگین می‌دانند، و متّصفان به آن را در سرحدّ کفر می‌انگارند. با اینهمه اما متأسّفانه قرآن کریم شهادت می‌دهد، که این رذیلت در میان مردم بسیار شایع است و تنها شماری اندک از آنان از دام آن رسته‌اند: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^۱: «از شکیبایی و نماز یاری جوید. و این دو، کاری دشوارند، جز برای اهل خشوع».

در کنار منکران ربوبیت تشریعی حضرت حق، کسانی قرار دارند که نسبت به ربوبیت تکوینی او انکاری در دل می‌پرورانند. اینان کسانی هستند که نسبت به اموری که در عالم مادی بر آنان می‌رود، ناخرسندند و از تقدیر الهی در این زمینه‌ها احساس رضایت نمی‌کنند.

گناه این مطلب نیز به نظر اهل دل بسیار سنگین است، چه این مسأله در واقع از سوئی به انکار حکمت کامل الهی بازمی‌گردد، و از سوئی دیگر به آنکه بنده چیزی جز از آنچه حضرت حق خواسته را طلب می‌نماید. در این میان مؤمن حقیقی کسی است که آنچه را او - جلّ و علا! - می‌خواهد طلب می‌کند، و از آنچه او بیزار است ابراز بیزاری می‌نماید. این مؤمن در شمار آخَصّ خواصّ اُمّت قرار دارد: ﴿وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۲: «و شما نمی‌خواهید مگر آنچه را که پروردگار جهانیان خواسته باشد».

مرتبه دوم

مرتبه میانه این رذیلت، آنست که آدمی آنچه در قلب دارد را بر زبان نیز جاری سازد. در این صورت هم قلب نسبت به مقدّرات الهی ناخرسند است، و هم زبان نسبت به آن معترض. کمترین حدّ این اعتراض نیز آنست که آدمی با تکرار کلماتی نظیر «ای کاش...» و

۱. البقرة، ۴۵.

۲. الإنسان، ۳۰ و التکویر، ۲۹.

«چه بسا اگر چنین می‌شد...»، از وضعیّت موجود خود ابراز ناخرسندی کند؛ از همین روست که بنابر آنچه در سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، ایشان هیچگاه چنین کلماتی را بر زبان مبارک خود جاری نساختند. دریغ که این الفاظ در زبان مردم و حتّی خواصّ آنان بسیار پرکاربرد است، و افسوس که شاعران در بکاربردن این کلمات زیاده‌روی کرده‌اند. اینان برای آنکه نارضایتی خود را از تدبیر و تقدیر الهی نشان دهند، گاه فلک را سرزنش می‌کنند، گاه دنیا را، و گاه مردمان را! چه درهراسند که نارضایتی خود از تقدیر الهی را مستقیماً به نمایش گذارند. واضح است که اهل دل تمامی این مطالب را در شمار کفر دانسته متّصفان به آن را از درجاتی از کفر برخوردار می‌دانند؛

و باز افسوس که حتّی خواصّ از سالکان نیز از دام این رذیلت اخلاقی نرسته‌اند. خداوند متعال در قرآن کریم از این مطلب اینگونه خبر می‌دهد: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱: «و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند بلکه هم چنان مشرکند».

این آیه نشان می‌دهد که همه ما شایسته عقابهای الهی در هر دو سرا هستیم هرچند خود نسبت به آن آگاهی نداشته باشیم. به این آیه شریفه نیز بنگرید: ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾^۲: «و اگر خدا بخواهد مردم را به سبب کارهایی که کرده‌اند بازخواست کند، بر روی زمین هیچ جنبنده‌ای باقی نگذارد».

از اینرو بر همه ما واجب است که به تقصیرات و کوتاهی‌های خود در این زمینه‌ها اقرار کنیم، راه توبه را در پیش گیریم و امید ورزیم که او - سبحانه و تعالی! - توبه ما را پذیرفته ما را در شمار مشرکان و کافران محسوب نفرماید؛ چه خداوند تنها عمل متّقیان را می‌پذیرد، و فاسقان مشرکان و کافران را هیچ می‌انگارد:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۳: «خدا قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد»؛

۱. یوسف، ۱۰۶.

۲. فاطر، ۴۵.

۳. المائدة، ۲۷.

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»^۱: «و هر کس که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد».

گذشته از آنکه تمامی اعمال ما در مقابل نعمتهای الهی، تنها همچون نمی است که از دریائی بزرگ بر قطعه‌ای سنگی کوچک نشیند.

مرتبه سوّم

مرتبه سوّم این رذیلت، که آخرین مرتبه آنست نیز، نشانگر نارضایتی عملی انسان در مقابل مقدرات الهی است. ترک مستحبات و بلکه واجبات، و انجام مکروهات و بلکه محرّمات، نشان از همین مطلب دارد. توضیح آنکه کسی که از سر عمد نماز را ترک گوید، بگونه عملی به انکار آن پرداخته، و این بدان معنی است که از نماز ناراضی بوده از آن احساس کراهت می‌کند. بالاتر از این، کسی که نماز اوّل وقت را ترک گفته بدون آنکه عذری داشته باشد آن را در وقتی جز از ابتدای فضیلت آن به انجام می‌رساند نیز، به کفران عملی آن پرداخته است. از همین روست که قرآن کریم، تارکان نماز و یا به تأخیر اندازان آن را بدون ایمان خوانده، آنان را در شمار کافران دانسته است؛ در این زمینه به این چند آیه شریفه بنگرید:

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ * وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ * فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»^۲: «آیا آن را که روز جزا را دروغ می‌شمرد دیدی؟ * او همان کسی است که یتیم را به اهانت می‌راند * و مردم را به طعام‌دادن به بینوا و انمی دارد * پس وای بر آن نمازگزارانی * که در نماز خود سهل انگارند»؛

۱. آل عمران، ۸۵.

۲. الماعون، ۵ - ۱.

﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ... فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾^۱: «هر جا که مشرکان را یافتید بکشید و بگیرید ... اما اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، از آنها دست بردارید»؛

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾^۲: «مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند. به نیکی فرمان می‌دهند و از ناشایست باز می‌دارند، و نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند»؛

﴿وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾^۳: «وای بر مشرکان * آنهایی که زکات نمی‌دهند و به آخرت ایمان ندارند»؛

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾^۴: «مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده‌اند و دیگر شک نکرده‌اند، و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد کرده‌اند. اینان راستگویانند».

در همین شمار است سیره کسانی که می‌خواهند تائوتی، عزتی و یا ریاستی را از غیر راههای حلال آن بدست آورند؛ اینان نیز به تقدیر الهی کفر ورزیده عملاً به انکار آن رفته‌اند. از اینرو ربوبیت تکوینی او - جلّ و علا! - را انکار کرده دست کم به او شرک ورزیده‌اند، چه در کنار او پروردگاری دیگر را نیز برای خود انتخاب کرده به پرستش او پرداخته‌اند. باز از همین روست که در بسیاری از آیات کتاب آسمانی ما، کلماتی نظیر کفر و شرک بر فسق / گناه کاری نیز اطلاق شده است؛ در این رابطه تنها به همین چند آیه اشاره می‌کنیم:

۱. التوبة، ۵.

۲. التوبة، ۷۱.

۳. فصلت، ۶ - ۷.

۴. الحجرات، ۱۵.

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱: «و هر که بر وفق آیاتی که خدا نازل کرده است حکم نکند، کافر است»؛

﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ﴾^۲: «و کافران را پیوسته به سبب اعمالشان حادثه‌ای رسد یا آن حادثه در نزدیکی خانه‌هایشان فرود آید»؛

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾^۳: «و سلیمان کافر نبود، ولی دیوها که مردم را جادوگری می‌آموختند کافر بودند»؛

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾^۴: «پس هر کس که به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد، به چنان رشته استواری چنگ زده»؛

﴿يَا بَنِي لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۵: «ای پسرک من، به خدا شرک میاور، زیرا شرک ستمی است بزرگ»؛

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۶: «و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند بلکه هم چنان مشرکند»؛

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ * ﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾^۷: «شیطان را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدا توکل می‌کنند تسلطی نیست * تسلط او تنها بر کسانی است که دوستش می‌دارند و به خدا شرک می‌آورند».

۱. المائدة، ۴۴.

۲. الزَّعد، ۳۱.

۳. البقرة، ۱۰۲.

۴. البقرة، ۲۵۶.

۵. لقمان، ۱۳.

۶. يوسف، ۱۰۶.

۷. التَّحَل، ۹۹ - ۱۰۰.

این آیات بوفور در قرآن آمده است. بر همین اساس می‌توان دیگر واجبات، مستحبات، محرمات و مکروهات را نیز به محاسبه گرفت، تا آدمی تکلیف خود را در این میانه دریابد. چه تنها کسی نماز شب را سخت می‌شمارد که خواب را از آن شیرین‌ترین تربیابد، و از اینرو نسبت به آن دلخوش نباشد؛ خوابیدن در میانه دو طلوع صادق و کاذب و ... نیز در همین شمار است. انسان در این حالت تنها باید به او - جلّ و علا! - پناه برد، و از سختی و دشواری محاسبه دقیق روز جزاء از او کمک خواهد:

خداوندا بحق هشت و چارت زما بگذر گنه دیدی ندیدی!

در اینجا توجه خواننده ارجمند را به این نکته جلب می‌نمائیم، که قرآن برای تهذیب اخلاق آدمیان نازل شده، تا آنان به متابعت از آن پردازند و از اینرو همنشین پیامبر اکرم ﷺ و خاندان معصوم علیهم‌السلام او شوند: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾^۱: «و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند، همراه با کسانی خواهد بود که خدا نعمتشان داده است، چون انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان. و اینان چه نیکو رفیقانند»،

نه آنکه - آنگونه که در این بیت دیدیم -، خیال خام در سر پیرورانند و بدون آنکه عملی انجام داده باشند، رحمت و مغفرت او را آرزو نمایند.

* * *

در پایان این مبحث نیز به شماری از روایات مربوط به آن اشاره می‌کنیم، تا این بخش از کتاب نیز به عطر سخن معصومان علیهم‌السلام عطر آگین شود.

چند روایت درباره ناخشنودی از مقدرات الهی

[۹۹۹] قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع): «مَنْ عَتَبَ عَلَى الزَّمانِ طَالَ مَعْتَبَتُهُ»^۱؛
امام سجّاد (ع) فرمودند: «کسی که بر روزگار خود خشمگین باشد، ناراحتی اش طولانی
می شود».

[۱۰۰۰] قَالَ الصّادقُ (ع): «مَنْ لَمْ يَرْضَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - تَتَّهَمُ اللَّهَ - تَعَالَى! - فِي قَضَائِهِ»^۲؛
امام صادق (ع) فرمودند: «کسی که به قسمت الهی راضی نباشد، خداوند را در تقدیرش
مورد اتهام و بدبینی قرار داده است».

[۱۰۰۱] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: «مَنْ رَضِيَ بِالْقَضَاءِ أَتَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَعَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَهُ، وَمَنْ
سَخِطَ الْقَضَاءَ مَضَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَأَحْبَطَ اللَّهُ أَجْرَهُ»^۳؛
امام باقر (ع) فرمودند: «هرکس به قضای الهی راضی باشد آن قضاء بر او فرود می آید و
خداوند اجر او را در آن بزرگ می فرماید، و هرکس نسبت به تقدیر الهی ناراضی باشد
همان تقدیر بر او می گذرد در حالی که خداوند اجر او را از بین برده است».

[۱۰۰۲] عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ (ع) قَالَ: «يَتَبَغَى لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ أَنْ لَا يَسْتَبْطِئَهُ فِي رِزْقِهِ وَ
لَا يَتَّهَمَهُ فِي قَضَائِهِ»^۴؛
امام کاظم (ع) فرمودند: «کسی که اندیشه ای الهی دارد، شایسته است که خداوند را در

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۵۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۲۰۲.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۲.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۵۴.

روزی رسانیش کند بشمارد، و او را در تقدیرش مَتَّهَم نسازد».

[۱۰۰۳] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَقِيَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! كَيْفَ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا وَهُوَ يَسْخَطُ قَسَمَهُ وَيُحَقِّرُ مَنْزِلَتَهُ وَالْحَاكِمُ عَلَيْهِ اللَّهُ وَأَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجَسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُو اللَّهَ فَيَسْتَجَابَ لَهُ»^۱؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «امام مجتبی علیه السلام عبدالله بن جعفر را ملاقات فرمودند و به او گفتند: ای عبدالله! چگونه مؤمن مؤمن است در حالی که بر قسمت خود ناراضی است و منزلت خود را محقر می‌داند، در حالی که خداوند بر این مطلب حکم فرموده آن قسمت و منزلت را نصیبش ساخته است. من برای کسی که در قلب خود چیزی جز رضایت از تقدیر و قسمت حضرت حق را احساس نکند، ضمانت می‌کنم که چون دعائی بدرگاه خدا بکند آن دعا مستجاب شود».

[۱۰۰۴] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الرَّوْحُ وَالرَّاحَةُ فِي الرِّضَا وَالْيَقِينِ، وَالْهَمُّ وَالْحُزْنُ فِي الشَّكِّ وَالسَّخَطِ»^۲؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «خوشنودی و راحتی در رضایت و یقین است، و اندوه و حزن در شک و نارضایتی».

[۱۰۰۵] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ -صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ- عَلَى الْمَنْبَرِ: «لَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيَخْطِئْهُ وَ مَا أَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبْهُ»^۳؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «امیر مؤمنان علیه السلام بر فراز منبر فرمودند: هیچیک از شما مزه ایمان را نمی‌چشد تا دریابد که آنچه بر سر او آمده هرگز نمی‌توانسته از او تخطی کند، و آنچه بر سر او نیامده هرگز نمی‌توانسته با او برخورد کند».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۵۸.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۵۸.

فصل سی و دوّم

فضیلت سی و چهارم: توکل و اعتماد بر خداوند

رذیلت سی و سوّم: اعتماد بر غیر خداوند

فضیلت سی و چهارم:

توکل و اعتماد بر خداوند

توکل، تکیه بر خداوند است و اعتماد به او، بعد از آنکه آدمی لوازم مورد نیاز برای هدف خود را به اندازه‌ای که برای او مقدور است، فراهم آورده باشد. خداوند متعال در بیش از سی آیه از آیات قرآن کریم، به این مسأله امر فرموده مردمان را به توکل بر خود فراخوانده است. به عنوان نمونه تنها به این چند آیه بنگرید:

﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾^۱: «پروردگار مشرق و مغرب.

هیچ خدایی جز او نیست. او را کارساز خویش برگزین»؛

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾^۲: «و توکل کنندگان بر خدا توکل کنند»؛

﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾^۳: «خدا ما را بسنده است و چه نیکو یاور است».

* * *

فضیلت اخلاقی توکل را نیز همچون دیگر فضائل، مراتبی چند است. ما در اینجا به

مهمترین این مراتب اشاره می‌کنیم.

۱. المزمّل، ۹.

۲. ابراهیم، ۱۲.

۳. آل عمران، ۱۷۳.

مراتب توکل بر حضرت حق

۱. مرتبه نخست

مرتبه نخست این فضیلت، آنست که آدمی اسباب بایسته را فراهم سازد، اما نه بر آن اسباب و لوازم که بر حضرت حق تکیه نماید؛ همچون کسی که خداوند را عبادت می‌کند اما درباره قیامت و خاتمت امر خود، تنها به فضل و کرم او - جلّ و علا! - و نه عبادات خود تکیه می‌نماید. این افراد هرچند به کشاورزی، کسب و آموزش علوم می‌پردازند، اما هرگز به این عوامل ظاهری اعتماد نکرده تنها امید به او می‌برند و بس. این مرتبت در شماری از آیات قرآن کریم بدینگونه به اشاره گرفته شده است:

«و شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۱: «و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن»؛

«وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۲: «و اگر به صلح گرایند، تو نیز به صلح گرای. و بر خدا توکل کن»؛

«إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ * وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۳: «و آن‌گاه که از پروردگارتان یاری خواستید و خدا پذیرفت که من با هزار فرشته که از پی یکدیگر می‌آیند یاریتان می‌کنم * و آن کار را خدا جز برای شادمانی شما نکرد و تا دلهایتان بدان آرام گیرد. و یاری تنها از سوی خداست که او پیروزمند و حکیم است».

۱. آل عمران، ۱۵۹.

۲. الأنفال، ۶۱.

۳. الأنفال، ۹ - ۱۰.

۲. مرتبه دوم

مرتبه دوم این فضیلت، آنست که انسان اسباب و لوازم هر کاری را با یقین به اینکه تمامی قدرتها تنها از آن خداست، آماده سازد؛ بنا براین، رهپاری اسباب و لوازم به سوی هدف مقصود، به فعلیت رسیدن آن و رفع موانعی که می تواند انسان را از رسیدن به هدف بازدارد، فقط در حیطه قدرت و اراده اوست و بس.

کسی که در این مرتبه بسر می برد، خداوند را سبب ساز تمامی اسباب، و تعیین کننده مسیر حرکت آن، و توفیق دهنده در کارها می داند؛ همانگونه که او را رفع کننده تمامی موانع می شناسد. خداوند متعال خود به این مرتبه در شماری از آیات کتاب آسمانی اشاره کرده؛ نمونه را به این چند آیه بنگرید:

﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱: «اگر خدا به تو محنتی برساند، هیچ کس جز او دفعش نتواند کرد، و اگر به تو خیری برساند بر هر کاری تواناست»؛

﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۲: «و اگر خدا به تو زیانی برساند، جز او کس دفع آن نتواند کرد. و اگر برای تو خیری بخواهد، هیچ کس فضل او را باز نتواند داشت. فضل خود را به هر کس از بندگان که بخواهد می رساند و او آمرزنده و مهربان است»؛

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۳: «بگو: بار خدایا، تویی دارنده ملک.

۱. الأنعام، ۱۷.

۲. یونس، ۱۰۷.

۳. آل عمران، ۲۶.

به هر که بخواهی مُلک می دهی و از هر که بخواهی مُلک می ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می دهی. همهٔ نیکیه‌ها به دست توست و تو بر هر کاری توانایی.»

۳. مرتبهٔ سوّم

سوّمین مرتبهٔ این فضیلت، آنست که هرچند آدمی به تهیّه و تدارک اسباب لازم برای رسیدن به هدف خود می پردازد، امّا این اسباب برای او سرابی آب‌نمایش نیست. این گونه از متوکلان، بود و نبود اسباب و لوازم را همچون دیگر اجزاء این عالم یکسان می بینند، از اینرو تمامی جهان هستی از جبروت تا ناسوت را یکسر عدمی هستی‌نمایی‌انگارند، که در پائین‌ترین مراتب پستی قرار دارد، و تنها او - جلّ و علا! - است که در برترین مراتب بلندی و شرافت بوده تمامی اسباب را هدایت می فرماید. به سخنی دیگر، اینچنین کس حکمرانی حضرت حق بر تمامی علل و عوامل را درمی یابد و ادارک می کند که هیچ موجودی در این عالم نیست مگر آنکه به او - تعالی! - قائم است و پایدار. این مرتبهٔ رفیع نیز در برخی از آیات قرآن به توضیح گرفته شده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱: «ای مردم، همهٔ شما به خدا نیازمندید. اوست بی‌نیاز و ستودنی»؛

﴿قُلْ أَغْنَى اللَّهُ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲: «بگو: آیا دیگری جز خدا را به دوستی گیرم که آفرینندهٔ آسمانها و زمین است»؛

﴿وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾^۳: «و به او بازگردانده می‌شود همهٔ کارها. او را بپرست و بر او توکل کن»؛

۱. فاطر، ۱۵.

۲. الأنعام، ۱۴.

۳. هود، ۱۲۳.

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾^۱: «اگر باز گردند بگو: خدا برای من کافی است، خدایی جز او نیست، بر او توکل کردم و اوست پروردگار عرش بزرگ».

* * *

توکل نتیجه توحید افعالی است، و مراتب گوناگون آن نیز هر یک نتیجه‌ای است که از یکی از مراتب توحید افعالی بدست می‌آید. این مطلب در آیاتی که پیش از این حکایت نمودیم، بخوبی نشان داده شده است. از اینرو سخن مشهور در میان حوزویان که از سرآغازنامه نخستین کتاب درسی حوزوی برگرفته شده: «أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ وَآخِرُ الْعِلْمِ تَفْوِضُ الْأَمْرِ إِلَيْهِ» - سخنی درست است، که هم با نصوص دینی مطابقت می‌نماید، و هم با بررسی عقلی، درستی آن واضح می‌شود. پس از این به شماری از روایاتی که این مضمون را تأیید می‌کند، اشاره خواهیم کرد.

از اینرو هرکس بواسطه برهانهای قطعی دریابد که در تمامی پهنه هسی هیچ مؤثری بجز از حضرت حق وجود ندارد، و تنها اوست که پاینده و بی‌نیاز است، و جز او هرچه هست نه تنها فقیر است که محض فقر است، از اینرو در عالم هستی تنها یک وجود حقیقی وجود دارد و بس؛ به مرتبه نخست از توکل دست یافته است. این مرتبه را در اصطلاح اخلاق پژوهان «علم الیقین» می‌خوانند. در این مرحله استدلال عقلی رکن اصلی رسیدن به توکل می‌باشد؛ به این آیه شریفه بنگرید: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۲: «زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است».

در برابر اینان، هرکس بواسطه شهود قلبی و حضوری به این مطلب دست یابد - یعنی

۱. التوبة، ۱۲۹.

۲. فصلت، ۵۳.

دریابد که او تعالی! موجود است و دیگران باطلهای موجودنما، او غنای مطلق است و دیگران فقر محض -، به مرتبه دوم از توکل - که آن را «عَيْنُ الْيَقِينِ» می خوانند -، دست یافته است. در این مرتبه نه استدلال عقلی که شهود قلبی مایه پدید آمدن یقین شده است. حضرت حق در ادامه آیه پیشین می افزاید: ﴿أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۱: «آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است کافی نیست؟».

زان پس، هرکس شیرینی یقین را چشد - همچون تشنه ای که به آب رسد و از آن نوشد، و یا گمگشته ای که راهی به سوی دیار محبوب یابد - به مرتبه سوم از توکل - که آن را «حَقُّ الْيَقِينِ» می خوانند -، دست یافته است. این کس می تواند معنای آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^۲ را دریابد، که حتی وجود خود او نیز به وجود حضرت حق قائم بوده، خود او را در این میانه نقشی نیست. به این آیه نیز بنگرید: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾^۳: «بهوش باش که آنها از دیدار پروردگارشان در تردیدند. بهوش باش که او بر هر چیزی احاطه دارد».

خوشا به حال آنان که به این مرتبت واصل شده اند، و به برترین مراتب توکل به او رسیده اند. اینان چون به حَقُّ الْيَقِينِ رسیده اند از جانب حضرت حق برکت یافته مبارک شده اند: ﴿فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۴: «چون به آتش رسید، ندایش دادند که برکت داده شده، آن که درون آتش است و آن که در کنار آن است. و منزّه است خدای یکتا، آن پروردگار جهانیان».

* * *

۱. فَصَّلَتْ، ۵۳.

۲. الْأَنْفَال، ۲۴.

۳. فَصَّلَتْ، ۵۴.

۴. التِّلْء، ۸.

دانشمندان علم اخلاق، چون به فراهم آوردن اسباب لازم در برآوردن هر هدفی توجه نکرده‌اند - چه نظر خود را به توحید خالص دوخته بودند -، به ناگزیر در جمع میان لزوم اسباب، و دعوت به توحید خالص، به توجیهاتی عجیب گرفتار آمده‌اند؛ چه سنت و قانون الهی بر آنست که هیچ امری در این عالم بدون فراهم آمدن اسبابش بوجود نیاید. اینان اعتقاد سالکان به این مطلب را با موحد بودن آنان در تنافی دیده به گونه‌های مختلف به توجیه این نکته پرداخته‌اند. بنظر ما، این توجیهات، غلطی است که بر غلط پیشین اینان استوار شده است؛ چه اصلاً ناسازگاری‌ای در میان این دو نکته وجود ندارد، که در رفع آن ناسازگاری چنین توجیهاتی ارائه شود. تهیه و آماده‌سازی لوازم و اسباب به باور ما در مراتب توکل امری لازم و ضروری است، که اصلاً بدون وجود آن نمی‌توان توکل را معنا نمود.

سخن پیامبر اکرم ﷺ که چون عربی بیابانگرد از ایشان پرسید: آیا شتر را ببندم و توکل کنم، و یا آن را رها ساخته و توکل نمایم؟ فرمودند: [۱۰۰۶] «أَعْقِلْهَا وَتَوَكَّلْ»^۱: «آن را ببند و بر خدای توکل کن»، تعریفی است که ایشان از توکل عرضه داشته‌اند. در این تعریف بنا بر اصطلاحات منطقیان «بستن» بمنزله رسمی است که بدون آن، تعریف امکان نخواهد داشت.

آری! از برخی از حالات عارفان کامل سخنانی نقل می‌شود، که با این مطلب در ستیزه است؛ این سخنان اگر بدرستی نقل شده و در آن تحریفی بکار نرفته باشد، یا بر اساس استثناء در قانون طبیعی خلقت استوار شده، و یا بر اساس انقطاع آنان از اسباب و علل، و روی کردنشان به سوی آنکس که خود علت تمامی علتها و سبب تمامی سببها است. توضیح آنکه حضرت حق گاه چیزی را بدون علت و عوامل ظاهری پدید می‌آورد، تا عادت و قانون طبیعت در آن میان محو شود. این از آنروست که مردمان دریابند که قدرت

۱. سنن ترمذی، کتاب صفت قیامت حدیث ۲۴۴۱.

حضرتش فراتر از قوانین عالم طبیعت است. این مطلب بوفور در کتبی که از معجزات و امور غیر طبیعی انبیاء علیهم السلام و ائمه هدی علیهم السلام سخن گفته‌اند، دیده می‌شود. این نوع از آفرینش، استثنائی است که در قانون خلقت ایجاد می‌شود؛ چه سنت الهی بر آنست که هر امری تنها بوسیله علل و اسباب طبیعی خود صورت پذیرد، و تنها در برخی از موارد نادر می‌توان به اینگونه استثناءها برخورد. با اینهمه اما استاد بزرگوار ما حضرت علامه طباطبائی رحمته الله در تفسیر شریف المیزان، بر آن رفته‌اند که حتی این امور نیز از شمول قانون علت خارج نبوده، تنها علت‌های موجود در آن از نظر ظاهربین انسانها بدور است؛ ازینرو حتی در معجزات و خوارق عادات نیز عللی در کارند، که اینگونه امور را به سامان می‌رسانند.

تحقیق پیرامون این مطلب، به مجالی فراختر از این نیازمند است. گذشته از این، انقطاع کامل بسوی حضرت حق، نظر دوختن تام و تمام بسوی او، و بریدن از تمامی علت‌های مادی ظاهری، خود می‌تواند نقش علت را بر عهده گرفته در پدید آمدن امری دخالت نماید؛ از اینرو در حالی که دیگران وجود پدیده‌ای را بدون علت می‌پندارند، علتی بسیار قوی در میان بوده که همان انقطاع نفس آدمی بسوی حضرت حق می‌باشد. دعا، تضرع به درگاه او، صدقه دادن و اموری اینگونه نیز، خود در شمار علل و عوامل ایجاد اشیاء است. آری! انقطاع کامل از عالم ماده و توجه تمام به بارگاه ربوبی، امری نیست که فراخور چنگ همه انسانها آید، از اینروست که نادر یاب بودن آن باعث شده است تا علّیت آن از نظر بسیاری از کسان دور نماید.

در خبر است که ابراهیم خلیل علیه السلام با تمامی وجود روی به سوی بارگاه عزت داشت، و در این میانه جز او هیچ چیزی را به نظر نمی‌آورد. در واقعه شکستن بتان، چون نمرودیان او را با منجنیق به سوی دریای آتش پرتاب کردند، جبرائیل علیه السلام در میانه آسمان و زمین به سویش شتافت و پرسید: [۱۰۰۷] «هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ؟ قَالَ: أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا، حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعَمَ الْوَكِيلُ، فَاسْتَقْبَلَهُ مِيكَائِيلُ فَقَالَ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ خَدَمْتُ النَّارَ فَإِنَّ خَزَائِنَ الْأَمْطَارِ وَالْمِيَاهِ بِيَدِي،

فَقَالَ: لَا أُرِيدُ، وَأَتَاهُ مَلَكُ الرِّيحِ فَقَالَ: لَوْ شِئْتَ طِيرْتُ النَّارَ، فَقَالَ: لَا أُرِيدُ، فَقَالَ جَبْرَائِيلُ: فَاسْأَلِ اللَّهَ، فَقَالَ: حَسْبِيَ مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي^۱: «آیا نیازی داری؟ فرمود: به تو نه! خداوند مرا کافی است و او وکیل خوبی است. پس از آن میکائیل بسویش شتافت و عرض کرد: اگر می خواهی آتش را خاموش نمایم، چه منابع بارانها و آبها در اختیار من است، ابراهیم فرمود: نمی خواهم! زان پس فرشته باد به محضرش رسید و عرض کرد: اگر می خواهی آتش را به پرواز درآورم، گفت: نمی خواهم! جبرائیل بار دیگر به سخن آمد و گفت: پس از خداوند بخواه، فرمود: آگاهی او از حال من مرا از سؤال کردن بی نیاز می سازد!».

این سؤال و جواب که نشان از مرتبه و ویژه آن پیامبر عظیم الشان الهی داشت، خود نشان دهنده همین مطلب است. به این چند آیه شریفه بنگرید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا^۲﴾: «و هر که از خدا بترسد، برای او راهی برای بیرون شدن قرار خواهد داد * و از جایی که گمانش را ندارد روزی اش می دهد. و هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است. خدا کار خود را به اجرا می رساند و هر چیز را اندازه ای قرار داده است»

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ^۳﴾: «چون به کشتی نشستند خدا را با اخلاص در دین او خواندند و چون نجاتشان داد و به خشکی آورد، شرک آوردند»

از آنچه گذشت، چنین نتیجه می گیریم که آماده سازی علتهای لازم برای هر کاری - در آن حدی که برای ما مقدور است -، نه تنها منافاتی با توکل نخواهد داشت، که لازمه حتمی

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۵۵.

۲. الطلاق، ۲ - ۳.

۳. العنکبوت، ۶۵.

برای به انجام رسیدن آن کار است. از اینرو کسی که اسباب و لوازم کاری را فراهم نکرده تنها منتظر انجام و به هدف رسیدن آن باشد، «متوکل» نخواهد بود، و «اهل توکل» خوانده نخواهد شد. این اندیشه در روایات خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بشدت محکوم شده است، ما اگر چه پس از این به شماری از این روایات اشاره خواهیم کرد، اما در اینجا تنها دو حدیث در این رابطه نقل می‌نمائیم، تا میزان توجه معصومان اُمت علیهم السلام به آماده سازی زمینه‌ها و علل مادی را نشان دهیم:

[۱۰۰۸] عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ رَأَى قَوْمًا لَا يَزِرُ عَوْنَ، قَالَ: «مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ الْمُتَوَكِّلُونَ، قَالَ: لَا! بَلْ أَنْتُمُ الْمُتَكَلِّفُونَ»^۱؛

در خبر است که پیامبر اکرم ﷺ گروهی را دیدند که دست از کشاورزی شسته بی‌کار نشسته‌اند. ایشان از آنان پرسیدند: «شما کیانید؟ گفتند: ما توکل کننده گانیم. آنحضرت فرمودند: نه! شما سرباران دیگرانید».

[۱۰۰۹] عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ مَرَّ يَوْمًا عَلَى قَوْمٍ فَرَأَاهُمْ أَصْحَاءَ جَالِسِينَ فِي زَاوِيَةِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ عليه السلام: مَنْ أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ الْمُتَوَكِّلُونَ، قَالَ عليه السلام: لَا بَلْ أَنْتُمُ الْمُتَأَكِّلَةُ^۲؛
امیرمؤمنان عليه السلام روزی گروهی را دیدند، که در عین سلامتی در گوشه‌ای از مسجد نشسته‌اند. ایشان از آنان پرسیدند: «شما چه کسانی هستید؟ گفتند: ما توکل کننده گانیم. آنحضرت فرمودند: نه! شما کسانی هستید که از دسترنج دیگران می‌خورید».

* * *

هرچند تمامی اسباب و علل بدست حضرت حق است، اما او - جلّ و علا! - خود به ما دستور داده که در فعلیت برخی از اسباب و علل واسطه شده، آنها را به کار گیریم تا با فراهم شدن زمینه لازم، آنچه در پی آن هستیم به وجود آید. پرواضح است که آن مقدار از اسباب

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱ ص ۲۱۷.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱ ص ۲۲۰.

و عللی که بدست ماست و ما در فراهم آوردن آن نقش داریم، بسیار اندک بوده در مقابل مجموعه علل لازم برای برآورده شدن اهداف مادی، بسیار ناچیز است. با اینحال نمی‌توان دست از فعالیت کشیده آنرا به سوئی وانهاد. نمونه را در کشت یک دانه، ما تنها می‌توانیم شرائط را آماده سازیم، اما رشد و بالش آن دانه به علل دیگری نیازمند است، که تمامی آنها تنها به دست حضرت حق جاری می‌شود. شیخ اجل به لطافت تمام سروده است:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

بنا بر این، زارع حقیقی اوست، همانگونه که خالق، زنده کننده، و پدید آورنده اشیاء هم اوست. این سخن نه از سر مبالغه و یا مجاز گوئی، که سخنی سراسر حقیقی است، و به معنای حقیقی کلمه نشان می‌دهد که هیچکس نمی‌تواند با او در عناوینی همچون خالقیت، احیاء، ایجاد و حتی زارع بودن، مشارکت کند.

کوتاه سخن آنکه او آفریننده است، و پرورش دهنده، و دیگران فقط پرورش یافتگان اویند و بهره‌ای در این میان از پرورش دهندگی و خالقیت نخواهند داشت.

گذشته از این، توجه به نکته‌ای دیگر نیز در این زمینه لازم است؛ و آن اینکه آماده‌سازی اسباب و علل، تنها در فراهم آوردن علل مادی و ظاهری خلاصه نمی‌شود؛ بلکه از آیات قرآن و احادیث معصومین علیهم‌السلام دریافته می‌شود که تقوی، انفاق در راه خدا، برآوردن نیازهای مؤمنان، شاد کردن آنان، دعا، توبه، شکرگذاری از حضرت حق، توسل به او، عبادات گوناگون، پرداخت حقوق مالی واجب، پرداخت صدقات مستحبی و دیگر امور اینگونه نیز، در شمار علل و اسبابی است که برای فراهم ساختن مقصود می‌تواند بکار آدمی آید. بالاتر آنکه خود توکل به حضرت حق نیز نه تنها در شمار اسباب و علل قرار دارد، که می‌توان آن را در شمار برترین آنها دانست.

ما در اینجا به شماری از این آیات و روایات اشاره می‌کنیم، تا در این زمینه نظام فکری اسلام بیشتر روشن گردد:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۱: «و هر که از خدا بترسد، برای او راهی برای بیرون شدن قرار خواهد داد * و از جایی که گمانش را ندارد روزی اش می‌دهد»؛

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»^۲: «اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم»؛

«وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^۳: «و مثل کسانی که اموال خویش را برای طلب رضای خدا از روی یقین و اعتقاد انفاق می‌کنند، مثل بوستانی است بر تپه‌ای، که بارانی تند، بر آن بارد و دو چندان میوه دهد، و اگر نه بارانی تند که نرم بارانی بر آن بارد. خدا به کارهای شما بیناست»؛

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۴: «بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم»؛
 «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً * وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارٌ»^۵: «از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او آمرزنده است * تا از آسمان برایتان پی در پی باران فرستد * و شما را به اموال و فرزندان مدد کند و برایتان بستانها و نهرا بیافریند»؛

۱. الطلاق، ۲ - ۳.

۲. الأعراف، ۹۶.

۳. البقرة، ۲۶۵.

۴. غافر، ۶۰.

۵. نوح، ۱۰ - ۱۲.

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۱: «اگر مرا سپاس گوئید، بر نعمت شما می‌افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است»؛
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به او تقرب جوئید»؛

﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۳: «از شکیبایی و نماز یاری جوئید»؛
﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۴: «هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد»؛

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۵: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فرا خوانند که زندگیتان می‌بخشد دعوتشان را اجابت کنید»؛

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۶: «و هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است»؛

﴿فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً﴾^۷: «من بر خدا توکل می‌کنم، ساز و برگ خویش و بتانتان را گرد آورید چنان که هیچ چیز از کاری که می‌کنید بر شما پوشیده نباشد»؛

۱. ابراهیم، ۷.

۲. المائدة، ۳۵.

۳. نحل، ۹۷.

۴. نحل، ۹۷.

۵. الأنفال، ۲۴.

۶. الطلاق، ۳.

۷. یونس، ۷۱.

﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^۱: «اگر از خدا بترسید شما را بصیرت شناخت حق از باطل دهد»؛

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۲: «و هر که از خدا بترسد، برای او راهی بیرون شدن قرار خواهد داد * و از جایی که گمانش را ندارد روزی اش می دهد»؛

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا * سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾^۳: «و هر که از خدا بترسد، خدا کارش را آسان خواهد کرد * و زودا که خدا پس از سختی آسانی پیش آورد». معنای توکل بر خدا در این امور - که همگی در شمار امور معنوی، و نه مادی قرار دارد - نیز، همان اعتماد و تکیه بر او می باشد. بگونه ای که آدمی امور معنوی ای همچون تقوا را نیز تنها عللی بداند، که - همانگونه که در بیان مراتب سه گانه توکل گذشت - نه می تواند به عنوان علت بصورت کامل به کار آید، و نه می تواند نقشی مستقل بر عهده گیرد؛ بلکه تنها با خواست حضرت حق و بر اساس اراده اوست که می تواند در فراهم آمدن نتیجه، علیتی داشته باشد. از همین روست که در این آیات، خداوند انجام فعل را به خود نسبت داده و تقوی و استغفار و دیگر امور معنوی را تنها همچون وسیله ای بر شمرده است. این مطلب بوضوح در آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۴: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و به او تقرب جوید» به چشم می آید.

* * *

این فضیلت بزرگ، گذشته از آنکه خود در شمار بزرگترین و ارزشمندترین فضائل

۱. الأنفال، ۲۹.

۲. الطلاق، ۲ - ۳.

۳. الطلاق، ۴ و ۷.

۴. المائدة، ۳۵.

اخلاقی قرار دارد، بسیاری دیگر از فضائل را نیز به‌مراه خود داشته، توکل کننده گان به حضرت حق را از آن بهره‌مند می‌سازد. فضائلی همچون قوت اراده، شجاعت، اطمینان به نفس، رضایت از تقدیر الهی، آرامش، وقار، خویشتن‌داری، قناعت، بخشندگی، خیرخواهی، وفاء و فضائلی چند دیگر، در این شمار است.

بنابراین، خواه ناخواه بسیاری از رذائل را از متوکلان خواهد زدود، و زنگار آن را از جان اینان خواهد سترد. بر این اساس، آنکس که از نعمت توکل برخوردار است، همانگونه که از اعتماد بر غیر خدا می‌رهد، از ضعف و سستی اراده، ترس، نگرانی، ناآرامی، اندوه، غم، نارضایتی، نادانی، پستی، حرص، طمع، حسد و دیگر رذائل اخلاقی اینگونه نیز رهائی می‌یابد.

در شماری از آیات و روایات ما، به این مطلب بوضوح اشاره شده است؛ به این آیه شریفه بنگرید: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»^۱: «شیطان را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدا توکل می‌کنند تسلطی نیست * تسلط او تنها بر کسانی است که دوستش می‌دارند و به خدا شرک می‌آورند».

امام جواد علیه السلام نیز در این زمینه می‌فرماید: [۱۰۱۰] «الثَّغَةُ بِاللَّهِ تَمْنُ لِكُلِّ غَالٍ وَسَلَّمٌ إِلَى كُلِّ عَالٍ»^۲: «توکل به خدا قیمت هر امر پرارزش، و نردبانی بسوی هر امر رفیع و بلند است». این حدیث، بخوبی نقش کلی توکل در به دست آوردن دیگر فضائل و ستردن رذائل از نفس را نشان می‌دهد. درباره‌یکایک فضائل نیز روایاتی در دست است، که به این نقش اشاره می‌کند. ما در اینجا به شماری از این احادیث اشاره می‌کنیم:

[۱۰۱۱] سَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ جَبْرِئِلَ: «مَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - ؟ فَقَالَ: الْعِلْمُ بِأَنَّ

۱. النحل، ۹۹ - ۱۰۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۳۶۴.

المخلوق لا يضرُّ ولا ينفعُ ولا يعطي ولا يمنَعُ واستعمالُ اليأسِ مِنَ الخَلْقِ، فإذا كانَ العبدُ كذلكَ لم يَعْمَلْ لأحدٍ سِوَى اللَّهِ و لم يَرْجُ و لم يَخَفِ سِوَى اللَّهِ و لم يَطْمَعِ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، فهذا هُوَ التَّوَكُّلُ^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ از جبرائیل پرسیدند: «توکل بر خدای - عزَّ و جَلَّ! - چیست؟ جبرائیل پاسخ داد: دانستن اینکه مخلوق نه ضرری می‌رساند و نه نفعی دارد، نه چیزی می‌دهد و نه از چیزی جلوگیری می‌کند، و مایوس بودن از مردمان. چون بنده‌ای چنین باشد، برای هیچکس جز از خداوند متعال کاری انجام نمی‌دهد، و به هیچکس امید نمی‌بندد، و از هیچکس جز او نمی‌هراسد، و در هیچکس جز او طمع نمی‌کند. این توکل حقیقی است.» [۱۰۱۲] عن أمير المؤمنين عليه السلام في الغرر: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ وَ تَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْأَسَابُ»؛

بنا بر آنچه در «غُرَرِ الْحِكَم» آمده است، امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: «هرکس بر خدای توکل کند، مشکلات بر او آسان می‌شود و علل و اسباب لازم برای امور برای او سهل و آسان می‌گردد.»

[۱۰۱۳] وَ عَنْهُ أَيْضاً: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ - سُبْحَانَهُ! - أَضَاءَتْ لَهُ الشُّبُهَاتُ وَ كَفَى الْمَوُنَاتُ وَ أَمِنَ التَّبِعَاتُ»؛

همیشه فرمودند: «هرکس بر خدای - سبحانه! - توکل کند، موارد نامشخص برای او روشن و آسان می‌گردد، و از مشکلاتش کفایت می‌شود، و از نتایج وخیم کارها در آمان می‌ماند.»

[۱۰۱۴] قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يُغْلَبُ وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَا يُهْزَمُ»^۲؛ امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «هرکس بر خدای توکل کند مغلوب نمی‌شود، و هرکس به او چنگ زند شکسته نمی‌گردد.»

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۳۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۵۱.

[۱۰۱۵] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۱؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «هرکس دوست دارد که قوی‌ترین مردمان باشد، باید بر خدای توکل کند».

نمونه این احادیث، به فراوانی در کتب روایی ما بچشم می‌آید. ما - بخواست حضرت حق - برخی از آنها را در پایان این مبحث یاد خواهیم کرد.

نتیجه‌ای که از توکل حاصل می‌شود

اگر توکل هیچ نتیجه‌ای جز از یاری حضرت حق در مشکلات و آزمایش‌ها نداشت، کافی بود تا همین را بهترین نتیجه برای این صفت ارزشمند اخلاقی بدانیم. خداوند متعال خود در شماری از آیات وعده فرموده که به یاری متوکلان بشتابد؛ در این شمار است: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۲: «و هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است».

بلکه می‌توان گفت که تمامی آیاتی که درباره توکل، فضیلت آن و امر به تحصیل آن نازل شده است، این وعده را بگونه‌ای آشکار در خود دارد. به عبارت دیگر این آیات دلالت می‌نماید که هدایت خاص حضرت حق - که نتیجه عنایت ویژه اوست -، شامل حال متوکلان می‌شود، و آنان از تفضل خاص او بهره‌مند می‌گردند.

این هدایت خاص باعث می‌شود که شیاطین انسی و جنی براو دست نیابند، و نتواند او را مغلوب خویش ساخته به خذلان و بدبختی دچارش سازند. بدین ترتیب اگر تمامی شیاطین بر این مطلب توافق کنند که با تمامی نیرو و توان خود او را به سلطه گیرند، توفیقی حاصل نخواهند کرد؛ خود حضرت حق - جلّ و علا! - نیز این بشارت را اینگونه بیان داشته است:

﴿فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۵۱.

۲. الطلاق، ۳.

إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُونَ^۱: «من بر خدا توکل می‌کنم، ساز و برگ خویش و بتانتان را گرد آورید چنان که هیچ چیز از کاری که می‌کنید بر شما پوشیده نباشد و به دشمنی من قدم به پیش نهید و مرا مهلت مدهید»؛

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۲﴾: «آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند»؛

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ^۳﴾: «شیطان را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدا توکل می‌کنند تسلطی نیست»؛

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ^۴﴾: «گفت: به عزت تو سوگند که همگان را گمراه کنم * مگر آنها که از بندگان مخلص تو باشند».

این یکی از نتایج این فضیلت درخشان است نتایجی دیگر نیز به‌مراه و پس از این صفت اخلاقی پدید می‌آید که هرگز از آن جدا نشده سرانجام آدمی را به برترین مدارج کمال رهنمون می‌شود.

تکمیل این مبحث و توضیحی پیرامون آن

بریدن از تمامی خلق و روی آوردن بسوی بارگاه عزت او - جلّ و علا! -، که از آن به حالت «انقطاع إلى الله» تعبیر می‌شود، لطفی است که در فطرت انسانها نهفته عمق جان آنان با آن آشنائی کامل دارد. این حالت بهنگامی که انسان از اسباب و علل ظاهری مادی ناامید شود، بخوبی آشکار می‌گردد. در این حالت انسان از اسباب ظاهری بریده و تنها او را به عنوان سبب و علت، توانای بر انجام امور می‌یابد: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ

۱. یونس، ۷۱.

۲. یونس، ۶۲.

۳. النحل، ۹۹.

۴. ص، ۸۲.

دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ^۱: «چون به کشتی نشستند خدا را با اخلاص در دین او خواندند و چون نجاتشان داد و به خشکی آورد، شرک آوردند».

این حالت به هنگام دعا و تضرع به درگاه او نیز بخوبی آشکار می‌گردد. این حالت در اصطلاح «تَبَتُّل» نامیده می‌شود، و اهل دل برآنند که اگر کسی در مناجات خود به حقیقت تَبَتُّل و تَبَتُّل حقیقی دست یابد، بدون تردید درخواستش از جانب حضرت حق اجابت خواهد شد. او - جَلَّ و علا! - نیز خود می‌فرماید: ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتَلًا^۲﴾: «و نام پروردگارت را یاد کن و از همه بیر و به او بپیوند».

بندگان صالح خداوند نیز این حالت را به هنگام و انهدادن امور به کف خالقشان درمی‌یابند. اینان چون به مقام تفویض رسند، به روشنی به مقام انقطاع دست یافته‌اند؛ چه در این حالت تنها او را مؤثر در عوالم هستی می‌یابند، و جز او را نقشی باطل و سرابی بی‌حقیقت می‌انگارند: ﴿وَ أَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ^۳﴾: «و من کار خویش به خدا واگذار کردم، زیرا او بندگان را می‌بیند».

آیات و روایات ما بخوبی نشان می‌دهند، که تمامی پهنه هستی نمی‌توانند هیچ ضرری متوجه کسانی که خود را به او واگذار کرده به مقام انقطاع رسیده‌اند، وارد سازند. به این دو آیه شریفه بنگرید:

﴿فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَ خَاقَ بَالٍ فِرْعَوْنَ سُوءِ الْعَذَابِ^۴﴾: «خدا او را از آسیب مکاری که برایش اندیشیده بودند، نگه داشت و آن عذاب ناگوار خاندان فرعون را در میان گرفت»؛

۱. العنکبوت، ۶۵.

۲. المزمل، ۸.

۳. غافر، ۴۴.

۴. غافر، ۴۵.

«وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمِثْقَاتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱: «خدا پرهیزکاران را به سبب راه رستگاری که در پیش گرفته بودند می‌رهاند. به آنها هیچ بدی نرسد و از اندوه بدور باشند».

به عنوان نمونه به این حدیث شریف نیز توجه نمائید:

[۱۰۱۶] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَوْحَى اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- إِلَى دَاوُدَ عليه السلام: مَا اعْتَصَمَ بِي عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي دُونَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ تَيْتِهِ ثُمَّ تَكِيدُهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَيْنَهُنَّ، وَمَا اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ تَيْتِهِ إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ يَدَيْهِ وَأَسَخْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ وَلَمْ أَبَالِ بِأَيِّ وَادٍ هَلَكَ!»^۲؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «خداوند -عزَّ و جلَّ!- به داود عليه السلام وحی فرمود که: هیچیک از بندگان من بصورت واقعی و با تیت حقیقی به من چنگ نزد و دیگران را رهان ساخت، مگر آنکه چون آسمان و زمین و هرکس که میان ایندوست او را به حيله گیرند، من او را از میان همه این موجودات به سلامت خارج سازم؛ و هیچیک از بندگان من بصورت واقعی و با تیت حقیقی به یکی از مخلوقات من چنگ نزد و مرا رهان ساخت، مگر آنکه تمامی اسباب و علل آسمان و زمین را از دسترس خارج ساختم و زمین را در زیر پایش خشمگین کردم، و پروا ننمودم که به کدامین بیابان هلاک شود!».

کوتاه سخن اینکه حالت و انهدادن امور به حضرت حق و چنگ انداختن به ریسمان او، حالتی نایاب است که گاه برای انسان حاصل می‌شود؛ و در شمار برترین مراتب توحید افعالی قرار دارد. بنا براین می‌توان گفت که این حالت، مرتبه چهارم از مراتب توکل است که تنها در برخی لحظات برای برخی از متوکلان -که به بالاترین مراتب توکل رسیده‌اند-

۱. الزمر، ۶۱ - ۶۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۳.

پدید می‌آید. در این لحظات، این حالت در آنان اثری کامل داشته آنان را در دژ امن و محکم الهی قرار می‌دهد. در این موقع جنّ و انس نمی‌توانند بر او دست یافته او را از هدفش بازدارند.

این حالت در دانش تاریخ و سیره‌نگاری در بیان سیرهٔ پیامبران گرام علیهم‌السلام به دفعات نقل شده، و بسیاری از مجاهدان نیز در جریان پیروزی انقلاب اسلامی آن را به چشم خویش مشاهده کردند.

آری! بسیاری از آیات و روایات نشان می‌دهد که قانون بی‌تغییر و غیر قابل بازگشت الهی، بر این رفته است که چون انسان با تمامی وجود به سوی خداوند رفته از غیر او منقطع شود، خداوند نیز برای او گشایشی فراهم ساخته از مشکلات رهایی می‌دهد؛ سختی‌ها را به پایان می‌برد و آسانی‌ها را جایگزینش می‌فرماید: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ * وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لَتَطْمَنَّنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * إِذْ يُغَشِّبُكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَ يَثْبُتَ بِهِ الْأَقْدَامَ * إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَالِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ^۱ : «و آن گاه که از پروردگارتان یاری خواستید و خدا بپذیرفت که من با هزار فرشته که از پی یکدیگر می‌آیند یاریتان می‌کنم * و آن کار را خدا جز برای شادمانی شما نکرد و تا دلهایتان بدان آرام گیرد. و یاری تنها از سوی خداست که او پیروزمند و حکیم است * و به یاد آر آن گاه را که خدا چنان ایمیتان داده بود که خوابی سبک شما را فروگرفت و از آسمان برایتان بارانی بارید تا شست و شویتان دهد و وسوسهٔ شیطان را از شما دور کند و دلہاتان را قوی گرداند و قدمہاتان را استوار سازد * و آن گاه را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: من با

شمایم. شما مؤمنان را به پایداری وادارید. من در دلهای کافران بیم خواهم افکند. بر گردنهایشان بزنید و انگشتانشان را قطع کنید».

نمونه‌های بسیار این آیه، نشان می‌دهد که بمحض حصول انقطاع، اثر آن نیز فراهم می‌آید. بنا بر این، می‌توان گفت که خود حالت انقطاع نیز در شمار علل و اسباب بوده منافاتی با سخن نقل شده از امام صادق علیه السلام ندارد: [۱۰۱۷] «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ»^۱: «خداوند ابا می‌نماید که چیزی را جز بوسیله اسباب و علل آن پدید آورد»؛ چه همانگونه که پیش از این گفتیم، عنوان «علل و اسباب» شامل هر دو گونه اسباب مادی ظاهری، و اسباب غیر مادی باطنی می‌شود، و انقطاع به سوی او و چنگ انداختن به دامن فضلش و توکل بر او، در شمار اسباب باطنی غیر مادی است؛ بلکه می‌توان گفت که این دسته از علل، در شمار برترین علتها بوده از توانی بسیار بیشتر از علل مادی برخوردارند. خداوند به لطف بی‌پایان خود ما و شما را در شمار متوکلان قرار دهد، و به مقام انقطاع واصل فرماید!

در اینجا به شماری از روایات صادر شده از خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام می‌پردازیم، تا زوایای این مبحث بر اساس کلمات نورانی ایشان آشکارتر گردد.

چند روایت درباره

توکل بر خداوند متعال

[۱۰۱۸] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «أَوْحَى اللَّهُ -عَزَّوَجَلَّ!- إِلَى دَاوُدَ علیه السلام: مَا اعْتَصَمَ بِي عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي دُونَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نَيْتِهِ ثُمَّ تَكِيدُهُ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ إِلَّا جَعَلْتُ

۱. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۸۳.

لَهُ الْمَخْرَجُ مِنْ بَيْنَهُنَّ، وَ مَا اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرِفْتُ ذَلِكَ مِنْ تَيْتِه إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْ يَدَيْهِ وَ أَسَحَّتْ الْأَرْضُ مِنْ تَحْتِهِ وَ لَمْ أُبَالِ بِأَيِّ وَادٍ هَلَكَ! ^۱؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «خداوند - عزَّ و جلَّ! - به داود علیه السلام وحی فرمود که: هیچیک از بندگان من بصورت واقعی و با تیت حقیقی به من چنگ نزد و دیگران را رها نساخت، مگر آنکه چون آسمان و زمین و هر کس که میان ایندوست او را به حیل گیرند، من او را از میان همه این موجودات به سلامت خارج سازم؛ و هیچیک از بندگان من بصورت واقعی و با تیت حقیقی به یکی از مخلوقات من چنگ نزد و مرا رها نساخت، مگر آنکه تمامی اسباب و علل آسمان و زمین را از دسترسش خارج ساختم و زمین را در زیر پایش خشمگین کردم، و پروا ننمودم که به کدامین بیابان هلاک شود!».

[۱۰۱۹] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يُجُولَانِ، فَإِذَا ظَفَرَ بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْ طَنَا» ^۲؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «بی نیازی و عزت گردش می کنند، پس چون به جایی که محل توکل است دست یابند، در آن ساکن می شوند».

[۱۰۲۰] عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ! - : «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»؟، فَقَالَ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فِي

أُمُورِكَ كُلِّهَا، فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِيًا ... وَ تَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ، فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَفْوِضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَ ثِقْ بِهِ فِيهَا وَ فِي غَيْرِهَا» ^۳؛

یکی از یاران امام کاظم علیه السلام گوید: از ایشان درباره معنای آیه شریفه: «و هر که بر خدا

توکل کند، خدا او را کافی است» سؤال کردم، ایشان فرمودند: توکل بر خدا چندین درجه

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۴.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۵.

دارد، یکی از آن درجات آنست که در تمامی کارهای توکل کنی، از اینرو او با تو هرچه کرد بدان راضی باشی ... و بدانی که در تمامی این امور حکم بدست خداست. بر این اساس بر خدای توکل کن، بدینگونه که کارهای را به او واگذاری و به او در آن کارها و غیر آن اعتماد و تکیه کنی.

[۱۰۲۱] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَنْ أُعْطِيَ ثَلَاثًا لَمْ يُمْنَعْ ثَلَاثًا، مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ أُعْطِيَ الْإِجَابَةَ وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزَّيَادَةَ وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوَكُّلَ أُعْطِيَ الْكِفَايَةَ، ثُمَّ قَالَ: أَتَلَوْتَ كِتَابَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - : ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ وَ قَالَ: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ وَ قَالَ: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکس سه چیز به او بخشیده شود، از سه چیز محروم نمی ماند: هرکس که به او دعا بخشیده شود هرگز از اجابت دعا محروم نمی ماند؛ و هرکس که به او شکرگذاری بخشیده شود زیادتر شدن نعمت نیز به او بخشیده می شود، و هرکس به او توکل بخشیده شود کفایت امورش بوسیله حضرت حق نیز به او بخشیده می شود. آیا کتاب خداوند - عزَّ و جلَّ! - را خوانده ای که می فرماید: «و هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است»، و می فرماید: «اگر مرا سپاس گوید، بر نعمت شما می افزایم»، و می فرماید: «بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم».

[۱۰۲۲] عَنْ الصَّادِقِ عليه السلام عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام عَنْ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُوا أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو، فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عليه السلام خَرَجَ يَقْتَبِسُ لِأَهْلِهِ نَارًا فَكَلَّمَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - فَرَجَعَ نَبِيًّا، وَ خَرَجَ مَلِكَةٌ سَبَأٌ فَأَسْلَمَتْ مَعَ سُلَيْمَانَ عليه السلام، وَ خَرَجَ سَحْرَةُ فِرْعَوْنَ يَطْلُبُونَ الْعِزَّةَ لِفِرْعَوْنَ فَرَجَعُوا مُؤْمِنِينَ»^۲؛

امیر مؤمنان عليه السلام فرمودند: «نسبت به آنچه که بدان امید نداری امیدوارتر از آن چیزی

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۳۴.

باش که بدان امید داری، چرا که موسی علیه السلام رفت تا برای خانواده‌اش پاره‌ای آتش بیاورد، اما خداوند با او سخن گفت و او به عنوان یک پیامبر بنزد خانواده‌اش بازگشت؛ و ملکه سبا نیز از مملکت خود خارج شد اما با سلیمان پیامبر ایمان آورد، و ساحران فرعون رفتند تا برای فرعون عزّتی کسب کنند اما خود با ایمان بازگشتند».

[۱۰۲۳] عَنْ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ علیه السلام قَالَ: يَا رَبِّ! رَضِيتُ بِمَا قَضَيْتَ، تُمِيتُ الْكَبِيرَ وَتُبْقِي الطِّفْلَ الصَّغِيرَ، فَقَالَ اللَّهُ - جَلَّ جَلَالُهُ -: يَا مُوسَى! أَمَّا تَرْضَانِي لَهُمْ رَازِقًا وَكَفِيلًا؟ قَالَ: بَلَى يَا رَبِّ! فَنِعَمَ الْوَكِيلُ أَنْتَ وَنِعَمَ الْكَفِيلُ»^۱؛

امام باقر علیه السلام فرمودند: «موسی بن عمران علیه السلام به خداوند عرض کرد: پروردگارا! به آنچه مقدر فرمودی راضی هستم، تو بزرگسالان را می میرانی و افراد کم سال را باقی می گذاری، خداوند نیز فرمود: ای موسی! آیا به من به عنوان رزق دهنده و سرپرست آن کودکان رضایت نداری؟ موسی گفت: بله ای پروردگارا! تو بهترین وکیل و بهترین سرپرست هستی».

[۱۰۲۴] عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَا حَدُّ التَّوَكُّلِ؟ فَقَالَ لِي: أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»^۲؛

یکی از راویان گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! تعریف توکل چیست؟ آنحضرت فرمودند: آنست که با وجود خدا از هیچکس نهراسی».

[۱۰۲۵] عَنْ الْبَزْزَنِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا علیه السلام يَقُولُ: الْإِيمَانُ أَرْبَعَةٌ أَرْكَانٌ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - ، وَ الرِّضَا بِقَضَائِهِ، وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ التَّفْوِيزُ إِلَى اللَّهِ، قَالَ عَبْدُ صَالِحٍ: وَ أَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ، فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكُرُوا»^۳؛

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۳۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۳۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۳۴.

یکی از راویان گوید: شنیدم که امام رضا علیه السلام می فرمود: ایمان چهار پایه دارد: توکل بر خدا، رضایت نسبت به تقدیر او، تسلیم در برابر اراده او، و واگذاشتن امور به او. بنده صالحی گفت: «کار خود را به خدا واگذار می کنم»، و چون امور خود را به او واگذاشت، خداوند او را از حيله های بدی که در باره اش بکار می بردند، حفظ فرمود.

[۱۰۲۶] * عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «لَا تَدْعُ طَلَبَ الرِّزْقِ مِنْ حِلِّهِ، فَإِنَّهُ عَوْنُكَ عَلَى دِينِكَ وَاعْقِلْ راحِلَتَكَ وَتَوَكَّلْ»^۱؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «بدست آوردن روزی از راه حلالش را رها مکن، چرا که روزی حلال کمک کار تو در امر دینت است، و شترت را ببند و در آن حال بر خدای توکل کن».

[۱۰۲۷] سَأَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله عَنْ جِبْرِئِيلَ: «مَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - ؟ فَقَالَ: الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَاسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ، فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ»^۲؛

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جبرائیل پرسیدند: «توکل بر خدای - عز و جل! - چیست؟ جبرائیل پاسخ داد: دانستن اینکه مخلوق نه ضرری می رساند و نه نفعی دارد، نه چیزی می دهد و نه از چیزی جلوگیری می کند، و مأیوس بودن از مردمان. چون بنده ای چنین باشد، برای هیچکس جز از خداوند متعال کاری انجام نمی دهد، و به هیچکس امید نمی بندد، و از هیچکس جز او نمی هراسد، و در هیچکس جز او طمع نمی کند. این توکل حقیقی است».

[۱۰۲۸] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۳؛

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۳۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۳۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۵۱.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «هرکس دوست دارد که قوی‌ترین مردمان باشد، باید بر خدای توکل کند».

[۱۰۲۹] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): «مَنْ وَثِقَ بِاللَّهِ أَرَاهُ الشُّرُورَ وَمَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ الْأُمُورَ»^۱؛
امیرمؤمنان (ع) فرمودند: «هرکس به خداوند اطمینان کند خداوند او را شادمان کند، و هرکس بر او توکل کند خداوند امور او را خود بر عهده گیرد».

[۱۰۳۰] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَتَقَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۲؛
پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «هرکس دوست دارد که متقی‌ترین مردمان باشد، باید بر خدای توکل کند».

[۱۰۳۱] قَالَ الْبَاقِرُ (ع): «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يُغْلَبُ وَمَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَا يُهْزَمُ»^۳؛
امام باقر (ع) می‌فرمایند: «هرکس بر خدای توکل کند مغلوب نمی‌شود، و هرکس به او چنگ زند شکسته نمی‌گردد».

[۱۰۳۲] قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع): «مَا اسْتَغْنَى أَحَدٌ بِاللَّهِ إِلَّا افْتَقَرَ النَّاسُ إِلَيْهِ»^۴؛
امام سجّاد (ع) فرمودند: «هیچکس از دیگران چشم نپوشید و بواسطه وجود خداوند بی‌نیاز نشد، مگر آنکه همه مردم به او نیازمند شدند».

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۵۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۵۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۵۱.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۵۵.

رذیلت سی و سوم:

اعتماد و تکیه بر غیر خداوند متعال

این رذیلت اخلاقی در مقابل فضیلت توکل قرار دارد. اعتماد و تکیه بر غیر خداوند متعال، عبارت از آنست که آدمی بر اسباب و علل غیر آشکار - همچون عقل، تیزهوشی، سیاستمداری - و یا اسباب و علل ظاهری - همچون کسب و کار، زمین و زراعت و ... - تکیه نماید؛ و فراموش کند که در همه امور، علت حقیقی تنها خداوند است، و هیچ مؤثری جز او در عالم وجود ندارد؛ بلکه هیچ قوه و توانی در دار هستی نیست مگر آنکه بدست اوست و از او نشأت پذیرفته است.

این مطلب به گونه‌های مختلف در قرآن کریم مورد تصریح قرار گرفته، و گاه در برخی از حکایات نقل شده در آن کتاب آسمانی نیز، بدان اشاره شده است. به این آیات مبارک بنگرید: ﴿وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا * كَلْتَا الْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا * وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا * وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَٰذِهِ أَبَدًا * وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا * قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ أَنْشَأَ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا * لَآكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا * وَ لَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَ وَلَدًا * فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُوْتِيَنَّ خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا * أَوْ يُصْبِحَ مَاءً غَورًا فَلَنْ

تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا * وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا * وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا * هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا^۱:

«برایشان داستان دو مرد را بیان کن که به یکی دو تاکستان داده بودیم و برگرد آنها نخلها و در میانشان کشتزار کرده بودیم * آن دو تاکستان، میوه خود را می‌دادند بی هیچ کم و کاست. و نه‌ری بین آن دو جاری گردانیدیم * حاصل از آن او بود. به دوستش که با او گفت و گو می‌کرد گفت: من به مال از تو بیشتر و به افراد پیروزترم * و آن مرد ستم بر خویشان کرده به باغ خود درآمد و گفت: نپندارم که این باغ هرگز از میان برود * و نپندارم که قیامت هم بیاید. و اگر هم مرا نزد خدا برند، جایگاهی بهتر از این باغ خواهم یافت * دوستش که با او گفت و گو می‌کرد گفت: آیا بر آن کس که تو را از خاک و سپس از نطفه بیافرید و مردی راست بالا کرد، کافر شده‌ای؟ * ولی او خدای یکتا پروردگار من است و من هیچ کس را شریک پروردگارم نمی‌سازم * چرا آن گاه که به باغ خود درآمدی نگفتی: هر چه خداوند خواهد، و هیچ نیرویی جز نیروی خدا نیست؟ اگر می‌بینی که دارایی و فرزند من کمتر از تو است * شاید پروردگار من مرا چیزی بهتر از باغ تو دهد. شاید بر آن باغ صاعقه‌ای بفرستد و آن را به زمینی صاف و لغزنده بدل سازد * یا آب آن بر زمین فرو رود و هرگز به یافتن آن قدرت نیابی * به ثمره‌اش آفت رسید و بامدادان دست حسرت بر دست می‌سایید که چه هزینه‌ای کرده بود و اکنون همه بناهایش فرو ریخته است. و می‌گوید: ای کاش کسی را شریک پروردگارم نساخته بودم * جز خداگروهی که به یاریش برخیزند نبود و خود قدرت نداشت * آنجا یاری کردن خدای حق را سزد. پاداش او بهتر و سرانجامش نیکوتر است».

این آیات، به خوبی تکلیف متوکلان را از سوئی، و تکلیف غیر متوکلان را نیز از سوئی

دیگر روشن می‌کند؛ چه کسی که مثلاً در امر کشاورزی بر کشت و مال و فرزندان و کارگران خود اعتماد و تکیه می‌نماید، اگر به یاد آورد که توحید خالص تنها از آن متوکلان است، و از اینرو برکت شامل حال آنان شده دیگران را نه تنها از آن بهره‌ای نیست، که مال برگردن آنان و بالی خواهد بود تا مانع تکاملشان گردد، در اینصورت دست از توکل بر دیگران کشیده خود را از ورطه این امر هلاکت آمیز رهائی می‌بخشد؛ آیه مبارک ﴿لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾: «و هیچ نیرویی جز نیروی خدا نیست»، در این زمینه راهنمایی کامل است، که می‌تواند اعتماد انسان را از دیگران برداشته بسوی او - جلّ و علا! - منعطف سازد.

اگر درباره این رذیلت اخلاقی، هیچ آیه دیگری جز از همین آیه نازل نشده بود، باز کافی بود تا آدمی به پستی و بلکه شومی این رذیلت آگاهی یابد. این در حالی است که بیش از یکصد آیه درباره مذمت آن و بلکه کافرو یا مشرک خواندن صاحبان آن در قرآن کریم بچشم می‌آید. شماری از این آیات نیز مفاسد بزرگی که بر آن مترتب شده از پی آن پدید می‌آید را، به اشاره و تفصیل گرفته است. ما در اینجا به شماری از این آیات اشاره می‌کنیم، تا جانهای مشتاق کمال را بصیرتی افزایش و از آلوده شدن به آن، خویشتن را نجات دهند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ * مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ^۱﴾: «ای مردم، مثلی زده شد. بدان گوش دهید. کسانی که آنها را به جای الله به خدایی می‌خوانید، اگر همه گرد آیند مگسی را نخواهند آفرید و اگر مگسی چیزی از آنها برباید بازستاندنش را نتوانند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند * خدا را چنان که سزای اوست نشناختند. هر آینه خدا نیرومند و پیروز است»

این مثال، به نیکوئی می‌تواند دستگیر مشرکی شود که بر غیر خداوند متعال تکیه کرده است؛ چه او را آگاهی می‌بخشد که هرآنچه جز اوست تنها سرابی است که انسان تشنه

آبش می‌پندارد و سراسیمه بسویش می‌دود، اما چون بدان دست می‌یابد تنها سرابی است که هیچ عطشی را رفع نخواهد کرد؛ به این آیات بنگرید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعُنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعُنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱: «مثل آنان که سوای خدا را اولیا گرفتند، مثل عنکبوت است که خانه‌ای بساخت. و کاش می‌دانستند، هر آینه سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است»؛

﴿قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخَذُوا وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ * وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾^۲: «بگو: آیا دیگری جز خدا را به دوستی گیرم که آفریننده آسمانها و زمین است و می‌خوراند و به طعامش نیاز نیست * اگر خدا به تو محنتی برساند، هیچ کس جز او دفعش نتواند کرد، و اگر به تو خیری برساند بر هر کاری تواناست * و اوست قاهری بالاتر از همه بندگان خویش»؛

﴿وَإِنْ يَرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ * وَاللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَا كِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * يَأَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳: «و اگر خواستند که تو را بفریبند، خدا برای تو کافی است. اوست که تو را به یاری خویش و یاری مؤمنان تأیید کرده است * دل‌هایشان را به یکدیگر مهربان ساخت. اگر تو همه آنچه را که در روی زمین است انفاق می‌کردی، دل‌های ایشان را به یکدیگر مهربان نمی‌ساختی. ولی خدا دل‌هایشان را به یکدیگر مهربان ساخت که او پیروزمند و حکیم است * ای پیامبر، خدا و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند تو را بسند»؛

۱. العنکبوت، ۴۱.

۲. الأنعام، ۱۴ و ۱۷ - ۱۸.

۳. الأنفال، ۶۲ - ۶۴.

«وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ * وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۱: «به جای الله، خدایانی را که نه به تو سود می‌رسانند و نه زیان، مخوان. اگر چنین کنی، از ستمکاران خواهی بود * و اگر خدا به تو زیانی برساند، جز او کس دفع آن نتواند کرد. و اگر برای تو خیری بخواهد، هیچ کس فضل او را باز نتواند داشت. فضل خود را به هر کس از بندگان که بخواهد می‌رساند و او آمرزنده و مهربان است»؛

«إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲: «من بر خدای یکتا که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کردم. هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه زمام اختیارش را او گرفته است. هر آینه پروردگار من بر صراط مستقیم است»؛

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ»^۳: «به یکی از آن دو که می‌دانست رها می‌شود، گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن. اما شیطان از خاطرش زدود که پیش مولایش از او یاد کند، و چند سال در زندان بماند»؛

«وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَحْكُمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ * وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»^۴: «گفت: ای پسران من، از یک دروازه داخل مشوید از دروازه‌های مختلف داخل شوید. و من قضای خدا را از سر شما

۱. یونس، ۱۰۷ - ۱۰۶.

۲. هود، ۵۶.

۳. یوسف، ۴۲.

۴. یوسف، ۶۸ - ۶۷.

دفع نتوانم کرد و هیچ فرمانی جز فرمان خدا نیست. بر او توکل کردم و توکل کنندگان بر او توکل کنند * چون از جایی که پدر فرمان داده بود داخل شدند، این کار در برابر اراده خدا سودشان نبخشید».

از این آیه شریفه، نکته‌ای بس مهم استفاده می‌شود؛ و آن اینکه بندگان مخلص خداوند بعد از آنکه امور خود را به خداوند متعال واگذار کردند، در قلعه مستحکم او وارد می‌شوند، از اینرو نه تنها هیچکس بر آنان قدرتی نخواهد داشت، که او خود، آنان را از تمامی آفات و شرور محافظت خواهد فرمود؛ چه آنان درمی‌یابند که هیچ علتی در تمامی پهنه هستی نیست که بتواند آنان را تحت تأثیر خود قرار داده گزند به ایشان برساند. در مقابل اما، چون از این مقام بلند فرو افتند مصائب و مشکلات بی‌شماری آنان را در میان خود محاصره خواهد کرد. این مطلب نیز در شمار الطاف خفیه خداوند در حق آنانست، چه بنا بر قاعده بس مهم «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ / نیکی‌های نیکان در شمار گناهان مقربان است»، در بارگاه ربوبی از اینان توقع نمی‌رود که مرتبه تفویض را رها کرده به مرتبه متوکلان سقوط کنند. از اینرو حضرت حق با مصائب خود آنان را می‌نوازد، تا از مرتبه اصیل خود فاصله نگرفته به آن بازگردند.

این آیه شریفه مشکلات حضرت یعقوب علیه السلام و فرزندان او را به خوبی به نمایش گرفته است؛ چه آنحضرت از مرتبه بسیار رفیع خود تنزل فرمود و فرزندان خود را به اموری سفارش کرد که در شمار حالات متوکلان، و نه واگذاران امور به حضرت حق، قرار دارد. این در حالی است که ایشان خود پیش از آن فرموده بود: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»^۱: «و هیچ فرمانی جز فرمان خدا نیست. بر او توکل کردم و توکل کنندگان بر او توکل کنند».

اما چون از این مقام تنزل فرموده آن سخنان را بر زبان جاری ساخت، مشکلاتی

همچون اتهام سرقت، دستگیری بنیامین و دیگر مصائب به آنان رو کرد، تا ایشان متنبه شده به مقام رفیع خود بازگردد. این مطلب در آیه بصراحت به توضیح گرفته شده است: ﴿وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾: «چون از جایی که پدر فرمان داده بود داخل شدند، این کار در برابر اراده خدا سودشان نبخشید».

نظیر این آیه در این سوره و در دیگر سوره‌های قرآن کریم بسیار است، در این شمار می‌توان به این آیه نیز اشاره کرد: ﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾^۱: «به یکی از آن دو که می‌دانست رها می‌شود، گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن. اما شیطان از خاطرش زدود که پیش مولایش از او یاد کند، و چند سال در زندان بماند».

در خبر است که: [۱۰۳۳] «إِنَّهُ جَاءَ جَبْرَائِيلُ، فَقَالَ لَهُ: يَا يُوسُفُ! مَنْ جَعَلَكَ أَحْسَنَ النَّاسِ؟ قَالَ: رَبِّي؛

قَالَ: مَنْ حَبَّبَكَ إِلَى أَبِيكَ دُونَ إِخْوَانِكَ؟ قَالَ: رَبِّي؛

قَالَ: فَمَنْ سَأَى إِلَيْكَ السَّيَّارَةَ؟ قَالَ: رَبِّي ...؛

قَالَ: فَمَنْ انْقَذَكَ مِنَ الْجُبِّ؟ قَالَ: رَبِّي؛

قَالَ: وَمَنْ صَرَفَ عَنْكَ كَيْدَ النِّسْوَةِ؟ قَالَ: رَبِّي؛

قَالَ: فَإِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ: مَا دَعَاكَ إِلَى أَنْ تَنْزَلَ حَاجَتَكَ بِمَخْلُوقٍ دُونِي، أَلَبِثُ فِي السَّجْنِ بِمَا قُلْتَ بِضْعَ سِنِينَ»^۲

«جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت: ای یوسف! چه کسی تو را زیباترین همه مردم ساخت؟ گفت: پروردگارم؛

۱. یوسف، ۴۲.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۵ ص ۳۵۹.

جبرائیل گفت: چه کسی تنها تو را و نه برادرانت را محبوب پدرت ساخت؟ گفت: پروردگارم؛

جبرائیل گفت: چه کسی کاروان را به سوی تو فرستاد که از چاه خارج سازد؟ گفت: پروردگارم ... ؛

جبرائیل گفت: چه کسی تو را از چاه رهائی داد؟ گفت: پروردگارم؛

جبرائیل گفت: چه کسی حیلۀ زنان را از تو دور ساخت؟ گفت: پروردگارم؛

جبرائیل گفت: پس بدان که پروردگارت می‌گوید: چرا حاجت خود را نه به من، که به مخلوقی عرضه داشتی؟ حال که چنین کردی بخاطر آن سخت چند سالی در زندان بمان! آری! خواص را محاسبه‌ای غیر از محاسبه‌ی دیگران است، و آنان را دفتری دیگر است که اعمال آنان در آن دفتر ثبت می‌شود؛ ازینرو آنان به گونه‌ای دیگر به محاسبه گرفته می‌شوند که در آن فراز و فرود روحی آنان نیز به حساب می‌آید، این درحالی است که برای عموم مردمان چنین محاسبه‌ای در کار نیست. امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرمایند: «يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ»^۱: «برای انسان جاهل هفتاد گناه بخشیده می‌شود، پیش از آنکه تنها یک گناه برای انسان عالم بخشیده شود».

اکنون تا اهمّیت این مطلب بیشتر روشن شود، به شماری دیگر از آیاتی که به مذمت ردیلت تکیه بر غیر خدا پرداخته است، اشاره می‌کنیم:

﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفْتِهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾^۲: «خاص اوست خواندن راستین. آنان که جز او را می‌خوانند هیچ پاسخشان نمی‌گویند. همانند کسی که دو دست به سوی آب برد تا آب به دهان رساند و نتواند که آب به دهان رساند. و دعای کافران جز به گمراهی نیست»؛

۱. اصول کافی، ج ۱ ص ۴۷.

۲. الزّعد، ۱۴.

﴿وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا * كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا﴾^۱: «و به غیر از الله خدایانی اختیار کردند تا سبب عزتشان گردند * نه چنین است. به زودی عبادتشان را انکار کنند و به مخالفتشان برخیزند»؛

﴿يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾^۲: «سواى خدا كسى را مى خواند كه نه زيانى به او مى رساند و نه سودى، و اين گمراهيى است بى انتها»؛
 ﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ﴾^۳: «بگو: اگر مى دانيد، ملكوت همه چيزها به دست كيست؟ كيست آن كه به همه كس پناه دهد و كسى را از او پناه نيست؟ * خواهند گفت: خدا. بگو: پس چرا فريب مى خوريد؟»؛
 ﴿وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^۴: «و آن كه خدا راهش را به هيچ نوري روشن نكرده باشد، هيچ نوري فرا راه خويش نيابد»؛

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ﴾^۵: «يا آن كه درمانده را چون بخواندش پاسخ مى دهد و رنج از او دور مى كند»؛

﴿مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ أَ فَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾^۶: «خداست كه آسمانها و زمين را و آنچه ميان آنهاست در شش روز بيافريد و آن گاه به عرش پرداخت. شما را جز او كارساز و شفيعى»؛

﴿قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا﴾^۷: «بگو: اگر خدا برايتان قصد بدى داشته باشد يا

۱. مريم، ۸۱ - ۸۲.

۲. الحج، ۱۲.

۳. المؤمنون، ۸۸ - ۸۹.

۴. التور، ۴۰.

۵. النمل، ۶۲.

۶. السجدة، ۴.

۷. الأحزاب، ۱۷.

بخواهد به شما رحمتی ارزانی دارد، کیست که شما را از اراده او نگه دارد. ایشان جز خدا برای خود دوست و مددکاری نخواهند یافت»؛

﴿قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِذًا﴾^۱: «بگو: هیچ کس مرا از عقوبت خدا پناه ندهد و من جز او پناهگاهی نمی یابم».

این مسأله، در روایات اهل بیت علیهم السلام بفرآوانی مورد توضیح و تأکید قرار گرفته است. ما در پایان این فصل به شماری از این روایات نیز اشاره خواهیم کرد.

قرآن کریم همانگونه که به دو مسأله توکل و تفویض به شدت پرداخته، بر مسأله اعتماد و تکیه بر حضرت حق نیز اهتمامی عجیب نشان داده است. سرّ این مطلب نیز در آنست که فضیلت اخلاقی تکیه بر خداوند، فضائل بسیاری به همراه دارد، که تکیه کنندگان بر او از آن برخوردار می شوند؛ همانگونه که تکیه بر غیر او نیز رذائل بیشماری را در پی خواهد داشت. شرک که بدترین صفت روحی انسان است در این شمار قرار دارد، چه انسان اگر بر خداوند تکیه کند اما در همان حال علل دیگر - و از آنجمله حتی علل معنوی - را در رسیدن به اهداف خود مؤثر بداند، به شرک دچار شده است. این در حالی است که اگر تنها بر علل مادی و یا معنوی تکیه کند و اعتماد خود بر حضرت حق را قطع نماید، کافر خوانده می شود؛ از اینرو انسان موحد کسی است که زبان حال او دائماً به این آیه شریفه مترنّم باشد: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۲: «تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم».

امام سجّاد علیه السلام نیز در پایان دعاء ابو حمزه به این نکته به روشنی اشاره فرموده اند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينًا صَادِقًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضَنِي مِنَ الْعِيشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۳: «خدایا! من از تو ایمانی می طلبم که

۱. الجن، ۲۲.

۲. الفاتحة، ۵.

۳. مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.

بواسطه آن ایمان، تو همواره همراه قلب من باشی، و یقینی راست تا بدانم که هیچ امری جز آنچه تو برایم نوشته و مقدر فرموده‌ای برایم پیش نمی‌آید، و مرا از زندگی به آنچه برایم مقدر فرموده‌ای راضی ساز ای بخشنده‌ترین بخشنندگان!».

اینچنین کس مصداق سخن امام رضا (ع) است که در نقل حدیث قدسی فرموده‌اند: [۱۰۳۴] «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۱: «عبارت لا اله الا الله دژ من است، هرکس که این سخن را گوید وارد دژ من شده، و هرکس در دژ من وارد شود از عذاب من در امان خواهد بود».

اکنون با دقت نظر در آنچه گذشت، درمی‌یابیم که این رذیلت همانگونه که رذائل بسیار دیگری را به همراه خواهد داشت، گناهان بسیاری را نیز برای آدمی پدید خواهد آورد؛ از اینرو درخت خبیثی است که شاخه‌های گندیده‌ای دارد، شاخه‌هایی همچون غیبت مردم، بدزبانی نسبت به آنان، دست اندازی به حقوقشان، بلکه دنیا دوستی نیز از شاخه‌های متعفن آن به شمار می‌آید، که خود بدترین صفت آدمی است. این از آروست که آدمی چون بواسطه فطرت خود اجتماعی بوده به دیگران نیازمند است، اگر دریابد که در حقیقت به دیگران احتیاجی نداشته آنان تنها وسائلی برای جریان اراده الهی در حق او هستند، معنای آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۲: «ای مردم، همه شما به خدا نیازمندید. اوست بی‌نیاز و ستودنی» را درک کرده به مقام تفویض دست می‌یابد؛ اما در غیر اینصورت در اثر روابط اجتماعی خود با دیگران، به این رذائل آلوده شده هر لحظه به مرتبه‌ای پائینتر سقوط می‌نماید.

از اینرو متوکلان اگر به آماده سازی اسباب و علل مربوط به اهداف خود نیز پردازند، در این راه نظر خود را از لطف ساحت ربوبی برنداشته به سوی این علل منعطف نمی‌شوند:

۱. بحار الأنوار، ج ۴۹ ص ۱۲۶.

۲. فاطر، ۱۵.

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ﴾^۱:
«و در برابر آنها تا می‌توانید نیرو و اسبان سواری آماده کنید تا دشمنان خدا و دشمنان خود را بترسانید».

در مقابل امّا، اگر به این مطلب پی نبرده از دو آیه شریفه ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾: «هیچ خدایی جز الله نیست»؛ ﴿لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾^۲: «و هیچ نیرویی جز نیروی خدا نیست» عفلت کرده حقیقت آیه شریفه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾: «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم» در اعماق قلب و جان او ریشه ندواند، به هر علت و سببی دست می‌زند تا خود را به مقصودش نائل نماید. او در اینجا تفاوتی میان علتها ننهاده حتی به گناهان و اموری که انسانهای شرافتمند به انجام آن راضی نمی‌شوند نیز دست می‌یازد. از اینرو در این مرتبه فریب شیطانهای جنّی و انسی را خورده وعده‌های دروغ‌آنان را باور می‌کند، تا سرانجام به آنچه در سر می‌پروراند دست یابد:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۳: «شیطان شما را از بینوایی می‌ترساند و به کارهای زشت و ا می‌دارد، در حالی که خدا شما را به آمرزش خویش و افزونی وعده می‌دهد. خدا گشایش‌دهنده و داناست» ژ
﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَقْهَهُونَ﴾^۴: «اینان همانهایند که می‌گویند: بر آنها که گرد پیامبر خدایند، چیزی مدهید تا از گردش پراکنده شوند. و حال آنکه خزاین آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی‌فهمند».

تجربه نیز نشان داده که انسان در حالت امیدواری به غیر و قطع توکل از خداوند، به

۱. الأنفال، ۶۰.

۲. الکهف، ۳۹.

۳. البقرة، ۲۶۸.

۴. المنافقون، ۷.

هیچ موقّیّت و خیری دست نمی‌یابد؛ بلکه از روایات دانسته می‌شود که خداوند قسم خورده که امید اینان را ناامید ساخته درها را بر ایشان بربندد، تا جز از اندوه و غم و پریشانی و ترس بهره‌ای نبرند. در پایان این بخش به شماری از این روایات اشاره خواهیم کرد.

دلیل این مطلب نیز آنست که اینچنین کس، در حقیقت خود درها را بر خویشتن بسته و علّت حقیقی را از دست داده است؛ چه به آنچه که در حقیقت علّت شمرده نمی‌شود رو کرده و روی خویش را از علّت حقیقی برگردانده است، او به آنچه در عرف اهل دل حرام شمرده می‌شود پرداخته، و پرواضح است که خداوند حرام را وسیله رسیدن به اهداف متعالی قرار نمی‌دهد.

آری! ممکن است که او چنین پندارد که به هدف و مطلوب خود رسیده است، اما در واقع بجای آب به سراب، و بجای مقصود به هدفی پوچ دست یافته است؛ به این آیات مبارک نیز بنگرید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْ أَنْ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا^۱﴾: «اعمال کافران چون سرابی است در بیابانی. تشنه، آبش پندارد و چون بدان نزدیک شود هیچ نیابد»؛

﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفِّهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ^۲﴾: «خاص اوست خواندن راستین. آنان که جز او را می‌خوانند هیچ پاسخشان نمی‌گویند. همانند کسی که دو دست به سوی آب برد تا آب به دهان رساند و نتواند که آب به دهان رساند. و دعای کافران جز به گمراهی نیست»؛

۱. التّور، ۳۹.

۲. الزّعد، ۱۴.

«وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةً يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِراً * هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَاباً وَخَيْرٌ عُقْباً * وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا^۱: «جز خدا گروهی که به یاریش برخیزند نبود و خود قدرت نداشت * آنجا یاری کردن خدای حق را سزد. پاداش او بهتر و سرانجامش نیکوتر است * برایشان زندگی دنیا را مثل بزن که چون بارانی است که از آسمان ببارد و با آن گیاهان گوناگون به فراوانی بروید. ناگاه خشک شود و باد بر هر سو پراکنده‌اش سازد. و خدا بر هر کاری تواناست».

کوتاه سخن آنکه رسیدن به مقصود، تنها با چنگ انداختن در ریسمان الهی ممکن می‌شود و بس؛ همان ریسمانی که ما را امر فرموده تا بدان متوسّل شویم و از غیر آن دست بشوئیم. تمسّک به غیر او امّا نه تنها نفعی نخواهد داشت، که تنها ضرر و زیان آدمی را به‌مراه خود خواهد آورد.

در پایان این مطلب، به سخن بلند حضرت سیّد الشهداء (علیه السلام) اشاره می‌کنیم، که فرمودند: «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَ أَفْوَتْ لِمَا يَرْجُو وَأَسْرَعَ لِمَا يَحْذَرُ^۲: «هرکس تلاش کند که هدفی را با معصیت الهی بدست آورد، بیشتر آنچه را امید داشته از دست می‌دهد، و با سرعت بیشتری با آنچه از آن پرهیز می‌کرده برخورد می‌کند».

تجربه و سیره همیشگی مردمان نیز این سخن را تأیید می‌کند، و آیات و احادیثی که پیش از این گذشت نیز بر همین مطلب تأکید می‌نماید.

اکنون به شماری دیگر از احادیث مربوط به این مطلب اشاره می‌کنیم، تا پایان بخش این مبحث نیز سخنان عطرآگین معصومان (علیهم السلام) باشد.

۱. الکهف، ۴۳ - ۴۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۱۱۹.

چند روایت درباره توکل و اعتماد بر غیر خداوند متعال

[۱۰۳۵] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ اللَّهُ لِيُوسُفَ: أَلَسْتُ الَّذِي حَبَّبْتُكَ إِلَى أَبِيكَ وَفَضَّلْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِالْحُسْنِ، أَمْ لَسْتُ الَّذِي سُقْتُ إِلَيْكَ السَّيَّارَةَ وَأَنْقَذْتُكَ وَأَخْرَجْتُكَ مِنَ الْجُبِّ؟ أَمْ لَسْتُ الَّذِي صَرَفْتُ عَنْكَ كَيْدَ النَّسْوَةِ؟ فَمَا حَمَلَكَ عَلَى أَنْ تَرْفَعَ رَعَبَتَكَ (عَنِّي) أَوْ تَدْعُو مَخْلُوقًا دُونِي، فَالْبِثْ لِمَا قُلْتَ فِي السَّجَنِ بَضْعَ سِنِينَ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «خداوند متعال به حضرت یوسف وحی فرمود: آیا من کسی نیستم که تو را محبوب پدرت گرداندم و تو را بواسطه زیبایی بر تمامی مردم برتری دادم؟ آیا من کسی نیستم که کاروان را به سوی تو آوردم و از چاه خارجت کرده نجاتت بخشیدم؟ آیا من کسی نیستم که حيلة زنان را از تو بازگردانیدم؟ پس چه چیزی تو را وادار کرد که خواسته خودت را از من بگردانی و مخلوقی را برای آن حاجت بخوانی؟ از اینرو بخاطر این سخنی که گفתי چند سالی در زندان بمان!».

[۱۰۳۶] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۲، قَالَ: «هُوَ الرَّجُلُ يَقُولُ: لَوْلَا فَلَانُ لَهْلَكْتُ، وَ لَوْلَا فَلَانُ لَأَصَبْتُ كَذَا وَ كَذَا، وَ لَوْلَا فَلَانُ لَضَاعَ عِيَالِي. أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَدْ جَعَلَ شَرِيكًا فِي مُلْكِهِ يَرْزُقُهُ وَ يَدْفَعُ عَنْهُ؟ قَالَ: قُلْتُ: فَيَقُولُ: لَوْلَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيَّ بِفُلَانٍ لَهْلَكْتُ؟ قَالَ: نَعَمْ! لَا بَأْسَ بِهَذَا»^۳؛

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۴۹.

۲. یوسف، ۱۰۶.

۳. نور الثقلین، ج ۲ ص ۴۷۶.

آن حضرت درباره معنای «مشرک بودن مؤمنین»، در آیه شریفه: «و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند بلکه هم چنان مشرکند» می‌فرمایند: «این آیه، درباره کسی است که می‌گوید: اگر فلان کس نبود من نابود می‌شدم، و اگر فلان کس نبود من فلان سود را نصیب می‌بردم، و اگر فلان کس نبود خاندان من نابود می‌شد. بنگر که چگونه این شخص، کسی دیگر را با خداوند شریک قرار داده، و پنداشته که آن شخص او را رزق می‌دهد و یا بلا را از او دفع می‌نماید!».

راوی می‌گوید: به ایشان عرض کردم: حال اگر بگوید: اگر خداوند به سبب وجود فلان کس بر من مَنّت نهاده بود - که او وسیله دفع فلان ضرر، یا جلب فلان سود شود - ، در آن صورت نابود می‌شدم، آیا این سخن نیز شرک است؟
حضرت فرمودند: این سخن اشکالی ندارد».

[۱۰۳۷] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَوْحَى اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- إِلَى دَاوُدَ عليه السلام: مَا اعْتَصَمَ بِي عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي دُونَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ تَيْتِهِ ثُمَّ تَكِيدُهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَيْنَهُنَّ، وَ مَا اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ تَيْتِهِ إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ يَدَيْهِ وَأَسَخْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ وَلَمْ أَبَالِ بِأَيِّ وَادٍ هَلَكَ!»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «خداوند -عَزَّ وَجَلَّ- به داود عليه السلام وحی فرمود که: هیچیک از بندگان من بصورت واقعی و با تیت حقیقی به من چنگ نزد دیگران را رها نساخت، مگر آنکه چون آسمان و زمین و هر کس که میان ایندوست او را به حيله گیرند، من او را از میان همه این موجودات به سلامت خارج سازم؛ و هیچیک از بندگان من بصورت واقعی و با تیت حقیقی به یکی از مخلوقات من چنگ نزد و مرا رها نساخت، مگر آنکه تمامی اسباب و علل آسمان و زمین را از دسترسش خارج ساختم و زمین را در زیر پایش

خشمگین کردم، و پروا ننمودم که به کدامین بیابان هلاک شود!».

[۱۰۳۸] قَالَ الْجَوَادُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَيْفَ يُضَيِّعُ مِنَ اللَّهِ كَافِلُهُ، وَكَيْفَ يَنْجُو مِنَ اللَّهِ طَائِبُهُ، وَمَنْ انْقَطَعَ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ وَكَلَّهُ اللَّهُ إِلَيْهِ»^۱؛

امام جواد علیه السلام فرمودند: «چگونه کسی که خداوند سرپرستی او را برعهده گرفته ناکام می‌ماند؟، و چگونه موفق می‌شود آنکس که خداوند در پی اوست؟ و هرکس به سوی غیر خدا رو کند و از او خود را قطع کند خداوند او را به همان غیر وامی گذارد».

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۱۵۵.

فصل سی و سوم

فضیلت سی و پنجم: حضور قلب

رذیلت سی و چهارم: غفلت قلب

فضیلت سی و پنجم:

حضور قلب

حضور قلب، توجّه و روی آوردن قلب است به سوی بارگاه الهی، و پرداختن آن به خداوند، بگونه‌ای که این توجّه برای قلب حالت ملکه یابد؛ خداوند متعال از حضرت ابراهیم علیه السلام حکایت می‌فرماید که: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»^۱: «من از روی اخلاص روی به سوی کسی آوردم که آسمانها و زمین را آفریده است».

در روایات بسیاری، این آیه کریمه به گونه‌ای تفسیر شده، که نشان دهنده روی آوردن آن حضرت با تمامی ذرات وجودش به آن بارگاه پر عظمت می‌باشد. به این حدیث شریف بنگرید: [۱۰۳۹] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «... وَإِنِّي لأُحِبُّ لِلرَّجُلِ مِنْكُمْ الْمُؤْمِنَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاةٍ فَرِيضَةً أَنْ يَقْبَلَ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ - تَعَالَى! - وَلَا يَشْغُلُ قَلْبُهُ بِأَمْرِ الدُّنْيَا، فَلَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَقْبَلُ بِقَلْبِهِ فِي صَلَاتِهِ إِلَى اللَّهِ إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِوَجْهِهِ وَأَقْبَلَ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ بِالْمَحَبَّةِ لَهُ بَعْدَ حُبِّ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِيَّاهُ»^۲: «... من چنین حالتی را برای مؤمنان شما دوست دارم، که چون به نماز واجب برخیزد با قلبش به سوی خداوند روی کند و قلبش را به دنیا مشغول نسازد، چه هیچ مؤمنی نیست که با قلبش در نماز به خداوند روی کند، مگر آنکه خداوند نیز بتمامی به او رو می‌کند و قلبهای مؤمنین را نیز متوجّه او می‌سازد تا دوستدار او شوند، پس

۱. الأنعام، ۷۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۱ ص ۲۴۰.

از آنکه خود خداوند متعال نیز او را دوست خواهد داشت.»

حضور قلب، یاد خداست که خود از نماز - که از تمامی امور این عالم برتر است - بزرگتر و برتر می‌باشد: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۱: «نماز آدمی را از فحشا و منکر باز می‌دارد و ذکر خدا بزرگتر است.»

حضور قلب همان یادکرد فراوان است، که خداوند آن را از بنده خود درخواست می‌نماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»^۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید * و هر بامداد و شبانگاه تسبیحش گویند.»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: [۱۰۴۰] «مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا، ثُمَّ قَالَ: لَا أَغْنِي سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَإِنْ كَانَ مِنْهُ وَلَكِنْ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَحَرَّمَ، فَإِنْ كَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَإِنْ كَانَ مَعْصِيَةً تَرَكَهَا»^۳: «از مهمترین چیزهائی که خداوند بر بندگانش واجب کرده است، یادکردن بسیار از اوست. آنگاه افزودند: منظورم تکرار عبارت شریف «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» نیست هرچند بر زبان راندن این ذکر نیز در شمار یاد خداست، اما منظور من آنست که بهنگام مواجهه با حلال و حرام الهی یاد خدا باشد، بدینصورت که اگر آنچه در مقابل او واقع می‌شود در شمار طاعت خداست آن را انجام دهد، و اگر در شمار معصیت و گناه است آن را ترک نماید.»

کوتاه سخن آنکه بر اساس قواعد زبان عربی، ترکیب «حضور قلب» از نوع اضافه صفت به موصوف است؛ از اینرو «قلب حاضر» به قلبی گفته می‌شود که خود را در محضر الهی بیابد، در اینصورت هیچ چیز دیگری جز از او را نمی‌بیند و با تمامی خود به او روی می‌کند،

۱. العنکبوت، ۴۵.

۲. الأحزاب، ۴۲ - ۴۱.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۰.

روی کردنی که نه اندک رخنه‌ای در آن است و نه لحظه‌ای فتور و سستی می‌یابد. بر این اساس، می‌توان گفت که حضور قلب حالتی ملکه‌ای است، که چون برای کسی حاصل شد بوسیله آن می‌تواند به سوی بارگاه عزّت روی کند، و خود را در آن بارگاه حاضر و خداوند را بر خود ناظر بیند.

حضور قلب بمانند خلوص، سَرّی از اسرار الهی است که آن را تنها در اختیار کسانی که عنایت ویژه او شامل حالشان شود، قرار می‌دهد؛ اینان کسانی هستند که خود را از بیگانگان دور کرده به او نزدیک نموده‌اند، بنا بر این بخشش این مقام، جائزه کسانی است که به مقام عبودیت و بندگی حقیقی او رسیده باشند.

از سوئی دیگر، رسیدن به این مرتبه تنها با ریاضت‌های شرعی و استمرار آن ممکن می‌گردد. اهل دل این مقام را همچون روح برای بدن می‌شمارند، از اینرو همانگونه که اگر در بدنی روح دمیده نشود، آن بدن در شمار مردگان بی‌اراده و بی‌اختیار قرار می‌گیرد، عبادات نیز اگر از روح حضور قلب بهره‌مند نگردد، از هیچ قیمتی برخوردار نبوده به هیچ وجه مورد پذیرش الهی قرار نمی‌گیرد. این مطلب در روایات بسیاری مورد اشاره بلکه تصریح قرار گرفته است؛ نمونه را به این دو حدیث بنگرید:

[۱۰۴۱] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَا يَقُومَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ مُتَكَاسِلًا وَلَا نَاعِسًا وَلَا يُفَكِّرَنَّ فِي نَفْسِهِ فَإِنَّهُ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! -، وَإِنَّمَا لِلْعَبْدِ مِنْ صَلَواتِهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بَقَلْبِهِ»^۱

امیر مؤمنان عليه السلام فرمودند: «هرگز هیچیک از شما نباید به نماز ایستد در حالی که کسل است و یا خمیازه می‌کشد، و هرگز هیچیک از شما نباید در نماز به خویشتن فکر کند، چه در نماز در مقابل پروردگارش ایستاده است. بهره‌بنده از نمازش همان بخشی است که در آن با قلبش به سوی پروردگار روی نموده است».

۱. بحار الأنوار، ج ۸۱ ص ۲۳۹.

[۱۰۴۲] و عَنْ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ مِنَ الصَّلَاةِ لَمَا يُقْبَلُ نِصْفُهَا وَثُلُثُهَا وَرُبْعُهَا وَخُمْسُهَا إِلَى الْعَشْرِ وَ إِنْ مِنْهَا لَمَا يُلْفُ كَمَا يُلْفُ الثَّوْبُ الْخَلْقُ فَيَضْرِبُ بِهَا وَجَهَ صَاحِبِهَا وَإِنَّمَا لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ بِقَلْبِكَ»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «برخی از نمازها نصف آن، و برخی یک سوّم و یک چهارم و یک پنجم تا یک دهمش پذیرفته نمی‌شود؛ و برخی از نمازها درهم پیچیده می‌شود همانگونه که لباس کثیف درهم پیچیده می‌شود و در صورت صاحبش زده می‌شود! آن قسمت از نماز پذیرفته می‌شود و تو از آن بهره‌مند می‌شوی که با قلب خودت بدان توجه کرده‌ای».

در این مقام والا، دو منزل تذلل و مسکنت و یا همان خشوع و خضوع نیز نهفته است؛ حضرت حق می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»^۲: «به تحقیق رستگار شدند مؤمنان * آنان که در نمازشان خشوع می‌ورزند».

«خشوع» بمعنای ذلت است، و بیشتر درباره قلب بکار می‌رود؛ همانگونه که «خضوع» هم بمعنای ذلت است اما بیشتر درباره اندامها و اعضاء بدن کاربرد دارد. این دو فضیلت با هم همراه می‌باشند و از گونه‌ای تلازم برخوردارند؛ چه چون قلب خاشع شود، جوارح نیز خاضع می‌گردند. بنا براین حضور قلب با خضوع و خشوع همراهی داشته، بلکه آندو را در خود نهفته دارد.

به همین ترتیب معنای خشیت نیز در حضور قلب نهفته است؛ چه «خشیت» همان خوف و ترس حاصل از مشاهده عظمت الهی است؛ از همین روست که خداوند خشیت را تنها ویژه کسانی دانسته که نسبت به عظمت و کبریاء بی پایان او آگاهی پیدا کرده‌اند: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۳: «هر آینه از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند».

۱. بحار الأنوار، ج ۸۱ ص ۲۶۰.

۲. المؤمنون، ۱ - ۲.

۳. فاطر، ۲۸.

حضور قلب بگونه‌ای با خشیت الهی همراه شده، که گوئی معنای این دو فضیلت بزرگ در یکدیگر نهفته است:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۱: «مؤمنان کسانی هستند که چون نام خدا برده شود خوف بر دل‌هایشان چیره گردد و چون آیات خدا بر آنان خوانده شود ایمانشان افزون گردد و بر پروردگارشان توکل می‌کنند»؛

﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^۲: «خدا بهترین سخن را نازل کرده است. کتابی متشابه و دو تا دو تا، که از تلاوت آن کسانی را که از پروردگارشان می‌ترسند از خوف تن بلرزد. سپس تن و جان‌شان به یاد خدا بیارامد. این راه خداست که هر که را بخواهد بدان راهنمایی می‌کند».

ازینرو، هرکس به مقام حضور قلب رسد، خواه ناخواه از خضوع، خشوع و خشیت نیز بهره‌مند شده است؛ پرواضح است که این چنین کس در ساحت ربوبی از مقامی بلند بهره‌مند می‌باشد.

* * *

این فضیلت بزرگ از نظر آنچه که حضور قلب در آن صورت می‌گیرد، به چندین نوع تقسیم می‌شود. ما در اینجا به شماری از مهمترین این انواع اشاره می‌کنیم.

۱. الأنفال، ۲.

۲. الزمر، ۲۳.

انواع حضور قلب

۱. حضور قلب در نماز

نوع نخست را می‌توان توجّه کامل و روی کردن به سوی خداوند متعال در نماز دانست. این مطلب بگونه‌ای مهمّ است که می‌توان ادّعا کرد، که حضور قلبی که در شرع بدان پرداخته شده است، چیزی غیر از همین توجّه قلبی در نماز نیست؛ چه همین نوع از توجّه است که فقیهان و شرعمداران به هنگام استفاده از این کلمه، به خاطر آورده بدان دعوت می‌کنند. بدست آوردن این مقام و متّصف شدن بدان، بگونه‌ای که نمازگذار در تمامی طول نماز تنها به نماز پرداخته به هیچ چیز دیگری توجّه نداشته باشد، در نهایت سختی است و از دشواری فراوانی برخوردار؛ خوشا به سعادت آنان که به این مرتبت دست یافته‌اند، چه خیر دنیا و آخرت، عزّت ایندو و مرتبتی بسیار بلند در هر دو سرای در انتظار آنان است؛ همانگونه که اینان هر روز و هر شب از معراجی بلند برخوردارند، که چون در نماز قامت می‌بندند بدان رهسپار می‌شوند، و چون از نماز فراغت می‌یابند از آن خارج می‌گردند. اهل دل لحظه‌ای حضور قلب در نماز را برتر از دنیا و تمامی اجزاء آن می‌شمارند؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این زمینه می‌فرمایند: «الرَّكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^۱: «دو رکعت نماز در دل شب برای من دوست داشتنی‌تر است از دنیا و هر چه در آن است».

این فضیلت اگر از هیچ لطف دیگری جز از آیه شریفه ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ^۲: «به تحقیق رستگار شدند مؤمنان * آنان که در نمازشان خشوع می‌ورزند»، برخوردار نبود، و هیچ سخن دیگری جز از سخن امام صادق علیه السلام: «مَنْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ يَعْلَمُ مَا يَقُولُ فِيهِمَا انْصَرَفَ وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - ذَنْبٌ إِلَّا غَفَرَهُ

۱. بحار الأنوار، ج ۸۴ ص ۱۴۸.

۲. المؤمنون، ۱ - ۲.

له^۱: «هرکس دو رکعت نماز گذارد که نسبت به معانی آنچه در آن می‌گوید آگاهی داشته باشد، از نماز خارج می‌شود در حالی که بین او و خداوند متعال هیچ گناهی نیست مگر آنکه آن را خداوند بخشیده است»، درباره آن بدست نبود، باز کافی بود تا به شرافت و برتری آن پی برده به علو آن معترف شویم.

۲. حضور قلب در تمامی کارها

این مرتبه - که دومین مرتبه از فضیلت حضور قلب است - را، می‌توان به توجّه کامل در تمامی اعمال تفسیر کرد. کسی که به این مقام دست یابد، هیچ کاری را - خواه در شمار عباداتی باشد که در آن قصد قربت لازم است، و یا در شمار عباداتی که نیازی به قصد قربت ندارد -، جز از برای او - جلّ و علا! - به انجام نمی‌رساند.

به تعبیری دیگر، واصلان به این مقام در تمامی کارها، سخنان و حتّی افکار خود خویشان را در محضر ربوبی می‌بینند. بنا بر تعبیر قرآن کریم، اینان تمامی کارهای خود را به رنگ الهی زینت می‌دهند، رنگی که بهترین رنگها است: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً﴾^۲: «این رنگ خداست و رنگ چه کسی از رنگ خدا بهتر است».

روشن است که تحصیل این نوع از حضور قلب، تنها با ریاضتهای مشروع بسیار و برتن کردن لباس تقوی، و پاکی نفس از همه امور حرام، و پرداختن به تمامی امور واجب بلکه مستحب، و استقامت بر آن، و تمسّک به ولایت اهل بیت علیهم السلام ممکن می‌شود؛ چه اهل بیت واسطه‌های فیض اویند و راهنمایان به وادی حقیقت، که دست سالکان را گرفته دریای خیرات را بسوی ایشان رهسپار می‌سازند.

گذشته از اینها، ستردن رذائل از نفس و پیراستن آن به مجموعه فضائل نیز، در شمار دیگر شروط عروج به این مقام برین است.

۱. بحار الأنوار، ج ۸۱ ص ۲۴۰.

۲. البقرة، ۱۳۸.

اگر این ریاضت‌های شرعی نباشد و سالک خود را بدان نیاراید، نه تنها انسان به مقام حضور قلب در تمامی کارها نمی‌رسد، که حتی در نماز نیز از آن برخوردار نخواهد شد؛ چه توجه خود مرتبه‌ای از مراتب بندگی است که هدف نهائی آفرینش می‌باشد: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱: «جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

بنا براین، با رسیدن به مقام توجه قلبی به ساحت ربوبی، انسان به هدف آفرینش خویشتن رسیده است. این آیه شریفه تنها از جن و انس یاد کرده اما سخنی از فرشتگان به میان نیاورده است. این از آنروست که فرشتگان خواه ناخواه در مقام عبادت بسر می‌برند، و نیازی به طی مسیر کمال ندارند؛ جنیان و آدمیان اما از موهبت کمال برخوردارند، از اینرو با درپیش گرفتن مسیر عبادت، به مسیر سعادت می‌رسند و به کمالات شایسته خود دست می‌یابند. حضرت حق درباره فرشتگان می‌فرماید: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۲: «هر چه خدا بگوید نافرمانی نمی‌کنند و همان می‌کنند که به آن مأمور شده‌اند».

گذشته از این سه دسته از موجودات، یادی از دیگر موجودات این عالم نیز به میان نیامده است. این از آنروست که دیگر موجودات برای انسان و به هدف به کمال رسیدن او پدید آمده‌اند، و گوئی خود در این میان از اهمیتی چندان برخوردار نیستند؛ به این آیه شریفه نیز بنگرید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ﴾^۳: «آیا ندیده‌اید که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین است رام شما کرده است».

۳. حضور قلب دائمی

این مرتبه - که سومین نوع حضور قلب می‌باشد -، نشانگر حضور قلب دائمی انسان در

۱. الذاریات، ۵۶.

۲. التَّحْرِيم، ۶.

۳. لقمان، ۲۰.

تمامی لحظات عمر است. اهل دل این افراد را دائم التَّوجُّه می خوانند؛ کسانی که در هیچ لحظه‌ای از توجُّه قلب به ساحت ربوبی غافل نبوده از آن بارگاه عظمت روی گردان نمی شوند. امیرمؤمنان (علیه السلام) در پایان دعای خضر - مشهور به دعای کمیل - با عبارات گوناگون به این مقام اشاره کرده، از خداوند درخواست نموده اند که آن را نصیبشان فرماید. از آنجا که آنحضرت این مقام را پس از تضرُّع شدید به درگاه ربوبی درخواست کرده اند، می توان دریافت که در نظر ایشان هیچ مقامی برتر از این مقام نبوده است. به گوشه‌ای از عبارات ایشان در این دعای شریف توجُّه کنید:

[۱۰۴۳] «يَا رَبَّ يَا رَبَّ يَا رَبَّ! يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ مَالِكَ رِقِّي يَا مَنْ بَيَّده نَاصِيَتِي يَا عَلِيماً بَضْرِي وَ مَسْكِنِي يَا خَبِيراً بِفَقْرِي وَ فَاقَتِي يَا رَبَّ يَا رَبَّ يَا رَبَّ! أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ وَ أَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَ أَسْمَائِكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَ بِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً وَ أَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وَرِداً وَاحِداً وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَداً يَا سَيِّدِي يَا مَنْ عَلَيْهِ مُعْوَلِي يَا مَنْ إِلَيْهِ شَكْوَتُ أَحْوَالِي يَا رَبَّ يَا رَبَّ يَا رَبَّ! قُوَّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَ اشْدُدْ عَلَى الْعَزِيمَةِ جَوَانِحِي وَ هَبْ لِي الْجِدَّ فِي خَشْيَتِكَ وَ الدَّوَامَ فِي الْإِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ ... وَ اجْعَلْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ لَهْجاً وَ قَلْبِي بِحُبِّكَ مُتَيِّماً ...»^۱

«پروردگارا! پروردگارا! پروردگارا! ای خدا و ای آقا و ای مولا و ای ارباب من! ای که زمام اختیارم بدست توست! ای دانای پریشانی و بی‌نوائیم! ای آگاه از بی چیزی و نادانیم! پروردگارا! پروردگارا! پروردگارا! از تو می‌خواهم بحق خودت و به ذات پاکت و به بزرگترین صفات و نامهایت که اوقاتم را در شب و روز به یاد خودت آباد گردانی و به خدمت پیوسته و مستدام داری، و اعمالم را به درگاهت بپذیری تا آنجا که همه اعمال و آورادم یک ورد برای تو گردد و حالم همواره در خدمت تو پاینده باشد. ای آقای من! ای که

۱. مفاتیح الجنان، دعای کمیل بن زیاد.

تکیه‌ام بر توست! ای که شکایت احوال خویش به درگاه تو می‌آرم! پروردگارا! پروردگارا! پروردگارا! اعضايم را در راه خدمت قوی گردان و دلم و تیتیم را بر عزم حرکت به سوی استوار بدار و کوشش در ترس و بیم از خودت را و مداومت در پیوستن به خدمتت را به من ارزانی دار ... و زبانم را به ذکر تو گویا و دلم را به دوستیت بی‌قرار و شیدا ساز»

این مرتبه از بندگی، بالاترین نعمتهای الهی است، و برای انسان سعادت کاملتر و بالاتر و نیکوتر از آن تصوّر نمی‌شود. این مرتبه مقام مخلصان است، کسانی که خود بندگان صالح خداوندند؛ از اینرو او - جلّ و علا! - آنان را در هر دو سرای به مقاماتی تصوّرناپذیر و اصل می‌نماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾^۱: «و هیچ کس از آن مایه شادمانی خبر ندارد که به پاداش کارهایی که می‌کرده برایش اندوخته شده است».

تذکر این نکته نیز شایسته است، که این مرتبه خود از مراتبی نامحدود برخوردار است؛ مرتبه پائین آن مرتبه کسانی است که از جانِ مطمئن برخوردار شده‌اند، و برترین مراتب آن مرتبه پیامبری، نبوت و امامت است. این مرتبه ویژه انسان کامل است، که تمامی مراتب وجود را طی کرده به بالاترین رتبه‌های آن دست یافته است. خداوند متعال از این کاملان روزگار اینگونه یاد فرموده: ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۲: «سپس نزدیک شد و بسیار نزدیک شد * تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر».

این مراتب برای ما مجهول بوده تنها بوسیله کسانی که بدان دست یافته‌اند، قابل توصیف می‌باشد؛ آنان که شیرینی آن را چشیده‌اند و از لذت آن سرمست شده‌اند. سپاس خدای را که ما را به تأمل در آن توفیق داد، هرچند ادراک آن سخت از ما دور است و دست نیافتنی!

۱. السجدة، ۱۷.

۲. النجم، ۸ - ۹.

مراتب حضور قلب

این فضیلت بزرگ را، پیش از این از نظر عملی که حضور قلب در آن صورت می‌پذیرد، تقسیم بندی کرده انواع آن را بررسی نمودیم. در اینجا سر آن داریم که مراتب خود حضور قلب را بدون در نظر گرفتن فعل و یا حالتی که این ملکه در آن تحقق می‌یابد، بررسی کنیم. از اینرو بر مباحث پیشین اضافه می‌کنیم که:

حضور قلب را مراتبی است که از طرف ضعف به طرف قوت می‌رود. نخستین مراتب آن، آنست که برای نمازگذار و بلکه برای هر کسی که کاری انجام می‌دهد، لازم است که در تحصیل آن بکوشد؛ چه هر عملی که بدون حضور قلب انجام شود، همچون جسدی است که روح از آن رخت کشیده در شمار مردگانش نهاده باشد. این گونه کارها فقط می‌تواند تکلیف شرعی انسان را رفع کند، اما در مسیر سلوک بسوی معبود و رسیدن به شادی‌های روحانی و استجاب دعا هیچ اثری نخواهد داشت، چه تمامی این امور وابسته به حضور قلبی است که در نماز و یاد دیگر عبادات، همچون طلای موجود در خاک ارزش آن را تعیین می‌کند، و می‌تواند انسان را در مسیر سلوک گرمپو نماید. از اینرو به سالکان کوی کمال توصیه می‌کنیم که برای تحصیل مراتب بالای آن بکوشند، و دست کم به برترین مرتبه‌ای از آن که می‌توانند، دست یابند.

این مراتب را اینگونه می‌توان یاد نمود:

۱. مرتبه نخست

در این مرتبه، انسان توجه می‌یابد که در محضر حضرت حق است. او خود را همچون معلولی که در کنار علت و در حضور اوست دریافته، خود را برکنار از حضور علت نمی‌داند. حضرت حق در اشاره به این مرتبه می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾^۱:

۱. فصلت، ۵۴.

«بهوش باش که او بر هر چیزی احاطه دارد»؛

و یا همچون حضور بنده نزد مولایش، مولائی که از خود او به او نزدیکتر است: ﴿أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^۱: «خدا میان آدمی و قلبش حایل است».

این مرتبه، همانست که در وصیت پیامبر اکرم ﷺ به ابوذر بیان شده است: [۱۰۴۴] «يَا أَبَاذَرٍّ! اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^۲: «ای ابوذر! خدای را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی، چه اگر تو او را نمی بینی او بدون تردید تو را می بیند».

۲. مرتبه دوم

مرتبه دوم حضور قلب، توجه به این نکته است که نماز گفتگوی انسان با خداوند متعال است؛ چه چون نمازگذار حمد و سوره را می خواند، خداوند از زبان او با او سخن می گوید، و چون به ذکر خدا و تسبیح او می رسد، او با خداوند سخن می گوید. این مطلب، سرّ آن سخن مشهور در میان اهل دل را واضح می سازد، چه آنان بر آنند که قرآن کلامی است که از سوی حضرت حق بر بنده نازل شده، و دعا و ذکر و تسبیح او، کلامی است که از سوی بنده بسوی حضرت حق بالا می رود.

در غیر نماز اما، توجه به اینکه تمامی اعمال انسان تجارت و معامله ای است که با خداوند متعال انجام می دهد، مرتبه دوم حضور قلب را فراهم می آورد؛ چه در معاملات تا توجه و انشاء معامله بوجود نیاید، هیچ معامله صحیحی صورت نگرفته است. در اعمال انسان نیز تا توجه و انشاء عمل برای حضرت حق صورت نگیرد، در حقیقت عملی از سوی او به حضرت حق عرضه نشده است. به این دو آیه شریفه بنگرید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾^۳: «خدا از مؤمنان

۱. الأنفال، ۲۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۷۵.

۳. التوبة، ۱۱۱.

جانها و مالهایشان را خرید، تا بهشت از آنان باشد»؛

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا شما را به تجارتی که از عذاب دردآور رهاییتان دهد راه بنمایم؟ * به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید، و در راه خدا با مال و جان خویش جهاد کنید».

این توجّه هرچند چندان کارساز نیست، امّا از آن گریزی هم نیست؛ چه بسیاری از مردم نه معنای الفاظ نماز را می‌دانند، و نه معنای دیگر اعمال خود را. در اینجا اینان مانند کسی می‌مانند، که در مقابل بزرگی قرار گرفته و او را بر اساس نوشته‌ای که معانی آن را نمی‌داند، به مدح می‌گیرد. قرآن خواندن و نیز قرائت ادعیه گوناگون برای اینان، حکمی همینگونه دارد. این حالت از جهتی برتر از حالت توجّه تفصیلی به معانی نماز و ادعیه است، چه کسی که در نماز بگونه اجمالی حضور قلب می‌یابد و آیه شریفه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾: «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم» را حکایت می‌نماید، از حالتی برتر از آنکس که همین آیه را انشاء می‌نماید، برخوردار است؛ چه اگر از نظر فقهی انشاء آیات بکار رفته در نماز و اجزاء آن جائز باشد، باز تنها کسانی می‌توانند به انشاء این آیات پردازند، که از مراتب عباد صالحین برخوردار باشند؛ امّا دیگران در این وادی تنها صاحب ادعاهای بی‌واقعیتند؛ حضرت حق خود می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۲: «و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند بلکه هم چنان مشرکند».

در ادعیه نیز همینگونه است، که برای اهل بیت علیهم‌السلام جائز است که به انشاء دعا پردازند، امّا برای دیگران تنها حکایت آن ادعیه جائز بوده نمی‌تواند خود دعائی تازه پدید آورند. اهل دل برآنند که خداوند در این حالت از زبان بنده با او سخن می‌گوید، از همین روست که مستحب است چون آدمی به آیاتی نظیر ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾: «ای

۱. الصّٰف، ۱۰ - ۱۱.

۲. یوسف، ۱۰۶.

کسانی که ایمان آورده‌اید» رسید، بانگ لبیک زند و خطاب الهی را جواب گوید. این مستحب بودن پاسخ، نشان می‌دهد که قرائت کننده قرآن، می‌باید قرآن را بعنوان حکایت الفاظ الهی بخواند؛ گویا او - جلّ و علا! - بر زبان بنده سخن می‌گوید، نه آنکه خود به انشاء این الفاظ پردازد.

۳. مرتبه سوم

این مرتبه، گذشته از نماز در تمامی عبادات جریان پیدا می‌کند. در این مرحله، انسان نیازمند آنست که معانی تمامی عبارات بکار رفته در عبادات و رموز تمامی افعال عبادی را دست‌کم باندازه توان خود دریابد، تا چون به آیه شریفه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»: «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم» رسید، منظور از آن را بخوبی بفهمد. به همین ترتیب در سجده، رکوع، به هنگام تسبیح گفتن، و ... معانی یکایک الفاظ و افعال را دریابد، و با توجه تمام به آن به عبادت پردازد. حضرت حق می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ»^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آن گاه که مست هستید گرد نماز مگردید تا بدانید که چه می‌گویید». به باور ما، مراد از «مستی» در اینجا، مستی غفلت است نه مستی ناشی از مشروبات الکلی؛ چه کسی که در آن مستی بسر می‌برد بسختی می‌تواند به نماز پردازد، اما کسی که در مستی غفلت بسر می‌برد، می‌تواند به نماز خیزد و از ابتدا تا انتهای آنرا در همین حالت به انجام رساند. شماری از روایات شیعه و سنی نیز بر همین مطلب دلالت می‌نمایند. خود این مرتبه نیز از عرضی پهن‌اور برخوردار است؛ چه مردمان در فهم معانی و اسرار عبادات چندین طبقه‌اند، و هر طبقه از آنان بگونه‌ای که برایش مقدور می‌باشد می‌تواند به التفات و توجه به عبادت پرداخته به پیشگاه الهی راه یابد.

۴. مرتبه چهارم

مرتبه چهارم حضور قلب، آنست که با زبان به آنچه می‌گوید و انجام می‌دهد ایمان آورد؛ و زان پس قلب، و پس از آن عقلش نیز در این ایمان از زبان او پیروی کنند. به تعبیر دیگر، قلب خود را بواسطه علمش زینت بخشد تا علمش به ایمان تبدیل شود، و از اینرو به بالاترین مراتب ایمان - که «اطمینان» مذکور در بسیاری از آیات قرانی است - دست یابد. نمونه را به این دو آیه شریفه بنگرید:

﴿أَوَلَمْ تُؤْمِنُ قَالِ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي﴾^۱: «آیا هنوز ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: بلی، و لکن می‌خواهم که دلم آرام یابد»؛
 ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^۲: «ای روح آرامش یافته * خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت بازگرد».

۵. مرتبه پنجم

مرتبه پنجم از حضور قلب، آنست که برای انسان شهود عالم حقائق پدید آید. این مرتبه به اینگونه در شماری از روایات ما یاد شده است:

[۱۰۴۵] «يَا أَبَا ذَرٍّ! اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^۳: «ای ابوذر! خدای را چنان عبادت کن که گوئی او را می‌بینی، چه اگر تو او را نمی‌بینی او بدون تردید تو را می‌بیند»؛ امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز می‌فرمایند: [۱۰۴۶] «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»^۴: «اینگونه نبودم که پروردگاری را که نمی‌دیدیم به عبادت گیرم»؛ حضرت سید الشهداء (علیه السلام) نیز در دعای

۱. البقرة، ۲۶۰.

۲. الفجر، ۲۷ - ۲۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۷۵.

۴. اصول کافی، ج ۱ ص ۷.

عرفه می‌فرماید: [۱۰۴۷] «أَيُّكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُّ لَكَ مَتَى غَبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيتَ عَيْنُ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيباً وَ خَسِرْتَ صَفَقَةَ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيباً»^۱: «آیا دیگری را ظهور و بروزی است که تو را نیست تا آن دیگری آشکار کننده تو باشد؟، کی غائب شده‌ای تا نیازمند به راهنما و دلیلی باشی که بسوی تو هدایت کند؟، و کی دور شده‌ای تا نشانه‌ها به تو برسانند؟! کور باد چشمی که تو را بر خود نگهبان نبیند، و زیانبار باد معامله بنده‌ای که آن معامله بهره‌ای از محبت تو را برای آن بنده فراهم نیاورد».

این مرتبه خود از عرضی پهناور برخوردار و مراتبی چند را در خود جای داده است، مراتبی که هریک به اسمی خاص - همچون کشف، تجلیه، لقاء، بینودی، بازگشت، محو و ... - خوانده شده است. دست‌یابی به یکایک این مراتب، در شمار نعمتهای بزرگ حضرت حق است که به هریک از سالکان کوی کمال بخشی از آن را متناسب با ریاضتهای دینی‌ای که به آن می‌پردازند، اعطا می‌فرماید. اینان هریک متناسب با ظرفیت وجودیشان قطره‌ای از این دریا را درمی‌کشند، دریائی که اقیانوس‌ها در مقابل آن چون قطره‌ای و بلکه چون ذره‌ای خرد است!؛ در این میان اندکی از سالکان از بهره‌ای بیشتر برخوردار می‌شوند، و به همین ترتیب مراتب سالکان معین می‌گردد؛ حضرت حق می‌فرماید: ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾^۲: «از آسمان آب فرستاد و هر رودخانه به اندازه خویش جاری شد»؛

و باز می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾^۳: «هر چه هست خزاین آن نزد ماست و ما جز به اندازه‌ای معین آن را فرو نمی‌فرستیم».

۱. مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

۲. الرعد، ۱۷.

۳. الحجر، ۲۱.

این شهود، با ولایت تکوینی ملازمت دارد، چه هرکس از شهودی قویتر برخوردار باشد، به مراتب والاتر از ولایت تکوینی دست می‌یابد؛ گویا آیه شریفه ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ﴾^۱: «و من تا در میانشان بودم نگهبان عقیدتشان بودم»، که خطاب به حضرت عیسی علیه السلام است، نشانگر آن می‌باشد که شهود آن پیامبر عظیم‌الشأن علیه السلام از قوت چندانی برخوردار نبوده است؛ از همین روست که خداوند متعال از زبان ایشان حکایت می‌فرماید که: ﴿أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَبْرِي الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۲: «من با معجزه‌ای از پروردگارتان نزد شما آمده‌ام. برایتان از گل چیزی چون پرند می‌سازم و در آن می‌دمم، به اذن خدا پرنده‌ای شود، و کور مادرزاد را و برص‌گرفته را شفا می‌دهم. و به فرمان خدا مرده را زنده می‌کنم. و به شما می‌گویم که چه خورده‌اید و در خانه‌های خود چه ذخیره کرده‌اید. اگر از مؤمنان باشید، اینها برای شما نشانه‌های حقانیت من است».

در مقابل اما همین شهود به گونه کامل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم ایشان علیهم السلام اعطا شده است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۳: «آری چنین است که شما را بهترین امتها گردانیدیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد»؛

همانگونه که امامت کامل نیز بدانان بخشیده شده است: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾^۴: «جز این نیست که ولی

۱. المائدة، ۱۱۷.

۲. آل عمران، ۴۹.

۳. البقرة، ۱۴۳.

۴. المائدة، ۵۵.

شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می‌خوانند و هم چنان که در رکوعند اتفاق می‌کنند»؛

در حالی که تنها بخشی از امامت به حضرت ابراهیم علیه السلام بخشیده شده بود: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱: «و پروردگار ابراهیم او را به کاری چند بیازمود و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رسانید. خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستمکاران را در بر نگیرد».

کوتاه سخن آنکه این مرتبه از حضور قلب، بنده را به دریای قرب الهی نزدیک کرده آنچه برای او در شمار غیب قرار داشت را، در شمار شهود قرار داده آشکار می‌سازد: ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ^۲: «این است همان کتابی که پرهیزگاران را راهنماست * آنان که به غیب ایمان می‌آورند».

روشن است که علم به چیزی و آگاهی نسبت به آن، غیر از ایمان بدان است؛ چه علم دانستی است، و ایمان دریافتنی، علم عرضی است، و ایمان ذاتی، علم علمی است، و ایمان شهودی؛ و چه تفاوت عمیق و پهناوری میان این دو است! اینان چون به مرتبه ایمان رسیده‌اند، برترین مراتب غیب - یعنی حضرت حق - را بشهود می‌گیرند: ﴿وَجُوهٌ يُّوَمِّدُ نَاضِرَةٌ﴾ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ^۳: «ر آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان * که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند».

و از بالاترین مراتب هستی التذاذ می‌یابند.

گفتیم که این مرتبه - که آن را «شهود عالم حقائق» خواندیم -، خود از پهنه‌ای پهناور و اجزاء بسیار برخوردار است. در اینجا به شماری از این اجزاء اشاره می‌کنیم.

۱. البقرة، ۱۲۴.

۲. البقرة، ۲ - ۳.

۳. القيامة، ۲۳ - ۲۲.

الف. قسمت نخست

قسمت نخست این مرتبه، حالتی است که در میان عارفان مسلمان به «کشف» نامبردار شده است. در این قسمت، آنچه بواسطه ظلمتهای غفلت، جهل، دنیاطلبی و دیگر امور اینگونه بر آدمی پوشیده بوده، بواسطه رسیدن به این مقام آشکار می‌گردد. اینان این آشکاری را کشف می‌خوانند. لازم بذکر است که گذشته از حجابهای نامبرده، حجابهای نوری - همچون علم، عبادت، فضیلت‌های اخلاقی و ... - نیز می‌توانند آدمی را از رسیدن به مرتبه کشف حقائق باز دارند. خداوند متعال حکایت می‌فرماید که در قیامت، دوزخیان را مخاطب ساخته می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱: «تو از این غافل بودی. ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است».

از این آیه شریفه، نخست دانسته می‌شود که مؤمن در دنیا نیز اینگونه نبوده، به مقام کشف رسیده و دست کم حجابهای ظلمانی از مقابل چشمانش کنار رفته است؛ پس از آن، دانسته می‌شود که قیامت همان باطن دنیا است، از اینرو همانگونه که باطن هر چیزی بصورت کامل با ظاهر آن انطباق و هماهنگی دارد، قیامت نیز بصورت کامل با دنیا انطباق و هماهنگی خواهد داشت. بنا براین، می‌توان گفت که قیامت هم اکنون نیز موجود است، اما بیشتر نزدیک به تمامی مردمان آن را در نمی‌یابند، و تنها برخی از مردمند که می‌توانند آن را درک کنند. امیرمؤمنان (علیه السلام) در مناجات شعباتیّه می‌فرماید: [۱۰۴۸] «إِلَهِیْ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءٍ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتُصَلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»^۲؛ «پروردگارا! انقطاع کامل بسوی خود را نصیب من فرما، و دیدگان قلبهایمان را به نور

۱. ق، ۲۲.

۲. مفاتیح الجنان، مناجات شعباتیّه.

نگاهش به سوی تو روشن فرما، تا آنجا که بصیرت قلبها حجابهای نورانی را بشکافد و به معدن عظمت متصل شود، و روحهای ما به عزّ قدس تو معلق گردد».

ب. قسمت دوم

قسمت دوم از مراتب شهود عالم حقائق، آنست که آدمی به مقام تجلیه رسد. در این مقام قلب بواسطه انوار الهی روشن شده بدان جلا می یابد؛ در اینحالت انسان حقیقت آیه شریفه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱: «خدا نور آسمانها و زمین است» را درمی یابد، اسماء و صفات الهی بر قلب او تجلی می کند و ازینرو مرتبه ای به خوف مبتلا می گردد، و مرتبه ای دیگر به امیدواری، شادمانی، سرخوشی و ... دست می یابد؛ چه در هر لحظه اسمی از اسماء مقدّس حضرت حق بر او تجلی کرده حالت او را دیگرگون می سازد. آیه شریفه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا»^۲: «از بستر خواب پهلوی تهی می کنند، پروردگارشان را با بیم و امید می خوانند» نیز نشانگر همین حالت اینان است. امیرمؤمنان (علیه السلام) در همان مناجات شعبانیه باز می فرماید: [۱۰۴۹] «إِلَهِي وَالْهَمْنِي وَلَهَاءَ بِذِكْرِكَ إِلَى ذِكْرِكَ وَ هَمَّتِي فِي رَوْحِ نَجَاحِ أَسْمَائِكَ وَ مَحَلِّ قُدْسِكَ ... إِلَهِي وَالْحَقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا وَ عَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا وَ مِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ»^۳؛

«خدایا! شیفستگی ای در دلم افکن که پیوسته از یاد تو به یاد تو پردازم، و همتم را در کامیابی به نامهای مقدّس و جایگاه قدس خود قرار ده خدایا و مرا به نور پرفروغ عزّت برسان، تا تو را بشناسم و از غیر تو بگسلم و ترسان و نگران از تو باشم، ای صاحب شکوه و کرامت!».

۱. التور، ۳۵.

۲. السجدة، ۱۶.

۳. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

ج. قسمت سوّم

قسمت سوّم از مرتبه شهود عالم حقائق، لقاء اوست - جلّ و علا! - . این مرتبه بوفور در قرآن کریم یاد شده، می توان در بیست مورد از این کتاب آسمانی ذکر آن را بازجست. به این دو آیه شریفه بنگرید:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱: «ای انسان، تو در راه پروردگارت رنج فراوان می کشی پس پاداش آن را خواهی دید»؛
 ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۲: «هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد».

معنای «لقاء» آنست که در قلب سالک، هیچ چیزی جز از حضرت حق باقی نماند. در این حالت، خداوند خود سرپرستی قلب را بر عهده می گیرد تا آن را از تنگنای ظلمت عالم مادی به فراخنای نورانی عالم حقائق راهنمایی فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَىٰ النُّورِ﴾^۳: «خدا یاور مؤمنان است. ایشان را از تاریکیها به روشنی می برد».
 در این حالت، تنها اوست که بر قلب حکم می راند، و جز او هیچکس را قدرت حکمرانی بر آن نیست: ﴿وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۴: «و شما جز آن نمی خواهید که خدا خواسته باشد».

قلب اینگونه کسان، عرش و تخت حضرت رحمان خوانده می شود؛ چه از شیاطین و اندیشه های آنان پاکسازی شده می تواند به ملکوت و حقیقت عالم نظر دوزد، تا دریابد که

۱. الإنشقاق، ۶.

۲. الکهف، ۱۱۰.

۳. البقرة، ۲۵۷.

۴. الإنسان، ۳۰.

تنها اوست که در تمامی عوالم هستی موجود است و پایدار، و جز او همه سراب است و فانی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: [۱۰۵۰] «فَلَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^۱: «اگر اینگونه نبود که شیاطین گرداگرد قلبهای فرزندان آدم می گردیدند، می توانستند به حقیقت آسمان و زمین نظر کنند؛ حضرت حق نیز می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوَتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲: «بدین سان به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم».

د. قسمت چهارم

چهارمین قسمت از مراتب شهود حقیقت، «صُعُق» است. صُعُق، مستی ای است که در اثر غالب شدن دریافتهای الهی بر انسان روی می نهد. این حالت را در زبان فارسی «مدهوشی»، و در اصطلاح «محو» می خوانند. موسای کلیم علیه السلام چون به این مرتبت رسید، از دست شد و به حالت محو فروافتاد: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا﴾^۳: «چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بیهوش بیفتاد». امیرمؤمنان علیه السلام باز در همان مناجات شعبانیه می فرمایند: [۱۰۵۱] «إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتُهُ فَأَجَابَكَ وَ لَاحَظْتُهُ فَصَعِقَ لِجَلَالِكَ فَنَاجَيْتُهُ سِرًّا وَ عَمِلَ لَكَ جَهْرًا»^۴: «پروردگارا! مرا از آنان قرار ده که خواندیشان پس تو را پاسخ دادند، و بدانان نگرستی پس برای عظمت تو مدهوش شدند، زان پس در سِرّ آنان به مناجات با آنان پرداختی و آنان آشکارا برای تو به عمل پرداختند».

یکی از امور عجیبی که برای مفسران اهل سنت و گروهی از مفسران شیعی در اینجا رخ

۱. بحار الأنوار، ج ۵۶ ص ۱۶۳.

۲. الأنعام، ۷۵.

۳. الأعراف، ۱۴۳.

۴. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

داده، آنست که اینان صُعی مذکور در آیه شریفه را، بمعنای غشوه دانسته، چنین گفته‌اند که حضرت موسی علیه السلام - که در شمار انبیاء اولوالعزم علیهم السلام قرار دارد -، غش کرد و به بیهوشی افتاد! عجیب‌تر آنکه مفسران شیعی با آنکه سخن حضرت امیر را دیده و دریافته‌اند که ایشان صعی را در شمار برترین مراتب توجّه بنده به حضرت حق دانسته‌اند، باز از سخن آنان پیروی کرده بجای آنکه از التفات کامل حضرت موسی علیه السلام به بارگاه ربوبی سخن گویند، از غش کردن ایشان یاد کرده‌اند!

عجیب‌تر آنکه اینان از غش کردن‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام نیز سخن گفته‌اند! چه فریب برخی از الفاظ بکار رفته در روایات و متون سیره را خورده‌اینگونه سخنانی ناشایست بر زبان رانده‌اند؛ خداوند همگان را بخصوص در اینگونه مقامات از لغزش و اشتباه مصون دارد!

اما عجیب‌تر از همه اینها، سخنانی است که از شماری از صوفیان نقل شده است، سخنانی که کفر محض و محض کفر است! حکایت شده که برخی از آنان گفته‌اند: «سُبْحَانِی! مَا أَعْظَمَ شَأْنِی / مَنْزَهِمَنْ شَأْنُ! مِنْ بَسِیَارٍ عَظِیمٍ اسْتِ!»، برخی دیگر «أَنَا الْحَقُّ! / مَنْ خَدَّایْم!»، و دیگری «لَیْسَ فِی جُبَّتِی سِوَى اللَّهِ! / در لباس من چیزی جز الله نیست!» بر زبان آورده‌اند. اینان بر این باور بوده‌اند که این سخنان را در حالت محو گفته‌اند، و اکنون که به حالت طبیعی بازگشته‌اند، مجدداً شهادت به توحید و ربوبیت حضرت حق را بر زبان جاری می‌سازند! تمامی این سخنان کفر بوده در شمار فریبه‌ها و دامهای شیطان لعین قرار دارد. حال اگر کسی آنان را کافر نیز نخواند، دست‌کم می‌باید دیوانه و یا تحت تأثیر خیالات فاسدشان دانست.

در این رابطه سخن فراوان است، ما در اینجا این مبحث را فرو می‌پیچیم و تنها عاشقان معارف اسلامی را از فروافتادن در چنین دامگاههایی که شیطان بر سر راه آنان قرار می‌دهد، باز می‌داریم.

ق. قسمت پنجم

قسمت پنجم از مرتبه شهود حقائق، «افاقه» نامیده می‌شود. منظور از افاقه، آنست که سالک از مستی مشاهده درآید، و به اصطلاح به حالت «صحو» بازگردد. در اینحالت باز توجه او تابع توجه حضرت حق، اراده او تابع اراده حضرت حق، و علم او تابع علم حضرت حق - سبحانه و تعالی! - خواهد بود. در یک سخن، او - جل و علا! - در تمامی قوای ادراکی و نیز در همه جوارح و اندامهای بنده تصرف می‌کند، و هرآنگونه که خود خواهد او را تربیت می‌فرماید؛ به این چند آیه بنگرید:

﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۱: «و شما جز آن نمی‌خواهید که خدا خواسته باشد»؛

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۲: «و آن گاه که تیر می‌انداختی، تو تیر

نمی‌انداختی، خدا بود که تیر می‌انداخت»؛

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾^۳: «آنان که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست

که با خدا بیعت می‌کنند».

پیامبر اکرم ﷺ نیز می‌فرمایند: «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ»^۴: «قلب مؤمن در میان دو انگشت از انگشتان خداوند است». شیخ کلینی رحمه الله در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ایشان می‌فرمایند: [۱۰۵۲] «لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ ﷺ قَالَ: يَا رَبِّ! مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ؟ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! مِنْ أَهَانٍ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ، وَ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لِيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أَحَبَّهُ، فَإِذَا أَحَبَّهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي

۱. الإنسان، ۳۰.

۲. الأنفال، ۱۷.

۳. الفتح، ۱۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۳۹.

يَبْطِشُ بِهَا. إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ»^۱؛

«چون پیامبر اکرم ﷺ به معراج برده شدند، سؤال نمودند: پروردگارا! حال مؤمن نزد تو چگونه است؟ پاسخ آمد: ای محمد! هرکس به یکی از اولیاء من اهانت کند، به میدان جنگ با من آمده است، بنده من با هیچ امری به من نزدیک نمی شود که نزد من دوست داشتنی تر از واجبات باشد؛ پس از آن، بنده با مستحبات به من نزدیک می شود، تا آنگاه که من او را دوست خواهم داشت؛ در این حال من شنوائی او خواهم بود که بدان می شنود، و بینائی او که به آن می بیند، و گویائی او که به آن سخن می کند، و توانائی او که بدان انجام می دهد. این بنده اگر مرا بخواند اجابتش می کنم، و اگر درخواستی کند برآورده اش می سازم».

این مرتبه از حضور قلب، بگونه ای است که هیچ چیزی نمی تواند سالک را از امور دیگر باز دارد. به عبارت دیگر، شنیدن هیچ سخنی او را از شنیدن دیگر سخنان در همان لحظه باز نمی دارد، و دیدن هیچ چیزی او را از دیدن دیگر امور، و انجام هیچ کاری او را از انجام دیگر کارها باز نمی دارد. می توان احتمال داد که امیرمؤمنان (علیه السلام) در لحظه ای که در نماز انگشتر خویش را به سائل بخشیدند، در این منزل بسر می برده اند؛ چه در عین توجه کامل به بارگاه ربوبی، سخن آن سائل را نیز می شنیده اند، و در عین توجه کامل به نماز، باز دست به انگشتری برده آن را به او می بخشیده اند.

آری! در اینجا سخنی دیگر نیز هست، و آن اینکه صاحبان مقام عصمت کبری (علیهم السلام) را حالاتی گوناگون بوده، که بواسطه گوناگونی زمان و مکان تغییر می کرده است. گاه به حالت مدهوشی بوده اند، بگونه ای که تیر را از پای سرور باورمندان خارج می ساختند اما ایشان از آن خبری نمی یافتند؛ و گاه به حالت توجه در عین بازگشت فرومی شده اند، بگونه ای که در عین توجه کامل به طرف حضرت حق، عرض نیاز سائل را شنیده و بدان پاسخ

می‌گفته‌اند. حالاتی سوّم، چهارم و ... دیگری نیز بوده که در سیره اینان علیهم‌السلام نقل شده است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خود می‌فرمایند: «إِنَّ لَنَا حَالَاتٍ لَا يَتَحَمَّلُهَا مَلَكٌ مَقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ»: «ما را حالاتی است که هیچ فرشته مقرب و یا پیامبر مرسل نمی‌تواند آن را تحمل نماید».

* * *

گذشته از حضور قلب، اهل دل اموری دیگر را نیز ذکر کرده‌اند، که پیش از ورود به عبادت می‌باید به آماده سازی آنها پرداخت، تا آدمی از عبادت خود بهره کافی برد. این امور را می‌توان «آداب عبادت» نامید. استاد ما امام خمینی رحمته‌الله در کتاب ارزشمند «آداب الصلوة» به این امور به عنوان مقدمه ورود به نماز اشاره می‌فرماید. ما در اینجا این امور را بر اساس نوشته‌های ایشان و دیگر عارفان مسلمان یاد می‌کنیم.

آداب عبادت

۱. توجه به ذلت بندگی

این ذلت را مراتبی علمی، قلبی و شهودی است، و عبادت کننده می‌باید قبل از ورود در عبادت تمامی این مراتب را مورد توجه قرار دهد.

۲. توجه به عزت پروردگار

این توجه، باز خود از مراتب علمی، قلبی و شهودی برخوردار است.

۳. خشوع در مقابل پروردگار

که عبارت از ذلت قلب و تسلیم بودن آن در برابر پروردگار عالم است. در این خشوع نیز باز همان مراتب سه گانه وجود دارد.

۴. سکون و آرامش قلب

بگونه‌ای که قلب قبله زبان بوده زبان به اشاره او سخن گوید، و به اشاره او سکوت

نماید. این آرامش قلبی نظیر آرامش جسم است، که فقیهان آن را در نماز شرط می‌دانند. آیه شریفه ﴿وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِلاً﴾^۱: «و قرآن را شمرده و روشن بخوان»، نیز اشاره به همین ترتیل قلبی و زبانی دارد؛ چه ترتیل زبان، تابع آرامش و ترتیل قلب است.

۵. آسودگی از تصرفات شیطان

که نفس اماره و هواهای نفسانی را در بر می‌گیرد. این آسودگی از آن روست که جان آدمی بتواند بسوی حضرت معبود پرکشد، چه کسی که جسمش از حرام و یا مال مشتبّه به حرام پرورش یافته، چون پرده‌ها برافتد بصورت حیوانی سهمگین و پست ظاهر می‌گردد. روح نیز چون از نفس اماره تغذیه شود، به همین حالت دچار شده نمی‌تواند چون پرنده‌ای سبکبال در آسمان معنویّت و حقائق الهی بال‌گشاید. بنا بر این، نمازگذار می‌باید از دست اهل عصمت علیهم‌السلام سیر و سیراب‌گردد، تا از جانی پاک و پاکیزه برخوردار شده توان سیر و سلوک را دریابد.

بنا بر این، روش خاصی که بعضی از مؤمنان در پیش گرفته تابع تمایلات خود می‌شوند، چون از روش اهل بیت علیهم‌السلام بدور است، نه تنها آنان را به رستگاری و مقصود راهنمایی نمی‌کند، که تنها آنان را از رسیدن به هدف باز می‌دارد. در این روش، آنان به انتخاب خود برخی از عبادات را بر برخی دیگر مقدم می‌دارند، و یا حتّی برخی از مستحبات را از برخی از واجبات مهم‌تر می‌شمارند؛ خود به تولید برخی از امور عبادی دست می‌برند، و یا در اثر وسوسه‌های نفس اماره و شیطان خبیث به انجام عملی که آن را والا می‌شمارند می‌پردازند؛ در حالی که این امور در شریعت نیامده و در سخنان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و اوصیای ایشان علیهم‌السلام از آن خبری یافت نمی‌شود.

حضرت حق در انذار از اینگونه وساوس نفسانی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَواتِهِمْ يُخَافُونَ﴾^۲: «و آنان که بر نمازهای خود مواظبند».

۱. المزمّل، ۴.

۲. المؤمنون، ۹.

۶. شادمانی و نشاط در عبادت

که از مهمترین اموری است که بعنوان مقدمه عبادات باید به تحصیل درآید؛ چه تغذیه روح به هنگام نشاط و شادمانی، همچون تغذیه جسم در این حالت است. می‌دانیم که اگر کسی در حالت شادمانی به تغذیه بپردازد، غذا بهتر جسم او را پرورش داده او را سلامت می‌دارد، در حالی که تغذیه در حالت اندوه و ترس از اثری معکوس برخوردار است. تغذیه روحانی نیز همینگونه است، بنا بر این ایستادن به نماز و یا انجام هر عبادت دیگر در حالت شادمانی و نشاط روحانی، از اثری بسیار بیشتر برخوردار بوده آدمی را زودتر به هدف واصل می‌نماید. شاید آیه شریف «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ»^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آن گاه که مست هستید گرد نماز مگردید تا بدانید که چه می‌گویید»؛

و نیز آیه مبارک «وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارْهُونَ»^۲: «و جز با بی میلی به نماز حاضر نمی‌شوند و جز به کراهت انفاق نمی‌کنند» را نیز بتوان به همین معنی دانست. به این دو حدیث شریف نیز بنگرید:

[۱۰۵۳] وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ! إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تَبْغِضْ إِلَىٰ نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ»^۳؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «ای علی! این دین استوار است، بنا بر این در آن به آرامی فرو رو و عبادت پروردگارت را بر جان خودت دشوار مساز».

[۱۰۵۴] وَ عَنْ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام: «إِذَا نَشَطَتِ الْقُلُوبُ فَأَوْدِعُوهَا وَإِذَا نَفَرَتْ فَوَدِّعُوهَا»^۴؛

۱. النساء، ۴۳.

۲. التوبة، ۵۴.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۷.

۴. بحار الأنوار، ح ۷۵ ص ۳۷۷.

امام عسکری علیه السلام می‌فرمایند: «وقتی قلبها به نشاط درآیند عبادات را در آن ریزید، و چون خسته شود آن را رها سازید».

۷. همراهی و مهربانی با خود

کند که نسبت به آن میلی ندارد، موجب می‌شود تا نفس از عبادات تنفر یافته و گاه این مطلب حتی به ترک عبادات واجب و انجام امور حرام نیز منجر شود. بالاتر از آن اینکه گاه به خود کفر و خروج از دین نیز می‌انجامد! از همین روست که در بسیاری از روایات ما بر این نکته پای فشرده شده، مردم را از تحمیل عبادت بر خود باز داشته‌اند. در این شمار می‌توان به این حدیث اشاره کرد:

[۱۰۵۵] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ، وَ لَا تُكْرِهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالرَّاكِبِ الْمُنْبِتِّ الَّذِي لَا سَفَرًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى»^۱؛

«به راستی این دین محکم است، پس به آرامی در آن درآئید. و عبادت خدا را به بنده‌های خدا بزور تحمیل نکنید، تا چون شترسوار نابودکننده نباشید، آنکه نه سفر را طی کند، و نه مرکب را بجای گذارد».

هرکس عبادتی را بر خود تحمیل کند که طاقت آن را ندارد، مانند کسی است که از جسم خود محافظت نکرده آن را رها نماید؛ چه همانگونه که رها کردن جسم به هلاکت آدمی می‌انجامد، تحمیل عبادت نیز به همینگونه آدمی را از فضائل باز داشته گاه به گناه و یا کفر، و سرانجام هلاکت مبتلا می‌سازد.

۸. درک معانی الفاظ و اعمال عبادی؛

که می‌باید توسط قلب انجام گیرد نیز، در همین شمار است. سالک می‌تواند بوسیله تلقین از کار به قلب خود معانی آنها را در قلب بصورت ملکه درآورد، تا سرانجام قلب قبله

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۶.

زبان و دیگر اندامها شده عبادت از روح لازم برخوردار شود. این مطلب به خواندن فراوان اذکار و تلقینهای قلبی احتیاج دارد، تا زبان به تبعیت از قلب درآید، و قلب به مقام ذکر دائمی رسد. در اینصورت حتی در خواب نیز قلب ذکر می‌گوید و از پی او زبان نیز به ذکر در می‌آید. شاید یکی از اسرار واجب بودن نماز در هر روز، و مستحب بودن ذکرهای گوناگون و نمازهای نافله، همین باشد که اینحالت برای قلب حاصل آید. در روایات ما بسیار تأکید شده که انسان در عبادات خود قلب را حاضر ساخته، معانی عبادت را بر آن القا نماید، بگونه‌ای که در برخی از این روایات دو رکعت نماز با توجه و تفکر بهتر از یک شب کامل به نماز ایستادن در عین غفلت دانسته شده است:

[۱۰۵۶] فَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَأَبِي ذَرٍّ: «يَا أَبَا ذَرٍّ! رَكَعَتَانِ مُقْتَصِدَتَانِ فِي تَفَكُّرٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ وَالْقَلْبُ سَاهٍ»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ به ابوذر فرمودند: «ای ابوذر! دو رکعت نماز کوتاه که در تفکر بگذرد، بهتر از یک شب به نماز ایستادن است در حالی که قلب غافل بوده حاضر نباشد».

[۱۰۵۷] وَعَنْ الصَّادِقِ ﷺ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: افزعوا به - بالقرآن - قلوبكم القاسية ولا يكن هم أحدكم آخر السورة»^۲؛

امیرمؤمنان ﷺ می‌فرمایند: «بوسیله قرآن قلبهای سنگین خود را به فزع و ناله درآورید، و همتتان آن نباشد که به آخر سوره برسید».



این خلاصه آنچیزی بود که استاد ما رحمته الله در کتاب «آداب الصلوة» خود ذکر کرده‌اند. این امور هشت‌گانه هرچند بسیار مهم بوده بایسته است که درباره هر کدام به تفصیل سخن گفته آیات و روایات مناسب هریک را ذکر کنیم - چه یکایک این امور در شمار

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۸۴.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۱۴.

جواهرات گرانبهای دریای معرفت قرار دارد، اما حضور قلب و مراتب آن - که پیش از این به آن اشاره شد -، تمامی این امور هشت گانه را در خود داشته اجمالی از این تفصیل را ارائه می نماید. از اینرو در اینجا به تفصیل به بررسی این امور نخواهیم پرداخت.

* * *

بر اساس آنچه گذشت، در می یابیم که آنچه غزالی در «احیاء العلوم» آورده و پس از او شماری از اخلاق پژوهان ما - همچون فیض کاشانی و محقق نراقی -، در آثار خود - : «المَحَجَّةُ الْبَيْضَاءُ» و «جامع السَّعَادَاتِ» - ذکر کرده اند، زائد بوده نیازی به آن تفصیل نمی باشد. چه عنوان عام «حضور قلب» می تواند همه این گونه امور را در برگرفته عابدان را به منافع آن واصل نماید.

با این حال ما تنها چکیده ای کوتاه از سخن طولانی آنان را ذکر می نمائیم، تا این کتاب از آن فائده نیز محروم نماند. اینان بر آنند که معانی باطنی که روح نماز و حقیقت آن را تشکیل می دهد، بر هفت قسم است:

۱. اخلاص؛
 ۲. حضور قلب؛
 ۳. فهم معانی کلماتی که در نماز بکار می رود، و التفات و توجه کامل قلب به آن؛
 ۴. بزرگداشت خداوند متعال؛
 ۵. بدست آوردن هیبت، یعنی خوفی که از جلال و جبروت حضرت حق بر قلب سالک می نشیند؛
 ۶. امیدواری به رحمت او، که در مقابل هیبت بوده از توجه به جمال و لطف او پدید می آید؛
 ۷. حیاء، که در اثر توجه به کوتاهی انسان در برابر او و گناهان آدمی حاصل می گردد.
- این فشرده ای از سخن آنان است. اشکال ما در این میان آنست، که شماری از این هفت

مورد به شماری دیگر از همانها باز می‌گردد؛ و تمامی آن نیز در حضور قلب و مراتب آن به چشم می‌آید. در اینصورت در کنار هم نهادن این هفت مورد و یادکرد مجزاً از هریک از آنها، هیچ وجهی نخواهد داشت.

* * *

در اینجا، می‌باید از مسأله‌ای بسیار مهم نیز یاد نمود. آن مسأله، راه بدست آوردن حضور قلب و یا حتی مرتبه نخستین آن است. پیش از این گفتیم که توجه به این نکته که همه عالم در محضر الهی قرار دارد، مرتبه اول از مراتب حضور قلب است. نمازگذار در این مقام در تمامی طول نماز درمی‌یابد که در محضر او - جلّ و علا! - ایستاده، بگونه‌ای که اگر او نمی‌تواند حضرت حق را ببیند، حضرت حق بدون تردید او را دیده به تمامی زوایای قلبش وقوف می‌یابد. خداوند نه تنها از رگ گردن به انسان نزدیکتر است، که حتی از خود انسان نیز به او نزدیکتر می‌باشد: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱: «ما از رگ گردن به او نزدیکتریم»

﴿أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^۲: «خدا میان آدمی و قلبش حایل است»

این مطلب، پس از آن برای انسان درک می‌شود که به مرتبه نخست از مراتب حضور قلب دست یابد؛ شاعری دردمند نیز به درستی می‌سراید:

یار نزدیک‌تر از من به من است و این عجب‌تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم
بیت دوم به آیه اول، و بیت اول به آیه دوم اشاره می‌نماید. دریغ و افسوس که بیشتر مردمان در طول حیات مادّیشان حتی دو رکعت نماز اینگونه بجای نمی‌آورند، و هرگز از ابتدای نماز تا انتهای آن، نمی‌توانند یاد غیر خدا را از لوح ضمیرشان بزایند! این در حالی

۱. ق، ۱۶.

۲. الأنفال، ۲۴.

است که می‌دانیم پذیرش هر عملی در محضر او متوقف بر پذیرش نماز می‌باشد، و بدون قبول شدن نماز دیگر اعمال انسان نیز قبول نخواهد شد: [۱۰۵۸] قَالَ الْإِمَامُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا»^۱: «امام باقر عليه السلام می‌فرماید: اولین چیزی که بنده بخاطر آن به محاسبه گرفته می‌شود نماز است، اگر نماز پذیرفته شود دیگر اعمال نیز پذیرفته می‌شود».

این مطلب نیز به حضور قلب در نماز، و دست کم به حصول مرتبه نخست آن متوقف است: [۱۰۵۹] عَنْ مَوْلَانَا أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُمَا قَالَا: «إِنَّمَا لِلْعَبْدِ مِنْ صَلَاتِهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا فَإِذَا أَوْهَمَهَا كُلُّهَا لُفَّتْ فَضْرِبَ بِهَا وَجْهَهُ»^۲: «امام باقر عليه السلام و امام صادق عليه السلام هر دو فرموده‌اند: بهره بنده از نماز همان بخشی است که در آن رو به حضرت حق دارد، اما اگر در تمامی نماز از او غافل باشد نماز در هم پیچیده و به صورتش زده می‌شود»؛

[۱۰۶۰] وَ عَنْ الْإِمَامِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: «إِذَا أَحْرَمْتَ فِي الصَّلَاةِ فَأَقْبَلَ عَلَيْهَا فَإِنَّكَ إِذَا أَقْبَلْتَ أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ إِذَا أَعْرَضْتَ أَعْرَضَ اللَّهُ عَنْكَ فَرُبَّمَا لَمْ يَرَفَعْ مِنَ الصَّلَاةِ إِلَّا الثُّلُثُ أَوْ الرَّبْعُ أَوْ السُّدُسُ عَلَى قَدْرِ إِقْبَالِ الْمُصَلِّي عَلَى صَلَاتِهِ وَ لَا يُعْطَى اللَّهُ الْغَافِلَ شَيْئاً»^۳: «امام صادق عليه السلام می‌فرماید: چون در نماز تکبیرة الاحرام را گفתי به سوی نماز روی کن، چه اگر تو به نماز روی کردی خداوند نیز به سوی تو روی می‌کند، و چون تو از نماز روی گرداندی خداوند نیز از تو روی می‌گرداند، و چه بسا که از نماز تنها یک سوم یا یک چهارم یا یک ششم آن به همان اندازه‌ای که مصلی به نمازش توجه کرده است به آسمان بالا رود، و خداوند به کسی که در نماز غافل است هیچ چیزی نمی‌بخشد».

نظیر این دو روایت بسیار است، بخواست خدا ما برخی از این روایات را در آخر همین

مبحث یاد خواهیم کرد.

۱. اصول کافی، ج ۳ ص ۲۶۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۱ ص ۲۶۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۸۱ ص ۲۶۵.

با اینهمه می‌افزائیم که هیچ بدبختی و مصیبتی بالاتر از این نیست که عمر انسان بسر رسد، اما حضرت حق از بنده خود هیچ عملی را قبول ننماید! [۱۰۶۱] قَالَ الْإِمَامُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيَأْتِي عَلَى الرَّجُلِ خَمْسُونَ سَنَةً وَمَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ صَلَوةً وَاحِدَةً فَأَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ هَذَا؟»^۱: «امام صادق علیه السلام می‌فرماید: بخدا قسم که پنجاه سال از عمر کسی می‌گذرد و خداوند یک نماز را از او نمی‌پذیرد، چه چیزی بدتر از این وجود دارد؟».

نکته مهم‌تر آنکه، بدست آوردن حضور قلب در شمار، سخت‌ترین چیزها است، بگونه‌ای که برخی بر آن رفته‌اند که اصلاً حضور قلب ممکن نمی‌باشد؛ همانگونه که تهذیب نفس و ستردن رذائل از آن بسیار دشوار خوانده شده است، سخنی مشهور است که:

ملاً شدن چه مشکل آدم شدن محال است!

با این وجود از نظر عقل و شرع و بنا به نص کتاب و سنت، تهذیب نفس و پرداختن به تحصیل حضور قلب در شمار مهم‌ترین واجبات بوده، هیچ‌گیزی از آن نیست. سالک می‌تواند از همین اوامری که برای تحصیل آن وارد شده دریابد که نه تنها تهذیب نفس ممکن می‌باشد، که حضور قلب نیز امری است فرادست او، که می‌تواند با تلاش و مجاهده بدان دست یابد. بهترین دلیل در این زمینه، کاملانی هستند که در هر روزگار به بالاترین مراتب آن دست یافته‌اند. بنا بر این مردم در این زمینه عذری ندارند که مورد پذیرش حضرت حق قرار گیرد. آری! پرداختن به آن، خود فضیلتی است که از جانب حضرت حق پذیرفته می‌گردد، تا سرانجام آدمی اندک اندک از رذائل تهی شده به فضائل دست یابد. گفته‌اند که: «مَنْ قَرَعَ بَاباً وَ جَدَّ وَ جَدَّ / هرکس دربی را بکوبد و در کوبیدن آن تلاش کند سرانجام به مقصود رسد».

۱. بحار الأنوار، ج ۸۱ ص ۲۶۱.

راههای بدست آوردن حضور قلب

به هر ترتیب راههای بدست آوردن این عنایت الهی بسیار است. ما در اینجا به برخی از این راهها اشاره می‌کنیم:

۱. تقویت ایمان

چه هر اندازه که معرفت انسان اضافه گردد، حضور قلب او نیز اضافه می‌گردد. منظور از «ایمان» در اینجا، همان نوری است که خداوند در قلب تقوای پیشه ایجاد می‌فرماید: [۱۰۶۲] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَهْدِيَهُ»^۱: «پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: علم بواسطه زیادی آموزش بدست نمی‌آید، بلکه علم نوری است که خداوند در قلب هر کس که بخواهد او را هدایت کند قرار می‌دهد». از اینرو، هر کس که خداوند نور ایمان را در قلبش ایجاد نماید، نه تنها در نماز که در تمامی حالات به آسانی به حضور قلب دست می‌یابد.

حال اگر می‌بینی که ما از این لطیفه الهی بهره‌ای نداریم، تنها از آنروست که شیاطین گرداگرد قلبهای ما جست و خیز می‌کنند، هواهای نفسانی و گناهان قلبمان را سخت و سنگین می‌نمایند، و از صاحب حقیقی خانه در آن اثری یافت نمی‌شود؛ بلکه گناهان، هوی و هوس و شیاطین، آن را غاصبانه به تصرف خویش درآورده‌اند. از اینرو بر ما لازم است که نخست بواسطه تفکر و تعقل، و زان پس بواسطه حکم بر قلب، ایمان خویش را افزایش دهیم تا به فضائل دست یافته اندک اندک به مراتب حضور قلب نزدیک شویم؛ مراتبی که در این آیه شریفه بوضوح به اشاره گرفته شده است: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * أَلَا إِنَّهُمْ فِي

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۴۰.

مِرْيَةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ^۱: «زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است. آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است کافی نیست؟ * بهوش باش که آنها از دیدار پروردگارشان در تردیدند. بهوش باش که او بر هر چیزی احاطه دارد».

این مدارج، در اصطلاح اخلاقیان به «علم الیقین»، «عین الیقین» و «حق الیقین» معروف شده، و ما پیش از این اشارتی کوتاه به معنای هریک داشته‌ایم.

قرآن کریم در بیان مراتب اینان بیان می‌فرماید، که هرکس به مرتبهٔ سوّم و بلکه به مرتبهٔ دوّم دست یابد، از برکت برخوردار شده مبارک می‌شود: ﴿فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۲﴾: «چون به آتش رسید، ندایش دادند که برکت داده شده، آن که درون آتش است و آن که در کنار آن است. و منزّه است خدای یکتا، آن پروردگار جهانیان».

۲. به حبس درآوردن قوای خیال و واهمه

این دو قوّه - که در شمار قوای روحی انسان قرار دارد -، سخت‌گیرپا می‌باشند؛ چه همچون گنجشکی که از دست عقاب فرار می‌کند، از این شاخه به آن شاخه پر می‌کشند، و از این درخت به آن درخت پناه می‌برند. از اینرو نمازگذار در صورت آزادی‌ایندو، نمی‌تواند حواسّ خویش را جمع نموده به حضور قلب رسد. بر این اساس به حبس کشیدن این دو قوّه برای رسیدن به آن هدف، ضروری بوده از مقدّمه‌های لازم و واجب برای آن می‌باشد.

پرواضح است که خود این مطلب نیز سخت دشوار بوده براحتی بدست آورده نمی‌شود. آری! اهل معرفت این دو قوّه را بواسطهٔ خشیت از خدا و یا رغبت در رحمت او به بند

۱. فصلت، ۵۳ - ۵۴.

۲. التمل، ۸.

می‌کشند؛ خشیت و رغبتی که بهنگام نماز بدیشان روی می‌آورد. این دو حالت می‌توانند آن دو قوه را آرام ساخته از حرکت بازدارند، تا انسان در نماز دچار وسوسه‌ها و لغزشهای فکری ایندو نشود.

این مطلب نیازمند به مداومت بر ریاضتهای شرعی و عبادتهای دشوار است. حال اگر کسی همانگونه که مرتاضان هندی به ریاضتهای غیر شرعی می‌پردازند و در این راه زحمتهای بسیار متحمل می‌شوند، در این راه استقامت ورزیده بر انجام آن ریاضتها مداومت نماید، می‌تواند قوای خود را به تسلط آورده بر آنان حاکم گردد؛ همانگونه که مرتاضان بر قوای موجود در طبیعت سلطه یافته می‌توانند بر آب روند، و یاد در هوا حرکت نمایند. روشن است که بدست آوردن سلطه بر قوای نفس، مشکلتر از تسلط شدن بر قوای طبیعت نیست، بنا بر این بر انسان مسلمان لازم است که در این راه صبر ورزیده ناامید نگردد، تا سرانجام به ملکه ارزشمند حضور قلب دست یابد؛ حضور قلبی که بویژه در نماز رکنی تعیین کننده بوده ارزش نماز و دیگر عبادات آدمی را مشخص می‌سازد.

۳. فرونیفتادن در خواسته‌های نفسانی

راز این مطلب در آنست، که فروافتادن در خواستههای نفسانی اراده انسان را ضعیف نموده او را در ادامه راه ناتوان می‌سازد. اهل سلوک همواره شاگردان خود را وصیت می‌کرده‌اند، که از اینگونه خواسته‌ها دوری گزینند؛ چرا که نفسانیات همچون سدی محکم است که مانع از رسیدن انسان به مقصود شده، بلکه مانع می‌شود که او گامی در این راه به جلو نهد.

باز می‌توان گفت که راز این مطلب، نیز در آنست که از سوئی فروافتادن در مشتیهات نفسانی موجب غفلت می‌شود، و از سوئی دیگر غفلت و التفات به سوی حضرت حق نیز هرگز با هم جمع نخواهند شد. ازینرو سالکان کوی کمال را سفارش می‌کنیم که خویشان را از افتادن در اینگونه امور به سختی برحذر دارند، تا مبادا از ادامه راه بازمانند. به این آیه

شریفه بنگرید: «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»^۱: «واگذارشان تا بخورند و بهره‌ور شوند و آرزو به خود مشغولشان دارد، زودا که خواهند دانست».

این آیه، کافی است تا آدمی را اگر داری قلبی شنوا و بیناست، از این رذیلت دور نماید. این در حالی است که نمونه‌های بسیار دیگری برای این آیه در قرآن کریم به چشم می‌آید. تشبیه امر معقول به محسوس - که در این آیه به چشم می‌آید -، از بهترین راههائی است که می‌تواند انسان را از زشتی این صفت اخلاقی آگاه سازد؛ و چه زیبا این تشبیه به کار رفته است!.

نیز به این آیه بنگرید:

«إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ * وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»^۲: «و ما برگردنهایشان تا زنجها غلها نهادیم، چنان که سرهایشان به بالاست و پایین آوردن نتوانند * در برابرشان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان دیواری. و بر چشمانشان نیز پرده‌ای افکندیم تا نتوانند دید»

بر اساس آنچه گذشت، درمی‌یابیم که حضور قلب به مشخص کردن میلهای نفسانی و ارضاء عاقلانه و مشروع آنها نیاز دارد، تا آدمی بتواند با فراغ بال به حضور قلب دست یابد.

۴. کوتاه ساختن آرزوها و دست کشیدن از آنها

مراد از «آرزو» در اینجا، آرزوهای مذموم و نکوهیده‌ای است که راه کمال را بسته، و سالک را از رسیدن به آن باز می‌دارد. همانگونه که پیش از این گفتیم، امید داشتن انسان به آنچه عقل و شرع آن را تأیید نمی‌کنند، مهمترین مصداق آرزوهای نابجائی است، که برای دست یافتن به حضور قلب می‌باید از آن دست کشید. اگر کسی که سر در پی کمال نگذاشته امید ببرد که به خیر دنیا و آخرت دست یابد، تارک نماز به بهشت امید داشته باشد، و ...

۱. الحجر، ۳.

۲. یس، ۸ - ۹.

این موارد همگی در شمار آرزوی باطل، بلکه حماقت محض است؛ چه امید کاذب غیر واقعی را نمی‌توان چیزی جز از حماقت خواند. اینان همچون کرم ابریشمی هستند که بوسیله آرزوهای خود بر اطراف خویشتن تارهایی می‌تنند، که تنها سود آن خفه شدن خود آنان است و بس! قرآن کریم به سختی انسانها را از چنین مسأله‌ای باز داشته آنان را به حقیقت‌گرایی و نه رؤیا و تخیل‌پردازی دعوت فرموده است. ما در همین سطور به برخی از آیات آن اشاره کردیم.

در سخنان منسوب به معصومان علیهم‌السلام نیز این مطلب به وفور به چشم می‌آید؛ نمونه را به این دو حدیث شریف بنگرید:

[۱۰۶۳] «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلَّتَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ»^۱: «ترسناک‌ترین چیزی که بر شما از آن می‌ترسم دو چیز است: تبعیت از هوی و هوس، و دور و دراز کردن آرزو».

[۱۰۶۴] قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ، أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ»^۲؛

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «بر شما از دو چیز می‌ترسم: تبعیت از هوی و هوس، و دور و دراز کردن آرزو. چه تبعیت از هوس انسان را از حق باز می‌دارد، و آرزوی دور و دراز نیز آخرت را به دست فراموشی می‌سپارد».

کوتاه سخن آنکه آرزوهای دور و دراز، مانع از توجه انسان به سوی خداوند و حضور قلب در پیشگاه او شده؛ از اینرو تا آنگاه که آدمی در شمار آرزوپردازان قرار دارد، امید نمی‌رود که در شمار حاضرقلبان قرار گیرد؛ بلکه همین امید او به آنکه بدون هیچ رنج و زحمتی حضور قلب را بدست آورد نیز، در شمار آرزوهای بلند مذموم قرار دارد!

۱. کافی، ج ۸ ص ۵۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۳۶.

۵. فرونیفتادن در دنیا

قرآن کریم بروشنی مردان خدا را اینگونه معرفی می‌فرماید، که اینان بوسیله هیچ معامله‌ای - که عنوانی است عام، و تمامی معاملات تجاری، روحی و ... این عالم را در بر می‌گیرد - از یاد خداوند متعال غافل نمی‌شوند: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾^۱: «آن نور در خانه‌هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند و نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند * مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا و نمازگزاردن و زکات دادن بازشان ندارد، از روزی که دلها و دیدگان دگرگون می‌شوند هراسناکند».

نیز قرآن کریم بوضوح از مشغول شدن به دنیا و فراموش کردن بارگاه عزت خویش نهی فرموده است:

﴿لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲: «موال و اولادتان شما را از ذکر خدا به خود مشغول ندارد»

﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾^۳: «به غفلت کشید شما را نازش به بسیاری مال و فرزند * تا به گورها رسیدید»

احتیاج به توضیح ندارد که قلبی که صاحبش در آن مسکن نگزیده بلکه بیگانگان و دشمنان آن را غصب کرده به ملکیت خویش در آورده‌اند، نمی‌تواند در نماز حضور یابد. از اینرو اهل دنیا به همان دنیای پست خویش التفات می‌یابند، و اهل او - جل و علا! - به عالم

۱. التور، ۳۷ - ۳۶.

۲. المنافقون، ۹.

۳. التكاثر، ۲ - ۱.

ربوبی و بارگاه عزّت - که وحدت حقیقی آن را سرشار از خود ساخته - متوجّه می‌شوند. دنیاطلبان در کثرت فرو رفته‌اند، و خداجویان در وحدت؛ خوشابه قلبی که چیزی آن را از صاحبش روی گردان نمی‌سازد، تا همچون دنیاجویان در نماز به لهو و لعب نپردازد، بلکه در نماز نیز از عالم وحدت خود خارج نشود.

بر این اساس درمی‌یابیم که حضور قلب برای دنیاطلبان محال است، و همان حضور قلب برای خدادوستان و خداطلبان بسیار آسان می‌نماید.

کتاب آسمانی ما به این دو گروه در شماری از آیات خود اشاره فرموده است، اهل دنیا را اینگونه به اشارت آورده:

﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لُغِبًا وَلَهُمْ غَرَّتُهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾^۱: «و واگذار آن کسانی را که دین خویش بازیچه و لهو گرفته‌اند و زندگانی دنیا فریشتان داد»

و اهل الله را اینچنین به تصریح گرفته است:

﴿رَجَالٌ لَا تُلِهِمْ تِجْرَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲: «مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا و نمازگزاردن و زکات دادن بازشان ندارد».

اینان مردان حقّند، و آنان نامردان دنیا، که هریک بر اساس خواست خود عمل می‌کنند:

﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾^۳: «بگو: هر کس به طریقه خویش عمل می‌کند»

۶. دوری کامل از گناهان

مراقبت دائمی برای دوری و پرهیز کامل از گناهان نیز، در این راه از مهمترین شرائط است؛ چه گناه قلب را وارونه ساخته فراز و فرود آن را مغشوش می‌سازد. امام صادق (علیه السلام) در

۱. الأنعام، ۷۰.

۲. النور، ۳۷.

۳. الإسراء، ۸۴.

این زمینه می‌فرمایند: [۱۰۶۵] «مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ إِنَّ الْقَلْبَ لَيَوَاقِعُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرُ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ»^۱: «هیچ چیزی برای قلب انسان فاسد کننده‌تر از گناه نیست، چرا که قلب چون گناهی انجام دهد آن گناه به‌مراه قلب می‌ماند تا سرانجام بر آن غالب شده بالا و پائین قلب دگرگون شود».

حضرت حق نیز بر قلبی که بوسیله گناهان سنگین و سخت شده غضبناک است؛ حال چگونه ممکن است که او این هدیه لطیف خاص خود را که تنها به بندگان مخلصش می‌بخشد، به اینچنین قلبی که مورد غضب اوست هدیه نماید؟؛ به این چند آیه بنگرید: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۲: «آیا کسی که خدا دلش را بر روی اسلام گشود و او در پرتو نور پروردگارش جای دارد، همانند کسی است که ایمان ندارد؟ پس وای بر سخت‌دلانی که یاد خدا در دلهایشان راه ندارد»

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»^۳: «هر کس را که خدا خواهد که هدایت کند دلش را برای اسلام می‌گشاید، و هر کس را که خواهد گمراه کند قلبش را چنان فرو می‌بندد که گویی می‌خواهد که به آسمان فرارود. بدین سان خدا به آنهایی که ایمان نمی‌آورند پلیدی می‌نهد»

۷. پیراستن قلب از صفات ناشایست

پیراستن قلب و دست‌کم آنکه آدمی در صدد چنین کاری برآید نیز، می‌تواند قلب انسان را متوجه بارگاه ربوبی ساخته، حضور قلب را برای او فراهم آورد. به عبارت دیگر، اگر

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۶۸.

۲. الزمر، ۲۲.

۳. الأنعام، ۱۲۵.

سالک موفق به تخلیه قلب خود از رذائل نگردد، می باید دست کم شعله خانمان سوز رذائل اخلاقی را در قلب خود خاموش نماید، تا نفس بدانها مشغول نشده بتواند به آرامش روی به سوی مقصود کند. این مطلب در این راه بدون تردید لازم است، ورنه آتش خود بزرگ بینی، حسد و دیگر رذائل، می تواند تمامی دین انسان را بدون آنکه حتی خاکستری از آن برجای نهد، در خود سوزانده نابود کند؛ در اینصورت این رذائل با فضیلتی همچون حضور قلب چه خواهد کرد؟! از اینرو می توان گفت که حضور قلب به قلبی پاک و پاکیزه نیازمند است؛ چه حضور ثمره قلب و میوه ای بهشتی است که بر شاخسار آن درخت پاک می روید، در حالی که قلب سیاهی که به رذائل آلوده است، ثمره ای جز از چرک و آلودگی نخواهد داشت:

﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا﴾^۱: «و سرزمین خوب گیاه آن به فرمان پروردگارش می روید، و زمین بد جز اندک گیاهی از آن پدید نمی آید»

﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾^۲: «گو: هر کس به طریقه خویش عمل می کند»

۸. دعا، تضرع و توسل

دعا و تضرع به پیشگاه باری - تعالی! - و توسل به معصومان علیهم السلام نیز در این زمینه راهی بس درخشان است؛ چرا که مطلق تهذیب نفس - که شامل مراتب تخلیه، تحلیه، تجلیه، لقاء و مراتب برتر آن می شود -، تنها بواسطه بخشش و هدیه الهی شامل حال کسان می شود و بس. قرآن حکیم بر این مطلب که خداوند مربی و تزکیه کننده بندگان خویش است، تأکید کرده، آموزش اخلاق نیکو و نیکوئی های اخلاقی را تنها به دست او - جل و علا! - می داند. به این آیه که پیش از این نیز بارها از آن فیض گرفته ایم توجه کنید: ﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ

۱. الأعراف، ۵۸.

۲. الإسراء، ۸۴.

اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ^۱: «و اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی بود، هیچ یک از شما هرگز روی پاکی نمی دید. ولی خدا هر کس را که بخواهد پاکیزه می سازد».

این آیه بصراحت دلالت می فرماید، که تزکیه نفس از جانب خداوند میسر می شود؛ و او آن را تنها به بندگان که فرمانبر اویند اعطا می فرماید. دعا کردن تضرع آمیز و توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام ایشان - که واسطه های فیض او هستند - نیز، در این زمینه علّتی بی تردید است.

با اینهمه اما دست یابی به حضور قلب، خلوص و انقطاع به سوی معبود، و دیگر مقامات بلند اخلاقی و عرفانی، به چیزی بیشتر از تضرع و توسل نیازمند است؛ چه این مقامات در شمار عنایات ویژه ای است که خداوند تنها آن را به کسانی که بر آن اصرار ورزیده عمری در راهش مجاهده می کنند، خواهد بخشید؛ اینان همان مخلصان هستند که عنایات و هدایای ویژه الهی را یکی پس از دیگری دریافت می دارند.

* * *

آنچه گذشت بخشی از بحثی درازدامن بود، که در رابطه با حضور قلب، مراتب، ثمرات و شرائط آن، می توان طرح نمود. ما خداوند متعال را می خوانیم و به فیض او امید می بریم، تا بر ما تفضل فرموده با تمام نالایقی ما آنچه فراتر از آرزوی ماست را به ما مرحمت فرماید. آری! بنده باید سر در پی مقامات عالی نهد، و در این راه هم تلاش نماید و هم دست به دعا بردارد، تا خداوند او را در این مطلب یاری فرماید. در حدیثی از اهل بیت علیهم السلام اینچنین می خوانیم که: [۱۰۶۶] «مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا حَسَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ»: «هر کس چیزی را دوست داشته باشد، خداوند او را با همان چیز محشور خواهد کرد»، چه محبت اولین گام در

سلوک است، که می‌تواند انسان را به سوی آن منازل رفیع به حرکت درآورد. در پایان این مبحث نیز، به شماری از احادیث وارد شده در این زمینه اشاره می‌کنیم.

چند روایت درباره حضور قلب

[۱۰۶۷] قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - عَلَى عَبْدٍ أَجَلَ مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: خداوند - عَزَّ وَجَلَّ! - بر هیچ بنده‌ای نعمتی والاتر از این نبخشیده، که به همراه او در قلب آن بنده دیگری نباشد.

[۱۰۶۸] قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تَسْكُنْ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»^۲؛
امام صادق عليه السلام فرمودند: «قلب حرم خداست، بنا بر این در حرم خدا غیر خدا را ساکن مگردان».

[۱۰۶۹] عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: «أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِلَى مُوسَى عليه السلام: يَا مُوسَى! لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ، وَلَا تَدْعَ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ وَإِنَّ تَرْكَ ذِكْرِي يُقْسِي الْقُلُوبَ»^۳؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «خداوند - عَزَّ وَجَلَّ! - به موسی عليه السلام وحی فرمود: ای موسی! بواسطه زیادی مال شادمان نشو، و یاد مرا در هیچ حالتی از دست مگذار، چرا که زیادی مال گناهان را به فراموشی می‌سپارد، و ترک یاد من قلبها را سخت می‌سازد».

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۱۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۵۵.

[۱۰۷۰] قَالَ الصَّادِقُ (ع): «إِعْرَابُ الْقُلُوبِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَنْوَاعٍ: رَفَعٍ وَفَتْحٍ وَخَفْضٍ وَوَقْفٍ. فَرَفَعَ الْقَلْبُ فِي ذِكْرِ اللَّهِ، وَفَتْحَ الْقَلْبُ فِي الرِّضَا عَنْ اللَّهِ، وَخَفَضَ الْقَلْبُ فِي الْاِشْتِغَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ، وَوَقَفَ الْقَلْبُ فِي الْعَقْلَةِ عَنِ اللَّهِ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهَ بِالتَّعْظِيمِ خَالِصاً ارْتَفَعَ كُلُّ حِجَابٍ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ، وَإِذَا انْقَادَ الْقَلْبُ لِمُورِدِ قَضَاءِ اللَّهِ بِشَرِطِ الرِّضَا عَنْهُ كَيْفَ يَنْفَتِحُ الْقَلْبُ بِالشَّرُورِ وَالرَّوْحِ وَالرَّاحَةِ، وَإِذَا اشْتَغَلَ قَلْبُهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَسْبَابِ الدُّنْيَا كَيْفَ تَجِدُهُ إِذَا ذَكَرَ اللَّهَ بَعْدَ ذَلِكَ وَآيَاتِهِ مُنْخَفِضاً مُظْلِماً كَبِيتِ خَرَابٍ خُلُوٍ لَيْسَ فِيهِ الْعِمَارَةُ وَلَا مُؤَنَسٌ، وَإِذَا غَفَلَ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ كَيْفَ تَرَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ مُوقُوفاً مَحْجُوباً قَدْ قَسَى وَأَظْلَمَ مُنْذُ فَارَقَ نُورَ التَّعْظِيمِ!.

فَعَلَامَةُ الرَّفْعِ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: وَجُودُ الْمَوَاقِفَةِ، وَفَقْدُ الْمَخَالَفَةِ، وَدَوَامُ الشَّوْقِ؛
وَعَلَامَةُ الْفَتْحِ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: التَّوَكُّلُ وَالصَّدَقُ وَالْيَقِينُ؛
وَعَلَامَةُ الْخَفْضِ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: الْعُجْبُ وَالرِّيَاءُ وَالْحِرْصُ؛
وَعَلَامَةُ الْوَقْفِ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: زَوَالُ حَلَاوَةِ الطَّاعَةِ، وَعَدَمُ مَرَارَةِ الْمَعْصِيَةِ، وَالتَّبَاسُّ الْعِلْمِ
الْحَلَالِ بِالْحَرَامِ»^۱؛

امام صادق (ع) فرمودند: «اعراب قلوب بر چهار نوع است: رفع و فتح و خفض و وقف. حالت رفع قلوب، در صورتیست که در ذکر و یاد خدا باشد؛ حالت فتح، در موردیست که از پروردگار خود راضی باشد؛ حالت خفض، در حالیست که به غیر خدا متوجّه و مشغول باشد؛ حالت وقف آن، وقتیست که از خدای خود غافل باشد. آیا نمی بینی که چون انسان در یاد خدا بوده و او را از روی خلوص نیت و محبت تجلیل و تعظیم کند، چگونه حجابها و موانعی که در میان او و خدا بود برطرف شده، و قلب به سوی خدا مرتفع و متوجّه گردد؟ و چون در مقابل قضا و حکم خدا راضی و تسلیم گشت چگونه قلب انسان منفتح و باز شده و

حالت سرور و آرامش و اطمینان پیدا می‌کند؛ و هنگامی که انسان مشغول امور دنیوی و متوجّه به شهوات و زخارف دنیا شد، می‌بینی که چگونه در مقابل ذکر خدا و آیات او محجوب و منخفص و تاریک است، مانند اطاقی که مخروبه و خالی بوده و اثری از انس و عمران و سکنی در آن نباشد؛ و چون انسان از یاد خدا غفلت ورزید چگونه می‌یابی آن را که متوقّف و سرپوشیده و ظلمانی گشته و اثری از انوار عظمت و جلال در آن پیدا نمی‌شود؟.

و اما علائم رفع و فتح و خفض و وقف قلب:

پس علامت رفع سه چیز است: موافقت کردن با فرمان و خواست پروردگار، ظاهر نشدن خلاف، و پیوسته اشتیاق لقاء و حضور داشتن.

و علامت فتح نیز سه چیز است: توکل به خدا کردن، به درستی و راستی قدم برداشتن، به حکومت و نفوذ و حکم پروردگار یقین داشتن.

و علامت خفض نیز سه چیز است: خودبینی، خودنمائی، حریص شدن به زندگی دنیا.

و علامت وقف نیز سه چیز است: از بین رفتن حلاوت عبادت، تلخ نشدن معصیت،

فرق نگذاشتن میان حلال و حرام»^۱.

[۱۰۷۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَاجِي دَاوُدَ رَبَّهُ فَقَالَ: إِلَهِي! لِكُلِّ مَلِكٍ خِزَانَةٌ فَأَيْنَ خِزَانَتُكَ؟ قَالَ - جَلَّ جَلَالُهُ! - لِي خِزَانَةٌ أَعْظَمُ مِنَ الْعَرْشِ وَأَوْسَعُ مِنَ الْكُرْسِيِّ وَأَطْيَبُ مِنَ الْجَنَّةِ وَأَزِينُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، أَرْضُهَا الْمَعْرِفَةُ وَسَمَاوُهَا الْإِيمَانُ وَشَمْسُهَا الشَّوْقُ وَقَمَرُهَا الْمَحَبَّةُ وَنَجُومُهَا الْخَوَاطِرُ وَسَحَابُهَا الْعَقْلُ وَمَطَرُهَا الرَّحْمَةُ وَأَثْمَارُهَا الطَّاعَةُ وَثَمَرُهَا الْحِكْمَةُ. وَلَهَا أَرْبَعَةُ أَبْوَابٍ: الْعِلْمُ وَالْحِلْمُ وَالصَّبْرُ وَالرِّضَا، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»^۲؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «حضرت داود به مناجات با خدا پرداخت و گفت: پروردگارا! هر پادشاهی را خزانه‌ای است، خزانه تو کجاست؟ خداوند - جَلَّ جَلَالُهُ! - نیز

۱. ترجمه و شرح مصباح الشریعة، ص ۱۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۵۹.

به او وحی فرمود: مرا خزانه‌ای است که از عرش بزرگتر و از کرسی وسیع‌تر و از بهشت پاکیزه‌تر و از ملکوت پرتزین‌تر است، زمین آن معرفت، و آسمان آن ایمان، و خورشید آن شوق، و ماه آن محبت، و ستارگان آن اندیشه‌ها، و ابرهای آن عقل، و بارانهای آن رحمت، و میوه‌های آن اطاعت، و ثمره‌های آن حکمت است. و آن خزانه مرا چهار در است: علم و حلم و صبر و رضا. بدان که آن خزانه قلب است.»

[۱۰۷۲] عن سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ -عَزَّ وَجَلَّ!-: ﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ قَالَ: السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ^۱؛
سفیان بن عیینة گوید: از امام صادق درباره آیه شریفه «مگر آن کس که با قلبی رسته از شرک به نزد خدا بیاید» سؤال کردم. آنحضرت فرمودند: سلیم قلبی است که پروردگار خود را ملاقات می‌کند در حالی که در آن کسی جز او نیست.»

[۱۰۷۳] قَالَ الْبَاقِرُ (ع) فِي وَصِيَّتِهِ لَجَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ: «تَعَرَّضْ لِرِقَّةِ الْقَلْبِ بِكَثْرَةِ الذِّكْرِ فِي الْخَلَوَاتِ، وَ اسْتَجِلِبْ نُورَ الْقَلْبِ بِدَوَامِ الْحُزَنِ^۲؛
امام باقر (ع) در سفارششان به جابر بن یزید جعفی فرمودند: «نرمی قلب را بواسطه زیادی یاد خدا در خلوتها بدست آور، و نور قلب را بواسطه حزن و اندوه دائمی به سوی خود آور.»

[۱۰۷۴] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي «الْغَرَرِ»: «أَصْلُ صِلَاحِ الْقَلْبِ اشْتَغَالُهُ بِذِكْرِ اللَّهِ؛
عَلَيْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ نُورُ الْقَلْبِ؛
مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ - سَبَّحَانَهُ! - أَحْيَى اللَّهُ قَلْبَهُ وَ نَوَّرَ عَقْلَهُ وَ نُجِّهَ؛
مَنْ عَمَّرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ الذِّكْرِ حَسُنَتْ أَعْمَالُهُ فِي السِّرِّ وَ الْجَهْرِ؛
لَيْسَ فِي الْجَوَارِحِ أَقْلُ شُكْرًا مِنَ الْعَيْنِ فَلَا تُعْطُوهَا سُؤْلَهَا فَشَغَلَكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۵۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۱۶۴.

لَيْسَ فِي الْمَعَاصِي أَشَدُّ مِنْ اتِّبَاعِ الشَّهْوَةِ، فَلَا تُطِيعُوهَا فَيَشْغُلْكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛ مَنْ نَسِيَ اللَّهَ - سَبَّحَانَهُ! - أَنْسَاهُ نَفْسَهُ وَأَعْمَى قَلْبَهُ»^۱.

بنا بر آنچه در «غُرر الحکم» آمده، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«ریشه درستی قلب مشغول بودن آن به یاد خداست؛

بر تو باد یاد خدا، که آن نور قلب است؛

هرکس خدا را یاد کند، خداوند قلب او را زنده گرداند، و عقل و فهمش را نورانی کند؛

هرکس قلب خود را بواسطه مداومت بر یاد خدا آباد گرداند، کارهایش در خفا و

آشکار نیکو گردد؛

در میان اندامهای انسان هیچ عضوی کم سپاستر از چشم نیست، از اینرو آنچه

می خواهد را در اختیارش نگذارید، که شما را از یاد خدا غافل می کند؛

در میان گناهان هیچ گناهی بدتر از پیروی از شهوتهای نیست، از اینرو از شهوات پیروی

نکنید که شما را از یاد خدا غافل می سازد؛

هرکس خداوند را فراموش کند، خداوند او را به خود فراموشی دچار می سازد و قلبش

را کور می سازد».

۱. تصنیف غرر الحکم، ص ۱۹۰ - ۱۸۹.

رذیلت سی و چهارم:

غفلت قلب از یاد خدا

این رذیلت، موجب می‌شود که گوش، چشم و قلب بینا و شنوا از انسان گرفته شود؛ از اینرو انسان به حیوانی تبدیل می‌شود که فقط ظاهر انسان را داراست، اما از حیوان نیز پست‌تر و گمراه‌تر است؛ از اینرو سرانجام به جهنم مبتلا خواهد شد. حضرت حق درباره این رذیلت و متصفان به آن می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^۱﴾: «برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم. ایشان را دلهایی است که بدان نمی‌فهمند و چشمهایی است که بدان نمی‌بینند و گوشهایی است که بدان نمی‌شنوند. اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهایند. اینان خود غافلانند»، و بناگزی چون قلب از خداوند تهی شده از او غافل شود، و این غفلت برای قلب انسان حالت ملکه یابد، شیاطین در آن داخل می‌شوند؛ شیاطینی که هریک بُتی هستند که قلب را به بتخانه تبدیل می‌کنند. این دیدگاه قرآن کریم در این زمینه است، که مشغولیت‌های قلب را تفسیر می‌فرماید، مشغولیت‌های داخلی یا خارجی، انسانی یا جنّی؛ به این چند آیه مبارک بنگرید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ^۲﴾: «آیا آن کس را که هوسش را

۱. الأعراف، ۱۷۹.

۲. الجاثیة، ۲۳.

چون خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد؛
 ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۱: «ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید زیرا دشمن آشکار شماست؟»
 ﴿وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾ * ﴿يَا وَيْلَتَنِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾ * ﴿لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾^۲: «روزی که کافر دستان خود را به دندان گزد و گوید: ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود، در پیش گرفته بودم * وای بر من، کاش فلان را دوست نمی‌گرفتم * با آنکه قرآن برای من نازل شده بود، مرا از پیرویش باز می‌داشت. و این شیطان همواره آدمی را تنها می‌گذارد»؛
 : ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾^۳: «و واگذار آن کسانی را که دین خویش بازیچه و لهو گرفته‌اند و زندگانی دنیا فریشتان داد».
 نمونه این آیات در قرآن کریم بسیار آمده است، بنا بر این، غفلت از او - جلّ و علا! - که ناشی از رسوخ این رذیلت بصورت ملکه باشد، با وارد شدن شیاطین در قلب همراهی داشته آدمی را به شرک مبتلا می‌سازد. این شرک هرچند از نوع شرکی که در علم فقه مورد بحث قرار می‌گیرد و احکام خاصی بر آن مترتب می‌گردد نیست، اما شرک واقعی است که در کنار خداوند متعال معبودی دیگر در دل و ذهن انسان تولید می‌نماید. از همین روست که اخلاقیان بر آنند که رسیدن به سعادت واقعی با غفلت از خداوند و یا تغافل از او ممکن نمی‌باشد.

* * *

۱. یس، ۶۰.

۲. الفرقان، ۲۷ - ۲۹.

۳. الأنعام، ۷۰.

غفلت از او - جلّ و علا! - را نیز همچون توجّه قلب به او، مراتبی چند است. این مراتب بواسطه آنچه مورد توجّه و التفات قلب قرار می‌گیرد، و نیز بواسطه شدت توجّه قلب بدان، رتبه بندی می‌گردد.

ما پس از این، به شماری از این مراتب اشاره می‌کنیم؛ اما در اینجا تنها اضافه می‌کنیم که بدبخت‌ترین مردمان، کسی است که دائماً در غفلت بوده این غفلت لحظه‌ای او را رها نسازد. افسوس که برخی حتّی در نماز، به هنگام قرائت قرآن و انجام دیگر اعمال شایسته نیز، به سوی او التفاتی نمی‌یابند. اینان می‌باید از آنکه در شمار حیوانات قرار گیرند به سختی بر خود بهراسند؛ به این حدیث نبوی بنگرید: [۱۰۷۵] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا يَخَافُ الَّذِي يُحَوِّلُ وَجْهَهُ فِي الصَّلَاةِ أَنْ يُحَوِّلَ اللَّهُ وَجْهَهُ حِمَارًا»^۱: «پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: آیا آنکس که رویش را در نماز این سو و آنسو می‌کند، نمی‌ترسد که رویش را خداوند بصورت الاغ درآورد؟!». گویا معنای این حدیث آنست که کسی که در نماز حضور قلب نداشته لحظه‌ای قلبش به این سو و لحظه‌ای دیگر به آنسو کشیده می‌شود، باید از آن بهراسد که این بی‌تفاتی سرانجام قلب او را همچون قلب الاغ، ناتوان از ادراک حقائق سازد و همچون حیوانی نافهم به حیات ظاهری خویش ادامه دهد! مضمون این حدیث شریف در آیه مبارک ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۲: «اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهایند. اینان خود غافلانند» نیز یاد شده است.

توضیح آنکه مفسران شیعه و سنی بر آن رفته‌اند که این آیه و امثال فراوان آن، در صدد آنست که غافلان، فاسقان و کافران را به چهارپایان، مردگان و دیگر موجودات بی‌ارزش این جهان تشبیه کند؛ موجوداتی که از پذیرش حق ناتوان بوده حتّی قدرت درک آن را از دست می‌دهند، چه حق نمی‌تواند در قلب آنان اثر گذارد و آن را به تحرّک آورد؛ به این دو آیه شریفه نیز بنگرید:

۱. مستدرک الوسائل، ج ۴ ص ۱۰۱.

۲. الأعراف، ۱۷۹.

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ﴾^۱: «تو نمی‌توانی مردگان را شنوا سازی و آواز خود را به گوش کرانی که از تو روی می‌گردانند برسانی»
 ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾^۲: «در این سخن برای صاحب‌دلان یا آنان که با حضور گوش فرا می‌دارند، اندرزی است»
 به باور ما امّا، می‌توان گفت که این آیات علاوه بر آنکه از چنان تشبیهی برخوردار است، امّا از تجسّم اعمال و تأثیر آن بر قلب انسانی نیز خبر می‌دهد. چه بمرور زمان و با اصرار بر انجام گناهان، نفس ناطقه انسانی به صورت حیوانی نافهم مسخ شده، و صورتی موافق گناه خود می‌یابد. الاغ، سگ، خوک و میمون در شمار این حیواناتند، که گناه می‌تواند صورت یک و یا چند عدد از آنها را برای انسان فراهم سازد. ظالمان همچون سگ درنده، لجبازان و عنادپیشگان همچون مورچه، دانشمند غیر مهذب و عالم فاسق مانند الاغی که کتابهایی چند را بر پشت دارد، رباخوار همچون انسان مست، حرام‌خوار همچون خنزیر، و آنان که بیهوده از این و آن تبعیت می‌کنند همچون میمون، و سرانجام هر صنفی از بدکاران متناسب با آنچه انجام می‌دهند، صورت واقعی خود را تولید کرده آنرا بدست می‌آورند. آنان که با حق در لجاجند نیز به کوری قلب دچار شده از آن بی‌بهره می‌مانند؛ از اینرو تنها از بُعد مادی برخوردار بوده از بُعد معنوی که لازمه زندگی اخروی انسان است، بی‌نصیب خواهند ماند:

﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ﴾^۳: «مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهاش کنی بازهم زبان از دهان بیرون آرد»؛

﴿وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَآ وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ﴾^۴: «و در

۱. النمل، ۸۰.

۲. ق، ۳۷.

۳. الأعراف، ۱۷۶.

۴. الإسراء، ۹۷.

روز قیامت در حالی که چهره‌هایشان رو به زمین است، کور و لال و کر محشورشان می‌کنیم و جهنم جایگاه آنهاست»؛

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا^۱»؛ «مثل کسانی که تورات به آنها داده شده و بدان عمل نمی‌کنند مثل آن خر است که کتابهایی را حمل می‌کند»؛

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ^۲»؛ «بدترین جانوران در نزد خدا این کران و لالان هستند که در نمی‌یابند»؛

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^۳»؛ «اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهایند. اینان خود غافلانند»؛

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ^۴»؛ «آنان که ربا می‌خورند، در قیامت چون کسانی از قبر برمی‌خیزند که به افسون شیطان دیوانه شده باشند»؛

«وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَ وَ الْخَنَازِيرَ^۵»؛ «و بعضی را بوزینه و خوک گردانیده است».

این آیات بوضوح بر تأثیر عمل در جان آدمی، و چگونگی آن تأثیر دلالت می‌نماید. بر این اساس، آشکار می‌شود که بواسطه اعمال زشت و صفات ناپسند، هویت و ذات انسانی به حیوان تبدیل شده، در قیامت تمامی مردم او را به همان صورت مشاهده خواهند کرد. طرفه آنکه آنان که از چشمی بینا برخوردارند، در همین دنیا نیز بدکاران را به صورت واقعی خویش می‌بینند.

آری! توبه همچون نمک‌زاری است که سگ در آن افتد، و پس از چندی پاک و پاکیزه

۱. الجمعة، ۵.

۲. الأنفال، ۲۲.

۳. الأعراف، ۱۷۹.

۴. البقرة، ۳۷۵.

۵. المائدة، ۶۰.

شود؛ چه بوسیله توبه باطن انسان پاک می شود، و همانگونه که ظاهر او صورتی انسانی دارد، باطنش نیز صورتی انیگونه خواهد یافت: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۱: «مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند. خدا گناهانشان را به نیکیها بدل می کند و خدا آمرزنده و مهربان است».



اگر این رذیلت را هیچ مضرتی جز از پذیرفته نشدن اعمال نیکوی انسان نبود - هرچند آن اعمال در کمال درستی انجام شده باشد -، باز کافی بود تا آدمی دست در کار همت برد، و خود را از شر آن وار هاند؛ چه تنها اعمال متقیان پذیرفته می شود و بس: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۲: «خدا قربانی پرهیزگاران را می پذیرد».

نیز گذشت که پذیرش تمامی اعمال در گرو پذیرش نماز است، و پذیرش نماز نیز در گرو توجه و حضور قلب: [۱۰۷۶] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَمْضِي عَلَى الرَّجُلِ سِتُونَ سَنَةً أَوْ سَبْعُونَ مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ صَلَوةً وَاحِدَةً»^۳: «پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: شخصی به شصت و یا هفتاد سالگی می رسد، در حالی که خداوند حتی یک نماز از او قبول نمی کند».

آری! اینکه فعلی بتواند تکلیف شرعی انسان را رفع کند و ثوابی بر آن مترتب شود، مسأله ای است و اینکه آن فعل انسان را به ساحت ربوبی نزدیک کرده در مسیر سلوک عصای دست او باشد، مسأله ای دیگر است؛ این دو مسأله سخت از یکدیگر دور است و نمی توان به صرف حصول یکی، آن دیگری را نیز حاصل شده دانست. به این حدیث نبوی بنگرید:

۱. الفرقان، ۷۰.

۲. المائدة، ۲۷.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۴ ص ۱۰۲.

[۱۰۷۷] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الرَّجُلَيْنِ مِنْ أُمَّتِي يَقُومَانِ فِي الصَّلَاةِ وَرُكُوعُهُمَا وَسُجُودُهُمَا وَاحِدٌ وَإِنَّ مَا بَيْنَ صَلَوَتَيْهِمَا مِثْلَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «دو مرد از امت من به نماز می‌ایستند و رکوع و سجودی مشابه هم انجام می‌دهند، اما فاصله میان نماز آندو مانند فاصله میان آسمان و زمین است». این تفاوت، همان چیزی است که قیمت دو نماز را مشخص می‌کند؛ نمازی که چون بر حضرت حق عرضه شود او - جلّ و علا! - بر آن نماز احسنت و آفرین زند، و نمازی که نه تنها بدان ننگرد که غضبناک بدان گوید: چه نماز بی‌ارزشی!

[۱۰۷۸] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا قَامَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ فِي صَلَاتِهِ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ حَتَّى يَنْصَرِفَ وَأَظْلَتُهُ الرَّحْمَةُ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ إِلَى أَفْقِ السَّمَاءِ وَالْمَلَائِكَةُ تَحْفُهُ مِنْ حَوْلِهِ إِلَى أَفْقِ السَّمَاءِ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا قَائِمًا عَلَى رَأْسِهِ يَقُولُ: أَيُّهَا الْمُصَلِّي! لَوْ تَعَلَّمَ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ وَمَنْ تُنَاجِي مَا التَفَتَ وَلاَزَلَتْ مِنْ مَوْضِعِكَ أَبَدًا»^۲؛

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «چون بنده مؤمن به نماز ایستد، خداوند از ابتدا تا انتهای نمازش به او می‌نگرد، و رحمت از فراز سرش تا آخر آسمان بر او سایه می‌افکند، و فرشتگان از اطرافش تا آخر آسمان گرداگرد او را می‌گیرند، و خداوند فرشته‌ای بالای سرش می‌گمارد که می‌گوید: ای نمازگذار! اگر می‌دانستی که چه کسی به تو می‌نگرد و تو با چه کسی نجوا می‌کنی، هرگز از نماز خارج نمی‌شدی و از این محل دور نمی‌گشتی».

[۱۰۷۹] قَالَ الصَّادِقُ (ع): «إِنَّ اللَّهَ إِذَا اطَّلَعَ عَلَى قَلْبِ الْعَبْدِ وَهُوَ يُكَبِّرُ وَفِي قَلْبِهِ عَارِضٌ عَنْ حَقِيقَةِ تَكْبِيرِهِ قَالَ: يَا كَاذِبُ! أَخْذَعْنِي؟ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لِأَحَرِّمَنَّكَ حِلَاوَةَ ذِكْرِي وَلاَحْبَبَنَّكَ عَنْ قُرْبِي»^۳؛

امام صادق (ع) نیز می‌فرماید: «خداوند چون بر قلب بنده‌ای که تکبیر می‌گوید اما در

۱. مستدرک الوسائل، ج ۴ ص ۹۸.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۴ ص ۱۰۱.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۴ ص ۹۶.

قلبش از حقیقت تکبیر روی گردان است می‌نگرد، به او می‌فرماید: ای دروغگو! آیا مرا فریب می‌دهی، قسم به عزّت و جلال خودم تو را از شیرینی یاد خودم محروم می‌کنم، و از نزدیکی و قرب خودم بی‌نصیب می‌گذارم».

* * *

این رذیلت اخلاقی نیز از مراتبی چند برخوردار است، چه غفلت می‌تواند در مراتبی چند شکل گیرد، و بگونه‌های مختلف قلب انسان را در خود آورد. در اینجا به مهمترین مراتب این رذیلت اشاره می‌کنیم.

مراتب غفلت قلب

۱. مرتبه نخست

مرتبه نخست رذیلت غفلت قلب، آنست که آدمی از آنکه تمامی عالم وجود در محضر او - جلّ و علا! - است، غفلت ورزد. در این حالت، انسان به خود و یاد دیگر امور مادی این عالم مشغول شده از یاد او غافل می‌شود، و در نمی‌یابد که او به انسان از رگ گردن نیز نزدیکتر است، بلکه از هر چیزی به خود آن چیز نزدیکتر می‌باشد؛ ازینرو او نزدیک است اما این غافل، در بدترین مراتب دوری بسر می‌برد:

چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم
این، بدبختی‌ای است که هیچ بدبختی‌ای بدتر از آن به تصوّر در نمی‌آید. جای بسی تأسف است که همه ما در غفلت بسر می‌بریم و حتّی در نمازهای واجب نیز پرده غفلت را از مقابل چشمانمان کنار نمی‌زنیم.

۲. مرتبه دوم

مرتبه دوم این رذیلت اخلاقی، غفلت از خود قلب است؛ بدین معنی که آدمی از قلب

خود غافل شده انسان که به مادیات می‌پردازد، به قلب خویشتن نپردازد. حضرت حق با اشاره به این حالت می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۱: «از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند. ایشان نافرمانند».

در این حالت، شیطانها فرصت را غنیمت شمرده در این جایگاه بلند مرتبه - که امانت حضرت حق نزد بنده اوست - داخل شده آن را به تصرف درمی‌آورند: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۲: «ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت بر دوش گرفت، که او ستمکار و نادان بود». گویا منظور از «امانت» در این آیه شریفه، هرچند به وجه مطابقت با مصادیق بارز باشد، همین قلب است که در تمامی عوالم وجود هیچ چیزی پرارزشتتر، نفیس‌تر و وسیع‌تر از آن وجود ندارد. حضرت حق در حدیثی قدسی می‌فرماید: [۱۰۸۰] «لَا يَسْغِي سَمَائِي وَ الْأَرْضِي وَلَكِنْ وَسَعِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»^۳: «مرا آسمانم و زمینم در بر نمی‌گیرد، اما قلب بنده مؤمنم وسعت دارد که مرا در برگیرد»؛ نیز در خبر است که: [۱۰۸۱] «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»^۴: «قلب مؤمن عرش خداوند است».

آری! انسان بر خویشتن به سختی ظلمت کرده که خداوند را با شیاطین عوض نموده، و پس از آنکه او را از خانه‌اش خارج ساخته شیاطین را جایگزین او ساخته است. گذشته از اینکه انسان بسختی ظالم است، نادان و جاهل نیز هست!، جاهلی که نه خود را شناخته و نه قدر خود را، تا به مقام لقاء او رسد و دست کم مراتب پائین لقاء را دریابد. انسان در این

۱. الحشر، ۱۹.

۲. الأحزاب، ۷۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۵ ص ۳۹.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۵ ص ۳۹.

دنیای مادی همچون کرمی که بر خود می‌تند، در مادیات غوطه می‌خورد تا سرانجام تمامی راههای کمال را بر خود بندد و از همه مراتب آن بازماند.

۳. مرتبه سوم

مرتبه سوم این رذیلت بزرگ، غفلت از شیاطین است؛ غفلتی که سبب می‌شود تا شیطانهای جنی و انسی در قلب نفوذ کرده سرپرستی آن را بر عهده گیرند، و آن را به دلخواه خود این سو و آن سو کنند. به این آیه شریفه بنگرید: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»^۱: «شیطان را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدا توکل می‌کنند تسلطی نیست * تسلط او تنها بر کسانی است که دوستش می‌دارند».

در حالت توجه، حضرت حق بر قلب مؤمنین حکمران می‌شود؛ در این حال قلب در میان دست و اراده او قرار می‌گیرد: «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»^۲: «و شما جز آن نمی‌خواهید که خدا خواسته باشد» - و او خود هرگونه که خواهد، آن را به حرکت در می‌آورد؛ تا سرانجام از ظلمت به سوی نور رهسپارش کند؛

در حالت غفلت اما، شیطان این نقش را بر عهده می‌گیرد. او چنان قلب آدمی و به تبع آن جان و جسم انسان را به حرکت در می‌آورد، تا سرانجام آن را از وادی فراخ نور خارج ساخته به تنگنای ظلمت و سیاهی راهی‌اش سازد. در این صورت تنها جهنم است که می‌تواند پذیرای چنین قلب سیاه جهنمی‌ای شود: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ فِي الظُّلُمَاتِ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۳: «خدا یاور مؤمنان است. ایشان را از تاریکیها به

۱. النحل، ۹۹ - ۱۰۰.

۲. الإنسان، ۳۰.

۳. البقرة، ۲۵۷.

روشنی می‌برد. ولی آنان که کافر شده‌اند طاغوت یاور آنهاست، که آنها را از روشنی به تاریکیها می‌کشد. اینان جهنمی‌اند و همواره در آن خواهند بود».

۴. مرتبه چهارم

مرتبه چهارم این ردیلت، غفلت از حکمرانی شیطان بر قلب است، تا آنجا که جان آدمی رنگ شیطان را پذیرفته خود در صف سربازان شیطان قرار گیرد. در این حالت صاحب این قلب بظاهر انسان و بواقع طاغوت، دیو و شیطان است؛ بلکه می‌توان گفت که زشت‌تر و گمراه‌تر از ابلیس لعین است. خداوند متعال در قرآن کریم بارها کلماتی همچون ابلیس و شیطان را برای اینچنین کس بکار برده، تا حقیقت او را از پشت ظاهر انسانیش نشان دهد:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾^۱: «و همچنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم»
 ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾^۲: «بگو: به پروردگار مردم پناه می‌برم * فرمانروای مردم * خدای مردم * از شر وسوسه و وسوسه گر نهانی * آن که در دلهای مردم وسوسه می‌کند * خواه از جنیان باشد یا از آدمیان».

آنگونه که از این کتاب مقدس آشکار می‌شود، دو کلمه «شیطان» و «شیاطین» شامل تمامی شیاطین جنی و انسی می‌شود. آری در جایی که مطلبی خاص پیرامون شیطانی خاص ذکر شود، نمی‌توان آن حکم را به دیگر موارد مشابه سرایت داد؛ اما در غیر اینصورت همه آنچیزی که درباره شیاطین آمده، به یکایک آنان - که شامل شیطانهای انسی نیز می‌گردد -، قابل تسری خواهد بود. به عنوان نمونه، در این دو آیه شریفه کلمه شیطان فقط ویژه

۱. الأنعام، ۱۱۲.

۲. الناس، ۱ - ۶.

شیاطین انسی بوده، به دیگر انواع ابلیسها سرایت نخواهد داشت:

﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾^۱: «هر کس که از یاد

خدای رحمان روی گرداند، شیطانی بر او می‌گماریم که همواره همراهش باشد»؛

﴿يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾ * يَاوَيْلَتِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا^۲: «روزی که کافر دستان خود را به دندان گزد و گوید: ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود، در پیش گرفته بودم * وای بر من، کاش فلان را دوست نمی‌گرفتم * با آنکه قرآن برای من نازل شده بود، مرا از پیرویش باز می‌داشت. و این شیطان همواره آدمی را تنها می‌گذارد»؛

چه «همنشین بد» عموماً بر انسانهایی که نقش شیطان را بر عهده گرفته انسان را به ضلالت دچار می‌سازند، اطلاق می‌گردد.

لفظ «طاغوت» نیز صورتی اینگونه دارد، چه معمولاً در قرآن کریم این کلمه درباره ابلیسهای انسانی بکار می‌رود، و هیچگاه بر شیاطین جنی اطلاق نمی‌گردد. نمونه را باز به این دو آیه بنگرید:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾^۳: «می‌خواهند که بت

را حَکَم قرار دهند، در حالی که به آنان گفته‌اند که بت را انکار کنند»؛

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ﴾^۴: «و آنان که کافر شده‌اند در راه

شیطان».

* * *

۱. الزخرف، ۳۶.

۲. الفرقان، ۲۷ - ۲۹.

۳. النساء، ۶۰.

۴. النساء، ۷۶.

غفلت از یاد خدا اگر به صورت ملکه درآید، و بر جان آدمی نشیند، گذشته از این عواقب - که نوعاً به قیامت و مراتب آن باز می‌گردد -، در دنیا نیز عواقبی سخت برای انسان به‌مراه خواهد داشت؛ عواقبی که می‌توان آن را نتایج مادی غفلت از حضرت حق دانست. کمترین نتیجه‌ای که در این زمینه می‌توان به آن اشاره کرد، هجوم اندوه‌ها، غمها، گره‌ها و عقده‌های روحی و دیگر بیماریهای نفسی اینگونه است. شماری از این مشکلات روحی و جسمی در قرآن کریم به اشاره گرفته شده است؛ به این نمونه‌ها بنگرید:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»^۱: «و هر کس که از یاد من اعراض کند، زندگیش تنگ شود»؛

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ»^۲: «مثل اعمال کسانی که به خدا کافر شده‌اند چون خاکستری است که در روزی طوفانی بادی سخت بر آن بوزد. توان نگه داشتن آنچه را که به دست آورده‌اند ندارند»؛

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْ أَنْ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ * أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرُوثَهَا وَ مَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»^۳: «اعمال کافران چون سرابی است در بیابانی. تشنه، آبش پندارد و چون بدان نزدیک شود هیچ نیابد و خدا را نزد خود یابد که جزای او را به تمام بدهد. و خدا زود به حسابها می‌رسد * یا همانند تاریکیهایی است در دریایی ژرف، که موجش فرو پوشد و بر فراز آن موجی دیگر و بر فرازش ابری است تیره، تاریکیهایی بر فراز یکدیگر، آن سان که اگر دست خود بیرون آرد آن را نتواند دید. و آن که خدا

۱. طه، ۱۲۴.

۲. ابراهیم، ۱۸.

۳. التور، ۳۹ - ۴۰.

راهش را به هیچ نوری روشن نکرده باشد، هیچ نوری فرا راه خویش نیابد».

پیامبر اکرم ﷺ در این رابطه می‌فرماید: [۱۰۸۲] «مَنْ أَصْبَحَ وَكَانَ أَكْبَرُ هَمِّهِ الدُّنْيَا فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ وَ أَلْزَمَ اللَّهُ قَلْبَهُ أَرْبَعَ خِصَالٍ، هَمًّا لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ أَبَدًا، وَ شُغْلًا لَا يَفْرَغُ عَنْهُ أَبَدًا، وَ فَقْرًا لَا يَنَالُ غِنَاهُ أَبَدًا، وَ أَمَلًا لَا يَبْلُغُ مُنْتَهَاهُ أَبَدًا: «هرکس در گردش روز و شب، بالاترین قصدش تنها دنیا باشد، خداوند او را هیچ می‌انگارد؛ و چهار صفت را در قلبش جاودانه می‌سازد: اندوهی که هیچگاه زائل نخواهد شد، و مشغولیتی که هیچگاه از آن فارغ نشود، و فقری که هیچگاه از بین نرود، و آرزویی که هیچگاه به پایش نرسد».

ازینرو، هرکس سر آن دارد که در مسیر سلوک قدم نهد و امید به رحمت او دوزد، به ناگزیر باید جامه غفلت را از تن بیرون کند و تا آنجا که در توان دارد، توجه خویش را به ساحت عزت و عظمت او بدوزد:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۱: «هرکس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد؛

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲: «آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند»؛

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۳: «آگاه باشید که دلها به یاد خدا آرامش می‌یابد»؛

چه توجه به غیر خداوند متعال و خالی بودن قلب از یاد او، هیچ ثمره‌ای جز از گمراهی و تباهی نخواهد داشت: ﴿فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾^۴: «بعد از حقیقت جز گمراهی چیست».

۱. الکهف، ۱۱۰.

۲. یونس، ۶۲.

۳. الزعد، ۲۸.

۴. یونس، ۳۲.

چند روایت درباره غفلت قلب

[۱۰۸۳] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَجِبُ لَغَافِلٍ وَ لَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ، وَ عَجِبُ لَطَالِبِ الدُّنْيَا وَ الْمَوْتِ يَطْلُبُهُ، وَ عَجِبُ لِمُضَاهِكٍ مَلَأَ فِيهِ وَ هُوَ لَا يَدْرِي أَرْضَى اللَّهُ أَمْ سَخَطُ لَهُ»^۱؛
پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «عجب است از غافلی که خود غفلت کرده اما از او غافل نشده‌اند، و عجب است از کسی که دنیا را طلب می‌کند و مرگ در طلب اوست، و عجب است از کسی که می‌خندد و خنده دهانش را پر می‌کند در حالی که نمی‌داند این خنده رضایت خداوند است یا نارضایتی اوست!».

[۱۰۸۴] عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ! -: كَمْ مِنْ غَافِلٍ يَنْسَجُ ثَوْبًا لِيَلْبَسُهُ وَ إِنَّمَا هُوَ كَفَنُهُ، وَ يَبْنِي بَيْتًا لِيَسْكُنَهُ وَ إِنَّمَا هُوَ مَوْضِعُ قَبْرِهِ»^۲؛

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «چه بسیار غافلی که لباسی را می‌دوزد که بپوشد، در حالی که آن لباس کفن اوست؛ و خانه را بنا می‌کند تا در آن سکونت کند، در حالی که آن خانه محلّ قبر اوست».

[۱۰۸۵] عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «... وَ أَغْفَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ يَتَغَيَّرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ»^۳؛
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «... غافلت‌ترین مردم کسی است که از تغییر دنیا از حالی به حالی دیگر، وعظ نپذیرد».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۱۳۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۴۰۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۷ ص ۱۱۲.

[۱۰۸۶] عن علي بن جعفر عن أخيه عن أبيه عليه السلام قال: «أوحى الله - عز وجل! - إلى موسى عليه السلام: يا موسى! لا تفرح بكثرة المال، ولا تدع ذكرى على كل حال، فإن كثرة المال تُنسى الذنوب وإن ترك ذكرى يُقسي القلوب»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «خداوند به حضرت موسی عليه السلام وحی نمود که: ای موسی! از بسیاری مال شادمان نشو و یاد مرا در هیچ حالی ترک ننما، چرا که ثروت گناهان را از یاد انسان می برد و ترک یاد من قلوب را سخت و سنگوار می نماید».

[۱۰۸۷] قال علي عليه السلام في «الغرر»:

«الغفلة أضُرُّ الأعداء؛

احذروا الغفلة فإنها من فسادِ الحس؛

احذر منازل الغفلة و الجفاء و قلة الأعوان على طاعة الله؛

إن كنتم للنجاة طالبيين فارقضوا الغفلة و اللهو و الزموا الاجتهاد و الجد؛

شكر الغفلة و الغرور أبعد إفاقة من شكر الحُمور؛

شيمة الغفلة قلة الشهوة و قلة الغفلة؛

ويح ابن آدم! ما أغفلته و عن رشده ما أذهله؛

ويح النائم! ما أخسره، قَصُرَ عُمره و قلَّ أجره؛

الغفلة طرب؛

من غلبت عليه الغفلة مات قلبه»^۲؛

بنا بر آنچه در «غُرر الحکم» آمده، امیرمؤمنان عليه السلام فرمودند:

«غفلت پر ضررترین دشمنان است؛

از غفلت بر حذر باشید، که در نتیجه فاسد شدن ادراک پدید می آید؛

از مکانهای غفلت و ناسپاسی بر حذر باشید، و از اندکی یاران بر اطاعت خداوند؛

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۵۵.

۲. تصنیف غرر الحکم، ص ۲۶۵.

اگر طالب نجات هستید غفلت و بازیگوشی را کنار نهید، و تلاش و کوشش را پیشه کنید؛

مستی غفلت و فریب خوردگی، دیرتر از مستی خمر بهوش می آید؛

روش عاقلان کم شهوتی و کم غفلی است؛

وای بر آدمیزاد! چقدر غافل است و از کمال خود چه اندازه روی گردان است؛

وای بر انسان خواب! چه اندازه زیانکار است، عمرش کوتاه می شود و اجرش اندک

می گردد؛

هرکس که غفلت بر او غلبه کند، قلبش می میرد».

فصل سی و چهارم

فضیلت سی و ششم: شکیبائی و استقامت

رذیلت سی و پنجم: ناشکیبائی

فضیلت سی و ششم:

شکیبائی و استقامت

شکیبائی و استقامت، عبارت از ثبات نفس انسان است بگونه‌ای که طوفانها، امتحانها و مصیبتها آن را از جای نبرد، شبهات آن را به تزلزل نیاندازد، و سرانجام سستی و ضعفی در اطاعت الهی بر او غالب نگردد. شاید بهترین تعریف برای این فضیلت اخلاقی را، در این سخن امام صادق (ع) بتوان یافت، که: [۱۰۸۸] «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ»: «مؤمن همچون کوه ثابت و استوار است، که طوفانها آن را به حرکت در نمی‌آورد».

«طوفان» همان مشکلات و مصائب و خواستنی‌های نفسانی است، سختی برخی عبادات است و در یک سخن آنچه مؤمن را از غیر مؤمن جدا می‌سازد. اینهمه امانمی‌تواند مؤمنان را از جای بدرکند و آرامش قلب آنان را برهم زند، چه او همواره قلب خویشتن را از اضطرابها، زبانش را از شکایتها و ناله‌ها، و حتی جسم خود را از آشکار شدن تغییر بر آن حفظ می‌نماید؛ بهنگام ظهور مهالک ترسان نمی‌شود، و از اینرو با پیشه کردن صبر به ثبات قلب می‌رسد، و زان پس خواه ناخواه به ثبات قدم، دوری از خواستنی‌های نفسانی و شبهات روحی، دست می‌یابد.

اینهمه را پیامبر اکرم (ص) در سخنی شریف اینگونه بیان فرموده‌اند: [۱۰۸۹] «الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ، صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثَمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا

بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ، وَ مَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعِمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ^۱؛ «صبر بر سه گونه است: صبر بهنگام مصیبت، صبر بر اطاعت خدا، و صبر از معصیت خدا. هرکس بر مصیبتی صبر کند تا آنجا که بواسطه نیکوئی عزادارش آن مصیبت را از سر بگذرانند، خداوند برای او سیصد درجه نويسد که فاصله میان هریک از دو درجه همانند فاصله میان آسمان و زمین باشد؛ و هرکس بر اطاعت از خدا صبر ورزد خداوند برای او ششصد درجه نويسد، که فاصله میان هر دو درجه مانند فاصله میان اعماق زمین تا عرش باشد؛ و هرکس بر گناه صبر کند خداوند برای او نهصد درجه نويسد، که فاصله میان هر دو درجه مانند فاصله میان اعماق زمین تا آخر عرش باشد».

آنچه در این حدیث شریف آمده است، حصری عقلی است؛ چه انسان گاه بهنگام ناراحتی‌ها، گاه بهنگام لذتها، و گاه بهنگام انجام نیکی‌ها صبر می‌ورزد، و در این راستا نمی‌توان صورتی چهارم دست یاب کرد. گذشته از این، ترتیبی که برای ثواب‌های صابران بیان شده نیز ترتیبی عقلی است، چه اجر صبر بر ترک لذات برتر از اجر صبر بر عمل خیر است، و صبر بر طاعات برتر از اجر بر صبر بهنگام مصیبت‌ها است؛ چه لذت برترین چیزی است که آدمی را به سوی خود جلب می‌نماید، از اینرو دست کشیدن از آن و صبر کردن بر از دست دادنش، از بالاترین مراتب اجر برخوردار خواهد بود.

در این موضع سخن بسیار است، و از آن میان می‌توان به نزاعی علمی که میان غزالی از یکسو، و محقق نراقی از سوئی دیگر پدید آمده اشاره کرد. ما تا در این رساله از سخن خود بدور نیافتیم، بدون اشاره به آن نزاع تنها اضافه می‌کنیم، که آنچه در حدیث پیشین بیان شد، بر آن اساس استوار گشته که هر سه نوع صبر هم اندازه بوده از درجه‌ای یکسان برخوردار باشد؛ اما اگر صبر در هریک از سه مقام از قوت و یا ضعفی غیر از دیگر انواع

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱

صبر برخوردار باشد، نمی‌توان آن مراتب را بر همان ترتیب برقرار داشت. ازینرو به باور ما این روایت تنها در مقام بیان مراتب اجر صابران در صورت تساوی مراتب خود صبر است، و از غیر اینصورت ساکت می‌باشد.

این مراتب به گونه‌های دیگر نیز یاد شده است؛ نمونه را به این آیات مبارک بنگرید:

﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾ * وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ * وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ * جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ عِبَائِهِمْ وَ أَرْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ^۱: «کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند و خود پیمان نمی‌شکنند * آنان که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده پیوند می‌دهند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی بازخواست خداوند بیمناکند * آنان که به طلب ثواب پروردگار خویش صبر پیشه کردند، و نماز گزاردند و در نهان و آشکار از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق کردند و بدی را به نیکی دفع می‌کنند. سرای آخرت خاص آنان است * بهشتهای جاویدان آنها و هر که نیکوکار بوده است، از پدران و همسران و فرزندان، بدان داخل شوند و فرشتگان از هر در به نزدشان آیند * سلام بر شما به خاطر آن همه شکیبایی که ورزیده‌اید. سرای آخرت چه سرائی نیکوست».

در این آیات، می‌بینیم که خداوند نخست صبر بر گناه را ذکر می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾؛

و زان پس، صبر بر اطاعت را: ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ﴾؛
و در مرتبه سوم نیز صبر بر آزار و ظلم دیگران را: ﴿وَ يَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ﴾؛
آنگاه بر صبر بر این سه، این ثوابهای بزرگ را وعده می‌دهد، بدون آنکه برخی از این

انواع صبر را از نظر نتیجه، بر برخی دیگر برتر بداند.

جالب توجه اینکه آجری که از پی صبر پدید می‌آید، در میان تمامی اجرهائی که در قرآن کریم یاد شده، بی‌نظیر بوده هیچ‌کردار پسندیده‌ای از چنان ثوابی برخوردار نخواهد شد.

اکنون با فروپسچیدن دامن این مبحث - که از نحوه تألیف رساله حاضر خارج است -، به مبحثی بسیار مهم می‌پردازیم، که می‌تواند سالکان کوی کمال را بسیار به کار آید.

* * *

حقیقت صبر

بسیاری از بزرگانی که در مقام تحقیق چستی صبر بر آمده‌اند - همچون راغب اصفهانی در «مفردات»، طبرسی در «مجمع البیان»، علامه مجلسی در «بحار»، محقق طوسی در «شرح اشارات»، غزالی در «احیاء»، فیض کاشانی در «المحجّة البیضاء» و فاضلین نراقی در «جامع السّعادات» و «معراج السّعادة» -، بر آن رفته‌اند که حقیقت صبر، آنست که آدمی خوشتن را از اظهار ناراحتی و جزع باز دارد؛ این مطلب باطن انسان را از شکایت و اعضاء او را از حرکات غیر معمولی که تنها به هنگام هجوم مصائب پدید می‌آید، باز می‌دارد.

به نظر ما، «بازداشتن خوشتن» نه صبر، که «خود را به صبوری زدن» است؛ چه صبر در علم اخلاق یکی از ملکه‌ها به شمار می‌آید، که با ثبات نفس - و در پی آن ثبات قلب و ثبات اندامها - مساوی و همسان خواهد بود. از اینرو تفسیر آنان نمی‌تواند ملکه صبر را توضیح دهد.

شاید مراد آنان از این سخن، حبس کردن نفس و بازداشتن آن از امور غیر مرسوم بوده باشد؛ در اینصورت هرچند می‌توان سخن آنان را صحیح دانست، اما باز هم نمی‌توان گفت که صبوری که بر پایه ملکه پدید آید، همان حبس کردن نفس می‌باشد.

کوتاه سخن آنکه صبر ملکه‌ای است که انسان را از تلاطم‌های روحی و حرکات جسمی غیر متعارف باز می‌دارد؛ ازینرو کسی که به این ملکه دست یابد، نه از نظر قلب و نه از نظر جوارح به حرکات سبک و سخیف دچار نخواهد شد. انسان صبور که به این ملکه دست یافته همچون کوهی استوار است، که هیچیک از حوادث روزگار بر او تأثیر نخواهد گذاشت؛ او هرآنچه را بخواهد بدون دشواری انجام می‌دهد، واجبات و مستحبات را پی می‌گیرد، و در ترک محرّمات و مکروهات به مانعی جز از ملکه صبر نیازی نخواهد داشت. پرواضح است که این سخن ما، درباره ملکه صبر و نه خود را به صبوری زدن می‌باشد؛ چه خویشتن را به کاری واداشتن یا از کاری بازداشتن، هرچند در شمار کارهای نیکوی اخلاقی است، اما در شمار خود فضائل اخلاقی به حساب نمی‌آید؛ چه مدار بحث در دانش اخلاق بر پایه ملکات و نه اعمال اخلاقی نهاده شده است.

خود را به صبوری زدن، همچون حلم ورزیدن و نه حلیم بودن، خود را به شجاعت آراستن و نه شجاع بودن، است؛ از اینرو آنچه اینان در تفسیر صبر آورده‌اند، نمی‌تواند حقیقت این ملکه را از دیدگاه دانش اخلاق نشان دهد.



اخلاقیان نام برده، پس از آنکه از تعریف صبر -بگونه‌ای که گذشت - فراغت یافته‌اند، سخنی دیگر نیز آورده‌اند، که به باور ما چندان درست نمی‌نماید. اینان صبر را به انواعی چند تقسیم کرده‌هریک را به نامی خاص خوانده‌اند. به عنوان نمونه، صبر در جنگ را شجاعت، صبر در فروبردن خشم را حلم، صبر بر عبادات و دوری از گناهان را تقوی، صبر بر شهوت شکم را عفت، صبر بر دوری از زوائد زندگی را زهد و صبر بر کتمان اسرار را کتوم بودن خوانده‌اند. از اینرو اینان «اخلاق» را مساوی «صبر» دانسته‌اند؛ و حدیث پیامبر اکرم ﷺ که چون از ایشان درباره چیهستی ایمان سؤال شد، فرمودند: [۱۰۹۰] «إِنَّ الصَّبْرَ

هُوَ الْإِيمَانُ»^۱: «صبر همان ایمان است» را، دلیلی بر درستی سخن خود دانسته‌اند. به نظر ما، این سخن نیز چندان درست نمی‌نماید؛ چه خود اینان در سراسر کتابهایشان هر فضیلتی را به گونه‌ای خاص، که بادیگر فضائل مباینست داشته باشد، تفسیر کرده‌اند؛ در اینجا اما تمامی فضائل را به یک فضیلت ارجاع داده، همه آنها را شعبه‌هائی از فضیلت صبر قلمداد کرده‌اند.

واضح است که شجاعت چیزی غیر از صبر است، و همچنین حلم، بخشش، تقوی، عدل، عفت، زهد و دیگر صفات اخلاقی، هریک از ماهیتی مستقل برخوردار بوده در شمار شاخه‌های فضیلتی به نام صبر قرار نمی‌گیرد. آری! پیش از این بارها گفته‌ایم که هریک از فضائل، با شماری دیگر از آنها ملازمت داشته همراهی خواهد نمود؛ اما این سخن بدان معنی نیست که تمامی فضائل در یک فضیلت فروپيچیده شده آن فضیلت به عنوان رکن اخلاق اسلامی معرفی شود. بر این اساس می‌توان گفت که صبر از جهتی مادر فضائل است، چه تمامی دیگر فضیلت‌های اخلاقی وابسته به صبر و ملازم با آن خواهد بود، چرا که بدست آوردن تمامی فضائل منوط به صبر می‌باشد. به عنوان نمونه بدست آوردن ملکه شجاعت به تحمّل دشواری‌های فراوانی که در اجتناب از محرّمات و عمل به واجبات و مستحبات نهفته است، محتاج می‌باشد، تا آدمی اندک اندک با گذر زمان به شجاعت دست یابد؛ دیگر فضائل نیز اینگونه می‌باشد.

شاید امام باقر (ع) نیز در حدیث معروف: [۱۰۹۱] «الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ»^۲: «بهشت در میان سختی‌ها و آنچه انسان بدان میلی ندارد، قرار گرفته است»، به همین مطلب اشاره فرموده باشند.

آری! هیچ نیکی‌ای بدون صبر پدید نمی‌آید، و هیچ یک از بخشهای راه کمال بدون صبر طی نمی‌شود؛ حضرت حق خود می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا

۱. بحار الأنوار، ج ۷۹ ص ۱۳۶.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۹.

فَمَلَأْهِ^۱: «ای انسان، تو در راه پروردگارت رنج فراوان می‌کشی پس پاداش آن را خواهی دید».

با اینهمه، این سخن بدان معنی نیست که تمامی فضائل، کمالات و نیکی‌ها، همان صبر است؛ چه توقف داشتن امری بر امری دیگر، غیر از اتحاد و یکسانی آندو می‌باشد.

اکنون با پوزش خواهی از خواننده محترم - که در این سطور ما را بر خلاف روش معهود این کتاب دید -، به روش خودبازگشته باتکیه بر قرآن و سنت و پرهیز از ورود به کلمات و سخنان اخلاق پژوهان، سخن خود را ادامه می‌دهیم.

روش قرآن کریم در دعوت به صبر

روش قرآن کریم در دعوت به صبر را، بر اساس آیات این کتاب نورانی می‌توان در این چند بند خلاصه نمود:

۱. قرآن کریم، نخست مردمان را امر می‌فرماید که از صبرکمک گیرند. در این گونه از آیات، «آنچه بر آن صبر می‌شود» معمولاً حذف شده است، تا بر اساس قواعد زبان عرب، عمومیت آن را به اشاره گیرد. ازینرو می‌توان از صبرکمک گرفت و بواسطه آن یاری جست، تا در سیر و سلوک، در حل مشکلات و باز شدن دربهای مقامات عالی، آدمی فرونمانده به سعادت دو جهانی نائل شود. به این آیه شریفه بنگرید: ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^۲: «از شکیبایی و نماز یاری جوئید. و این دو، کاری دشوارند، جز برای اهل خشوع».

۲. زان پس وعده می‌فرماید که خداوند متعال با صابران است، و تأکید می‌نماید که این مسأله باعث می‌شود تا عنایت ویژه او شامل حال آنان شود. این وعده در بسیاری از آیات

۱. الانشقاق، ۶.

۲. البقرة، ۱۵۳.

این کتاب تکرار شده، و برای تحریک جانهای مشتاق بسوی تحصیل فضیلت صبر و صبرورزی، بسیار نافع است.

۳. در مرتبه سوّم، خداوند متعال نکته‌ای لطیف را به یادآوری می‌گیرد؛ و آن اینکه آزمایشها و ابتلاهای دنیائی، از لوازم جدائی‌ناپذیر موجودات این دنیا و حیات آن است؛ چه کامل شدن هر موجودی وابسته به همین آزمایشها و گرفتاریها است. آدمی در این میان با اختیار خود به این وسیله تکامل می‌یابد، و دیگر موجودات بدون آنکه از اختیاری برخوردار باشند، به چنین کمالی متناسب با نوع وجود خود دست می‌یابند. به این دو آیه شریفه بنگرید:

﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۱: «سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. گفتند: فرمانبردار آمدیم»

﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲: «هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه زمام اختیارش را او گرفته است. هر آینه پروردگار من بر صراط مستقیم است.»

انسان، یگانه موجودی است که در این آزمایشها و گرفتاریها اختیار داشته، می‌تواند روش خود را انتخاب نماید؛ ازینرو یا در آنها مردود شده بواسطه عدم صبر کردن بر آنها تنها از گرفتاری بدون اجر و ثواب، رنج برد؛ و یا آنکه در آن امتحانها پیروز شده به درجات بلند و مقامات رفیع دست یابد. در اینصورت این بلاها او را تصفیه کرده به شفافیت روحانی می‌رساند، همانگونه که سنگ طلا نیز در آتش نهاده می‌شود، تا آتش ناخالصی‌های آن را زدوده باعث ارزشمند شدنش گردد: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ

۱. فصلت، ۱۱.

۲. هود، ۵۶.

مُصِيبَةُ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ^۱: «البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم. و شکیبایان را بشارت ده * کسانی که چون مصیبتی به آنها رسید گفتند: ما از آن خدا هستیم و به او باز می‌گردیم * صلوات و رحمت پروردگارشان بر آنان باد، که هدایت یافتگانند».

۴. پس از آن، که گاه اشاره می‌فرماید که بدست آوردن ملکه تقوی، در گرو صبر است. ازینرو هرکس بر مصائب و سختی‌ها صبر نوزد، به گناهان گرفتار می‌شود؛ همانگونه که کسی که بر انجام طاعات الهی صبر نکند، سرانجام به گناهان مبتلا می‌شود؛ پرواضح است که این هردو در مقابل تقوی قرار دارد. آیه زیرین در شمار این آیات قرار دارد: ﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ^۲﴾ «و آنان که در بینوایی و بیماری و به هنگام جنگ صبر می‌کنند، اینان راستگویان و پرهیزگارانند».

۵. در مرتبه پنجم نیز، راهنمایی می‌فرماید که صابران مورد محبت الهی هستند؛ و می‌دانیم که هرکس مشمول محبت الهی گردد، بدون تردید به خیر دنیا و آخرت دست یافته است:

﴿وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيشُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ * وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ * فَاتَّخَذَهُمُ اللَّهُ ثَوَابِ الدُّنْيَا وَ حُسْنِ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^۳﴾: «چه بسا پیامبرانی که خدا دوستان بسیار همراه آنان به جنگ رفتند. و در راه خدا، هر چه به آنها رسید، سستی نکردند و ناتوان

۱. البقرة، ۱۵۷ - ۱۵۵.

۲. البقرة، ۱۷۷.

۳. آل عمران، ۱۴۸ - ۱۴۶.

نشدند و سر فرود نیاوردند و خدا شکیبایان را دوست دارد * سخنشان جز این نبود که می‌گفتند: ای پروردگار ما، گناهان ما را و زیاده‌رویهای ما را در کارها بیامرز و ما را ثابت‌قدم گردان و در برابر کافران یاری کن * خدا پاداش اینجهانی و پاداش نیک آن جهانی را به ایشان ارزانی داشت و خدا نیکوکاران را دوست دارد».

در برخی از آیات همین کتاب الهی، به ثوابهای دو جهانی که برای صابران فراهم شده، اشاره می‌شود. در شمار آیه‌ای که ثواب این جهانی آنان را روشن می‌فرماید، می‌توان به این آیه اشاره کرد: ﴿إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱: «زیرا هر کس که پرهیزگاری کند و شکیبایی ورزد، خدا مزدش را تباه نمی‌سازد».

درباره ثواب اخروی اینان نیز، می‌توان گفت که هر عملی در قیامت از ثوابی معین و مشخص برخوردار است؛ صابران اما ثوابی غیر محدود درمی‌یابند، که بر خلاف دیگر ثوابها از اندازه‌ای مشخص بهره‌مند نیست: ﴿إِنَّمَا يُؤَقِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۲: «مزد صابران بی حساب و کامل ادا می‌شود».

۶. در مرتبه ششم نیز، اشاره می‌فرماید که تهذیب نفس متوقف بر صبر می‌باشد، و پاکیزگی نفس انسان بدون چنگ انداختن در فضیلت صبر بدست نخواهد آمد؛ همانگونه که قلب سلیم نیز - که به شهادت کتابهای آسمانی و تصدیق انبیاء عظام علیهم‌السلام، می‌تواند به ایمان دست یابد و محل آن گردد -، تنها در سایه صبر بدست می‌آید و بس: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ * وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ^۳: « چون آنچه را که بر پیامبر نازل شده بشنوند، و حقیقت را دریابند، چشمانشان پر از اشک می‌شود. می‌گویند: ای پروردگار ما، ایمان آوردیم،

۱. یوسف، ۹۰.

۲. الزمر، ۱۰.

۳. المائدة، ۸۴، ۸۳.

ما را نیز در زمره شهادت‌دهندگان بنویس * چرا به خدا و این آیین حق که بر ما نازل شده است ایمان نیاوریم و طمع نورزیم در اینکه پروردگار ما را در شمار صالحان آورد؟»

ورنه انسان لجوج عنادورز، که محبت مال و مقام را در دل داشته بواسطه آنها فریفته شده است، هرگز نمی‌تواند حق را بپذیرد و آن را در خانه قلب خود جای دهد: ﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۱: «و آن هنگام را که گفتند: بار خدایا، اگر این که از جانب تو آمده حق است، بر ما از آسمان بارانی از سنگ ببار یا عذاب دردآوری بر ما بفرست».

بدین ترتیب آشکار می‌شود، که بواسطه تهذیب نفس است که برکندن ریشه‌های این درخت آلوده از جان آدمی، ممکن می‌شود؛ حضرت حق با اشاره به اهمیت صبر در زمینه هدایت و هدایتگری، می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾^۲: «موسی را با آیات خود فرستادیم که: قوم خود را از تاریکی به روشنایی بیرون آر، و روزهای خدا را به یادشان بیاور. و در این برای هر شکیبای شکرگزار، عبرتهایی است»

۷. قرآن کریم به گونه مکرر یادآوری می‌فرماید، که صبر تنها سلاحی است که پیامبران بزرگوار الهی ﷺ در مسیر هدایتگری و تبلیغ آئین، به کار می‌برده‌اند. از همین روست که او - جلّ و علا! - پیامبر خاتم ﷺ را نیز امر می‌فرماید، که با پیروی از پیامبران پیشین چنین کند: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ﴾^۳: «پس پایداری کن، هم چنان که پیامبران اولو العزم پایداری کرده بودند. و در عقوبتشان شتاب مکن»

۱. انفال، ۳۲.

۲. ابراهیم، ۵.

۳. الأحقاف، ۳۵.

نیز می‌فرماید: ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾^۱: «و بر هر چه بر تو رسد صبر کن که این از کارهایی است که نباید سهلش انگاشت»

۸. قرآن کریم در حکایت داستان حضرت موسی (علیه السلام) و عبد صالح، تبیین می‌فرماید که تحصیل فضائل - و از آنجمله علوم مربوط به معرفت الله -، به اموری چند محتاج است. در این شمار است تحمّل سختی‌های خاصّ این مسیر، صبر و رزیدن در تحصیل، رسیدن به محضر بنده‌ای صالح که خود به مرتبت استادی رسیده باشد، تسلیم شدن در مقابل او بعد از عبور از مرتبه تواضع، تقیّد به شرع در تمامی زمینه‌های آن حتّی زمینه‌های ظاهریش، ثبات و استقامت در تحصیل کمال، کمک کردن به مردم در اموری که بر آنان سنگین می‌آید، درخواست یاری نمودن از حضرت حق هم به زبان حال و هم به زبان قال؛ همه این امور - و دیگر اموری که از آن یاد نکردیم -، سخت نیازمند صبر است؛ طُرفه آنکه تحصیل فضیلت صبر نیز، خود نیازمند به صبر است!

در همین حکایت، لطائف دیگری نهفته است، که بسیاری از مشکلات علمی - که علم، خود از حلّ آن ناتوان است - را، باز می‌گشاید. مسأله قضاء و قدر، جبر و تفویض، امر بین الأمرین، مصالحی که در عالم واقع در مورد هر یک از احکام شریعت نهفته است، منوط بودن افعال و اراده‌های الهی به همین مصالح؛ و دیگر مسائلی که در اینجا در صدد تحقیق آنها نیستیم، بوسیله این داستان مورد تحلیل واقع می‌شود.

آنچه با موضوع کتاب ما در پیوند بوده به فصل حاضر مربوط می‌باشد، آنست که تحصیل فضائل اخلاقی و معارف الهی، خود در گرو صبر بوده بدان نیازمند است. در این حکایت، عبد صالح بوضوح به حضرت موسی (علیه السلام) خطاب می‌نماید که: ﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا^۲: «گفت: تو را شکیب همراهی با من نیست * و چگونه در برابر چیزی که بدان آگاهی نیافته‌ای صبر خواهی کرد؟»؛

۱. لقمان، ۱۷.

۲. الکهف، ۶۸ - ۶۷.

و موسی علیه السلام در پاسخ او می‌فرماید: ﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾^۱: «گفت: اگر خدا بخواهد، مرا صابر خواهی یافت آن چنان که در هیچ کاری تو را فرمانی نکنم». حافظ شیرازی، منزل صبر در این راه را بزبانی به ترسیم کشیده است:

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

۹. این کتاب آسمانی، یکی از سنت‌های الهی - که در بسیاری از آیات بدان اشاره فرموده - را، در این زمینه نیز به تبیین می‌گیرد. آن سنت آنست که دست‌یابی به هدف، تنها پس از تلاش فراوان روی می‌دهد؛ شیرینی همیشه پس از تلخی، و آسانی پس از رنج و سختی قرار دارد؛ به این دو آیه شریفه بنگرید: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾^۲: «پس، از پی دشواری آسانی است * هر آینه از پی دشواری آسانی است».

۱۰. نیز نشان می‌دهد که حضرت خلیل الرحمن علیه السلام، تنها پس از آنکه مراتبی بی‌نظیر از صبر را گذرانید، به مرتبه امامت - که برترین مقام ممکن در عالم انسانی است - دست یافت: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۳: «و پروردگار ابراهیم او را به کاری چند بیازمود و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رسانید. خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستمکاران را در بر نگیرد»؛

نیز بوضوح در این زمینه می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا﴾^۴: «از میان آن قوم پیشوایانی پدید آوردیم که چون صبوری پیشه کردند به فرمان ما به هدایت مردم پرداختند».

توضیح اجمالی این مطلب آنکه، ابراهیم خلیل علیه السلام نخست در شمار انبیاء عظام علیهم السلام بود،

۱. الکهف، ۶۹.

۲. الإنشراح، ۶ - ۵.

۳. البقرة، ۱۲۴.

۴. السجدة، ۲۴.

و زان پس در شمار رسولان ﷺ و آنگاه رسولان اُولی العزم قرار گرفت؛ از اینرو چون تمامی کره زمین در حیطه بعثت او قرار گرفت، خود بر تمامی انبیاء آن روزگار ولایت یافت، زان پس اما به مرتبه امامت دست یافت: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۱: «من تو را پیشوای مردم گردانیدم».

این مرتبه بلند، مرتبه وساطت در رسانیدن فیض به تمامی مخلوقات است؛ فیضی که آن را «وجود منبسط» خوانده‌اند، و قرآن کریم از آن به «امر» تعبیر می‌فرماید: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ»^۲: «فرمان ما تنها یک فرمان است، آن هم چشم بر هم زدنی است»؛

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۳: «چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می‌گوید: موجود شو، پس موجود می‌شود»؛

عارفان مسلمان، همین فیض را «کُن رَحْمَانِي» / امر وجودی حضرت حق، می‌خوانند. آیه پیشگفته، بوضوح دلالت می‌نماید که آن حضرت، به این مقام بلند دست نیافت مگر آنکه صبر و رزید و بر مسیر خویش استقامت نمود؛ مشکلاتی همچون وانهادن همسر و فرزند شیرخوار در بیابانی خشک و سوزان، آماده کردن خویشتن برای ذبح فرزند جوان رشیدی که به تمامی محاسن ظاهری و باطنی آراسته شده، و ... در این شمار است؛ که تنها با صبر بی‌مانند آن حضرت می‌توان سر بلند از آن خارج شد.

آری! با اینهمه ولایت تکوینی آنحضرت در مقابل ولایت تکوینی رسول خاتم ﷺ و اوصیاء معصومینش ﷺ جز قطره‌ای در مقابل دریا نبود؛ حضرت حق خود این مطلب را اینگونه به اشارت می‌گیرد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۴: «جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و

۱. البقرة، ۱۲۴.

۲. القمر، ۵۰.

۳. یس، ۸۲.

۴. المائدة، ۵۵.

مؤمنانی که نماز می‌خوانند و هم چنان که در رکوعند اتفاق می‌کنند؛

چه در این آیه، نخست از ولایت الهی سخن رفته، و زان پس از ولایت پیامبر اکرم ﷺ و امیر مؤمنان علی علیه السلام؛ حال عطف ولایت اینان بر او - جلّ و علا! - نشان از آن دارد که همانگونه که ولایت الهی در بالاترین مرتبه ممکن است، ولایت اینان نیز همینگونه می‌باشد؛ تفاوت در این میان، تنها در آنست که ولایت الهی ذاتی است، اما ولایت معصومان عرضی بوده از منبع ولایت - که همان ذات بی پایان الهی است -، بدست می‌آید. در باره حضرت ابراهیم علیهِ السلام، آیه شریفه دلالت می‌فرماید که ولایت او، تنها تا موقعی است که در میان مردمان بسر می‌برد: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۱: «من تو را پیشوای مردم گردانیدم».

درباره حضرت عیسی بن مریم علیهِ السلام نیز، حکایت ولایت ایشان حکایتی همینگونه است؛ چه آیه شریفه بروشنی نشان می‌دهد که ولایت ایشان، تنها تا زمان حضور آن پیامبر عظیم‌الشأن در میان مردمان امتداد خواهد داشت: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ﴾^۲: «و من تا در میانشان بودم نگهبان عقیدتشان بودم».

پرواضح است که ولایت مقید به زمانی خاص، با ولایتی که به ولایت الهی پیوند خورده باشد، فاصله‌ای بلند همچون فاصله میان زمین و آسمان خواهد داشت!

کوتاه سخن آنکه، سخن فعلی ما در آنست که حضرت خلیل الرحمن ﷺ و نیز حضرت روح‌الله ﷺ تنها با صبر و رزیدن در مشکلات، سختی‌ها و امتحانهای دشوار، به آن مقام بلند دست یافتند؛ و اگر نبود صبری که از خود نمودند، هرگز به آن مراتب والا نائل نمی‌گشتند: ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ^۳: «چه کسی از

۱. البقرة، ۱۲۴.

۲. المائدة، ۱۱۷.

۳. البقرة، ۱۳۱ - ۱۳۰.

کیش ابراهیم روی برمی تابد جز آنکه خود را بی خرد ساخته باشد؟ ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت نیز از شایستگان است * و پروردگارش به او گفت: تسلیم شو. گفت: من در برابر پروردگار جهانیان تسلیمم؛

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾^۱: «و آن کس که از علم کتاب بهره‌ای داشت گفت: من، پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو می آورم».

از همین آیه شریفه و دیگر نمونه‌های آن، می‌توان به نکته‌ای دیگر نیز دست یافت. آن نکته که سالکان کوی کمال را هر لحظه به کار می‌آید، آنست که تمامی مردمان با صبرورزیدن بر مشکلات، می‌توانند به مقام ولایت تکوینی دست یابند. اینان بنا بر استعدادی که در خمیرمایه جان خویش نهفته دارند، و به اندازه صبری که در مقابل مشکلات سلوک بخرج می‌دهند، می‌توانند به ولایت الهی دست یافته در مراتب هستی بتصرف پردازند.

در برخی از روایاتی که در تفسیر این آیه شریفه وارد شده، چنان آمده که جناب آصف بن برخیا، تخت بلقیس را از سرزمین یمن در زمانی کوتاه‌تر از زمان گردانیدن چشم، به محضر حضرت سلیمان علیه السلام آورد؛ چه او به بهره‌ای اندک از دانش قرآن دست یافت بود، این بهره او در مقابل تمامی علم قرآن تنها قطره‌ای بود در مقابل اقیانوس محیط، و ذره‌ای در مقابل بیکران هستی.

در برخی از احادیث قدسی اینگونه آمده است که: [۱۰۹۲] «عَبْدِي أَطِيعَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي - أَوْ مِثْلِي - أَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ تَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ»: «بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مانند - و یا نمونه - خود قرار دهم، چه من چون بگویم باش خواهد بود، تو نیز چون گوئی باش خواهد بود».

در روایات بسیاری که بخشی از آن در کتاب شریف «کافی» آمده است، چنین آمده که بنده می‌تواند بواسطه ریاضتهای مشروع به مقام قرب الهی رسد؛ در این صورت هرآنچه که از امور غیر عادی اراده نماید، پدید خواهد آمد؛ طُيُّ الْأَرْضِ، طُيُّ اللِّسَانِ و دیگر خوارق نقل شده از اهل دل، در شمار همین امور است.

آورده‌اند که شیخ عارف شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی رحمته‌الله از روستای نخودک به قصد زیارت حرم حضرت ثامن الحجج علیه السلام پیاده حرکت می‌نمود؛ فاصله نخودک تا مشهد چهار فرسخ بود و طی کردن این مسیر بصورت طبیعی به زمانی چندین ساعته نیاز داشت. شیخ اما تنها دقایقی چند در راه بود، و طرفه آنکه در رفت و برگشت خود، قرآن کریم را نیز ختم می‌نمود. او هم از مقام طُيُّ الْأَرْضِ برخوردار بود و هم از مقام طُيُّ اللِّسَانِ. در این دو مقام، نه عبور از فاصله‌های دور نیازمند به زمان است، و نه خواندن اذکار، اوراد و سُور بسیار به گذشت زمان نیازمند خواهد بود. آری! اگر کسی حالات اهل دل را نیز برنتابد و این سخنان را یاوه‌انگارد، باز نمی‌تواند آیه شریفه قرآنی که حکایت از سیره جناب آصف داشت را انکار نماید: ﴿أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾^۱: «من، پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو می‌آورم».

روایتی صحیح در «کافی» شریف به چشم می‌آید، که بر اساس آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - به روایت امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام - از حضرت حق روایت می‌فرماید که: [۱۰۹۳] «وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أَحَبَّه، فَإِذَا أَحَبَّهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»^۲: «بنده با مستحبات به من نزدیک می‌شود، تا آنگاه که من او را دوست خواهم داشت؛ در این حال من شنوائی او خواهم بود که بدان می‌شنود، و بینائی او که به آن می‌بیند، و گویائی او که به آن سخن می‌کند، و توانائی او که بدان انجام می‌دهد».

۱. النمل، ۴۰.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۵۲.

بر این اساس، می‌توان دریافت که هرکس حضرت حق، خود امر پایش را بر عهده گیرد، از طّی زمین و زمان ناتوان نخواهد بود؛ و هرکس حضرت حق ولایت زبانش را بر عهده گیرد، طّی اللسان برایش از همهٔ امور آسانتر خواهد بود.

بسیاری از بزرگان نامور عالم تشیع - همچون محقق طوسی رحمته الله علیه و علامه مجلسی رحمته الله علیه - به این مطلب اقرار و بر درستی آن تأکید کرده‌اند.

* * *

اکنون که به اهمّیت صبر پی برده اندکی دربارهٔ آثار شگفت آن سخن داشتیم، اضافه می‌کنیم که صبر را مراتبی چند است، که قرار گرفتن سالکان کوی کمال در هریک از آن مراتب، چگونگی دستیابی آنان به کمال را مشخص می‌سازد. در اینجا به اختصار از این مراتب و چگونگی هریک سخن می‌گوئیم.

مراتب صبر

۱. مرتبهٔ نخست

این مرتبه - که آنرا صبر برای خدا نامیده‌اند -، مرتبه‌ای از این فضیلت اخلاقی است، که به کار عموم مردمان می‌آید. پیش از این ما از این مرتبه و تقسیم آن - بحسب روایات و بحسب تقسیم عقلی - به سه مرتبهٔ صبر بر گناه، صبر بر اطاعت، و صبر بر مصیبت یاد کردیم.

این نوع از صبر را فوائد بسیاری است، و ثوابی بس بزرگ نیز بر آن مترتب شده است. پیش از این اشاراتی دربارهٔ ثواب این نوع از صبر گذشت، و پس از این نیز به تفصیل از روایات وارد شده در این زمینه یاد خواهیم کرد. در اینجا تنها به یک حدیث از امام صادق علیه السلام اشاره می‌کنیم، تا عظمت اینگونه از صبر بهتر به نمایش آید: [۱۰۹۴] «إِذَا كَانَ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ يَقُومُ عَنْقُ مِنَ النَّاسِ فَيَأْتُونَ بَابَ الْجَنَّةِ فَيَصْرُبُونَهُ، فَيَقَالُ لَهُمْ: مَنْ أَنْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَهْلُ الصَّبْرِ، فَيَقَالُ لَهُمْ: عَلَى مَا صَبَرْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: كُنَّا نَصْبِرُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَنَصْبِرُ عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَيَقُولُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - : صَدَقُوا! ادْخُلُوهُمْ الْجَنَّةَ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - : ﴿إِنَّمَا يُؤَقِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۱؛^۲

«چون قیامت فرا رسد، گروهی از مردم به درب بهشت مراجعه کرده آن را می‌کوبند، پس از آنان سؤال می‌شود که: شما کیانید؟ و آنان پاسخ می‌دهند: ما کسانی هستیم که صبر پیشه کرده‌ایم. باز به آنان گفته می‌شود: بر چه چیزی صبر کردید؟ می‌گویند: ما هم بر اطاعت از خداوند و هم بر اجتناب از معصیت او صبر می‌کردیم؛ خداوند - عَزَّ وَجَلَّ! - نیز خود می‌فرماید: اینان راست می‌گویند، داخل در بهشتان کنید. این همان آیه شریفه است که می‌فرماید: «مزد صابران بی حساب و کامل ادا می‌شود».

بنا بر این تفسیر که از امام معصوم علیه السلام صادر شده است، صابران بدون آنکه حسابی در قیامت داشته باشند، به اجر خود می‌رسند.

از دیگر فوائدی که از پس صبر پدید می‌آید، آنست که این فضیلت اخلاقی را می‌توان مادر و منبع تمامی فضائل برشمرد؛ چه هیچ فضیلتی بدون این فضیلت بدست نمی‌آید. گفتنی آنکه شماری از فضائل در شمار عنایات و هدایای خاص الهی است، که خداوند آنها را به اولیاء خاص خود هدیت می‌فرماید؛ خلوص، حضور قلب، رضا، تسلیم در برابر مقدرات او، محبت و ... در این شمار است. حال اضافه می‌کنیم که بدست آوردن یکایک این هدایای الهی نیز، خود محتاج به صبر بوده؛ که خود صبر بر تحصیل فضائل نیز از جمله عنایات الهی به حساب می‌آید؛ عنایتی که تنها فرادست کسانی که در سایه سار خاص رحمت او بسر می‌برند، خواهد آمد.

۱. الزُّمَر، ۱۰.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۵.

۲. مرتبه دوم

مرتبه دوم از صبر، صبر بواسطه خداوند است. این مرتبه را ویژه خواص دانسته‌اند، که بدان حجابهای ظلمانی دریده می‌شود، و سالک از منازل تخلیه و ستردن رذائل از نفس، به منازل تخلیه و آراستن آن به فضائل وارد می‌شود. سالک چون به تهذیب نفس بیاغازد و از منازل بیداری و توبه گذر کرده به پیراستن نفس خود مشغول شود، به صبر احتیاجی مبرم می‌یابد. در این مرتبه او به ناگزیر می‌باید دست در دست معلم اخلاق نهد، تا او را گام به گام جلو برد. قرآن کریم بوضوح دلالت می‌فرماید که اصلی‌ترین معلم اخلاق برای یکایک مردمان، فقط حضرت حق است و بس؛ و تنها اوست که می‌تواند اخلاق آنان را پیراسته کرده به فضائلشان متصف دارد: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ»^۱: «و اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی‌بود، هیچ یک از شما هرگز روی پاکی نمی‌دید. ولی خدا هر کس را که بخواهد پاکیزه می‌سازد».

در این مرحله، بر سالک لازم است که سختی‌های ریاضت‌های شرعی و مجاهدتهای مشروع را بر خود هموار کند، و گذشته از آنکه به تمامی جزئیات دین مبین - حتی ظواهر آن - مقید شود، به باطن دین نیز روی کند؛ دوری از محرمات و مکروهات، انجام واجبات و مستحبات، بویژه پرداختن به نماز شب و توسلات پی در پی به الطاف معصومان علیهم‌السلام، تضرع و زاری به درگاه الهی، و اصرار بر آنکه او خود تعلیم سالک را بر عهده گیرد تا بتواند گامی به جلو نهد، از شرائط لازم در این مسیر است.

سالک در اینجا اندک اندک گامی به جلو می‌نهد، تا سرانجام به مراتب بالای سلوک رسد؛ چه سیر سالکان تدریجی بوده با گذر از یکایک منازل صورت می‌پذیرد. در این میان

۱. التور، ۲۱.

تنها شماری کم تعداد از سالکان هستند که بایک یا چند گام، می‌توانند تمامی منازل را طی کرده باندازه استعداد خود از کمال بهره جویند. اینان چون از تعداد اندکی برخوردارند، هیچگاه در این دانش مورد توجه قرار نمی‌گیرند، بلکه قواعد مذکور در دانش اخلاق اسلامی مربوط به عموم مردم است، که بوسیله سلوکِ تدریجی به کمال واصل خواهند شد.

برای اینان، هیچ مطلبی لازمتر از صبر نیست، صبری که می‌تواند آنان را به آنچه در انتظارشان است واصل نماید.

۳. مرتبه سوم

مرتبه سوم از مراتب صبر را، صبر مع الله / صبر به همراه خداوند، می‌خوانند. این مرتبه تنها ویژه اخص خواص است، که در مقام گذر از حجابهای ظلمانی و رسیدن به مقام تجلی به صفات الهی، دستگیر سالک می‌شود. در این مرتبه، خداوند ولایت قلب و صاحب آن را بر عهده گرفته نور اسماء و صفات او بر ایندو تابیدن می‌گیرد. در اینحال سالک صبر پیشه جان خویش را با حضرت حق همراه می‌بیند، و معنای آیاتی اینگونه را بروشنی در می‌یابد: «اَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۱: «از شکیبایی و نماز مدد جوید که خدا با شکیبایان است»؛

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ»^۲: «ما از شما به او نزدیک‌تریم ولی شما نمی‌بینید»؛

«أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»^۳: «خدا میان آدمی و قلبش حایل است».

در این مرتبه از سلوک، سالک می‌باید صبر پیشه کند تا بتواند ظواهر تعینات و

۱. البقرة، ۱۵۳.

۲. ق، ۱۶.

۳. الأنفال، ۲۴.

مقتضیات نفس و خواستنی‌های آن را دریده، خود را از این ظواهر رهائی بخشد؛ تا سرانجام بتواند مقام تحلیه را نیز ترک کرده از آن غافل شود. در این حالت او نه تنها از خویشتن خبری نخواهد داشت، که حتی فضائل بدست آورده خود را نیز ترک می‌کند، تا دل در گرو آن نداشته بتواند تمامی قلب خود را در اختیار حضرت حق نهد. این صبر، از مراتب پیشین صبر دشوارتر بوده، آنچنان سخت است که گوئی رگهای بدن کسی را به چاقو از بدنش خارج سازند!

۴. مرتبه چهارم

این مرتبه را صبر علی الله خوانده، و ویژه اخَصَّ اخَصَّ خواصش دانسته‌اند. در این مرتبه، سالک در میانه سیر از تجلی اسماء و صفات الهی تا لقاء او -جلّ و علا!- بسر می‌برد، و بر گذر از منازل بی‌شمار این مقام صبر می‌ورزد؛ تا سرانجام حجابهای نوری را بردرد و به مقام لقاء کامل رسد. امیرمؤمنان (علیه السلام) در مناجات شعبانیه بوضوح به این مقام اشاره فرموده‌اند؛ به این بند از این مناجات شریف بنگرید: [۱۰۹۵] «إِلَهِی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»؛

«پروردگارا! انقطاع کامل بسوی خود را نصیب من فرما، و دیدگان قلبهایمان را به نور نگاهش به سوی تو روشن فرما، تا آنجا که بصیرت قلبها حجابهای نورانی را بشکافد و به معدن عظمت متصل شود، و روحهای ما به عزّ قدس تو معلق گردد».

این صبر، آنچنان سهمگین است که تنها انگشت شماری از مردان مرد در هر روزگار می‌توانند بر آن پیروز شوند؛ چه سالک در این مقام می‌باید بر دریدن حجابهای نورانی و سوزاندن آن صبر ورزد، تا به مقام لقاء دست یابد. بنا براین لازم است که سالک از سوئی

۱. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

بر خشیتی که از مقام لقاء حاصل می‌شود، صبر ورزد؛ و از سوئی دیگر بر عظمت و کبریائی که از ظهور اسماء حُسنای الهی پدید می‌آید، صبر نماید. برخی از این اسماء که در این مرتبه بر سالک تجلی می‌نماید، در آخرین آیات سوره حشر اینگونه مورد اشاره واقع شده است: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۱: «اوست خدای یگانه که هیچ خدای دیگری جز او نیست، فرمانروا است، پاک است، عاری از هر عیب است، ایمنی‌بخش است، نگهبان است، پیروزمند است، با جبروت است و بزرگوار است. و از هر چه برای او شریک قرار می‌دهند منزّه است».

این خشیت، و نیز صبر بر آن، تنها فرادست عالمانی که به مقام معرفت او و شناخت عظمتش نائل آمده‌اند، خواهد آمد؛ حضرت حق می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۲: «هر آینه از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند».

امادیکر عالمان را نصیبی از این خشیت نیست. این مطلب بخوبی از آیاتی که سیره حضرت موسی (علیه السلام) و مردان برگزیده قومش را در میقات حکایت می‌فرماید، بدست می‌آید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳: «چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: ای پروردگار من، بنمای، تا در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بیهوش بیفتاد. چون به هوش آمد گفت: تو منزهی، به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم».

۱. حشر، ۲۳.

۲. فاطر، ۲۸.

۳. الأعراف، ۱۴۳.

توضیح آنکه چون حضرت موسی علیه السلام هفتاد نفر از بنی اسرائیلیان را برگزید تا با آنان به میقات شود، آنان از او درخواست کردند تا از خداوند بخواهد، که خود را آشکارا به آنان نشان دهد! به باور ما این درخواست نه بر اساس رؤیت به چشم / بصر، که بر اساس رؤیت به بصیرت / بینائی باطنی، صورت گرفته بود. به این آیه که اصل درخواست آنان را مطرح می فرماید توجه کنید: ﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً^۱﴾: «و آن هنگام را که گفتید: ای موسی، ما تا خدا را به آشکارا نبینیم به تو ایمان نمی آوریم».

با اینحال اما، درخواست آنان از سوی بارگاه عزّت رد شد؛ چه رؤیت بصری که بدون هیچ تردیدی ممتنع است، رؤیت به چشم باطن نیز تنها ویژه اهل دلی است که با صبر بسیار به برترین مدارج سلوک واصل شده باشند؛ از اینرو اینگونه رؤیت نیز در حقّ آنان ممتنع می نمود. این دسته از اهل دل که مجاهدت و صبر بسیار ورزیده اند، می توانند به چشم جان خورشید وجود را بنگرند: ﴿وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ^۲﴾: «که سوی پروردگارشان نظر می کنند * در آن روز چهره هایی هست زیبا و درخشان»

زان پس حضرت حق - سبحانه و تعالی! - بر کوه تجلّی فرمود، تا آنان بیقین دریابند که نمی توان او را به چشم سر دید.

این تجلّی، برای آنان دو گونه اثر به همراه داشت:

برای برگزیدگان قوم مرگ؛

و برای حضرت موسی علیه السلام حالتی شبیه غشوه، که صد البتّه غشوه ظاهری نبود؛ بلکه او بخاطر خشیتی که از تجلّی الهی بدو دست داده بود، آنچنان در عالم وحدت فرو رفت که هیچگونه توجّهی به مراتب عالم مادی در وجودش باقی نماند.

زمانی بعد چون از آن حالت بدر آمد و از عالم وحدت رو به سوی عالم کثرت نهاد، باز احکام این عالم بر وجود مبارکش غلبه نمود. از اینرو ترسی ژرف وجودش را فراگرفت،

۱. البقرة، ۵۵.

۲. القيامة، ۲۳ - ۲۲.

چه می‌دانست که قوم بهانه‌جوی بنی‌اسرائیل، او را متهم خواهند ساخت که آن جمع را خود به قتل رسانیده است؛ از اینرو هراسان فریاد برداشت که: ﴿رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنْهُمْ﴾^۱: «ای پروردگار من، اگر می‌خواستی ایشان را و مرا پیش از این هلاک می‌کردی. آیا به خاطر اعمالی که بیخردان ما انجام داده‌اند ما را به هلاکت می‌رسانی».

از اینرو خاضعانه از حضرت حق بازخواست، که آنان را پس از مرگ به زندگی بازگرداند؛ او - جلّ و علا! - نیز آنان را زنده ساخت، تا هم حاجت بنده مقربش برآید، و هم آنان سپاسگذار نعمت او گردند: ﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۲: «و شما را پس از مردن زنده ساختیم، شاید سپاسگزار شوید».

کوتاه سخن آنکه صبر بهنگام برطرف شدن حجابهای نورانی، بسیار مشکل است؛ بگونه‌ای که آنان که در این مرتبه بسر می‌برند گویا همواره بر سر تنوری پر آتش نشسته‌اند، و جسم و جان خویش را در آتش می‌بینند!

۵. مرتبه پنجم

این مرتبه را صبر فی الله می‌خوانند، و تنها انگشت شماری از اخصّ اخصّ خواص بدان دست یافته پیروزمند از آن خارج می‌شوند. در این مرتبه، سالک بر سیر در حضرت حق پس از آنکه به مقام لقاء رسیده است، صبر می‌نماید.

توضیح آنکه مراتب چهارگانه‌ای که پیش از این مورد اشاره قرار گرفت، همه در شمار مقامات سیر از جانب خلق به جانب حق بود. توبه، بیداری تخلیه نفس از رذائل، آرایش آن به فضائل و سرانجام لقاء، مراتبی است که برای صاحبان قلب پدیدار می‌شود. در این میان منزل نخست از آن عامّه مردم، منزل دوم ویژه خواص، منزل سوم ویژه اخصّ

۱. الأعراف، ۱۵۵.

۲. البقرة، ۵۶.

خواص، و سرانجام منزل چهارم ویژه اخَصّ اخَصّ خواص می‌باشد؛ که تنها در صورتی که عنایت خاصّ الهی آنان را در برگیرد، با تعدادی انگشت شمار می‌توانند به آن فائز شده از این سفر به صورت کامل خارج شوند، و رو به سفری دیگر نهند. آن سفر، سیر از حضرت حق در حضرت حق است، که در شماری از متون مذهبی از آنجمله در مناجات شعباتیّه، به اشارت گرفته شده است. امیرمؤمنان (علیه السلام) در بندی از این مناجات سراسر نور می‌فرماید: [۱۰۹۶] «إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتُهُ فَأَجَابَكَ وَ لَا حَظَّنْهُ فَصَبَقَ لَجَلَالِكَ فَنَاجَيْتُهُ سِرّاً وَ عَمِلَ لَكَ جَهراً»^۱: «خدایا! مرا از آنان قرار ده که خواندیشان و آنان تو را اجابت کردند، و تو آنان را به دیده آوردی از اینرو در مقابل عظمت تو به نیستی فرو شدند، تو با آنان مخفیانه به راز و نیاز پرداختی و آنان آشکارا در راه تو کوشیدند».

انگشت شماری از اینان، به مرتبتی والاتر نیز واصل می‌شوند. در آن مرتبه ندای حق به گوش آنان می‌آید، و قلب بار سنگین محبت محبوب را بر دوش می‌کشد. این در حالی است که هنوز سالک از حالت بیهوشی حاصل از انقطاع از عوالم طبیعی خارج نشده است.

مرتبه پنجم صبر را گذشته از این، مراتبی دیگر است که برترین آن تنها ویژه پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) و جانشینان معصوم آن حضرت (علیهم السلام) است. ایشان خود در اشاره به این حالت می‌فرمایند: [۱۰۹۷] «إِنَّ لِي مَعَ اللَّهِ حَالَةً لَا يَتَحَمَّلُهُ مَلَكٌ مَقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ»: «مرا با پروردگار حالتی است، که نه هیچ فرشته مقرب و نه هیچ پیامبر مرسل توان تحمل آن را ندارد»:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۲: «سپس نزدیک شد و بسیار نزدیک شد * تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر».

۱. مفاتیح الجنان، مناجات شعباتیّه.

۲. التّجَم، ۹ - ۸.

۶. مرتبه ششم

مرتبه ششم، آخرین مراتب صبر است، که آنرا صبر صابران یگانه در میان مردان مرد روزگار می‌خوانند. این صبر، صبر از خداوند است، که بعد از رجوع از حق به سوی خلق، از وحدت به سوی کثرت، و از مدهوشی به عالم هشیاری پدید می‌آید. به تعبیری دیگر، صبر جدا شدن از وصل و پیوستن به فصل و فراق بوده، آنچنان سخت و سهمگین است که با هیچیک از مراتب پیشگفته قابل مقایسه نیست. امیر مؤمنان علیه السلام در اشاره به این گونه از صبر بر فراق می‌فرمایند: [۱۰۹۸] «یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرتُ علی عذابک فیکف أصبرُ علی فراقک و هبني یا الهی صبرتُ علی حرّ نارک فکیف أصبرُ عن النّظرِ إلی کرامتک»؛ «پروردگار من و آقای من و مولای من! گوئی بر عذاب تو صبر کردم اما چگونه بر دوری از تو صبر کنم؟ و گوئی بر آتش سوزان تو صبر کردم اما چگونه بر نظر ندوختن بر بزرگواری تو صبر نمایم؟».

و شاعری نیز به زیبایی در همین مرتبه می‌سراید:

فراق یار جانی خود نشانی باشد از دوزخ؟

غلط گفتیم نی جانا که دوزخ زان نشان دارد!

باطن حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله: «مَا أُودِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُودِيْتُ»^۱: «هیچ پیامبری آنگونه

که من اذیت شدم، اذیت نشد»، را نیز می‌توان اشاره به همین فراق بعد از وصل دانست؛ که

هیچکس همچون ایشان به مراتب وصل نرسید، و ازینرو هیچکس همچون ایشان از آن

فراق رنج نبرد.

* * *

اخلاق پژوهان، معمولاً بعد از فراغت از مبحث صبر، به نکاتی چند اشاره می‌نمایند. ما نیز به تبعیت از ایشان، در اینجا به چند نکته بسیار مهم اشاره می‌کنیم.

نکته اول

آنان، صبر را به اعتبار «چیزی که موجب صبر کردن می‌شود»، بر چهار نوع تقسیم کرده‌اند؛ چه:

۱. صبر یا بر چیزی است که با طبع صابر موافق و هماهنگ است؛

۲. و یا بر چیزی است که با طبع صابر موافق و هماهنگ نیست.

نوع دوم خود:

الف: یا برای انسان مقدور و میسر است؛

ب: و یا مقدور و میسر نیست.

نوع دوم نیز باز خود:

I: یا بگونه‌ای است که می‌توان چیزی را بعنوان جانشین و جایگزین آن انتخاب کرد؛

II: یا بگونه‌ای نیست که بتوان چیزی را بعنوان جانشین و جایگزین آن انتخاب کرد.

اخلاقیان پس از فراغت از این تقسیم، با آوردن مثالهایی به تثبیت و تبیین آن پرداخته، شماری از آیات و روایات رانیز در تأیید آن ذکر کرده‌اند.

به باور ما ائمه، همه این چهار نوع به همان سه قسمی که پیش از این از آن سخن داشتیم، و گفتیم که تقسیم آن عقلی / نقلی است، باز می‌گردد. صبر بر مصائب و مشکلات، صبر بر اطاعت حضرت حق و صبر بر معاصی او، نه تنها هر چهار قسم فوق را پوشش می‌دهد؛ که به نظر ما برتر از این تقسیم است.

چه گذشته از کوتاه‌تر بودن آن سخن، استفاده از قرآن کریم و کلمات معصومین علیهم‌السلام

شرط اصلی در گزینش و چینش مطالب این کتاب است. از اینرو ما هرچند به فضل اخلاق پژوهان پیشین معترفیم و به مصداق آیه شریفه: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾

الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ^۱: «از آن گروه نخستین از مهاجرین و انصار که پیشقدم شدند و آنان که به نیکی از پی‌شان رفتند، خدا خشنود است و ایشان نیز از خدا خشنودند. برایشان بهشتهایی که در آنها نهرها جاری است و همیشه در آنجا خواهند بود، آماده کرده است» فضل تقدّم را برای آنان محفوظ می‌داریم، امّا تنها از متن وحی و کلمات معصومین علیهم‌السلام استفاده می‌کنیم، تا به یاری حضرت حق در حدّ توان از اشکال و اشتباه برکنار بمانیم.

با اینهمه در اینجا به اختصار به سخن آنان نیز اشاره می‌کنیم، تا این کتاب از فوائد آثار آنان خالی نماند.

اینان - و از آنجمله محقّق نراقی در کتاب شریف «جامع السّعادات» - فرموده‌اند:

صبر به اعتبار خودش به چندین قسم تقسیم می‌شود:

۱. صبر بر آنچه که با خواسته‌های انسان موافقت دارد، همچون صبر بر ثروت، اولاد، سلامتی، رسیدن به جاه و مقام و اموری اینگونه؛ چه اگر انسان بر اینگونه امور صبر ننماید، طغیان کرده از مسیر انسانی خویش خارج می‌شود. به این چند آیه بنگرید:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَن رَّأَاهُ اسْتَغْنَىٰ^۲﴾: «حقا که آدمی نافرمانی می‌کند * هرگاه

که خویشتن را بی‌نیاز بیند»؛

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا

الْمُصَلِّينَ^۳﴾: «هر آینه آدمی را حریص و ناشکیبا آفریده‌اند * چون شری بدو رسد

بیقراری کند * و چون مالی به دستش افتد بخل می‌ورزد * مگر نماز گزارندگان».

از همین روست که برخی از بزرگان فرموده‌اند: «بر بلاء، انسان مؤمن صبر می‌کند، امّا

بر عافیت فقط کسانی که به مرتبه صدّیقان رسیده‌اند صبر می‌نمایند»؛ برخی دیگر نیز

۱. التّوبة، ۱۰۰.

۲. العلق، ۷ - ۶.

۳. المعارج، ۲۳ - ۱۹.

فرموده‌اند: «صبر بر عافیت و خوشی، سخت‌تر از صبر بر بلاء است. از همین جهت چون دنیا بر صحابهٔ پیامبر ﷺ روی آورد و آنان از تنگی معیشت رهائی یافتند، گفتند: ما به آزمایشی مبتلا شدیم که در آن با سختی‌ها مواجه بودیم، در آن آزمایش مقاومت کردیم و از آن سربلند بیرون آمدیم؛ اما اکنون به آزمایشی مبتلا شده‌ایم که در آن با خوشی‌ها و راحتی‌ها مواجه هستیم، گمان نمی‌کنیم که توان تحمل این آزمایش را داشته باشیم، و چه بسا از آن سربلند بیرون نیائیم!». آیهٔ شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ^۱﴾: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا به خود مشغول ندارد» نیز به همین مطلب اشاره دارد.

۲. صبر بر آنچه که با طبع آدمی موافق نیست، و در عین حال انسان می‌تواند آن را ترک کند. صبر بر انجام عبادات گوناگون در عین اجتناب و خودداری از محرّمات از این گونه است. بدون تردید صبر بر انجام برخی از عبادات، همچون عبادات مالی - خمس و زکاة -، و عباداتی که با جان و جسم آدمی در ارتباط است - همچون جهاد - سخت بوده، سخت‌تر از آن آنست که آدمی بدون آنکه به روی و ریاء و خودنمائی و خودبزرگ بینی و غرور دچار شود، آن را به انجام رساند. انجام اینگونه عبادات بنحوی که تکلیف را از انسان ساقط نماید، بسیار دشوار است، و به صبر بسیار احتیاج دارد. دشوارتر از این اما، صبر بر دوری از محرّمات است، صبر بر مخالفت با شیطانهای جنّی و انسی، صبر بر وسوسه‌های وسوسه‌گرانِ حیلّه باز، که در جان مردم وسوسه می‌کنند و آن را به وسوس خود آلوده می‌سازند.

کوتاه سخن آنکه «جهاد اکبر»، یعنی صبر بر مخالفت با هواهای نفسانی، سخت‌تر از صبر بر انجام طاعات و عبادات الهی است، و به مراتب سخت‌تر از مبارزه با دشمنان ظاهری، که در میدان جنگ در مقابل انسان قرار می‌گیرند. پیامبر اکرم ﷺ در اشاره به

۱. المنافقون، ۹.

همین مطلب به گروهی که از میدان جنگی بازگشته بودند فرمودند: [۱۰۹۹] «مَرَحَباً بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ! ثُمَّ قَالَ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ»^۱: «آفرین و خوش آمد بر گروهی که جهاد اصغر را گذراندند و جهاد اکبر بر آنان باقی ماند! جهادگران باز پرسیدند: ای پیامبر خدا! جهاد اکبر کدام است؟ و ایشان فرمودند: جهاد با نفس! آنگاه فرمودند: برترین جهادها، جهاد کسی است که با نفس خود که در میان جانش قرار دارد، به مقابله برخاسته است».

۳. صبر بر آنچه که با طبع آدمی موافق و سازگار نیست، در عین حال آدمی توان آنکه آن را از خود دفع نماید، ندارد. صبر بر مصیبتها در این شمار است، که هم با روان آدمی ناسازگار است و هم انسان نمی تواند آن را از خود دفع نموده به ناگزیر با آن مواجه خواهد شد. اینگونه از صبر اگر تنها از فضیلت این آیه شریفه برخوردار بود: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۲: «البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می آزماییم. و شکیبایان را بشارت ده * کسانی که چون مصیبتی به آنها رسید گفتند: ما از آن خدا هستیم و به او باز می گردیم * صلوات و رحمت پروردگارشان بر آنان باد، که هدایت یافتگانند»، باز کافی بود تا شرافت و ارزشش به روشنی نمودار شود.

۴. صبر بر آنچه که با طبع آدمی و خواسته های او موافق نیست، و در عین حال انسان می تواند آن را جبران نموده و یا حداقل بوسیله انتقام، خاطر خود را آسوده سازد. این قسم از صبر در شمار برترین انواع صبر بوده، و دست کم در شمار بالاترین انواع آن است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱ ص ۱۲۲.

۲. البقرة، ۱۵۷ - ۱۵۵.

بخشش و گذشت - که در شریعت از فضیلتی بسیار بلند برخوردار است -، در قرآن کریم و نیز روایات ما، به همین نوع از صبر اطلاق می‌شود، و به شدت مورد ترغیب و تشویق واقع شده است. به این دو آیه شریفه بنگرید:

﴿وَلْيُغْفِرُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَّا تُحِبُّوا أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾^۱: «باید ببخشند و ببخشایند. آیا نمی‌خواهید که خدا شما را بیامرزد؟»

﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾^۲: «جزای هر بدی بدی است همانند آن».

در آیه نخست، بخشش الهی در مقابل و در گرو بخششهای مردم قرار گرفته، بدینصورت که اگر کسی که توان بخشیدن دیگری را دارد، از او درگذرد، خداوند نیز او را مشمول عفو و بخشش خود خواهد گردانید؛

آیه دوم نیز بخوبی نشان می‌دهد، که نبخشیدن دیگران خود گناهی است در شمار گناه آنان، و کار ناپسند و زشتی است همچون کار آنان، که می‌باید از آن استغفار نمود؛ چه آنان که به اخلاق الهی آراسته شده‌اند آن را در شمار بزرگترین گناهان می‌دانند.

این نوع از صبر، روش دائمی پیامبران و جانشینان آنان علیهم‌السلام بوده است. یوسف صدیق علیه‌السلام چون به حکومت رسید و برادران خویش را در مقابل خود ناتوان یافت، بسرعت آنان را بخشید و از انتقام کشیدن از ایشان درگذشت: ﴿لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾^۳: «امروز شما را سرزنش نباید کرد خدا شما را می‌بخشاید که او مهربان‌ترین مهربانان است»؛

و چون به محضر پدر باریافت، از او استدعاء کرد که برادرانش را ببخشد، و زان پس بار گناه آنان را بر دوش شیطان نهاد، تا آنان بار شرمساری را نیز بر دوش خود احساس نکنند. این براستی عجیب‌تر از بخشش آنان بود! ﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوِيَهُ وَ

۱. التور، ۲۲.

۲. الشوری، ۴۰.

۳. یوسف، ۹۲.

قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ * وَ رَفَعَ أَبُوتِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي^۱: «چون بر یوسف داخل شدند، پدر و مادر را به آغوش کشید و گفت: به مصر درآیید که اگر خدا بخواهد در امان خواهید بود * پدر و مادر را بر تخت فرا برد و همه در برابر او به سجده درآمدند. گفت: ای پدر، این است تعبیر آن خواب من که اینک پروردگارم آن را تحقق بخشیده است. و چقدر به من نیکی کرده است آن گاه که مرا از زندان برهانید و پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم فساد کرده بود، شما را از بادی به اینجا آورد».

پیامبر اکرم ﷺ نیز چون بر ساکنان مکه دست یافت، همانگونه رفتار کرده به آنان فرمود: [۱۱۰۰] «أَقُولُ مَا قَالَ بِهِ أَخِي يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ﴾، أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ»: «من نیز همان را می‌گویم که برادرم یوسف گفت: «امروز شما را سرزنش نباید کرد»، شما همه آزادید».

نکته دوم

اخلاق پژوهان مسلمان، صبر را از نظر حکم شرعی آن نیز، به پنج قسم تقسیم کرده‌اند. ما در اینجا فشرده‌ای از سخن آنان را نقل می‌نمائیم.

به نظر اینان، صبر به صبر واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح تقسیم می‌شود. توضیح آنکه:

۱. صبر بر انجام واجبات و دوری از محرمات، واجب می‌باشد؛ مانند صبر بر انجام نماز، و صبر بر دوری از رباخواری.

۲. صبر حرام آنست که انسان اگرچه می‌تواند ظلم ظالمی را از خود دفع نماید، اما آن

۱. یوسف، ۱۰۰ - ۹۹.

ظلم را تحمّل نموده بر آن صبر کند. این صبر حرام است، و چنانچه به ناموس و آبروی انسان تعرّض شود، در شمار بدترین گناهان کبیره قرار می‌گیرد. نیز اگر کسی بر ظلم ظالمی صبر نماید تا سرانجام بدون آنکه در دفع ظلم بکوشد، کشته شود، و یا مالش به تاراج رود نیز، حکمی اینگونه خواهد داشت.

۳. صبر مستحب، صبری است که آدمی بر انجام اعمال مستحب بکار می‌برد. صبر بر خواندن نماز شب، نمازهای نافله، انفاقهای مستحبی و صدقه‌های غیر واجب، در این شمار است.

۴. صبر مکروه امّا، صبری است که بر انجام کارهای مکروه صورت پذیرد. صبر بر خورد و خفت تنها - که روحاً و جسماً انسان را آزار می‌نماید -، در این شمار است.

۵. صبر مباح نیز، صبری است که بر انجام اعمال مباح رود. صبر بر استحمام برای نظافت غیر لازم، و یا رفع خستگی، در این شمار است.

به عبارت دیگر می‌توان گفت که حکم صبر را، آنچیزی که برای آن صبر می‌ورزند مشخص می‌کند:

صبر بر واجبات، واجب است؛

و بر انجام محرّمات، حرام؛

و بر مستحبّات، مستحب؛

و بر مکروهات، مکروه؛

و سرانجام بر مباحات، مباح.

به باور ما امّا، این تقسیم اگر به خودی خود نیز صحیح باشد، به هیچ وجه ویژه صبر نبوده در تمامی فضائل کاربرد خواهد داشت. نمونه را به سخاء و بخشش اشاره می‌کنیم: بخشش در واجبات - همچون خمس و زکات - واجب است، و در اسراف و تبذیر حرام، و در صدقات و خیرات مستحبی مستحب، و در تهیّه لوازم غیر ضروری زندگی مکروه، و در آنچه هیچ فائده‌ای در دنیا و آخرت نخواهد داشت مباح؛

در مقابل آن، بخل نیز همینگونه است، چه بخل در واجبات حرام است، و در اسراف واجب، و در رهاکردن زوائد زندگی مستحب، و در ترک صدقات مستحبی مکروه، و در امور بی فائده مباح.

این مطلب، به همین صورت در تمامی فضائل و رذائل اخلاقی به یکسان جریان دارد؛ و از اینرو، نمی توان آن را تقسیمی خاص فضیلت صبر دانست.

گذشته از این، اصل این تقسیم بنظر ما خطا بوده بهره ای از صحت نخواهد داشت؛ چه صبر در تمامی حالات جزء فضائل بوده نیکو شمرده می شود؛ از اینرو نمی توان حکم آنچیزی که بر آن صبر می رود را به خود صبر سرایت داد. به عنوان توضیح می افزائیم که نور و روشنائی همیشه برای آدمی نیکو است، حال اگر کسی از روشنائی برای مطالعه کتب گمراه کننده استفاده بُرد، و یا در روشنائی چراغ به تنظیم توطئه ای برای نابودی گروهی از مسلمین مشغول شد، آیا می توان روشنائی را ناپسند دانست؟!.

بدون تردید صبر در شمار فضائل است، و هیچگاه رذیلت و ناپسند شمرده نمی شود؛ و از اینرو نمی توان آن را حرام و مکروه و مباح دانست. گذشته از وجدان آدمی، دلیلی فقهی نیز بر صحت این مطلب دلالت می نماید؛ و آن اینکه اگر صبر اینگونه که اینان گفته اند واقعاً حرام بود، انسان صابری که در صبر حرام واقع شده، گذشته از آن فعل حرام باید عقابی دیگر نیز بخاطر صبر حرامش می بُرد و از عذابی مضاعف برخوردار می شد، حال آنکه می دانیم هیچیک از فقهای تاریخ شیعه امامیه چنین فتوایی نداده او را بر صبر حرام مستحق عذاب ندانسته اند.

اکنون در گشودن این گره، اضافه می کنیم که به نظر ما، فضیلت صبر - که پیش از این آن را مادر همه فضائل خواندیم -، هیچگاه در شمار رذائل قرار نمی گیرد؛ بلکه این انسان صبر پیشه است که اگر آن را در مورد عقلی و شرعی خود بکار بُرد، در حق آن عدالت را رعایت نموده آن را در موضع شایسته خود بکار برده است؛ اما اگر در مواردی که عقل و شرع آن را جایز نمی دانند، بکار بُرد به عدالت رفتار نکرده است. بنا بر این آنچه در این مثالها قبیح و

ناپسند می‌نمود، نه فضیلت صبر که کاربرد نابجای آن بوده است. بدین ترتیب ما حُسن و شایستگی صبر را ذاتی دانسته در هیچ موردی آن را ناپسند نمی‌انگاریم.

نکتهٔ سوم

اخلاق پژوهان، در پایان مبحث صبر، به راههای بدست آوردن آن اشاره می‌کنند. راههایی که با پیمودن آن، انسان در شمار صابران قرار می‌گیرد. ما در اینجا فشرده‌ای از سخن آنان را به‌مراه برخی نکات دیگر بیان می‌کنیم.

به نوشتهٔ اینان، راههای تحصیل صبر را اینگونه می‌توان برشمرد:

۱. تفکر در خود صبر و فوائد و فضائل آن، و سرانجام ثوابی که از پی آن حاصل می‌آید.
۲. تفکر در این مطلب، که این دنیای پست محل عبور و مرور بوده ثبات و قرار نخواهد داشت. بنابراین صبر بر دشواری‌های آن مشکل نبوده در مقابل اجر معنوی آن، بسیار سهل و آسان می‌باشد.

۳. تفکر در این مطلب که بی‌تابی و جزع، امری زشت و ناپسند است، که دین و دنیای انسان را دچار ضرر و زیان می‌سازد. امیرمؤمنان (علیه السلام) در این زمینه می‌فرماید: «إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَا جُورُ، وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَا زُورُ»^۱: «اگر صبر پیشه کنی تقدیر الهی به انجام می‌رسد و تو از اجر آن برخوردار می‌شوی، و اگر بی‌تابی کنی باز تقدیر الهی به انجام می‌رسد و تو بی‌اجر خواهی بود».

۴. تمرین گام به گام، که از مراحل آسان آغاز و به مراحل برتر می‌رسد. در این تمرین، انسان سرانجام توان آن را می‌یابد که بر معاصی پیروز شده از انجام آن اجتناب نماید؛ و نیز به انجام طاعات الهی پردازد، هرچند آن طاعت در شمار سخت‌ترین عبادات باشد. ما پیش از این، در مجلد اول این کتاب، راههایی را برای تهذیب نفس از رذائل و آراستن

۱. نهج البلاغة، کلمة ۲۹۱.

آن به فضائل ارائه کردیم. سخن کنونی اخلاقیان نیز به باور ما سخنی استوار است، اما تمامی حرف ما در آن است که تفکر و تمرین، به تنهایی نمی‌تواند راه را برای کمال آدمی بگشاید، بلکه در این میدان توجه به معلم حقیقی - که همان حضرت حق است - شرط اصلی سلوک بوده - «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ»^۱: «و اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی‌بود، هیچ‌یک از شما هرگز روی پاکی نمی‌دید. ولی خدا هر کس را که بخواهد پاکیزه می‌سازد» -؛ و زان پس توسل به معصومان علیهم‌السلام که انوار حقیقی مرتبط به او هستند نیز، امری است که هیچ‌گیزی از آن نیست؛ چه در جلب عنایت و یثزه الهی و بدست آوردن توفیق برای گذر از این مسیر، دست انداختن در دامن پر فیض معصومان علیهم‌السلام تنها راه ممکن است و بس. در برخی از آیات قرآنی نیز به این مطلب، و تأثیر ابتهال و تضرع به درگاه او در آن، اشاره شده است: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^۲: «چون بندگان من درباره من از تو بپرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم. پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند»؛

به تأثیر عنایت معصومان و خاصان درگاه او علیهم‌السلام نیز به روشنی اشاره رفته است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^۳: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به او تقرب جوید»؛

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»^۴: «. و اگر به هنگامی که مرتکب گناهی شدند نزد تو آمده بودند و از خدا

۱. النور، ۲۱.

۲. البقرة، ۱۸۶.

۳. المائدة، ۳۵.

۴. النساء، ۶۴.

آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

حافظ شیرازی با توجّه به همین مطلب است که می‌سراید:

طی این مرحله بی‌همرهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی!

نکته چهارم

آخرین نکته‌ای که اخلاقیان مسلمان به آن اشاره کرده‌اند، آنست که صبر را از نقطه نظر صابران نیز، می‌توان به چند نوع تقسیم نمود. به نظر اینان، صبرپیشه‌گان را می‌توان اینگونه دسته‌بندی نمود:

۱. متوسّطان؛

۲. راضیان؛

۳. محبّان.

و بر این اساس، می‌توان از:

۱. صبر متوسّطان؛

۲. صبر رضایت‌مندان؛

۳. و صبر محبّان؛ سخن گفت.

چه:

۱. اگر صبر برای کسی بصورت ملکه درآید اما بر آنچه بدان صبر می‌کند راضی نباشد، در مقام متوسّطان بسر می‌برد و صبر او صبر متوسّطان است. این صبر را می‌توان «صبر عموم» نیز نامید.

۲. اما اگر کسی باز بصورت ملکه صبر پیشه‌کند، ولی بر قضا و تقدیر الهی راضی باشد، در مقام صبر رضایت‌پیشه‌گان بسر می‌برد. این صبر را «صبر راضیان» و «صبر خواص»

می‌نامند.

۳. در مقابل ایندو، اگر کسی به مقام ملکه صبر دست یابد و در اینحال تقدیر الهی را دوست داشته نسبت به مقدرات او عشق ورزد، در مقام صبر محبّین بوده، خود از صبری که ویژه اخصّ خواص است بهره‌مند می‌باشد.

* * *

اینان بر همین اساس، صابران را نیز به اقسامی تقسیم کرده‌اند؛ چه بنا به نوشته اینان، صبر پیشه گان:

۱. اگر شکایت از تقدیر الهی را کنار گذاشته آن را ترک کنند، در شمار «تائبان» هستند؛

۲. اما اگر بدان راضی باشند، در شمار «زاهدان» اند؛

۳. و اگر نسبت به آن عشق ورزیده دوستدار آن باشند، در شمار «صدّیقان» خواهند

بود.

به نظر ما اما، این تقسیم‌بندی چندان صحیح نمی‌نماید؛ چه صبر رضایت‌مندان و صبر محبّان، قابل تصوّر نیست، از آنرو که صابران یا در شمار عموم مردند که از ملکه صبر بی‌بهره می‌باشند، بلکه در مواقعی صبر را بر خود تحمیل کرده بر اساس تحمیل - و نه ملکه - صبر پیشه می‌کنند؛ این نوع از صبر نیز نیکو بوده ثوابهای بسیاری بر آن مترتب خواهد شد، بلکه می‌توان گفت که عموم آیات و روایاتی که از صبر سخن گفته ثوابهای آن را بر می‌شمارد، به اینگونه از صبر اشاره دارد؛ با اینهمه اما اینگونه از صبرورزی از مباحث دانش اخلاق بیرون می‌باشد.

در مقابل اینان اما، متوسّطان قرار دارند. آنان کسانی هستند که بواسطه مداومت بر ریاضتهای مشروع، ملکه صبر را به دست آورده‌اند و به مقام صابران واصل شده‌اند.

حال اینان اگر به قضای الهی راضی باشند، از دو فضیلت برخوردار می‌شوند: فضیلت

صبر، و فضیلت رضا؛ نیز اگر به قضای الهی عشق ورزند، از سه فضیلت برخوردار شده‌اند:

فضیلت صبر، فضیلت رضا، و فضیلت محبت. از اینرو صابران از ملکه صبر برخوردارند، و دیگر فضائلی که می‌توانند بدان دست یابند نمی‌توانند آنان را از لحاظ صابر بودن به اقسامی چند تقسیم نماید.

* * *

اکنون با فراغت از مباحث مربوط به فضیلت صبر، به شماری از روایات مربوط به این مبحث اشاره می‌کنیم. این مباحث در شب بیست و یکم ماه رمضان سال ۱۴۱۵ هجری قمری، شب مبارک قدر نوشته شد. امیدواریم خداوند به برکت این شب از قلوب ما زنگار قیل و قالها را بزداید، و به برکت سخنان معصومان علیهم‌السلام ما را بسوی بارگاه خود هدایت فرماید.

چند روایت

درباره صبر

[۱۱۰۱] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ، كَذَلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْإِيمَانُ»^۱؛ امام صادق عليه السلام فرمودند: «صبر نسبت به ایمان، مانند سر نسبت به بدن است. بنا بر این همانگونه که چون سر نباشد بدن نیز از بین خواهد رفت، چون صبر نباشد ایمان از بین خواهد رفت».

[۱۱۰۲] عن أبي جعفر عليه السلام قال: «الْجَنَّةُ مُحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرُ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَجَهَنَّمُ مُحْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ، فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهُ لَذَّتْهَا وَشَهَوَاتِهَا

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۷.

دَخَلَ النَّارَ»^۱؛

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «بهشت در میان ناخواستنی‌ها و صبر بر آنها قرار دارد، از اینرو هرکس بر سختی‌های دنیا صبر ورزد داخل بهشت می‌شود؛ و در مقابل جهنم در میان لذتها و شهوات قرار دارد، از اینرو هرکس به خود لذات دنیا و شهوات آن را بدهد داخل در جهنم خواهد شد».

[۱۱۰۳] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: «إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ، كَانَتْ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَالزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَ الْبِرُّ مُظِلُّ عَلَيْهِ وَ يَتَنَحَّى الصَّبْرُ نَاحِيَةً، فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ يَلْيَانِ مُسَاءَلَتَهُ قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْبِرِّ: دُونَكُمْ صَاحِبَكُمْ، فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونُهُ»^۲؛
امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «چون مؤمن داخل قبرش می‌شود، نماز در طرف راست او و زکات در طرف چپ او قرار می‌گیرند، و نیکی‌هایش از فراز سر بر او سایه می‌افکند، و صبر او در گوشه‌ای به انتظار می‌ایستد. چون آن دو فرشته‌ای که برای سؤال و جواب بر او وارد می‌شوند می‌آیند، صبر به نماز و زکات و نیکی‌های او می‌گوید: مراقب این رفیقان باشید، و اگر در جایی از حمایت از او ناتوان شدید، من حمایت از او را به عهده می‌گیرم».

[۱۱۰۴] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): «الصَّبْرُ صَبْرَانِ، صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَسَنٌ جَمِيلٌ، وَأَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ الصَّبْرُ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - عَلَيْكَ، وَالدُّكْرُ ذِكْرَانِ ذِكْرُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - عِنْدَ الْمُصِيبَةِ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَيْكَ، فَيَكُونُ حَاجِزاً»^۳؛

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند: «صبر بر دو نوع است: صبر بهنگام مصیب و تلخی که صبری خوب و زیبا است، و بهتر از این، صبر بهنگام پیش آمدن محرّمات الهی است. یاد خدا نیز بر دو نوع است: یاد خدا بهنگام مصیبت‌ها، و برتر از آن، یاد خدا بهنگام پیش آمدن آنچه

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۹.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۰.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۰.

حرام است، که این یاد مانع از انجام کار حرام می‌شود».

[۱۱۰۵] قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «لَمَّا حَضَرْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام الْوَفَاةُ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَ قَالَ: يَا بُنَيَّ! أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي حِينَ حَضَرْتَهُ الْوَفَاةُ وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ، يَا بُنَيَّ إِصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ مُرًّا»^۱؛

امام باقر عليه السلام فرمودند: «چون درگذشت پدرم امام سجاد عليه السلام نزدیک شد، مرا به سینه خود فشرد و فرمود: ای فرزند عزیزم! تو را به آنچه پدرم به هنگامی که وفاتش رسید به من سفارش کرد، و فرمود که پدرش او را به آن سفارش کرده سفارش می‌کنم، آن اینست که بر حق صبر کن هرچند این صبر تلخ باشد».

[۱۱۰۶] عَنْ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ، صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثَمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تَخُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ، وَ مَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعِمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تَخُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ»^۲؛

پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: «صبر بر سه گونه است: صبر بهنگام مصیبت، صبر بر اطاعت خدا، و صبر از معصیت خدا. هرکس بر مصیبتی صبر کند تا آنجا که بواسطه نیکوئی عزاداریش آن مصیبت را از سر بگذراند، خداوند برای او سیصد درجه نويسد که فاصله میان هریک از دو درجه همانند فاصله میان آسمان و زمین باشد؛ و هرکس بر اطاعت از خدا صبر ورزد خداوند برای او ششصد درجه نويسد، که فاصله میان هر دو درجه مانند فاصله میان اعماق زمین تا عرش باشد؛ و هرکس بر گناه صبر کند خداوند برای او

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۱.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۱.

نهیصد درجه نویسد، که فاصله میان هردو درجه مانند فاصله میان اعماق زمین تا آخر عرش باشد».

[۱۱۰۷] عن أبي عبد الله الصادق (عليه السلام) قال: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ بِالْمَوَاهِبِ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا، وَابْتَلَى قَوْمًا بِالْمَصَائِبِ فَصَبَرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ نِعْمَةً»^۱؛ امام صادق (عليه السلام) می فرماید: «خداوند - عَزَّ وَجَلَّ! - بر قومی نعمتهائی بخشید اما آنان شکر آن نعمتها را بجای نیاوردند، از اینرو آن نعمتها مایه وبال آنان شد. نیز قومی را به مصائب و مشکلاتی مبتلا ساخت اما آنان بر آن مشکلات صبر ورزیدند، از اینرو آن مشکلات برای آنان به نعمت تبدیل شد».

[۱۱۰۸] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: إِنِّي جَعَلْتُ الدُّنْيَا بَيْنَ عِبَادِي قَرْضًا، فَمَنْ أَقْرَضَنِي مِنْهَا قَرْضًا أَعْطَيْتُهُ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ عَشْرًا إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضِعْفٍ وَ مَا شِئْتُ مِنْ ذَلِكَ، وَ مَنْ لَمْ يَقْرَضْنِي مِنْهَا قَرْضًا فَأَخَذْتُ مِنْهُ شَيْئًا قَسْرًا فَصَبَرَ أَعْطَيْتُهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ لَوْ أُعْطِيتُ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ مَلَائِكَتِي لَرَضُوا بِهَا مِنِّي، قَالَ: ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَوْلَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! -: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ (فهذه واحدة من ثلاث خصال) وَ رَحْمَةٌ (اثنتان) وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» ثلاث، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): هَذَا لِمَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئًا قَسْرًا»^۲؛

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «خداوند متعال می فرماید: من دنیا را در میان بندگانم به قرض وانهادم، حال هرکس به خود من از این دنیا قرض دهد، در مقابل هر یک قرض ده تا هفتصد برابر پس می دهم، و هرکس به من قرض ندهد از او بزور می گیرم، حال اگر بر آن صبر کرد سه صفت به او می بخشم که اگر یکی از آن را به فرشتگانم می دادم به آن راضی می شدند. در اینجا امام صادق (عليه السلام) این آیه شریفه را خواندند: «کسانی که چون مصیبتی به

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۴۱.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۲.

آنها رسید گفتند: ما از آن خدا هستیم و به او باز می‌گردیم. صلوات - این یکی از آن سه صفت است - و رحمت پروردگارشان بر آنان باد - این دومین صفت آنان است - که هدایت یافتگانند - این سومین صفت آنان است. سپس امام صادق علیه السلام اضافه کردند: این برای کسی است که خداوند به زور از او چیزی بستاند».

[۱۱۰۹] قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ يَعْرِفُ الْبَلَاءَ يَصْبِرُ عَلَيْهِ وَ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ يُنْكَرُهُ»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «آنکس که بلاء الهی را بشناسد بر آن صبر می‌ورزد، و آنکس که آن را نشناسد ناپسندش می‌خواند».

[۱۱۱۰] عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: عَلَامَةُ الصَّابِرِ فِي ثَلَاثٍ: أَوَّلُهَا أَنْ لَا يَكْسَلَ، وَ الثَّانِيَةُ أَنْ لَا يَضْجَرَ، وَ الثَّالِثَةُ أَنْ لَا يَشْكُو مِنْ رَبِّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - ، لَأَنَّهُ إِذَا كَسَلَ فَقَدْ ضَيَعَ الْحَقَّ، وَ إِذَا ضَجَرَ لَمْ يُؤَدِّ الشُّكْرَ، وَ إِذَا شَكََا مِنْ رَبِّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - فَقَدْ عَصَاهُ»^۲؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «علامت انسان صبرپیشه سه چیز است: نخست آنکه کسل نشود، و دوم آنکه بی‌تاب نشود، و سوم آنکه از پروردگارش شکایت نکند؛ چرا که چون او کسل و سست شود حق را ضایع می‌کند، و چون بی‌تاب شود حق شکر را به جای نمی‌آورد، و چون از پروردگارش شکایت کند در حقیقت او را عصیان کرده است».

[۱۱۱۱] سَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ جَبْرَائِيلَ عليه السلام: «مَا تَفْسِيرُ الصَّبْرِ؟ قَالَ: تَصَبُّرٌ فِي الضَّرَاءِ كَمَا تَصَبُّرُ فِي السَّرَّاءِ، وَ فِي الْفَاقَةِ كَمَا تَصَبُّرُ فِي الْغِنَى، وَ فِي الْبَلَاءِ كَمَا تَصَبُّرُ فِي الْعَافِيَةِ، فَلَا يَشْكُو حَالَهُ عِنْدَ الْمَخْلُوقِ بِمَا يُصِيبُهُ مِنَ الْبَلَاءِ»^۳؛

پیامبر اکرم ﷺ از جبرائیل عليه السلام پرسیدند: «صبر چیست؟ گفت: آنکه همانگونه که در راحتی صبر می‌کنی در سختی نیز صبر پیشه کنی، و همانگونه که در ثروتمندی صبر می‌کنی در فقر نیز صبر پیشه کنی، و همانگونه که در عافیت و سلامتی صبر می‌کنی در

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۸۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۸۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۸۷.

بلاء نیز صبر پیشه کنی؛ بنا براین شکایت حال مصیبت‌آمیز خود را به نزد مخلوقات خدا نبری.»

[۱۱۱۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «كَمْ مِنْ صَبْرٍ سَاعَةٍ قَدْ أُورِثَتْ فَرَحًا طَوِيلًا، وَكَمْ مِنْ لَذَّةٍ سَاعَةٍ أُورِثَتْ حُزْنًا طَوِيلًا»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «چه بسیار که چند لحظه صبر کردن شادمانی طولانی‌ای بدنبال داشته، و چه بسیار که چند لحظه لذت ناراحتی طولانی‌ای بدنبال داشته.»

[۱۱۱۳] عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: «يَرْحَمُكَ اللَّهُ! مَا الصَّبْرُ الْجَمِيلُ؟ قَالَ: ذَلِكَ صَبْرٌ لَيْسَ فِيهِ شَكْوَى إِلَى النَّاسِ»^۲؛

جابر گوید: به امام باقر عليه السلام گفتم: خدایت رحمت کند! صبر جمیل چیست؟ فرمودند: «صبر جمیل صبری است که در آن از حال خود شکایت به مردم نبرند.»

[۱۱۱۴] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّا صَبْرٌ وَشِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا، قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! كَيْفَ صَارَ شِيعَتُكُمْ أَصْبَرَ مِنْكُمْ؟ قَالَ: لَأَنَّا نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ وَشِيعَتُنَا يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ»^۳؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «ما صبر پیشه‌ایم و شیعیان ما از ما پرصبرتر و بردبارترند. گفتم: فدایت شوم! چگونه شیعیان شما از شما صبورتر می‌باشند؟ آنحضرت فرمودند: این از آنروست که ما بر آنچه می‌دانیم صبر می‌کنیم، در حالی که شیعیان ما بر آنچه نمی‌دانند صبر می‌کنند.»

[۱۱۱۵] عَنْ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: «لَا يَذُوقُ الْمَرْءُ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: الْفَقْهُ فِي الدِّينِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ، وَ حُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعَاشِ»^۴؛

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۹۱.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۳.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۳.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۸۵.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: «انسان تا سه صفت در او پدید نیاید حقیقت ایمان را نمی‌چشد: دقت در دین، صبر بر مشکلات، و تدبیر درست در امر معاش».

[۱۱۱۶] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: «ثَلَاثٌ بِهِنَّ يَكْمُلُ الْمُسْلِمُ: التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، وَالتَّقْدِيرُ فِي الْمَعِيشَةِ، وَالصَّبْرُ عَلَى النَّوَائِبِ»^۱؛

امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: «سه چیز است که بواسطه آنها انسان مسلمان کامل می‌شود: تدبیر و توجه در دین، تدبیر در امر معیشت، و صبر در مشکلات».

[۱۱۱۷] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي وَصِيَّتِهِ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ: «إِيَّاكَ وَالْعُجْبَ وَسُوءَ الْخُلُقِ وَقِلَّةَ الصَّبْرِ، فَإِنَّهُ لَا يَسْتَقِيمُ لَكَ عَلَى هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثَةِ صَاحِبٌ، وَلَا يَزَالُ لَكَ عَلَيْهَا مِنَ النَّاسِ مُجَانِبٌ»^۲؛

امیرمؤمنان علیه السلام در سفارشات خود به فرزندشان محمد بن حنفیه فرمودند: «برحذر باش از خودبزرگ بینی و بدخلقی و کم صبری، چه با این سه صفت هیچ دوستی برای تو نمی‌ماند، و مادام که این سه صفت در تو باقی باشد از مردمان بدور خواهی بود».

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۸۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۸۶.

رذیلت سی و پنجم:

ناشکیبائی

رذیلت اخلاقی «ناشکیبائی»، در مقابل فضیلت صبر قرار دارد؛ این آیه شریفه بخوبی تقابل ایندو صفت را نشان می‌دهد: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحْصٍ»^۱: «حال ما را راه خلاصی نیست، برای ما یکسان است چه بیتابی کنیم، چه شکیبایی ورزیم».

ناشکیبائی و بی‌صبری که در عربی آن را «جَزَع» می‌خوانند، از نظر لغت اندوهی است که در اثر جستن محبوب - که می‌تواند شامل همه انواع محبوبهای انسان باشد - و بدست نیاوردن آن، پدید می‌آید. راغب در «المفردات» می‌آورد: «جَزَع از نظر معنی روشنتر از حزن و رساتر از آن است، چه حزن عام است و تمامی انواع اندوهها را در بر می‌گیرد، در حالی که جَزَع اندوهی است که انسان را از آنچه در پی آنست باز می‌دارد و او را از آن منقطع می‌سازد».

جَزَع از نظر معنی با فَزَع یکسان است، با این تفاوت که فَزَع بیشتر در باره اندوهی که در اثر ترس پدید آید، بکار می‌رود. این نکته نیز در کلام راغب به تصریح گرفته شده است. در قرآن کریم این استعمال اینگونه نشان داده شده:

«فَقَرَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ»^۲: «همه کسانی که در آسمانها و زمین

۱. ابراهیم، ۲۱.

۲. النمل، ۸۷.

هستند - مگر آن که خدا بخواهد - بترسند»

﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ﴾^۱: «چون بیم از دلهایشان برود».

جَزَعٌ با هَلَعٍ / حرص، نیز یکسان است؛ با این تفاوت که حرص درباره اندوهی که از حرص زدن درباره چیزی و بدست نیاوردن آن پدید می آید بکار می رود، اما جَزَعٌ از معنایی گسترده تر از این برخوردار است. به این سه آیه شریفه نیز بنگرید:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾^۲: «هر آینه آدمی را حریص و ناشکیبا آفریده اند * چون شری بدو رسد بیقراری کند * و چون مالی به دستش افتد بخل می ورزد».

منظور از این سخن، آنست که اگر اخلاق پژوهان لفظ جَزَعٌ را رها می کردند و بجای آن از هَلَعٌ سخن می داشتند، بهتر بود و غرض آنان را بیشتر آشکار می ساخت. این مطلب به چندین علت مورد تأکید ماست؛ در این شمار است:

۱. جَزَعٌ بیشتر در اعمال نشان داده می شود، و نسبت به «ملکه» - که امری نفسانی است - چندان ظهوری نخواهد داشت؛ از اینرو با مسائل علم اخلاق که صرفاً پیرامون ملکات اخلاقی صحبت می کند، چندان سازگار نخواهد بود.

۲. هَلَعٌ حرص شدید را نیز در خود نهفته دارد، از اینرو جَزَعٌ را نیز در بر خواهد گرفت؛ این درحالی است که کلمه جَزَعٌ نمی تواند معنای هَلَعٌ را پوشش دهد.

۳. مهمترین نکته در این میان، آنست که به شهادت قرآن کریم هَلَعٌ از معنایی بسیار گسترده برخوردار است، که حتی غم و شادی را نیز در بر می گیرد. از اینرو کسانی که بر ناراحتی ها صبر نمی نمایند را به همان سان در بر می گیرد، که ناشکیبان بر شادی ها را در بر می گیرد. این در حالی است که اگر کسی در شادمانی ها شکیبائی نورزد را، اهل جَزَع

۱. سبأ، ۲۳.

۲. المعارج، ۱۹ - ۲۱.

نمی‌خوانند. به این چند آیه به عنوان شاهی بر این سخن بنگرید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾^۱: «هر آینه آدمی را حریص و ناشکیبا آفریده‌اند * چون شری بدو رسد بیقراری کند * و چون مالی به دستش افتد بخل می‌ورزد * مگر نماز گزارندگان * آنان که به نماز مداومت می‌ورزند».

با اینهمه اما، سخن ما در همین رذیلتی است که در مقابل فضیلت صبر قرار دارد. از اینرو بدون آنکه به مباحث لغوی و منازعات علمی بپردازیم، اضافه می‌کنیم که: ناشکیبائی گونه‌ای از نابخردی و نادانی است، که بر قلب انسان غلبه می‌کند و اضطراب، پریشانی، بی‌ثباتی، سستی و اموری اینگونه را بصورت ملکه برای آدمی حاصل می‌نماید. پرواضح است که این امور تنها بهنگام مواجه شدن با مصیبت‌ها، سختی‌ها، مشکلات و یا خواستهای نفسانی‌ای همچون شهوت شکم، شهوت جنسی، ثروت، ریاست و ... پدید می‌آید. در اینصورت ناشکیبان چون به مشکلی برخوردند و یا از خواستی و شهوتی محروم مانند، ناشکیبائی کرده به جزع و اندوه وارد می‌شوند؛ از اینرو ناخواسته به اموری که هلاکت آنان را از پی خواهد داشت، دچار خواهند شد: ﴿مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا وَ لَا إِلَى هُوَ لَا﴾^۲: «سرگشتگان میان کفر و ایمانند: نه با اینان و نه با آنان».

ناشکیبائی - که آن را می‌توان «سبک‌سری» نیز خواند -، چون بر کسی غالب شود، عقل او را مستور داشته او را سفیه می‌نماید. از اینرو چون مشکلی پدید آید، زبانش به شکایت و دیگر اعضا و اندامهایش به امور ناشایست اخلاقی می‌پردازد، تانفس خود را آرام و خرسند سازد. اینان به اعمال دیوانگان رو می‌کنند و سخن آنان را بر زبان می‌آورند، و پرواضح است که در این حالت حتی اندکی اطاعت الهی همچون نماز و روزه واجب، بر

۱. المعارج، ۲۳ - ۱۹.

۲. النساء، ۱۴۳.

آنان سخت دشوار و سنگین خواهد بود: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^۱: «از شکیبایی و نماز یاری جوید. و این دو، کاری دشوارند، جز برای اهل خشوع».

و بدین ترتیب از عباداتی که به ظاهر از دشواری برخوردار است، روی گردان می شوند. در این زمینه می توان به جهاد اشاره کرد، که سبک سران و ناشکیبان هرگز بدان تمایلی نخواهند داشت: ﴿فَإِذَا أَنْزَلْتُ سُورَةً مُحْكَمَةً وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُنْظَرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَئِكَ لَهُمْ﴾^۲: «چون سوره ای از محکمت نازل شود که در آن سخن از جنگ رفته باشد، آنان را که در دلشان مرضی هست بینی که چون کسی که بیهوشی مرگ بر او چیره شده به تو می نگرند. پس برایشان شایسته تر».

چون ملکه ناشکیبائی بر جان کسی سایه افکند، چنان می شود که اندکی از خواسته های دنیائی می تواند قدم او را لرزانیده، او را به دره های گناه سوق دهد. پرواضح است که در اینصورت مواجهه با شهوات و خواستنی های لذیذی همچون شهوتهای جنسی، انسان ناشکیب سبک سر را بی تاب کرده او را در صدد آن می آورد، که تمامی زمین و ساکنان آن را فدا کند تا خود به آن خواسته اش دست یابد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾^۳: «در این دنیا کسی است از مردم که خدا را به درستی اعتقاد خویش گواه می گیرد و تو را سخنش درباره زندگی این دنیا به شگفت می دارد، در حالی که کینه توزترین دشمنان است * چون از نزد تو بازگردد، در زمین فساد کند و کشتزارها و دامها را نابود سازد، و خدا فساد را دوست ندارد * و چون به او گویند

۱. البقرة، ۴۵.

۲. محمد، ۲۰.

۳. البقرة، ۲۰۶ - ۲۰۴.

که از خدا بترس، خودخواهی‌اش او را به گناه کشاند. جهنم، آن آرامگاه بد، او را بس باشد».

بر این اساس، روشن می‌شود که این رذیلت در شمار صفات ناپسندی است، که شرور دنیا و آخرت را در خود نهفته دارد؛ و کسانی که به آن آلوده شده‌اند، حالتی ناپسندتر و سخت‌تر از دیوانگان می‌یابند؛ چرا که انسان بواسطه این رذیلت دست به کارهایی می‌برد که دیوانگان نیز از آن برحذر هستند. ناشیکبان و سبک‌سران دانسته دست به کاری می‌برند که نه نفعی برای آنان خواهد داشت، و گاه نه حتی ضرری به آنان وارد خواهد نمود؛ حرکاتی همچون حرکات کودکان و سفیهان: ﴿وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾^۱: «خدا از روی علم گمراهش کرد».

هرکس قرآن کریم را به بررسی گیرد، می‌بیند که در این کتاب آسمانی کارهایی از اینان نقل شده، که بیشتر به اعمال دیوانگان می‌ماند؛ این در حالی است که اینان را در شمار عاقلان نیز به حساب آورده‌اند! نمونه را نمرود و یارانش چون در مقابل سخن حق حضرت ابراهیم علیه السلام مبهوت شده توان پاسخگوئی به ایشان را از دست دادند - ﴿فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾^۲ - روش عاقلان را از دست داده روش دیوانگان را پیشه خود ساختند؛ چه در صدد برآمدند تا برای یاری الهه‌های پوشالین خود، ایشان را بکشند و یا در آتش افکنند: ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ﴾^۳: «پاسخ قوم او جز این نبود که گفتند: بکشیدش یا بسوزانیدش».

آنان اندیشه‌های خود را جمع کرده بر این مطلب اجماع کردند، که او را در میان بیابانی از هیزم که صبح و شب در جمع آوریش کوشیده بودند، بسوزانند. آورده‌اند که طول و عرض آن انبار هیزم چندین فرسخ در چندین فرسخ بود!

۱. الجاثية، ۲۳.

۲. البقرة، ۲۵۸.

۳. العنكبوت، ۲۴.

زان پس بجای آنکه در مقابل سخن حقّ او - که حقّانیتش برای آنان اثبات شده بود - خضوع کرده اندیشه او را بپذیرند، او را در آن صحرای آتش افکندند، تا خداوند متعال آتش را بر او سرد و سلامت ساخت: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»^۱: «گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش».

عجیب آنکه آنان بعد از این معجزه آشکار نیز، باز به او ایمان نیاوردند؛ بلکه بر این اندیشه رفتند که او را از شهر خود برانند و به مکانی دیگر تبعید کنند! تمامی این کارها آیا از کسی غیر از سفیهان و نادانان سر می‌زند؟

این روش نمرود و یاران اوست، که بنا بر ادّعی خود عاقلان آن قوم و خردمندانشان بودند. آنان این روش را تنها بخاطر غلبه سبک‌سری در پیش گرفتند؛ روشی که مادر فرزند مرده نیز بر آن به خنده درمی‌آید!

نمونه دیگر، روشی است که قوم فرعون در پیش گرفتند. آنان هرچند مورد تحقیر و استخفاف فرعون بودند، اما باز به اطاعت از او می‌پرداختند و حکومت او را بر خویشان می‌پذیرفتند؛ چه سبک‌سری آنان را از مقابله با سختی‌ها و نیز شهوات بازداشته بود: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ»^۲: «پس قوم خود را گمراه ساخت تا از او اطاعت کردند».

فرعون فرزندان آنان را می‌کشت و زنانشان را به اسارت می‌برد، چه برای او پیش‌بینی کرده بودند که بزودی فرزندی از دامن یکی از این مادران پدید خواهد آمد، که دشمن تو بوده تو را به قتل خواهد رسانید. او اما در نتیجه نادانی‌اش نخست به قتل عام کودکان دست برد، و زان پس آن طفل را در خانه محبت خود پرورش داد تا سرانجام حکومت او را سرنگون سازد: «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا»^۳: «خاندان فرعون یافتندش تا دشمنشان و سبب اندوهشان گردد»

۱. الانبیاء، ۶۹.

۲. الزخرف، ۵۴.

۳. القصص، ۸.

حضرت موسیٰ (علیه السلام) نیز پس از آنکه به نبوت مبعوث شد، معجزات فراوانی به آنان نشان داد، تا روش خویش را تغییر داده به معبود حقیقی گرایش یابند. عجیب آنکه ساحران دست از کیش خویش برداشتند و به پروردگار موسی گرایش یافتند، اما فرعون و یاران سفیهش به تهدید آنان پرداخته وعده کردند که آنان را با رنج و عذاب به قتل رسانند: ﴿قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُلْقُونَ * فَالْقُوا حَبَالَهُمْ وَ عَصِيَّهُمْ وَ قَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ اِنَّا لَنَحْنُ الْعٰلِبُونَ * فَالْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَاِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ * فَالْقَى السَّحَرَةُ سٰجِدِينَ * قَالُوا ءَاَمَنَّا بِرَبِّ الْعٰلَمِينَ * رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ * قَالَ ءَاَمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ اَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ اِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا قُطْعَنَ اَيْدِيكُمْ وَ اَرْجُلَكُمْ مِّنْ خِلَافٍ وَ لَا صَلْبَتِكُمْ اَجْمَعِينَ * قَالُوا لَا ضَيْرَ اِنَّا اِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ﴾^۱: «موسی به آنها گفت: هر چه می خواهید بیفکنید، بیفکنید * آنان ریسمانها و چوبهای خود بیفکندند و گفتند: به عزت فرعون که ما پیروز شدیم * و موسی عصایش را افکند. ناگاه همه آن دروغهایی را که ساخته بودند، بلعید * جادوگران به سجده افتادند * گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم * پروردگار موسی و هارون * گفت: آیا پیش از آنکه شما را رخصت دهم ایمان آوردید؟ هرآینه آن مرد، بزرگ شماست که شما را جادو آموخته است. خواهید دید. اکنون دستها و پاهایتان را از چپ و راست خواهم برید و همه تان را بر دار خواهم کرد * گفتند: باکی نیست، ما نزد پروردگارمان باز می گردیم».

پس از آن نیز چون آن حضرت (علیه السلام) در مقام احتجاج و استدلال بر آنان غلبه یافت، فرعون وزیر خود هامان را امر کرد تا برای فریفتن آنان برجی بلند بنا کند، تا فرعون بر فراز آن رفته خدای موسی را ببیند! زان پس نیز از فراز آن برج بازگشت و آنان را خبر داد که در آسمان خدای موسی را نیافته، ازینرو ایشان دروغزنی بیش نیست! ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَّعَلِّي اُبْلَغُ الْاَسْبَابَ * اَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَاطَّلَعَ اِلَى الْاِلٰهِ مُوسَى وَ اِنِّي

لَا ظَنُّهُ كَذِبًا^۱: «فرعون گفت: ای هامان، برای من کوشک بلندی بساز، شاید به آن درها دست یابم * درهای آسمانها. و خدای موسی را ببینم، زیرا پندارم که دروغ می‌گوید»
این همان نتیجه‌ای است که از سفاهت نمرود و فرعون و ... انتظار می‌رود؛ چه اینان هرچند بحسب ظاهر در شمار عاقل‌ترین مردان قوم خود بودند، اما بواسطه غلبه سبکسری و ناشکیبائی، از حکمی که عقلشان صادر می‌کرد فاصله گرفته و به اموری دست بردند، که حتی دیوانگان نیز از انجام آن اجتناب می‌نمایند.

در مقابل اینان، کسی که صبر ورزیده خواسته‌های نفسانی خود را به کنترل درآورد، زیرکی است که هیچ مانعی نمی‌تواند همچون پرده‌ای سیاه بر عقل و قلبش نشیند، و او را از ادراک صحیح بازدارد؛ چه در هنگام هجوم شبهات و خواسته‌ها، انسانِ شکیبا همچون خورشیدی است که از پس ابرهای تیره و بر فراز آن، همچنان به تابش خود ادامه می‌دهد، و آن ابرها مانعی برای نورافشانی او نخواهد بود:

﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۲: «و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان داشته بود، گفت: آیا مردی را که می‌گوید که پروردگار من خدای یکتاست و با دلیلهایی روشن از جانب پروردگارتان آمده است، می‌کشید؟»

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۳: «و خدا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، آن فرعون را مثل می‌زند آن گاه که گفت: ای پروردگار من، برای من در بهشت نزد خود خانه‌ای بنا کن و مرا از فرعون و عملش نجات ده و مرا از مردم ستمکاره برهان». قارون نیز هرچند در شمار خویشان موسی عليه السلام و مؤمنان قوم او بود، اما سفاهت بر او

۱. غافر، ۳۷ - ۳۶.

۲. غافر، ۲۸.

۳. التحریم، ۱۱.

غلبه کرد و پای در مسیری نهاد که تنها سفیهان آن را می پیمایند؛ چه چون به آزمایش مالی دچار شد و حضرت موسی علیه السلام از او خواست که با برگزیدن آخرت بر دنیا، حقوق واجب مالی خود را ادا کند و از امساک در این راه خودداری نماید، او نخست از ایشان خواست که به او تخفیف دهد؛ آن حضرت نیز تا راه بر او بسته نشود، این مطلب را پذیرفت و به اقتضای اراده الهی، بخشی از آن حقوق را بر او بخشید؛ اما او باز هم بر سفاهت خود پای فشرده گفت: «من این ثروت را از راه دانائی و ذکاوت خود بدست آورده‌ام، ازینرو فقیران را در آن صاحب حق ندانسته آنان را در آن شریک نخواهم کرد!».

ازینرو از احسان و نیکی نسبت به آنان - که در حقیقت نیکی در حق خودش بود -، بازماند؛ و سرانجام آنچه نمرود و فرعون در پی آن بودند را در پیش گرفت. چه بر آن شد که آبروی آن پیامبر بزرگ الهی را مورد حمله قرار دهد، تا ایشان نتواند او را به چنین اموری دعوت نماید. آورده‌اند که قارون زنی زناکار را اجیر کرد، تا نسبت گناه به ایشان داده فرزند نوزادی که در خانه داشت را فرزند ایشان قلمداد کند! آن زن اما به امر الهی در میان مردم دامن آن حضرت را از این گناه پاک دانسته، به توطئه قارون اعتراف کرد؛ در این حال زمین دهان گشود و او و ثروتش را در خود فرو برد.

این مطلب به تفصیل در قرآن کریم حکایت شده، تا انسانها با خواندن آن دست از سفاهت بشویند و از سبک سری بازمانند: ﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ * وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ * قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ * فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ * وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

وَيُكَلِّمُ تَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقِّهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ * فَخَسَفْنَا بِهِ وَ
 بِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ^۱: «قارون از قوم موسی بود که بر
 آنها افزونی جست. و به او چنان گنجهایی دادیم که حمل کلیدهایش بر گروهی از مردم
 نیرومند دشوار می نمود. آن گاه که قومش به او گفتند: سرمست مباش، زیرا خدا سرمستان
 را دوست ندارد * در آنچه خدایت ارزانی داشته، سرای آخرت را بجوی و بهره خویش را
 از دنیا فراموش مکن. و هم چنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین از پی فساد
 مرو که خدا فسادکنندگان را دوست ندارد * گفت: آنچه به من داده شده، در خور دانش من
 بوده است. آیا ندانسته است که خدا پیش از او نسلهایی را هلاک کرده که قوتشان از او
 افزون تر و شمارشان بیشتر بوده است؟ و این مجرمان را از گناهشان نمی پرسند * آراسته
 به زیورهای خود به میان مردمش آمد. آنان که خواستار زندگی دنیوی بودند گفتند: ای
 کاش آنچه به قارون داده شده ما را نیز می بود، که او سخت برخوردار است * اما
 دانش یافتگان گفتند: وای بر شما. برای آنها که ایمان می آورند و کارهای شایسته می کنند
 ثواب خدا بهتر است. و بدین ثواب جز صابران نرسند * پس او و خانه اش را در زمین فرو
 بردیم و در برابر خدا هیچ گروهی نداشت که یاریش کند».

این بحث را با استدلالی که ابلیس لعین برای موجه ساختن نافرمانیش از امر حضرت
 پروردگار ارائه کرد، به پایان می بریم. او چون مأمور شد که به آدم سجده نماید، چنین
 وانمود کرد که من از آتشم، در حالی که او از خاک آفریده شده، بنا بر این من اشرف و برتر
 از او هستم و سجده فرادست بر فردوست جائز نیست! ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ
 لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ
 طِينٍ^۲: «گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود

۱. القصص، ۸۱ - ۷۶.

۲. ص، ۷۶ - ۷۵.

آفریده‌ام منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا مقامی ارجمند داشتی؟ * گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل».

این در حالی است که خداوند او را امر فرمود که بر جسد آدم سجده کند، تا چنین استدلالی حداقل در ظاهر درست نماید؛ بلکه امر فرموده بود تا همه فرشتگان بر روح آدم - که خود در شمار امر پروردگار و منسوب به او بود - سجده آورند؛ و پرواضح است که روح او بواسطه انتسابش به حضرت حق، شایستگی آن را داشت که مسجود همه موجودات واقع شود: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱: «چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید».

قرآن کریم در بسیاری از موارد، به نقل داستانها و حکایات انبیاء علیهم‌السلام و اقوام گذشته می‌پردازد، و در همه آن موارد به وضوح بیان می‌دارد، که اگر صبر در جان انسان ریشه ندوانیده باشد، او دچار سبک‌سری و سفاقت شده به بی‌تابی دچار می‌شود. ازینرو مصداق آیه شریفه: ﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲: «اینان کرانند، لالانند، کورانند و هیچ در نمی‌یابند»، و آیه شریفه: ﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾^۳: «کرانند، لالانند، کورانند، و باز نمی‌گردند» واقع می‌شود؛

زان پس، گمراه‌تر از چهارپایان و بلکه بی‌ارزش‌تر از آنها می‌شود! ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۴: «اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهایند»؛ ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۵: «بدترین جانوران در نزد خدا این کران و لالان هستند که در نمی‌یابند».

۱. الحجر، ۲۹.

۲. البقرة، ۱۷۱.

۳. البقرة، ۱۸.

۴. الأعراف، ۱۷۹.

۵. الأنفال، ۲۲.

ازینرو، صحیح است که کسی ناشکیبائی را مادر همهٔ رذائل بخواند؛ همانگونه که فضیلت مقابل آن - یعنی صبر - را، می‌توان مادر همهٔ فضائل دانست.

مراتب سبک‌سری و ناشکیبائی

این رذیلت را نیز همچون دیگر رذائل، مراتبی است؛ چه به اعتبار سخن حکیمان همهٔ رذائل مقول به تشکیک بوده از عرضی عریض برخوردار است. مهمترین این مراتب را اینگونه می‌توان برشمرد:

۱. مرتبهٔ نخست

این مرتبه که ضعیفترین مراتب این رذیلت اخلاقی است، عبارت از آن است که اندوه و غمی در جان آدمی نشیند و در آن متمکن گردد؛ بدین ترتیب به ناگزیر آن اندوه در زبان و سائر اندامها ظاهر می‌شود. شکایت از فقدان دوستان و آنچه دلخواه آدمی است، که به صورت شکایت از خداوند، از سائر مردمان، از دهر و روزگار، دنیا، بخت و اقبال و مواردی اینگونه ظاهر می‌شود، در این شمار است. افرادی که به این مرتبه از رذیلت ناشکیبائی متّصف شده‌اند، ناخودآگاه به مذمت خود پرداخته این بیت را بر زبان می‌آورند:

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد!
این مرتبه، در میان مردم سخت شایع است، بگونه‌ای که می‌توان گفت تنها شمار اندکی از آنان از دام این رذیلت رهائی یافته‌اند.

سرّ این مطلب نیز، در آنست که دنیا جایگاهی است که در میان بلاها قرار گرفته، و در این جایگاه آدمی نمی‌تواند به همهٔ اهداف و اغراض خود واصل شود. ازینروست که گفتیم عموم مردمان به این رذیلت آلوده‌اند، چه انگشت شماری از انسانها به درجات تحلیه رسیده در این درجات به زینت صبر آراسته شده‌اند؛ چه آنان که گام در وادی سلوک

می‌نهند اندکند، و آنان که به مرتبه صبر واصل می‌شوند، اندک‌تر. توجه کنیم که چه بسیار مسلمانانی که مقید به ظواهر شرع شده تمامی دستورات ظاهر شریعت را به انجام می‌گیرند، از اینرو مهار نفس اماره را در دستان خود داشته چنان بواسطه فضل خداوند بر آن مسلط می‌شوند، که گرداگرد کبائر و صغائر نمی‌گردند؛ اینان اما هنوز از منازل تخلیه نفس از رذائل نجسته‌اند، و به منازل تحلیه نپیوسته‌اند؛ ازینرو به زینت صبر متحلی نشده‌اند تا بتوانند در مقابل ناکامی‌های روزگار صبر پیشه کرده از دام اندوه و ناله برهند.

این در حالی است که بسیار، بلکه تمامی مردم، هرگز به فکر تهذیب نفس نیفتاده اهتمامی به آن نخواهند داشت؛ و هرچند تهذیب از رذائل و آراستن جان به فضائل، در شمار واجب‌ترین واجبات آدمی است، اما هیچ عنایتی از جانب آنان به این سو مبذول نمی‌شود. بر این اساس روشن است که تعداد کسانی که از دام رذیلت سبک‌سری رهایی یافته‌اند، آن اندازه کم‌شمار است که اصلاً نمی‌توان آنان را در مقابل همه انسانها به حساب آورد!

اکنون تا اهمیت این فضیلت - که در سایه تهذیب نفس پدید می‌آید - آشکار گردد، اشاره می‌کنیم که خداوند در آیه‌ای از آیات قرآن کریم، به یازده نوع قسم یاد می‌فرماید، تا اهمیت آن را نشان دهد و توجه دست‌کم مسلمانان را به آن برانگیزد: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۱: «هر که در پاکی آن کوشید رستگار شد * و هر که در پلیدی‌اش فرو پوشید نومید گردید»؛

زان پس حکایت قوم ثمود عَلَیْهِمُ السَّلَامُ و تکذیب آنان نسبت به ایشان را یاد می‌کند، تا نشان دهد که چگونه عذاب دنیا و آخرت را بر خود خریدند؛ چه پای در این راه ننهادند و جان خود را از این رذیلت نپالودند.

۲. مرتبه دوم

مرتبه دوم این رذیلت، آنست که آدمی در قلب خود اندوهی شدید احساس نماید، بگونه‌ای که هیچ جایی برای شادی و نشاط در قلبش باقی نماند. در این مرتبه آنچنان هم و غم و اندوه و پریشان خاطری و ترس بر جان انسان سایه می‌افکند، که تمامی این امور ناخواسته بر اندامهای انسان - و بویژه بر زبان او - جریان می‌یابد. آیه شریفه ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾: «بگو: هر کس به طریقه خویش عمل می‌کند» بر همین مطلب دلالت می‌کند.

این حالت سرانجام به ضعف اعصاب ختم شده، در این صورت انسان هیچ کنترلی بر اعصاب و روان خود نخواهد داشت. در اینصورت سخنانی بر زبان و اعمالی بر اندامهای او آشکار می‌شود، که نشان دهنده روش سفیهان و نابخردان است؛ گویا این شخص خود در شمار سفیه‌ترین سفیهان قرار می‌گیرد!

۳. مرتبه سوم

مرتبه سوم اما، مربوط به کسانی است که عقده خود کم‌بینی در آنان متمکن شده، تمامی نفس آنان به تصرف این رذیلت درآمده است. اینان حتی راضینند که هزاران انسان را فدا کنند تا به خواسته خود برسند و از این رذیلت آسوده شوند؛ ازینرو گاه دست به کارهایی می‌برند که درنده‌ترین حیوانات وحشی نیز از آن ابا دارند: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱: «بدترین جانوران در نزد خدا این کران و لالان هستند که در نمی‌یابند».

نیز چون لذتی از لذتهای زودگذر دنیا به آنان رو کند، حاضرند تا تمامی عالم را فدای

۱. الأنفال، ۲۲.

رسیدن خود به آن لذت نمایند. اینان دیوانگانی هستند که در دستی شمشیر و در دستی دیگر سفاهت خود را آشکار می‌سازند؛ سفاهت آنان را راهبری می‌کند تا با شمشیر به آمال و آرزوهای خود واصل شوند. این مطلب بوضوح در دنیای بظاهر متمدّن امروز مشاهده می‌شود، دنیائی که در حقیقت هیچ‌رنگی از تمدن نپذیرفته، و تنها توحشی منظم را به نام تمدن ارائه کرده. است به این چند آیه شریفه بنگرید:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾^۱: «به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد»؛

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾^۲: «و بترسید از فتنه‌ای که تنها ستمکارانتان را در بر نخواهد گرفت»؛

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾^۳: «اگر شما را مصیبتی رسد، به خاطر کارهایی است که کرده‌اید. و خدا بسیاری از گناهان را عفو می‌کند».

راه پاکسازی نفس از این رذیلت

پیش از این در مجلد اول این کتاب، از راههای موجود برای تهذیب نفس از عموم رذائل، سخن داشتیم. اکنون پیش از آنکه راههای ویژه خلاصی از رذیلت حاضر را بیان نماییم، تذکر می‌دهیم که مراجعه به آن مبحث در بحث حاضر سخت نافع است و کارآ؛ چه قرآن کریم رذیلت ناشکیبائی را گوئی جزئی از طبیعت و طینت انسان می‌داند: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾^۴: «هر آینه آدمی را حریص و ناشکیبا آفریده‌اند»؛

از اینرو مقابله با آن هم به مراجعه به راههای عمومی مقابله با رذائل، و هم به راههای

۱. الزّوم، ۴۱.

۲. الأنفال، ۲۵.

۳. الشوری، ۳۰.

۴. المعارج، ۱۹.

ویژه خویش نیازمند است. شاید سرّ این مطلب نیز در آن باشد، که عموم مردم به این ردیلت آلوده‌اند، ورنه پرواضح است که ناشکیبائی طبیعت و ذاتی انسان نبوده فقط و فقط در شمار صفات اوست.

آنچه پیش از این دربارهٔ روش تحصیل فضیلت صبر گفتیم نیز، در مبحث فعلی نافع خواهد بود.

در اینجا، شایسته است تا یادآوری شود که مراعات واجبات و محرمات شرعی، به عنوان مقدمه‌ای برای بدست آوردن این فضیلت، امری ناگزیر بوده بدون این مقدمه نمی‌توان به آن فضیلت والا دست یافت. قرآن کریم نیز این مطلب را در ابتدای این مبحث - که در این سطور به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت -، یادآوری فرموده است.

نیز اشاره به این مطلب خالی از فائده نخواهد بود، که آیا اموری که زین پس از آن سخن خواهیم داشت، خود نفس را از رذائل پیراسته می‌سازد، و یا آن را آماده می‌سازد تا نور الهی و رحمت او را دریافت داشته، پس از آن از این الودگی‌ها پاکیزه گردد؟.

ظاهر شماری از آیات قرآن کریم بر مطلب اوّل دلالت می‌نماید؛ هرچند بر اساس ظاهر شماری دیگر از آیات همان کتاب آسمانی، و نیز با توجه به آنکه تنها معلّم اخلاق حضرت حق است و بس، دومین مطلب نیز از قوت بسیاری برخوردار خواهد بود. به این آیه شریفه توجه کنید: ﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَكُمُ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَّيْ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ﴾^۱: «و اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی‌بود، هیچ یک از شما هرگز روی پاکی نمی‌دید. ولی خدا هر کس را که بخواهد پاکیزه می‌سازد»؛

چه ظاهر این آیه شریفه بر آن دلالت می‌نماید، که پرداختن به واجبات و اجتناب از محرمات و گناهان، انسان را مصداق آیه شریفه ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ﴾: «ولی خدا

هر کس را که بخواهد پاکیزه می‌سازد» قرار می‌دهد؛ که اینچنین کس بوسیله خود حضرت حق راهنمایی و از گناهان پیراسته می‌گردد.

ما این مبحث را با حکایت این چند آیه، و ارائه توضیحی کوتاه پیرامون آن، به پایان می‌بریم: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصْلِينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّمَ الدِّينِ * وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ * إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ﴾^۱: «هر آینه آدمی را حریص و ناشکیبا آفریده‌اند * چون شری بدو رسد ببقاراری کند * و چون مالی به دستش افتد بخل می‌ورزد * مگر نماز گزارندگان * آنان که به نماز مداومت می‌ورزند * و آنان که در اموالشان حتی است معین * برای گدا و محروم * و کسانی که روز قیامت را تصدیق می‌کنند * و کسانی که از عذاب پروردگارشان ترسانند * که از عذاب پروردگارشان در امان نتوانند بود * و کسانی که شرمگاه خویش نگه می‌دارند * مگر برای همسرانشان یا کنیزانشان، که در این حال ملامتی بر آنها نیست * و آنان که جز این را بطلبند، متجاوزان هستند * و کسانی که امانت‌ها و عهد‌های خود را رعایت می‌کنند * و کسانی که شهادت خویش به حق ادا می‌کنند * و کسانی که بر نمازهاشان مواظبت دارند * اینان در بهشت، گرامی هستند».

توضیحی پیرامون این آیات

این آیات در مرحله نخست نشان می‌دهد، که کسانی که به این امور عمل نمایند، می‌توانند

رذیلت ناشکیبائی را از جان خویش رفع نمایند، و یا دست‌کم آتش آن را از فروزانی و سوزانی بازدارند.

گذشته از این، با تدبّر در این مجموعه آیات، می‌توان برنامه‌ای عملی برای تهذیب نفس استخراج نمود، تا آدمی اندک اندک از این رذیلت رهائی یابد. این برنامه را اینگونه می‌توان تنظیم و ارائه کرد:

۱. نماز

نماز، که در این برنامه دو مرتبه به عنوان مقدّمه و مؤخّره یاد شده است. این تکرار از آنروست که اهمّیت آن نشان داده شود؛ چه نماز در سیر بسوی بارگاه عزّت الهی مهم‌ترین ارکان و شرائط می‌باشد؛ حضرت حق خود می‌فرماید: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۱: «از شکیبایی و نماز یاری جوئید». پافشاری و محافظت بر نماز نیز در همین راستا به بیان آمده، تا واجب بودن اهتمام به آن، بویژه در ابتدای وقت، نشان داده شود.

۲. قانون مواسات و برادری

توضیح آنکه از آیات قرآن کریم و نیز احادیث معصومان علیهم‌السلام، بخوبی روشن می‌شود که بر تمامی مسلمین اتفاق به اندازه‌ای که در توان آنان است، واجب بوده، یکایک آنان می‌باید از آنچه خداوند در اختیارشان نهاده اتفاق نمایند.

این بخشش و اتفاق می‌تواند شامل مال، ریاست، دانش و یاد دیگر اموری باشد که در اختیار آنان است. به این فهرست می‌توان اتفاقات مالی واجب - همچون زکات و خمس - را نیز اضافه نمود: ﴿لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُتَّقِ اللَّهَ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا

۱. البقرة، ۴۵.

يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَّا آتَاهُ^۱: «هر مالداري از مال خود نفقه دهد، و کسی که تنگدست باشد، از هر چه خدا به او داده است نفقه دهد. خدا هیچ کسی را مگر به آن اندازه که به او داده است مکلف نمی‌سازد».

این آیات، «حق معلومی» که در آیات گذشته به اشاره گرفته شده بود را، بیان می‌نماید، و بروشنی از وجوب آن به اندازه‌ای که برای انسان میسر است - خواه اندک و یا بسیار -، سخن می‌گوید.

شایسته تذکر است که هرچند فقیهان اُمت، بر آن رفته‌اند که جز از خمس و زکات هیچ حق مالی واجب دیگری در اموال انسانها نیست، اما این سخن منافاتی با آنچه در این بند آورديم نخواهد داشت. چه منظور آنان از حقوق واجب مالی، تنها حقوقی است که در شمار فروع دین بوده کسی که به آنکار آن بپردازد، از احترام مسلمانی خارج است، و چون از پرداخت آن ایا کند حاکم به قهر آن را از او بازخواهد ستاند: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾: «از داراییهایشان صدقه بستان»؛

ورنه قانون مساوات و وجوب انفاقهای عام، منافاتی با آن سخن نخواهد داشت. آخرین نکته در این زمینه، آنکه رعایت این قانون برای کسانی که سر در راه کمال نهاده‌اند، سخت واجب بوده آنان را به مراتب والائی از فضائل نائل می‌نماید؛ همانگونه که می‌تواند ردائلی همچون ناشکیبائی و سبک‌سری را از نفس آنان برطرف نماید.

۳. ایمان به قیامت

ایمان به روز رستاخیز، در تعدیل غرائز انسان و لجام زدن به نفس اماره تا در تبعیت از هوی و هوس سرکشی ننماید، از مهمترین عوامل به شمار است. گذشته از «ایمان» به قیامت، قرآن کریم برآنست که حتی ظنّ به قیامت و احتمال وقوع آن نیز، می‌تواند نفس را

۱. الطَّلَاق، ۷.

کنترل نموده از تندروی باز دارد: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ * أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ^۱: «وای بر کم فروشان * آنان که چون از مردم کیل می ستانند آن را پُر می کنند * و چون برای مردم می پیمایند یا می کشند از آن می کاهند * آیا اینان نمی دانند که زنده می شوند * در آن روز بزرگ؟».

بلکه فراتر از این، این کتاب آسمانی ادعا می کند که انکار معاد، تنها برای آنست که آدمی فراروی خود را گشوده ببند و بدون تقیّد به شرع و لوازم آن، افسارگسیختگی نماید. این امر بدون تردید به خاموشی نور عقل و سرکوب آن می انجامد، تا آدمی از ملامت آن رها شده بدون احساس پشیمانی، تندروی نماید: ﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ * أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنَّنَا نَجْمَعُ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ * بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ^۲: «قسم می خورم به روز قیامت * و قسم می خورم به نفس ملامتگر * آیا آدمی می پندارد که ما استخوانهایش را گرد نخواهیم آورد؟ * آری، ما قادر هستیم که سر انگشتهایش را برابر کنیم * بلکه آدمی می خواهد که در آینده نیز به کارهای ناشایست پردازد».

فراوانی آیاتی که درباره معاد در قرآن آمده - عددی فراتر از یک هزار آیه! - نشان دهنده دیدگاه آن درباره این آموزه مهم اعتقادی است؛ همانگونه که اعتقاد به آن و بویژه تصدیق قلبی آن، در خشکانیدن شاخه خشک ناشکیبائی و نشاندن درخت پرطراوت صبر بجای آن، نافع خواهد بود.

این مطلب بروشنی در جوامعی که در اثر ایمان قلبی به صبر آراسته شده اند نیز، به چشم می آید؛ چه آمار جرم و جنایات گوناگون در اینگونه از جوامع، بسیار کمتر از جوامعی است که به صبر زینت نیافته اند.

۱. المطففين، ۵ - ۱.

۲. القيامة، ۵ - ۱.

۴. حفظ عفاف و غیرت

پیش از این در مجلد دوم کتاب حاضر، از اهمّیت عفاف برای زنان و مردان سخن گفتیم، و دانستیم که این فضیلت در شمار مهمترین فضائل اخلاقی انسان قرار دارد. عفاف برای انسان همچون نمک غذا و یا برتر از آن، همچون روح برای جسد بوده، پیدایش جامعه پاکیزه عاری از گناه و جرم، تنها در گرو وجود آن است. از همین روست که در همه روزگاران، دشمنان انسانیت در پی آن بوده اند که با محو این فضیلت از جوامع، انسانها را به انواع آلودگی ها ملوث ساخته آنان را از شرافت خود تهی سازند: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱: «فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه فرقه ساخت. فرقه ای را زبون می داشت و پسرانشان را می کشت و زنانشان را زنده می گذاشت که او از تبهکاران بود».

در روزگار ما نیز، که اختیار بخش عمده ای از جهان بدست یهود افتاده، ترویج مسائل جنسی و تبلیغهای گوناگون آن، تنها با همین هدف صورت می گیرد و بس. جای بسی تأسف است که اینان در جامعه شیعی ما نیز به اهداف خود رسیده، توانسته اند شماری از جوانان را جذب تبلیغات و در نتیجه اهداف شوم خود نمایند. خداوند آنان را که اکنون بر عقل بسیاری از مردم غالب شده اند، مغلوب ساخته شر آنها را از سر بشریت کم نماید!

در این رابطه، اسلام در مرحله نخست از هر آنچه که موجب غلیان و طوفان غرائز جنسی است، جلوگیری نموده آن را حرام بر شمرده است؛ حرمت غناء و لهو نیز از همین روست. شدت تأکید اسلام بر این مطلب، بگونه ای است که گویا غناء چیزی در عرض بت پرستی دانسته شده است: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^۲: «پس،

۱. القصص، ۴.

۲. الحج، ۳۰.

از بتهای پلید و سخن باطل و دروغ اجتناب ورزید.

امام صادق علیه السلام «قول زور» مذکور در این آیه را، به غناء و آلات لهوی موسیقی و مجالس مخصوص آن تفسیر فرموده‌اند؛^۱ چه در هر حال این امور در شمار بارزترین مصادیق «قول زور» می‌باشد.

اختلاط مردان و زنان، بی‌حجابی، خودنمائی، دلبری و اموری اینگونه - که در روایات بسیاری در شمار زنا و مساوی با آن دانسته شده است - نیز، از همینرو بشدت حرام اعلام شده، تا زمینه‌های تحریک جنسی در جامعه از میان رفته انسانها به کمال و رشد لازم خود دست یابند. این مطلب بوضوح از این دو آیه شریفه - که درباره مردان و زنان پاکدامن نازل شده - قابل استفاده می‌باشد:

«مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتٍ أَخْدَانٍ»^۲: «و باید که پاکدامن باشند نه زناکار و نه از آنها که به پنهان دوست می‌گیرند»
 «مُحْصَنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ»^۳: «به طور زناشویی نه زناکاری و دوست‌گیری».

کوتاه سخن آنکه در قرآن کریم بیش از ده آیه به چشم می‌آید، که از برانگیخته شدن غرائز جنسی در فضائی غیر از چهارچوب مورد امضاء شرع، نهی نموده مؤمنان را از آن بازداشته است.

در مرحله دوم نیز، این گناه را در شمار زنا آورده و هردو را از بزرگترین گناهان کبیره خوانده است. به این دو آیه، که حکم دنیائی اینان را روشن می‌سازد، توجه فرمائید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۴:

۱. بحار الأنوار، ج ۷۳ ص ۳۵۶.

۲. النساء، ۳۵.

۳. المائدة، ۵.

۴. النور، ۱۹.

«برای کسانی که دوست دارند در باره مؤمنان تهمت زنا شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردآور مهیاست»؛

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱: «زن و مرد زناکار را هر یک صد ضربه بزنید. و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، مباد که در حکم خدا نسبت به آن دو دستخوش ترحم گردید. و باید که به هنگام شکنجه کردنشان گروهی از مؤمنان حاضر باشند».

در مرحله سوم نیز، از ازدواج مردان بدکار با زنان پاکدامن، و نیز مردان پاکدامن با زنان بدکار، بصورت اخلاقی نهی فرموده؛ انسانهای پاکدامن را ویژه یکدیگر دانسته، تا مبادا دامن آنان از بدکاری دیگران غباری بر خودپذیرد: ﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲: «مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک را نمی‌گیرد، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک نمی‌گیرد. و این بر مؤمنان حرام شده است».

آیات بسیاری نیز حکم آخرت اینان را مشخص می‌سازد. در این آیات تصریح شده که اگر کسی که به چنین گناهی آلوده شده بدون توبه فوت نماید، از گناهی همچون قتل و یا شرک برخوردار بوده، عذابی ابدی در پیش رو خواهد داشت: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا﴾^۳: «و هر که این کارها کند، عقوبت گناه خود را می‌بیند * عذابش در روز قیامت مضاعف می‌شود و تا ابد به خواری در آن عذاب خواهد بود».

در مرتبه چهارم نیز، شریعت اسلام بر ازدواج تأکید کرده فراهم سازی وسایل ازدواج

۱. النور، ۲.

۲. النور، ۳.

۳. الفرقان، ۶۹ - ۶۸.

جوانان محروم از همسر را، در شمار وظائف جامعه اسلامی قلمداد می‌کند: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۱: «عزبهایتان را و غلامان و کنیزان خود را که شایسته باشند همسر دهید. اگر بینوا باشند خدا به کرم خود توانگرشان خواهد ساخت».

از آنچه گذشت، در یافتیم که بنظر اسلام، عفت زنان و غیرت مردان از بسیاری از مفاسد اخلاقی، و از آنجمله از سبک‌سری و برقرار ساختن روابط سفیهانه، جلوگیری می‌نماید.

۵. پای‌بندی به پیمانها و رد نمودن امانتها

پای‌بندی به پیمان و رد امانت، در شمار واجبات عقلی است؛ از اینرو حکم شرع به وجوب آن نیز تابع حکم عقل بوده، در تمامی خصوصیات از آن تبعیت می‌نماید. بر این اساس، تمامی این موارد هم از نظر عقل و هم از نظر شرع واجب بوده سخنی در اصل وجوب آن نیست. آنچه در اینجا قابل تذکر است، آنست که در این زمینه تفاوتی میان پیمانهای مردم با یکدیگر، و پیمانهای آنها با حضرت حق نبوده، ازینرو بر مردم واجب است که هم به پیمان ازلی خود با خداوند وفا کنند، و هم امانتی که او - جل و علا! - به ایشان سپرده را به صاحب اصلیش رد نمایند: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۲: «ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت بر دوش گرفت، که او ستمکار و نادان بود».

مفسران، محدثان و عالمان شیعی و سنی، در تفسیر «امانت» به آرائی چندگرایش یافته‌اند. بنظر ما، امانت از معنایی عام برخوردار است، که تمامی آنچه می‌تواند امانت الهی شمرده شود را، در بر می‌گیرد. در این میان، قلب انسان که عرش رحمن بوده اکنون

۱. النور، ۳۲.

۲. الأحزاب، ۷۲.

بودیعت به نزد آدمی نهاده شده، در شمار مهمترین مصادیق امانت می باشد. حضرت حق در یکی از احادیث قدسی با توجه به اهمیت این ودیعه می فرماید: [۱۱۱۸] «لَمْ يَسْعِنِي سَمَائِي وَ لَا أَرْضِي وَلَكِنْ وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»^۱: «آسمان و زمین من وسعت آن ندارند که مرا در خود گیرند، اما قلب بنده مؤمن من مرا در بر می گیرد».

به همین ترتیب، رعایت امانت پیامبر اکرم ﷺ - که همان کتاب ایشان و عترتشان است - نیز، واجب می باشد. پیامبر عظیم الشان اسلام، در موارد بسیاری که نقل آن به حدّ تواتر رسیده است، می فرمایند: [۱۱۱۹] «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^۲: «من در میان شما دو چیز پربها را به یادگار می گذارم: کتاب خدا و خاندان خود را، این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند».

رعایت دیگر امانتها نیز در همین شمار است، امانتهائی که در اثر زندگی فردی و اجتماعی انسان، همچون حقّی بر گردن او پدید می آید. در این شمار است غرائز او، جسمش، فرزندان، همسر، اموال، جامعه، نزدیکان، نیازمندان و ...، که بررسی کامل آن نیازمند به تدوین کتابی مستقلّ است.

از اینرو مفهوم امانت بسیار گسترده تر از مفهومی است که در عرف مردم شایع بوده، تنها آن را امانت می شمارند؛ بلکه همه امانتها را می باید به صاحبش رد نمود و بر همه پیمانها وفاداری کرد.

۶. ادا نمودن شهادت

ادای شهادت، یکی از واجبات مؤکد است، که در قرآن کریم کتمان و انکار آن در شمار گناهان کبیره بر شمرده شده؛ حتّی وجود آن در قلب انسان علامت گناهکاری آن شمرده

۱. بحار الأنوار، ج ۵۵ ص ۳۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۳ ص ۱۳۲.

شده است: ﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾^۱: «هر کس که شهادت را کتمان کند، به دل گناهکار است».

این برنامه، بدون تردید نفس انسان را از سبک سری پالوده نموده آدمی را به کمال خود در این زمینه راهنمایی می‌کند.

با اینهمه اما، صبر بر مشکلات بویژه مصائبی که برای انسان و یانزدیکان و دوستانش رخ می‌دهد، کلید اصلی دست یابی به این فضیلت است؛ کلیدی که دست یافتن به آن، خود سخت دشوار می‌نماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به عدالت فرمانروا باشید و برای خدا شهادت دهید، هر چند به زیان خود یا پدر و مادر یا خویشاوندان شما - چه توانگر و چه درویش - بوده باشد».

واضح است که بهترین ریاضت‌های شرعی و نیکوترین آنها، ریاضتی است که تلخ‌تر و سخت‌تر بوده بیشتر انسان مجاهد را در معرض سختی نهد؛ اقرار به گناهان و اشتباهات و درخواست عذر از کسی که اشتباهی در حق او رفته، و پذیرش نقدهای دیگران، در همین شمار است؛ که با صبر بدست می‌آید و انسان را از سبک سری وامی‌رہاند. امام صادق (ع) می‌فرماید: [۱۱۲۰] «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي»^۳: «دوست‌داشتنی‌ترین یاران من، کسی است که عیوب مرا به من اهدا نماید».

انسانهای بزرگوار نه تنها عذر دیگران را می‌پذیرند، که خود اقرار به خطای خود نیز می‌نمایند؛ چه بزرگوارِ آنان مقتضی است تا بار خطا را بردوش نکشیده خود را از فرجام آن رهائی دهند.

* * *

۱. البقرة، ۲۸۳.

۲. النساء، ۱۳۵.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۳۹.

در پایان این مبحث نیز، به شماری از روایات سراسر نور مربوط به این باب، اشاره می‌کنیم؛ تا خداوند به برکت این انوار قلب ما را منور گرداند - بمنّه و کرمه! - .

چند روایت درباره ناشکیبائی

[۱۱۲۱] قَالَ الصَّادِقُ (ع): «الصَّبْرُ يُظْهِرُ مَا فِي بَوَاطِنِ الْعِبَادِ مِنَ التُّورِ وَالصِّفَاءِ، وَالْجَزَعُ يُظْهِرُ مَا فِي بَوَاطِنِهِم مِّنَ الظُّلْمَةِ وَالْوَحْشَةِ، وَالصَّبْرُ يَدَّعِيهِ كُلُّ أَحَدٍ، وَلَا يَثْبُتُ عِنْدَهُ إِلَّا الْمُخْبِتُونَ، وَالْجَزَعُ يُنْكِرُهُ كُلُّ أَحَدٍ وَهُوَ أَبْيَنُ عَلَى الْمُنَافِقِينَ، لِأَنَّ نَزُولَ الْمِحْنَةِ وَالْمُصِيبَةِ يُخْبِرُ عَنِ الصَّادِقِ وَالْكَاذِبِ.

و تفسیر الصَّبْرِ ما یستمرُّ مذاقُه، و ما کان عَنْ اضطرابٍ لَا یُسَمَّى صَبْرًا، و تفسیرُ الْجَزَعِ اضطرابُ القلبِ و تحزُّنُ الشَّخْصِ و تَغْیُرُ الشُّكُونِ و تَغْیُرُ الْحَالِ، و کُلُّ نَازِلَةٍ خَلَّتْ أَوَائِلُهَا مِنْ الْإِخْبَاتِ و الْإِنَابَةِ و التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ - تعالیٰ! - فَصَاحِبُهَا جَزَعٌ غَیْرُ صَابِرٍ، و الصَّبْرُ مَا أَوَّلُهُ مُرٌّ وَ آخِرُهُ حُلْوٌ، مَنْ دَخَلَهُ مِنْ أَوَّاهٍ فَقَدْ دَخَلَ وَ مَنْ دَخَلَهُ مِنْ أَوَائِلِهِ فَقَدْ خَرَجَ، وَ مَنْ عَرَفَ قَدْرَ الصَّبْرِ لَا یَصْبِرُ عَمَّا مِنْهُ الصَّبْرُ، قَالَ اللَّهُ - عزَّ و جلَّ! - فِي قِصَّةِ مُوسَى وَ خَضَرَ: ﴿وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾^۱.

فَمَنْ صَبَرَ كُرْهًا وَ لَمْ یَشْكُ إِلَى الْخَلْقِ وَ لَمْ یَجْزَعْ بِهَتْكَ سِتْرِهِ فَهُوَ مِنَ الْعَامِّ، وَ نَصِيبُهُ مَا قَالَ اللَّهُ - عزَّ و جلَّ! - : ﴿بَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾؛ أَيْ: بِالْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ، وَ مَنْ اسْتَقْبَلَ الْبَلَاءَ بِالرَّحْبِ وَ صَبَرَ عَلَى سَكِينَةٍ وَ وَقَارٍ فَهُوَ مِنَ الْخَاصِّ وَ نَصِيبُهُ مَا قَالَ اللَّهُ - عزَّ و جلَّ! - : ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۲.

۱. الکهف، ۶۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۹۰.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «صبر آنچه را که در باطن انسان از مراتب صفات نیکو و نوراتیت و صفاست، آشکار می‌کند؛ و جزع ظاهر می‌کند آنچه را که در قلب آدمی است از ضعف و تیرگی و اضطراب و وحشت. و همه دعوی دارند که دارای صبر هستند، و در مقابل جزع و اضطراب را همه از خود نفی کرده و منکر می‌شوند؛ ولی فقط آنانکه در مقابل عظمت و فرمان خداوند متعال خاضع و به حکم او گردن نهاده‌اند، صابر هستند. و مفهوم جزع درباره منافقین و در وجود آنان بهتر روشن و معلوم می‌شود، و چون ابتلائی برای آنان پیش آمد کرد حقیقت اضطراب و تردید و وحشت و تیرگی باطن آنان ظاهر گشته و در قدم اول اطمینان و تظاهر به ایمان و ثبات قدم را از دست می‌دهند، و دروغ بودن دعوی آنان آشکار می‌شود.

و حقیقت صبر آنکه ادامه بدهد و بطلبد چشیدن تلخی امری را، یعنی در موردی که ناگوار است برقرار و ثابت قدم باشد، پس قید ناگوار بودن موضوع و ادامه قبول کردن این موضوع در مفهوم صبر مأخوذ است؛ و در صورتی که ناگوار نباشد و یا روی اضطراب و تزلزل و ناراحتی در آن قسمت ادامه و ایستادگی کند، از مفهوم صبر بیرون می‌شود. و جزع برعکس صبر ادامه دادن امری یا حالتی است که توأم با اضطراب و اندوه و ناراحتی قلب و متغیر شدن حالت و رنگ و سیمای انسان باشد. و معلوم شد که صبر ممدوح آغاز آن قرین خضوع و خشوع و تسلیم و توجه به خداوند متعال و تضرع بوده، و سپس ادامه دادن آن حالت است. و چون توأم با این حالات و قیود نگردد، جزع خواهد بود.

و صبر آغاز آن تلخ است و پایش شیرین می‌شود برای جمعی، و برای جمعی دیگر اول و آخر آن تلخ است؛ پس کسی که وارد در خط صبر می‌شود و پایان و نتیجه آن را در نظر گرفته است، به طور مسلم از افراد صابرین بشمار رفته و توفیق به دست آوردن نتیجه مطلوب صبر را پیدا خواهد کرد. و کسی که توجه و نظر او به تلخی آغاز و ابتدای آنست، هرگز مصداق صبر قرار ننگرفته و از راه صبر خارج شده است. و چون کسی مقام و منزلت

صبر را شناخت، هرگز راضی نخواهد بود که در مقدمات و موجبات صبر توقّف و تسامح ورزیده و خود را آماده نسازد. خداوند متعال در قصّه حضرت موسی و حضرت خضر - علی نبینا و علیهما السّلام! - می‌فرماید: «و چگونه در برابر چیزی که بدان آگاهی نیافته‌ای صبر خواهی کرد؟». پس از آن کسی که روی کراهت و ناچاری صبر ورزیده و در عین حال مراقبت کامل دارد که شکایت و اظهار گله‌ای نکرده و با اضطراب و جزع باطن و اسرار خود را آشکار نسازد، او از صبرکنندگان عمومی به شمار رفته و از جهت نصیب و حظ، مشمول فرمایش خداوند متعال خواهد بود که می‌فرماید: «و شکیبایان را بشارت ده». و اما اگر از جان و دل از ابتلا استقبال کرده و بدون کوچکترین اضطراب و زحمت و در مضیقه واقع شدن صبر نماید، و با کمال اطمینان خاطر و آرامش دل و سنگینی و وقار ثبات و استقامت داشته باشد، از خواصّ صابرین محسوب گشته و مشمول قول پروردگار متعال قرار خواهد گرفت: «خدا با شکیبایان است»^۱.

[۱۱۲۲] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «إِنْ صَبَرْتَ جَرَىٰ عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَا جُورُ، وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَىٰ عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَا زُورُ»^۲: «اگر صبر پیشه کنی تقدیر الهی به انجام می‌رسد و تو از اجر آن برخوردار می‌شوی، و اگر بی‌تابی کنی باز تقدیر الهی به انجام می‌رسد و توبی اجر خواهی بود».

[۱۱۲۳] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «الْجَزَعُ عِنْدَ الْبَلَاءِ تَمَامُ الْمِحْنَةِ»^۳؛ امیرمؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمودند: «ناشکیبائی به هنگام بلاء کامل شدن سختی است».

[۱۱۲۴] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «مَا مِنْ مُّؤْمِنٍ إِلَّا وَهُوَ مُبْتَلَىٰ بِبَلَاءٍ مُّنتَظَرٍ بِهِ مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ، فَإِنْ صَبَرَ عَلَى الْبَلَاءِ الَّتِي هُوَ فِيهَا عَافَاهُ اللَّهُ مِنَ الْبَلَاءِ الَّذِي يَنْتَظَرُ بِهِ، وَإِنْ لَمْ يَصْبِرْ وَجَزَعَ نَزَلَ بِهِ مِنَ الْبَلَاءِ الْمُنْتَظَرِ أَبَدًا حَتَّى يَحْسُنَ صَبْرُهُ وَعَزَاؤُهُ»^۴؛

۱. ترجمه و شرح مصباح الشریعة، ص ۴۱۴.

۲. نهج البلاغة، کلمه ۲۹۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۹۳.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۹۴.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه مبتلا به بلائی است، و بلائی سخت‌تر نیز در انتظار اوست. ازینرو اگر نسبت به بلائی که در آن واقع شده صبر ورزد، خداوند از بلائی که در انتظار اوست معافش می‌دارد؛ و اگر صبر نورزد و ناشکیبائی کند، پیاپی بلاهائی که در انتظار اوست را بر او نازل می‌فرماید، تا صبر و عزاداریش به هنگام نزول بلا نیکو شود».

[۱۱۲۵] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «يَا اسْحَقُ! لَا تَعْدَنْ مُصِيبَةً أُعْطِيَتْ عَلَيْهَا الصَّبْرُ وَاسْتَوْجِبَتْ عَلَيْهَا مِنَ اللَّهِ ثَوَابًا بِمُصِيبَةٍ، إِنَّمَا الْمُصِيبَةُ الَّتِي يَحْرُمُ صَاحِبُهَا أَجْرَهَا وَثَوَابَهَا إِذَا لَمْ يَصْبِرْ عِنْدَ نَزْوِلِهَا»^۱؛

امام صادق علیه السلام به یکی از یاران‌شان فرمودند: «ای اسحاق! مصیبتی که بر آن هم به تو صبر بخشیده شود و هم در مقابل آن مستوجب ثوابی از خداوند شوی را مصیبت نشمار، مصیبت آنست که صاحبش وقتی که بر آن صبر نورزد از اجر و ثواب محروم شود».

[۱۱۲۶] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ الصَّبْرَ وَالبَلَاءَ يَسْتَبْقَانِ إِلَى الْمُؤْمِنِ فَيَأْتِيهِ البَلَاءُ وَهُوَ صَبُورٌ، وَإِنَّ الْجَزَعَ وَالبَلَاءَ يَسْتَبْقَانِ إِلَى الْكَافِرِ فَيَأْتِيهِ البَلَاءُ وَهُوَ جَزُوعٌ»^۲؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «صبر و بلاء بسوی مؤمن از یکدیگر سبقت می‌گیرند، و بلاء به او می‌رسد در حالی که او صبر پیشه می‌کند؛ ناشکیبائی و بلاء نیز بسوی کافر از یکدیگر سبقت می‌گیرند، و بلاء به او می‌رسد در حالی که او بی‌تابی می‌کند».

[۱۱۲۷] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «اتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَصْبِرْ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ، وَإِنَّمَا هَلَكَهُ فِي الْجَزَعِ إِنَّهُ إِذَا جَزَعَ لَمْ يُوجَرْ»^۳؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «از خداوند پروا کنید و صبر پیشه سازید، چرا که هر کس صبر نکند بی‌تابی هلاکش می‌سازد. هلاکت او به دست جزع هم آنست که وقتی ناشکیبائی کرد،

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۹۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۹۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۹۵.

آجری از آن مصیبت نخواهد برد».

[۱۱۲۸] عَنِ الْبَاقِرِ (ع) قَالَ: «مَنْ صَبَرَ وَاسْتَرْجَعَ وَحَمِدَ اللَّهَ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ فَقَدْ رَضِيَ بِمَا صَنَعَ اللَّهُ وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَ مَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ جَرَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَهُوَ ذَمِيمٌ وَ أَحْبَطَ اللَّهُ أَجْرَهُ»^۱؛

امام باقر (ع) فرمودند: «هرکس صبر پیشه کند و بهنگام بلاء و مصیبت «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بگوید و خداوند را ستایش کند، نسبت به آنچه خداوند انجام داده راضی شده و اجر و ثواب او بر عهده خداوند قرار گرفته است؛ و هرکس چنین نکند قضاء الهی بر او جاری می‌شود و بهر حال مصیبت با او برخورد می‌کند، در حالی که او ناپسند است و خداوند اجر و ثواب او را نابود ساخته است».

[۱۱۲۹] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): «(قَلْبُ الْإِنْسَانِ) إِنْ أَفَادَ مَالًا أَطْعَاهُ الْغِنَى، وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَهُ الْجَزَعُ»^۲؛

امیرمؤمنان (ع) فرمودند: «انسان اگر مالی بدست آورد قلبش را بی‌نیازی به طغیان وامی‌دارد، و اگر مصیبتی به او نازل شود ناشکیبائی آن قلب را مفتضح خواهد ساخت».

[۱۱۳۰] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي «غُرَرِ الْحِكَمِ»:

«الْجَزَعُ يُعْظِمُ الْمِحَنَةَ؛

الْجَزَعُ أَتَعِبُ مِنَ الصَّبْرِ؛

الْحُزْنُ وَالْجَزَعُ لَا يَرُدُّانِ الْفَائِتَ؛

لَا تَجْزَعُوا مِنْ قَلِيلٍ مَا أَكْرَهَكُمْ فَيُوقِعْكُمْ ذَلِكَ فِي كَثِيرٍ مِمَّا تَكْرَهُونَ؛

لَا يَجْتَمِعُ الصَّبْرُ وَالْجَزَعُ»^۳؛

بنا بر آنچه در «غُرَرِ الْحِكَمِ» آمده، امیرمؤمنان (ع) فرمودند:

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۹۶.

۲. نهج البلاغة، حکمت ۱۰۸.

۳. تصنیف غرر الحکم، ص ۲۶۲.

«ناشکیبائی مشکل را بزرگ می‌نماید؛
ناشکیبائی سخت‌تر از صبر است؛
اندوه و ناشکیبائی آنچه از دست رفته را باز نمی‌گرداند؛
بواسطه‌اندکی از آنچه شما آن را خوش نمی‌دارید، به جزع در نیائید، که خداوند شما را
در بسیاری از آن خواهد انداخت؛
جزع با صبر جمع نخواهد شد».

فصل سی و پنجم

فضیلت سی و پنجم: دعا و نیایش

رذیلت سی و ششم: روی گردانی از دعا و نیایش

فضیلت سی و پنجم:

دعا و نیایش

مراد از «دعا» در این فصل، تنها گشودن زبان به دعا نیست؛ بلکه مراد از آن تحصیل حالت دعا و تضرّع است؛ هرچند ظاهر شدن دعا بر زبان انسان در شمار برترین اعمال می‌باشد. در برخی از روایات چنین آمده، که خود دعا برترین عبادات و بلکه عصاره و روح عبادت است، نیز سپر مؤمن و سلاح اوست.

در این رابطه، می‌توان به جلد دوم کتاب شریف «کافی»، مبحث فضیلت دعا مراجعه کرد، و این مضامین را بصورت متواتر در آن یافت.

ازینرو، انسان غیر عالمی که معانی بلند دعاهائی نظیر دعای کمیل، دعای عرفه، مناجات شعبانیه و دیگر ادعیه بلند اینگونه را در نمی‌یابد، باز از خواندن آن ادعیه فائده می‌برد؛ بویژه آنکه این دعاها را به عنوان حکایتی از آنچه امام علیه السلام خوانده‌اند قرائت کند؛ همانگونه که اگر خداوند را با دعاهای ساده خود به نیایش گیرد، نیز هم از ثوابهای بسیار برخوردار خواهد شد، و هم آن دعاها در حقّش به اجابت خواهد رسید.

با اینهمه، سخن ما در این فصل درباره دعای قلبی است. این نوع از دعا، ارتباطی است که بین بنده و پروردگار حاصل می‌شود، تا دریابد که دعا کلامی است که به سوی او - جلّ و علا! - به فراز می‌رود، همانگونه که قرآن نیز کلامی است که از سوی همو، به فرود آمده است. در اینصورت، بنده شیرینی خواندن قرآن و دعا و ذکر را در می‌یابد، و بویژه در این ارتباط از شیرینی نماز لذّتی دوچندان می‌یابد؛ چه نماز به نوعی سخنان مخفیانه و

عاشقانه‌ای است، که بین بنده و مولی جریان می‌یابد. بنده در این حالت چون در نماز ایستد و آیات قرآنی مذکور در آن را بخواند، کلام خداوند را از زبان خود می‌شنود، و در بقیه نماز نیز، خود با او به مناجات می‌پردازد. از اینرو نماز عشق بازی‌ای است که میان محب و محبوب، و محبوب و محب جریان پیدا می‌کند.

به باور ما، می‌توان ادعا کرد که دعائی که در قرآن و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام یاد شده و بدان ترغیب فراوان شده است، همین حالت ارتباط قلبی است؛ و ظهور آن بر زبان دعا کننده، تنهایی یکی از مصادیق بارز آن می‌باشد.

توضیح آنکه در بسیاری از آیات قرآن کریم و احادیث ما، عباراتی شگرف بکار رفته که بر دعا ترغیب می‌فرماید، و از غفلت از آن نهی فرموده باز می‌دارد. نمونه را به این آیه بنگرید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^۱: «چون بندگان من درباره‌ی من از تو پیرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم. پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند».

دلالت این آیه بر آنکه رشد و کمال آدمی متوقف بر دعا بوده، بدون آن انسان به هیچ منزلی از منازل برتر دست نخواهد یافت، کاملاً واضح بوده نیاز به توضیح بیشتری نخواهد داشت. در این آیه اما آنچه جلب توجه می‌نماید، آنست که حضرت حق بابکار بردن کلمه «لَعَلَّ / باشد»، نشان داده که رشد و کمال آدمیزاد برای او - جلّ و علا! - محبوب می‌باشد؛ همانگونه که با هشت مرتبه استفاده از ضمیر متکلمی که به او راجع است، دعا کننده را به خود منسوب داشته؛ نیز او - تعالی! - می‌فرماید: «قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا»^۲: «بگو: اگر پروردگار من شما را به طاعت خویش نخوانده بود به شما نمی‌پرداخت، که شما تکذیب کرده‌اید و کيفرتان همراهتان خواهد بود».

۱. البقرة، ۱۸۶.

۲. الفرقان، ۷۷.

اینگونه تهدیدی که در این آیه شریفه به چشم می‌آید، در این کتاب آسمانی کمتر بکار رفته است؛ و این از آنروست که اهمّیت ارتباط قلبی بنده با او و نیایش را به نمایش گذارد. این مطلب بویژه برای اهل دل، که وابستگی همه موجودات به حضرت حق را مشاهده کرده نیاز لحظه به لحظه ایشان به او را درمی‌یابند، از اهمّیت بیشتری برخوردار است؛ چه آنان می‌دانند که اگر او نظر عنایتش را از ساحت وجود برگیرد، در کمتر از لحظه‌ای تمامی عالم به نیستی پیوسته از هستی بی‌بهره خواهد شد. شاید از همین روست که در مناجات پیامبر اکرم علیه السلام با حضرت حق، و بخصوص در مناجاتهای ثلث آخر شب ایشان، بوفور عبارت «اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»^۱ : «پروردگارا! مرا به خودم باندازه یک پلک زدن وامگذار»، بکار می‌رفته است. به این آیه شریفه نیز بنگرید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۲ : «بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم. آنهایی که از پرستش من سرکشی می‌کنند زودا که در عین خواری به جهنم درآیند».

این آیه نیز چنان زبان تهدیدی به کار برده، که همچون آیه پیشین در شمار سنگین‌ترین آیات قرآن کریم قرار گرفته است. جالب توجه آنکه در ابتدای این آیه شریفه، خداوند وعده فرموده که استجاب را از پی دعا قرار دهد. او این استجاب را به هیچ امر دیگری موکول نکرده، اصل دعا را موجب استجاب آن دانسته است.

نیز می‌فرماید: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»^۳ : «یا آن که در مانده را چون بخواندش پاسخ می‌دهد و رنج از او دور می‌کند». این آیه، بروشنی مطلوب بودن دعا را نشان می‌دهد؛ چه نخست با اسلوب پرسش، مؤمنان را به سوی آن خوانده، و زان پس وعده فرموده که اگر دعاکننده مضطر / ناامید از دیگران، باشد، حتماً دعای او را اجابت

۱. بحار الأنوار، ج ۱۴ ص ۳۸۴.

۲. غافر، ۶۰.

۳. النمل، ۶۲.

می‌فرماید. اضطراب امری قلبی است که بوسیلهٔ زبان تنها ظهور می‌یابد. آیات بسیار دیگری نیز دلالت می‌فرماید، که اگر کسی با این حالت قلبی دست به دعا برداشت، خداوند حتماً دعای او را اجابت می‌فرماید؛ در این شمار است:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^۱: «چون به کشتی نشستند خدا را با اخلاص در دین او خواندند و چون نجاتشان داد و به خشکی آورد، شرک آوردند»

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾^۲: «پروردگارتان را با تضرع و در نهان بخوانید». این آیه نیز همچون آیات پیشین، به دعای آمیخته به تضرع قلبی و خضوع و خشوع امر می‌نماید، و مؤمنان را به آن فرامی‌خواند.

آیات دیگری نیز دلالت می‌فرماید، که دعا سلاح انبیاء عظام علیهم‌السلام، عالمان و عبادت‌گران مخلص خداوند بوده است: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳: «از بستر خواب پهلوی تهی می‌کنند، پروردگارشان را با بیم و امید می‌خوانند و از آنچه به آنها داده‌ایم انفاق می‌کنند * و هیچ کس از آن مایهٔ شادمانی خبر ندارد که به پاداش کارهایی که می‌کرده برایش اندوخته شده است».

برخی از مفسران، در این آیه بر آن رفته‌اند که این دعا تنها نماز را شامل می‌شود، همانگونه که آرام‌دل و روشنی‌دیده دعاکننده‌گان نیز تنها در قیامت برای آنان پدید خواهد آمد؛

به نظر ما، این هردو سخن باطل بوده صحیح نمی‌باشد، بلکه منظور از دعا در این آیه، مناجاتی است که نماز تنها یک شیوه از آنست؛ همانگونه که روشنی‌دیدهٔ آنان نیز - که

۱. العنکبوت، ۶۵.

۲. الأعراف، ۵۵.

۳. السجدة، ۱۷ - ۱۶.

مایه آرامش جانشان می‌شود -، همان لذت و شادمانی‌ای است که در نیمه شب در همین عالم بدست می‌آورند. آری! این شادمانی در جهان دیگر به وجهی کاملتر نصیب اینان خواهد شد، اما این بدان معنی نیست که دعاکننده گان در این دنیا از این نعمت بی‌بهره خواهند بود.

حضرت حق در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾^۱: «و همراه با کسانی که هر صبح و شام پروردگارشان را می‌خوانند و خشنودی او را می‌جویند، خود را به صبر وادار». عبارت مبارک «هر صبح و شام»، نشان دهنده مداومتی است که مؤمنان بر این حالت داشته، هیچ‌گاه از آن غفلت نمی‌ورزند.

در این آیه، خداوند متعال پیامبر خود را امر می‌فرماید، که ایشان نیز در شمار عبادت کننده گان لحظه‌ای از این عطیه بزرگ الهی غفلت نورزد.

آیه شریفه ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾^۲: «و از آن که دلش را از ذکر خود بی‌خبر ساخته‌ایم، و از پی هوای نفس خود می‌رود و در کارهایش اسراف می‌ورزد، پیروی مکن» نیز بر همین مطلب دلالت می‌فرماید.

نمونه این آیه - که یا به دعا ترغیب می‌فرماید، و یا آدمی را به یاد او جل و علا، فرا می‌خواند، و یا متصفان به دعا و نیایش را به مدح و ثنای می‌گیرد -، بسیار است. نمونه را تنها به این چند آیه بنگرید:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾^۳: «آن نور در خانه‌هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند و

۱. الکهف، ۲۸.

۲. الکهف، ۲۸.

۳. التور، ۳۶ - ۳۷.

نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند * مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا و نمازگزاردن و زکات دادن بازشان ندارد، از روزی که دلها و دیدگان دگرگون می شوند هراسناکند؛

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾^۱: «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را فراوان یاد کنید * و هر بامداد و شبانگاه تسبیحش گویند».

کوتاه سخن آنکه از آیات این کتاب آسمانی، ظاهر می شود که دعا و بویژه بدست آوردن ملکه ارتباط قلبی و مناجات با حضرت حق، از علائم کمال انسان بوده سعادت دو جهانی او را نشان می دهد.

نیز این آیات دلالت می فرماید، که ارتباط قلبی با او روش همیشگی پیامبران بوده، بلکه در فطرت یکایک انسانها نیز نهفته می باشد؛ همانگونه که ترک دعا و غفلت از آن، از علائم بدبختی و زیانکاری انسان می باشد: ﴿ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكِرْيَا * إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا * قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا﴾^۲: «بیان بخشایش پروردگارت بر بنده خود زکریا است * آن گاه که پروردگارش را در نهان ندا داد * گفت: ای پروردگار من، استخوان من سست گشته و سرم از پیری سفید شده است و هرگز در دعا به درگاه تو، ای پروردگار من، بی بهره نبوده ام».

از اینرو، می توان گفت که نیایش و ارتباط قلبی میان بنده و حضرت حق، از مهمترین واجبات انسان بوده، ترک آن نیز در شمار بدترین محرمات قرار دارد.

فوائد و منافع دعا

دعا از فوائد بسیاری برخوردار است. ما پیش از آنکه به این فوائد اشاره کنیم، متذکر می شویم که اجابت دعا از سوی حضرت حق و برآورده شدن حاجات انسان، در کنار این

۱. الأحزاب، ۴۱ - ۴۲.

۲. مریم، ۴ - ۲.

منافع تنها قطره‌ای است که از اقیانوس کبیر بر سنگی نشسته است!؛ چه آن فوائد و منافع بگونه‌ای درشت است، که برآورده شدن حاجت انسان در کنار آن از رتبت چندانی برخوردار نیست!.

در اینجا به شماری از فوائد دعا اشاره می‌کنیم:

۱. ارتباط بین بنده و مولی

اهل دل لحظه‌ای از این ارتباط را برتر از تمامی دنیا و آنچه در آنست، می‌دانند. پیامبر اکرم ﷺ در این زمینه می‌فرماید: [۱۱۳۱] «الرَّكَعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^۱: «دو رکعت نماز در دل شب، نزد من دوست‌داشتنی‌تر است از دنیا و تمامی آنچه که در اوست»؛

غیر اهل دل نیز اگر به حقیقت این ارتباط آگاه شوند، بدان فخر جسته بلکه آن را تنها مایه افتخار خود می‌شمارند. مردم چون بایکی از رؤسای این دنیا مواجه شده با او به سخن پردازند، این امر را برای خود افتخاری شمرده حتی یک جمله سخن گفتن با اعظم و رئیسان را سخت بزرگ می‌دارند؛ از اینرو به این و آن گزارش سخن خود را ارائه کرده بدین وسیله خود را بزرگ می‌نمایند! حال اگر اینان به عظمت خداوند و قدرت بی‌منت‌هایش واقف شوند، ارتباط گرفتن با او را افتخاری می‌شمارند، که هیچ افتخار دیگری همسان آن نیست. جای تأسف است که با اینهمه، ما و دیگران از این مطلب غافلیم و بسوی آن دست دراز نمی‌کنیم!.

۲. برطرف شدن حجاب از مقابل فطرت انسان

دعا می‌تواند حجابها را از مقابل فطرت انسانی کنار زده، علم اجمالی را برای او به علم

۱. وسائل الشیعة، ج ۵ ص ۲۷۶.

تفصیلی تبدیل نماید. توضیح آنکه شناخت خداوند و توحید او، در شمار امور فطری قرار دارد، که در اعماق روح انسان - بلکه تمامی موجودات - قرار دارد. دلیل این مطلب نیز آیه شریفه‌ای است که نشان می‌دهد انسان چون از دیگر علل و وسائل این عالم انقطاع جوید، تنها او - جلّ و علا! - را می‌بیند و می‌یابد، و به دیگری دست التجا دراز نمی‌کند: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^۱: «چون به کشتی نشستند خدا را با اخلاص در دین او خواندند و چون نجاتشان داد و به خشکی آورد، شرک آوردند»؛

چه انسان خواه ناخواه توحید و عظمت او را درمی‌یابد، و با تمامی ذره ذره وجودش لمس می‌نماید. از اینرو دست از دیگران کشیده نیاز خود را به او عرضه می‌دارد. در این حالت - که معمولاً به هنگام ظهور مشکلات و سختی‌ها روی می‌نماید -، انسان نجات و رهایی خود را تنها از او می‌جوید و بس؛ حال اگر آدمی خداوند را آگاه، توانا، شنوا و بخشنده نمی‌داند، هرگز دست به دعا نمی‌برد؛ این مطلب خود دلیل بر آنست، که انسان در فطرت خود خداوند را آگاه و توانا می‌داند، از اینرو به مناجات با او می‌پردازد. تمامی پیامبران الهی علیهم‌السلام نیز برای همین مطلب برانگیخته شده‌اند، که فطرت انسان را بیدار کرده او را بدان متوجه سازند؛ بلکه حجاب را از روی آن برداشته انسان را به مرتبه یقین به توحید برسانند، تا حتی لحظه‌ای کوتاه نیز از آن غافل نشود. باز از همین روست که تمامی عوالم وجود یکسر خداوند را تسبیح می‌گویند، و بدون آنکه در این کار فتور و سستی‌ای روی دهد، او را حمد و ثنا می‌گویند؛ حضرت حق خود در این رابطه شهادت می‌دهد که: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾^۲: «و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می‌ستایند، ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی‌فهمید. او بردبار و آمرزنده است».

۱. العنکبوت، ۶۵.

۲. الإسراء، ۴۴.

حال با توجه به برتری انسان نسبت به دیگر موجودات، شأن اوست که خود را از غفلت رهائی بخشد، تا در حالت مرگ از حضرت حق محجوب نماند: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾^۱: «حقا، که در آن روز از پروردگارشان محجوب باشند».

آنچه از وظیفه انبیاء عظام در این سطور گفتیم نیز، بر همین اساس است که آنان در پی هدایت انسانها به حیات طیبه الهی بوده‌اند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فرا خوانند که زندگیتان می‌بخشد دعوتشان را اجابت کنید».

این وظیفه، بر دوش علی چند نهاده شده، که دعا و تضرع و توبه در آن میان از شأنی خاص برخوردار است؛ چه علم اجمالی انسان به توحید، عظمت، دانائی و توانائی حضرت حق، بوسیله دعا و تضرع به تفصیل رسیده، انسان از آگاهی کاملی نسبت به آن برخوردار می‌شود. نمازهای واجب و مستحب در این زمینه از بالاترین ارزش برخوردارند، که هیچ چیز دیگری همچون آنها نمی‌تواند انسان را از غفلت بیرون آورد.

۳. درک و دریافت ذلت بندگی و عزت پروردگاری

درک این مطلب، که بنده سراسر ذلت است و پروردگار سراسر عزت، در زبان اهل دل «مقام عبودیت» خوانده می‌شود. توضیح آنکه از قرآن کریم چنین استفاده می‌شود، که تمامی موجودات بخاطر انسان آفریده شده است: ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مِمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۳: «آیا ندیده‌اید که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین است رام شما کرده است و نعمتهای خود را چه آشکار و چه پنهان به تمامی بر شما ارزانی داشته؟»

۱. المطففين، ۱۵.

۲. الأنفال، ۲۴.

۳. لقمان، ۲۰.

نیز از همین کتاب کریم چنین برمی آید، که انسان برای خود خداوند خلق شده است؛ و به تعبیری دیگر برای رسیدن به مقام عبودیت. به این دو آیه بنگرید:

﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾^۱: «تو را خاص خود کردم»؛

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲: «جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

رسیدن به مقام عبودیت اما، احتیاج به طّی منازلی همچون توبه، بیداری، زدودن رذائل از نفس و آراستن آن به فضائل، لقاء و ... دارد. سالک چون به مقام لقاء رسد، بخشی از مقام عبودیت را دریافته است. در این مقام او فقر و سقوط خود را در می یابد، و می فهمد که از هیچ کمالی برخوردار نیست؛ چه تمامی کمال از آن او - جَلَّ و علا! - است. در این حال سالک عزّت و غناء ربوبی را ادراک می نماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾^۳: «هر چه هست خزاین آن نزد ماست و ما جز به اندازه ای معین آن را فرو نمی فرستیم».

این حالت، برترین و نیکوترین حالها و لذّت بخش ترین آنها است، که خود از فوائد بیشماری برخوردار است. سوزانیدن ریشه های رذائلی همچون خود بزرگ بینی، غرور، ریاء و ... در این شمار است، که این ریشه ها از قلب برکنده شده آدمی از آنها نجات می یابد؛ چه ممکن است کسی از منزل تخلیه عبور کند اما هنوز ریشه های این رذائل در جان او باقی باشد؛ از همین روست که پیامبر اکرم ﷺ فرموده اند: [۱۱۳۲] «آخِرُ مَا يَخْرُجُ عَنْ قُلُوبِ الصّٰدِقِیْنَ حُبُّ الْجَاهِ»: «آخرین چیزی که از قلبهای صدّیقان خارج می شود، مقام دوستی است».

۱. طه، ۴۱.

۲. الذاریات، ۵۶.

۳. الحجر، ۲۱.

بدین ترتیب، نابود شدن روحیه فرعونی - که آدمی را به خود بزرگ‌بینی مبتلا می‌سازد -، نیازمند به ورود به مقام عبودیت است.

۴. یافتن گمشده انسان

انسان از همان زمانی که توان تفاوت نهادن بین حقائق گوناگون این عالم را می‌یابد، بلکه از همان آغاز تولد، در جان خود نشان از مطلوبی می‌یابد که آن را گم کرده است؛ این مطلوب همان خداوند متعال است و بس: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾^۱: «به یکتاپرستی روی به دین آور. فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاک و پایدار این است».

اما بسیاری از مردم، از این حقیقت غفلت کرده، با آنکه در جان خود هم نشان آن مطلوب و هم طلب او را در می‌یابند، اما باز از آن غفلت می‌ورزند. برخی از اینان نیز فریفته دنیا شده گمان می‌برند که مطلوب آنان، همین دنیا است؛ از اینرو سر در پی آن می‌نهند اما هرچه بیشتر آن را می‌جویند و بدان نزدیک‌تر می‌شوند، بیشتر آن را نامطلوب یافته احساس می‌کنند که دنیا تشنگی و سرگشتگی آنان را پاسخگو نخواهد بود؛ از اینرو بدون آنکه مطلوب و هدف خود در زندگی مادیشان را در یابند، فوت کرده از این دنیا رخت برمی‌بندند. شماری از آیات قرآن کریم به این مطلب بلند اشاره کرده است؛ در این شمار است: ﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرُ﴾^۲: «و در آن روز جهنم را حاضر آرند، آدمی پند گیرد. و چه جای پند گرفتن باشد؟».

سربعثت تمامی انبیاء علیهم‌السلام و بویژه خاتم آنان صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز آن بوده، که هدف نهائی زندگی را به

۱. الزوم، ۳۰.

۲. الفجر، ۲۳.

مردمان آموزش داده آنان را به سوی آن رهسپار سازند، تا از وادی حسرت و غم و پریشان‌خاطری نجات یافته با دستی خالی و قلبی پراندوه روانه قیامت نشوند:

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱: «آگاه باشید که دلها به یاد خدا آرامش می‌یابد»؛
 ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲: «آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند».

ذکر خداوند که معنایی عام داشته دعا، توبه و تضرع به درگاه او در شمار مصادیق اعلای آن است، از وسائلی است که می‌تواند آدمی را راهنمایی کرده از این سرگردانی نجات دهد.

۵. بریدن از دیگران و پیوستن به او

توحید افعالی - بمعنی آنکه آدمی دریابد که ربوبیت در هر دو حوزه تشریع دینی و نظام آفرینش، تنها منحصر در حضرت حق بوده دیگران را در این زمینه هیچ شراکتی با او نیست -، مقتضی آنست که سالک توحید و ستایش را در او - جلّ و علا! - منحصر کرده بگونه جزمی بداند که در دار هستی، هیچ مؤثری جز از او نیست، هیچ کمالی و هیچ زیبایی‌ای جز از کمال و زیبایی او وجود ندارد، و تمامی امور این عالم فقط و فقط از خزانه او نشأت یافته در این عالم جریان می‌یابد: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾^۳: «پروردگار مشرق و مغرب. هیچ خدایی جز او نیست. او را کارساز خویش برگزین».

از اینرو، آنچه پیامبران الهی علیهم‌السلام از جانب او آورده‌اند، از حقیقت و حقایق برخوردار بوده سخنان و کردار جز آنان را بهره‌ای از حقیقت نیست: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا

۱. الرعد، ۲۸.

۲. یونس، ۶۲.

۳. المزمل، ۹.

أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ^۱: «و هر که بر وفق آیاتی که خدا نازل کرده است حکم نکند، کافر است».

این مرتبه، مرحله‌ای است که بواسطه علم برای انسان حاصل می‌شود؛ و هرچند برای رهائی او از وسوسه‌های علمی نافع بوده می‌تواند در وادی عمل و تحقیق علمی به او کمک کند، اما هرگز نمی‌تواند انسان را به مرتبه یقین واصل نماید. بدین ترتیب رسیدن به مراتب توکل و تفویض برای کسانی که تنها از مرتبه علمی توحید اطلاع یافته‌اند، ناممکن می‌باشد. از همین روست که سالک کوی کمال، گذشته از علم و اعتقاد عقلی، به رسوخ این علم در جان و قلب خود نیازمند است، تا حقیقت توحید را دریابد و به مرتبه ایقان رسد. امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوار خود علیه السلام از حضرت حق حدیث می‌فرماید که: [۱۱۳۳] «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۲: «عبارت لا اله الا الله دژ من است، هرکس که این سخن را گوید وارد دژ من شده، و هرکس در دژ من وارد شود از عذاب من در امان خواهد بود».

این ایمان، که در اصطلاح اخلاقیان آن را «انقطاع از مردم و پیوستن به خداوند» می‌خوانند، به ریاضتهای شرعی بسیار احتیاج دارد، که در شمار مهمترین مصادیق آن می‌توان به دعا، توبه، ابتهال و تضرع به درگاه او - جل و علا! - اشاره کرد. ازینرو، دعا و اتصال روحی به حضرت حق در این زمینه نیز از کارائی خاصی برخوردار خواهد بود.

۶. جلب ولایت الهی

سالک کوی کمال در مسیری که به سوی حضرت حق می‌پیماید، به چیزهائی نیازمند است که در شمار مهمترین آنها، می‌توان به دستیابی به صراط مستقیم اشاره کرد. این صراط مستقیم تنها و تنها شریعت اسلام است، که می‌تواند انسان را به هدف نهائی واصل

۱. المائدة، ۴۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۹ ص ۱۲۶.

نماید: ﴿وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَ صَاحُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱: «واین است راه راست من. از آن پیروی کنید و به راه‌های گوناگون مروید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد. اینهاست آنچه خدا شما را بدان سفارش می‌کند، شاید پرهیزگار شوید».

زان پس، به پایداری بر این راه و منحرف نشدن از آن نیازمند است، که این خود به جلب و جذب عنایت و هدایت الهی محتاج می‌باشد؛ چه در غیر اینصورت انسان دچار انحراف شده راه به هدف نخواهد برد؛ اما اگر هدایت و عنایت الهی دستگیر کسی شد، به شهادت قرآن کریم او را از ظلمت به سوی نور و از حجابهای ظلمانی و نورانی بسوی نور مطلق رهنمون خواهد شد:

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۲: «ما را به راه راست هدایت کن»؛
 ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۳: «خدا یاور مؤمنان است. ایشان را از تاریکیها به روشنی می‌برد».

جلب این هدایت الهی اما، به عنایت او و جلب عنایت او، به ریاضات شرعی نیازمند است؛ ریاضاتی که در شمار مهمترین آنها از دعا و تضرع یاد کردیم. از همین روست که مسلمانان می‌باید در تمامی عمر روزانه چندین مرتبه او را بخوانند و دعا کنند که: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.

۷. تسلط بر اعصاب و گریز از پریشان خاطری

یکی از بهترین حالات روحی انسان، تسلط او بر اعصاب و مجاری ادراکی اوست، که از آن به «مشاعر انسان» تعبیر می‌شود. در این حالت، انسان می‌تواند مشکلات و گره‌های

۱. الأنعام، ۱۵۳.

۲. الفاتحة، ۶.

۳. البقرة، ۲۵۷.

روحی و جسمی خود را باز کرده از آن رهائی یابد؛ نیز اگر موفق به گشودن آنها نمی‌شود، دست‌کم می‌تواند آن مشکلات را تحمّل کرده اندیشه و عمل خود را با آنچه صحیح می‌داند تنظیم نماید. این یکی از نعمتهای الهی است، که آن را به بندگان خاصّ خود که به مرتبه اطمینان و آرامش رسیده‌اند، هدیت می‌فرماید.

از سوئی دیگر، استقرار آرامش و اطمینان در قلبی که سرشار از اندوه و اضطراب باشد، ممکن نخواهد بود. حال توجّه کنیم که یکی از مهمترین علل رفع اضطرابها، اندوهها، نگرانی‌ها و ... که بیماری‌های روحی عصر حاضر را تشکیل می‌دهد، همان دعاست، که آرامش را به قلب و اندیشه، و طمأنینه، سکینه و وقار را در اعضاء انسان جاری می‌نماید:

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱: «آگاه باشید که دلها به یاد خدا آرامش می‌یابد»؛

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲: «آگاه باشید که بر دوستان خدا

بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند».

گذشته از این، قرآن کریم بوضوح شهادت می‌دهد که تقوی نیز می‌تواند نفس و جان انسان را به مرتبه اطمینان رسانیده، از سبک‌سری رهائی بخشد:

﴿فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۳: «اگر می‌دانید بگوئید که کدام یک از این دو گروه به ایمنی سزاوارترند؟ * کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به شرک نمی‌آلایند، ایمنی از آن ایشان است و ایشان هدایت یافتگانند»؛

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ كَذَبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۴: «اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه

۱. الزّعد، ۲۸.

۲. یونس، ۶۲.

۳. الأنعام، ۸۲ - ۸۱.

۴. الأعراف، ۹۶.

کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم، ولی پیامبران را به دروغ‌گویی نسبت دادند. ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه‌شان کردیم؛

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱: «هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد».

در مقابل، گناه نیز - از آنجا که با تقوی در تضاد کامل قرار دارد -، امنیت و اطمینان روحی را از انسان بازستانده، او را دچار این نوع از بیماریها و گرفتاریهای روحی می‌نماید:

﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۲: «و کافران را پیوسته به سبب اعمالشان حادثه‌ای رسد یا آن حادثه در نزدیکی خانه‌هایشان فرود آید تا آن گاه که وعده خدا فراز آید، زیرا خدا خلف وعده نمی‌کند»

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾^۳: «و هر کس که به خدا شرک آورد، چونان کسی است که از آسمان فروافتد و مرغ او را برباید یا بادش به مکانی دور اندازد».

۸. تزکیه نفس و نیکوکردن اخلاق

این فائده، در شمار مهمترین فوائد دعا، بویژه برای عموم مردمان قرار دارد؛ و اگر دعا را فائده‌ای جز از این نبود، باز کافی بود تا فضیلت بی‌نظیر آن نشان داده شود.

توضیح آنکه از آیات قرآن کریم، چنین استفاده می‌شود که دعا نیز همچون استاد

۱. التمل، ۹۷.

۲. الرعد، ۳۱.

۳. الحج، ۳۱.

اخلاق، می‌تواند نفس انسان را مهذب ساخته رذائل را از آن دور نماید. به باور ما، همانگونه که استاد اخلاق می‌تواند در جان شاگردان خود نفوذ کرده آنان را به تهذیب آورد، دعا نیز از چنین خاصیتی برخوردار است. در این زمینه به این چند بند به عنوان راههای تأثیر دعا در نیکوکردن اخلاق و تهذیب نفس توجه می‌دهیم:

الف: دعا نه تنها رشد و کمال را فراروی انسان می‌نهد، که او را خواه ناخواه به کمال مطلوب خود واصل می‌نماید. قرآن کریم بخوبی دلالت می‌نماید که دعا نه تنها راه است، که خود راهنما و رساننده نیز هست: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۱: «چون بندگان من درباره‌ی من از تو بپرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم. پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند».

ب: همانگونه که استاد شاگرد خود را از انجام اعمال ناشایست باز می‌دارد، دعا و ذکر نیز آدمی را از اینگونه امور باز می‌دارد: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۲: «نماز آدمی را از فحشا و منکر باز می‌دارد و ذکر خدا بزرگ‌تر است».

وظیفه‌ی دعا نیز بحسب گروههای مختلف مردم تغییر می‌یابد، و ازینرو فوائدی که از آن دست‌یاب ایشان می‌شود، تغییر می‌کند. فائده‌ای که عموم مردم از دعا بدست می‌آورند، آنست که از غلطیدن در منجلاهای شیطان رهائی یابند. این خود در شمار مهمترین وظائف و کارکردهای دعاست، چه تمامی انسانها بدون تردید همواره در پرتگاهها بسر می‌برند، و بر آنهاست که لحظه به لحظه خود را از سقوط بازدارند؛ قرآن کریم نیز بر این مطلب تصریح فرموده است: ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدُهُم مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ

۱. البقره، ۱۸۶.

۲. العنکبوت، ۴۵.

شَاكِرِينَ^۱: «گفت: حال که مرا نومید ساخته‌ای، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می‌کنم * آن گاه از پیش و از پس و از چپ و راست بر آنها می‌تازم. و بیشترینشان را شکرگزار نخواهی یافت».

خواص مردم اما، بوسیله دعا از انجام تمامی امور ناپسند باز داشته می‌شوند، گوئی دعا همچون سپری است که در مقابل دشمن انسان را محافظت می‌نماید، و آنان خود را از گناه - که بدترین دشمن انسان است - بوسیله همین دعا حفظ می‌کنند: **إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ**^۲: «شیطان را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدا توکل می‌کنند تسلطی نیست».

خواص بواسطه یاد خداوند و عنایات خاص او، از گناهان بزرگ پرهیز می‌کنند؛ و برتر از آن اینکه از گناهان صغیره و کوچک نیز برحذر داشته می‌شوند؛ خوشا به حال اینان و سعادت‌ی که نصیبشان شده است.

اَخْصَ خواص مردم اما، بوسیله دعا از مکروهات و خواسته‌های ناروای نفسانی - هرچند حرام نیز نباشد -، احتراز می‌کنند. بالاتر از آن اینکه دعا و تضرع می‌تواند آنان را از افکار، خیالات و وسوسه‌های باطل نیز حفظ کرده، قلب آنان را برای نزول صاحب اصلی خانه آماده سازد؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همین مطلب در حدیثی شریف اینگونه اشاره کرده‌اند: [۱۱۳۴] «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^۳: «هرکس چهل روز برای خداوند متعال اخلاص ورزد، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلب او به زبانش جاری می‌سازد».

ج: همانگونه که استاد شاگرد خویش را گام به گام از ظلمت به سوی نور مطلق روانه می‌سازد، و او را اندک اندک از منازل تخلیه و تحلیه و تجلیه عبور می‌دهد تا به انوار

۱. الأعراف، ۱۶ - ۱۷.

۲. النحل، ۹۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۴۹.

معرفت الهی واصل شود، و حجابهای نورانی و ظلمانی را دریده در قلبش تنها نور مطلق سکنی گزیند، اذکار و ادعیه نیز از همین خاصیت برخوردار است. در قرآن کریم از این حالت به ذکر کثیر / یاد فراوان حضرت حق، تعبیر شده است. ازینرو یاد او می تواند انسان دعا کننده انس گرفته به دعا را از ظلمت نفس به فضاء ربوبی رهنمون ساخته، قلب او را از نور سرشار سازد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا^۱﴾: «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را فراوان یاد کنید * و هر بامداد و شبانگاه تسبیحش گوید».

۹. ثوابهای بسیار

به هشت مورد پیشین، می توان ثوابهای بسیاری که بر خود دعا مترتب می شود را نیز اضافه نمود. ثوابهایی که تنها حضرت حق می تواند آن را به شماره آورد! در این زمینه اگر تنها آیه شریفه ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾: «اوست که خود و فرشتگانش بر شما درود می فرستند تا شما را از تاریکی به روشنی برد، زیرا خداوند با مؤمنان مهربان است» را در دست داشتیم، باز کافی بود تا اعتقاد یابیم که هیچ چیزی هم سنگ و هم ارز دعا نیست؛ از همین روست که بنا بر برخی روایات، چون اهل بهشت آیه شریفه ﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ﴾^۲: «و سلامی که سخن پروردگار مهربان است» را بشنوند، آنچنان سرمست می شوند که گویا از شراب طهور بهشت چشیده و به مستی فرو شده اند؛ همانگونه که عاشقی مهجور ندای معشوق زیبای خود را بشنود و از دست بشود! از اینرو اینان در تمامی لحظات در مستی و مدهوشی ویژه بهشت و بهشتیان بسر می برند:

هَنِيئًا لَّأَرْبَابِ التَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ وَ لِلْعَاشِقِ الْمِسْكِينِ مَا يَنْجَرُّ

۱. الأحزاب، ۴۱ - ۴۲.

۲. یس، ۵۸.

«صاحبان نعمت را نعمتشان گوارا باد! و نیز گوارا باد بر عاشق بیچاره رنجی که جرعه جرعه می‌آشامد!»

گویا شاعر در این بیت به مطلبی دیگر نیز نظر داشته، و آن تهنیتی است که متنعمان به نعمتهای بهشت پس از دریافت حور و قصور از لذتهای معنوی بدست می‌آورند؛ نعمتهائی که نمی‌توان آن را با فوائد مادی بهشت مقایسه نمود: ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱: «در آنجاست هر چه نفس آرزو کند و دیده از آن لذت ببرد. و در آنجا جاودانه خواهید بود».

آری! کسی که به محبوب حقیقی دل بندد، جرعه جرعه سلام و سلامت او را سر می‌کشد، و از مدهوشی عاشق واصل بهره‌مند می‌گردد: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۲: «بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم».

۱۰. اجابت دعا

در این شمار، می‌توان به اجابت دعا‌های مؤمنان نیز اشاره کرد، اجابتی که خود حضرت حق آن را وعده فرموده و هیچ تردیدی در آن روا نداشته است: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۳: «بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم»؛ ﴿أُجِبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾^۴: «به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم».

* * *

در اینجا می‌باید به نکته‌ای دیگر نیز اشاره نمود، و آن مسأله عدم استجابت دعا در

۱. الزّخرف، ۷۱.

۲. یس، ۵۸.

۳. یس، ۵۸.

۴. البقرة، ۱۸۶.

بعضی از موارد است، که به نظر دعا کننده تمامی شرائط پذیرش دعا را نیز داراست. حال اگر حضرت حق خود می فرماید: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾، چگونه است که برخی از دعاها به اجابت نمی رسد، و دعا کننده از پذیرش آن مأیوس می گردد؟.

در پاسخ به این مسأله، توضیح می دهیم که عدم استجابت دعا یا بخاطر آنست که شرائط لازم برای استجابت فراهم نشده، و یا بخاطر آنست که مانعی در میان بوده از پذیرش دعا ممانعت می کند. به عنوان نمونه گاه آنچه مورد دعا قرار می گیرد با مصلحت حقیقی دعا کننده - که تنها حضرت حق از آن آگاه است -، سازگاری نداشته در حقیقت برای او ضرر خواهد داشت. در این موارد خود دعا کننده اگر از مصالح خود باخبر باشد، دست به دعا بر می دارد تا آنچه درخواست کرده برایش به اجابت نرسد!، هرچند بر آن مطلب هم سخت اصرار ورزیده باشد:

﴿وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾^۱: «و آدمی به دعا شری را می طلبد چنان که گویی به دعا خیری را می جوید. و آدمی تا بوده شتابزده بوده است»؛
 ﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲: «شاید چیزی را ناخوش بدانید و در آن خیر شما باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید و برایتان ناپسند افتد. خدا می داند و شما نمی دانید»؛
 ﴿فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۳: «چه بسا چیزها که شما را از آن خوش نمی آید در حالی که خدا خیر کثیری در آن نهاده باشد»

با اینهمه امّا، چون دعا خود در شمار امور نیکو و پسندیده است، دست بردن به آن خود از ثوابی عظیم برخوردار است. ازینرو قرآن کریم شهادت می دهد که اگر دعائی پذیرفته نشود، خداوند بجای آن خیر دیگری برای انسان مقدر خواهد فرمود: ﴿فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا

۱. الإسراء، ۱۱.

۲. البقرة، ۲۱۶.

۳. النساء، ۱۹.

رَبُّهُمَا خَيْرٌ مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا^۱: «خواستیم تا در عوض او پروردگارشان چیزی نصیبشان سازد به پاکی بهتر از او و به مهربانی نزدیک تر از او»
موانعی که می توانند مانع پذیرش دعا شوند بسیارند؛ مادر اینجا به شماری از آنها اشاره می کنیم.

موانع پذیرش دعا

۱. صفات ردیلت

که بصورت بسیار شدیدی از رسیدن دعا به حریم پاک الهی جلوگیری می نماید، همانگونه که بند پای پرنده را بسته او را از پرواز در آسمان ناپیدا کرانه باز می دارد:
﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ﴾^۲: «اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم رفعتش می بخشیدیم، ولی او در زمین بماند»؛
﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ﴾^۳: «و ما بر گردنهایشان تا زنجها غلها نهادیم، چنان که سرهایشان به بالاست و پایین آوردن نتوانند».
خداوند متعال در موارد بسیاری اشاره فرموده که رحمت خود را ویژه پاکان ساخته، آنان را به لطف خود مخصوص می دارد: ﴿وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^۴: «حال آنکه خدا هر کس را که بخواهد به بخشایش خویش مخصوص می دارد»؛
در برخی از آیات همین کتاب آسمانی، «مَنْ يَشَاءُ» را به نیکوکاران و صالحان تفسیر فرموده است:

﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۵: «و رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است»؛

۱. الکهف، ۸۱.

۲. الأعراف، ۱۷۶.

۳. یس، ۸.

۴. البقرة، ۱۰۵.

۵. الأعراف، ۵۶.

«وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»^۱: «او را در رحمت خویش داخل کردیم. که او از شایستگان بود».

اینان کسانی هستند که از رحمت ویژه او برخوردار شده ندایشان به آسمان می‌رسد، و زان پس به اجابت مقرون می‌گردد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: [۱۱۳۵] «بَيْنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ يَعْظُ أَصْحَابَهُ إِذْ قَامَ رَجُلٌ فَشَقَّ قَمِيصَهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: يَا مُوسَى! قُلْ لَهُ لَا تَشُقَّ قَمِيصَكَ وَلَكِنْ اشْرَحْ لِي عَنْ قَلْبِكَ، ثُمَّ قَالَ: مَرَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عليه السلام بِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَهُوَ سَاجِدٌ فَانْصَرَفَ مِنْ حَاجَتِهِ وَهُوَ سَاجِدٌ عَلَى حَالِهِ. فَقَالَ لَهُ مُوسَى: لَوْ كَانَتْ حَاجَتُكَ بِيَدِي لَقَضَيْتُهَا لَكَ. فَأَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِلَيْهِ: يَا مُوسَى! لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنْقُهُ مَا قَبِلْتَهُ حَتَّى يَتَحَوَّلَ عَمَّا أُكْرِهَ إِلَى مَا أُحِبُّ»^۲: «زمانی حضرت موسی علیه السلام یاران خود را موعظه می‌فرمود. در میان موعظه ایشان، مردی برخاست و گریبان خود را چاک نمود، در اینحال خداوند به حضرت موسی وحی فرستاد که: ای موسی! به آن مرد بگو پیراهن خود را چاک نده، بلکه قلب خود را برای من گشاده گردان!».

امام صادق علیه السلام ادامه دادند: حضرت موسی علیه السلام بریکی از یارانش که در سجده بود گذر کرد و بدنال حاجتی رفت. زان پس چون بازگشت آن مرد را دید که همچنان در حال سجده است، آنحضرت به آن مرد فرمود: اگر برآوردن خواسته تو در اختیار من بود آن را اجابت می‌کردم؛ در اینحال خداوند به او وحی فرمود که: ای موسی! این مرد اگر آنقدر سجده کند که گردنش قطع شود من دعایش را قبول نمی‌کنم، تا روش خود را عوض کند و از آنچه من ناخوش می‌دارم به آنچه من دوست می‌دارم گرایش پیدا کند».

نیز امام صادق علیه السلام می‌فرماید: [۱۱۳۶] «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ قَاسٍ»^۳: «خداوند دعائی که از قلبی سخت و سنگین برآید را نمی‌پذیرد»؛

۱. الانبیاء، ۸۶.

۲. روضة کافی، ج ۸ ص ۱۲۹.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۷۴.

[۱۱۳۷] قَالَ سَيِّدُنَا أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ: «يَا عِيسَى! إِنَّ عَبْدِي أَتَانِي مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي أُوتِي مِنْهُ إِنَّهُ دَعَانِي وَفِي قَلْبِهِ شَكٌّ مِنْكَ فَلَوْ دَعَانِي حَتَّى يَنْقَطِعَ غُفْهُ وَتَنْتَثِرَ أَنَامِلُهُ مَا اسْتَجَبْتُ لَهُ»^۱؛

امام باقر عليه السلام نیز در حدیثی می‌فرمایند: «خداوند به حضرت عیسی عليه السلام فرمود: برخی از بندگان من از راهی غیر از راهی که باید از آن وارد شد به نزد من می‌آیند؛ او دعا می‌کند در حالی که در قلبش نسبت به توشکی نهفته است. این فرد اگر آنقدر مرا بخواند که گردنش قطع شود و سرانگشتانش فروریزد، من هرگز دعایش را اجابت نمی‌کنم».

۲. گناه

گناه نیز همچون صفات رذیلت، مانعی بزرگ برای اجابت دعا بشمار می‌رود؛ چه خداوند متعال بارها عهد فرموده که کافران، فاسقان و ظالمان را مشمول هدایت خود نکرده به آنان علاقه‌ای نداشته باشد. از اینرو نه خود آنان را می‌پذیرد نه عملشان را و نه دعایشان را:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۲: «و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی‌کند»؛

﴿أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۳: «و خدا مردم کافر را هدایت نمی‌کند»؛

﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۴: «و خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند»؛

﴿إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۵: «خدا قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد».

در این زمینه، به این حدیث شریف - که یکی از یاران امام صادق عليه السلام از ایشان نقل می‌کند -، توجه کنید:

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۰۰.

۲. المنافقون، ۶.

۳. المائدة، ۶۷.

۴. المائدة، ۵۱.

۵. المائدة، ۲۷.

[۱۱۳۸] «قَالَ: قُلْتُ لَهُ عليه السلام: آيَتَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَطْلُبُهُمَا فَلَا جِدَّهَ، قَالَ: وَمَا هُمَا؟، قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - : ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۱، فَدَعَاؤُهُ وَلَا نَزَى إِيَّابَةً، قَالَ: أَفْتَرَى - عَزَّ وَجَلَّ! - أَخْلَفَ وَعْدَهُ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَمِمَّ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: لَا أَدْرِي، قَالَ: لَكِنِّي أُخْبِرُكَ، مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - فِيمَا أَمَرَهُ ثُمَّ دَعَاهُ مِنْ جِهَةِ الدُّعَاءِ أَجَابَهُ، قُلْتُ: وَمَا جِهَةُ الدُّعَاءِ؟ قَالَ: تَبَدُّءُ فَتَحْمِيدُ اللَّهِ وَتَذَكُّرُ نِعَمِهِ عِنْدَكَ ثُمَّ تَشْكُرُهُ ثُمَّ تُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم ثُمَّ تَذَكُّرُ ذُنُوبَكَ فَتَقَرُّ بِهَا، ثُمَّ تَسْتَعِيدُ مِنْهَا - ثُمَّ تَسْتَغْفِرُ مِنْهَا - فَهَذَا جِهَةُ الدُّعَاءِ، ثُمَّ قَالَ: وَمَا الْآيَةُ الْأُخْرَى؟ قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ - تَعَالَى! - : ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ وَإِنِّي أَنْفَقُ وَلَا أَرَى خَلْفًا، قَالَ: أَفْتَرَى اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَخْلَفَ وَعْدَهُ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَمِمَّ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: لَا أَدْرِي، قَالَ: لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ اكْتَسَبَ الْمَالَ مِنْ حِلِّهِ وَانْفَقَهُ فِي حِلِّهِ لَمْ يُنْفِقْ دِرْهَمًا إِلَّا أَخْلَفَ عَلَيْهِ^۲؛

یکی از یاران امام صادق عليه السلام می گوید: «خدمت ایشان گفتم: دو آیه در کتاب خدا هست، که من حقیقت آن را در نمی یابم! آنحضرت فرمودند: آن دو آیه کدام است؟ گفتم: یکی آیه «بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم»، چه ما دعا می کنیم اما در پی آن اجابتی نمی بینیم! آنحضرت فرمودند: آیا گمان می کنی که خداوند از وعده خود تخلف فرموده است؟ گفتم: نه! فرمودند: پس چرا دعای شما اجابت نمی شود؟ گفتم: نمی دانم! فرمودند: اما من تو را از راز این موضوع باخبر می سازم. هرکس خداوند را در آنچه بدان امر کرده اطاعت کند، آنگاه به صورت صحیح دعا کند خداوند دعای او را خواهد پذیرفت. گفتم: دعا بصورت صحیح کدام است؟ فرمودند: روش صحیح دعا آنست که در آغاز خداوند را ثنا گوئی و نعمتهای او بر خود را برشماری، آنگاه بر آن نعمتها شکرش گوئی، پس از آن بر پیامبر صلوات فرستی، آنگاه گناهان خود را به یاد آوری و بدان اقرار کنی، آنگاه از آن به خداوند پناه بری - و یا فرمودند: از آن استغفار کنی -؛ این روش صحیح دعا است.

۱. المؤمن، ۶۰.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۸۶.

آنگاه فرمودند: آن آیه دیگر کدام است؟ گفتیم: این آیه که می‌فرماید: «و اگر چیزی انفاق کنید، عوضش را خواهد داد و او بهترین روزی دهندگان است»، در حالی که من انفاق می‌کنم اما بجای آن چیزی بدست نمی‌آورم! آن حضرت فرمودند: آیا گمان می‌کنی که خداوند از وعده خود تخلف فرموده است؟ گفتیم: نه! فرمودند: پس چرا چنین است؟ گفتیم: نمی‌دانم! فرمودند: اگر هریک از شما مال حلال بدست آورد و آن را در راه حلال انفاق کند، حتی در همی انفاق نمی‌کند مگر آنکه بجای آن مالی بدست می‌آورد.

[۱۱۳۹] وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْضاً أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: «أَلَسْتَ تَقُولُ: يَقُولُ اللَّهُ: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾، وَ قَدْ نَرَى الْمُضْطَرَّ يَدْعُوهُ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُ وَ الْمَظْلُومُ يَسْتَنْصِرُهُ عَلَى عَدُوِّهِ فَلَا يَنْصُرُهُ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُ مَا يَدْعُوهُ أَحَدٌ إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ، أَمَّا الظَّالِمُ فِدُعَاؤُهُ مَرْدُودٌ إِلَى أَنْ يَتُوبَ إِلَيْهِ ...»؛^۱ نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که به ایشان گفته شد: «آیا شما اعتقاد ندارید که خداوند فرموده است: «بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم»، در حالی که ما می‌بینیم که انسان مضطری او را می‌خواند اما اجابتش نمی‌کند؛ و نیز مظلوم از او در برابر ظالم طلب یاری می‌کند اما او یاریش نمی‌فرماید؟!»

آنحضرت فرمودند: وای بر تو! هیچکس به درگاه او دعائی نکرد مگر آنکه او اجابتش فرمود، اما فرد ظالم دعایش قبول نمی‌شود تا وقتی که بسوی خداوند توبه کند.

[۱۱۴۰] وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الْعَبْدَ يَسْأَلُ اللَّهَ الْحَاجَّةَ فَيَكُونُ مِنْ شَأْنِهِ قَضَائُهَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ أَوْ إِلَى وَقْتٍ بَطِيءٍ، فَيَذْنِبُ الْعَبْدُ ذَنْباً فَيَقُولُ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى! - لِلْمَلِكِ: لَا تَقْضِ حَاجَتَهُ وَ أَحْرَمْهُ إِيَّاهَا، فَإِنَّهُ تَعَرَّضَ لِسَخَطِي وَ اسْتَوْجَبَ الْحِرْمَانَ مِنِّي»^۲؛

نیز امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «بنده از خداوند درخواستی می‌کند که مقتضای آن درخواست، آن است که تا زمانی نزدیک یا زمانی دور حاجتش برآورده شود. پس از آن، آن بنده گناهی می‌کند، در اینحال خداوند به فرشته مأمور این حاجت می‌فرماید:

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰ ص ۱۷۴.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۷۱.

حاجتش را برآورده نساز و من او را از آن محروم می‌کنم، چه او خشم مرا برانگیخت و مستوجب آن شد که از سوی من ناکام گردد».

۳. مال مُشْتَبِه

مال مشتبه، همان چیزی است که در عُرف مردم، آن را «مظلّمه» می‌خوانند. مظلّمه هرچند خود فردی از افراد گناه است، امّا از آنجا که از بارزترین مصادیق آنست، ما به تبعیت از قرآن کریم و احادیث منقول از اهل بیت (علیهم‌السلام)، آن را جداگانه یاد و پیرامون آن توضیح می‌دهیم؛ چه مال مشتبه / مظلّمه خود در شمار گناهان کبیره‌ای است که در قیامت رهایی از آن سخت دشوار می‌باشد. ازینرو این توضیح را اضافه می‌کنیم که:

اهل دل برآنند که لقمه‌ای کوچک از مال شبهه، چنان در قلب اثر می‌گذارد، که تأثیر آن تا چهل روز باقی می‌ماند. نیز مشهور است که حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) در جواب خواهر بزرگوارشان که در کربلا از ایشان علّت تأثیر نگذاشتن سخنان آنحضرت در دل قوم جفاکار را سؤال کردند، پاسخ فرمودند: [۱۱۴۱] «إِنَّ بُطُونَهُمْ مُلِئَتْ مِنَ الْحَرَامِ»: «شکمهای اینان از حرام انباشته شده است».

تجربه اهل دل نیز نشان می‌دهد، که یک لقمه از مال مشتبه تا چندین شب انسان را از نماز شب باز می‌دارد؛ حال خود حکم لقمه حرام در این میانه چگونه است؟! اینان به عیان می‌نگرند که لقمه حرام، آتشی است که در شکم حرام‌خواران وارد می‌شود، از اینرو حقیقت آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا»^۱: «آنان که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند شکم خویش پر از آتش می‌کنند و به آتشی فروزان خواهند افتاد» را مشاهده می‌کنند. در این زمینه، روایات بسیاری نیز بچشم می‌آید؛ ما در اینجا تنها به چند نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱. النساء، ۱۰.

[۱۱۴۲] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَطْبُ كَسْبِكَ تُسْتَجَابُ دَعْوَتُكَ، فَإِنَّ الرَّجُلَ يَرْفَعُ اللَّقْمَةَ الَّتِي فِيهِ حَرَامٌ فَمَا تُسْتَجَابُ لَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «کسب خود را حلال کن تا دعایت اجابت شود، چرا که انسان لقمه‌ای که در آن حرام است را فقط به سوی دهانش می‌برد، از اینرو تا چهل روز دعایش مستجاب نمی‌شود».

[۱۱۴۳] أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يُسْتَجِيبَ دُعَائِي، فَقَالَ ﷺ: إِذَا أَرَدْتَ ذَلِكَ فَأَطْبُ كَسْبِكَ»^۲؛

مردی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: «خداوند را بخوان که دعای مرا مستجاب کند؛ آنحضرت فرمودند: اگر چنین می‌خواهی کسب و کار خود را حلال کن».

[۱۱۴۴] وَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيُطِيبْ مَطْعَمَهُ وَ مَكْسَبَهُ»^۳؛
پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «هرکس دوست دارد که دعایش اجابت شود، باید غذا و کسب و کار خود را حلال گرداند».

[۱۱۴۵] وَ قَالَ ﷺ لِمَنْ قَالَ لَهُ: أَحِبُّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَائِي: «طَهَّرْ مَا كَلَّكَ وَ لَا تَدْخُلْ بَطْنَكَ الْحَرَامَ»^۴؛

نیز آنحضرت به کسی که به ایشان عرض کرد: دوست دارم که دعایم اجابت شود، فرمودند: «غذای خود را پاک و حلال گردان، و هیچ حرامی به شکم خود وارد نکن».
[۱۱۴۶] فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ: «فَمِنْكَ الدُّعَاءُ وَ عَلَيَّ الْإِجَابَةُ فَلَا تَحْجُبْ عَنِّي دَعْوَةً إِلَّا دَعْوَةَ آكِلِ الْحَرَامِ»^۵؛

در حدیثی قدسی آمده است که حضرت حق می‌فرماید: «بنده من! دعا از توست و

۱. بحار الأنوار، ج ۹۰ ص ۳۵۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۰ ص ۳۷۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۹۰ ص ۳۷۲.

۴. بحار الأنوار، ج ۹۰ ص ۳۷۳.

۵. بحار الأنوار، ج ۹۰ ص ۳۷۳.

اجابت بر عهده من است، هیچ دعائی از من پوشیده نمی‌ماند مگر دعای کسی که حرام بخورد».

[۱۱۴۷] و عَنْهُ عَلَيْهِ: «تَرَكُ لُقْمَةَ حَرَامٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ - تَعَالَى! - مِنْ صَلَاةِ أَلْفِي رَكْعَةٍ تَطَوُّعاً»^۱؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «ترک یک لقمه حرام نزد خداوند، محبوبتر از دو هزار رکعت نماز مستحبی است».

این، چند شماره از روایات این مسأله بود. در پایان این مبحث به شماری دیگر از همین روایات اشاره خواهیم کرد.

در اینجا باید هشدار دهیم، که حق الناس در شمار گناهان نابود کننده‌ای است، که همچون شعله‌ای از آتش برمی‌افروزد و خود انسان، بلکه فرزندان، خانواده، نزدیکان و یاران او را می‌سوزاند. این نتیجه‌ای است که لقمه حرام و آنچه از حق الناس بدست آید، در این دنیا برای انسان بدنبال خواهد داشت؛

در قیامت اما، اثر چنین مالی عذابهای درناکی است که از وصف بیرون است. یکی از آن عذابها، آنست که گناهان کسانی که در این دنیا حقشان به تصرف درآمده را به فرد ظالم انتقال می‌دهند، و نیکی‌ها و ثوابهای او را به آنان می‌بخشند!

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعْضُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعٌ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۲: «ای مردم، این سرکشی به زیان خودتان است. تمتعی است در این زندگی دنیوی. آن گاه همه به نزد ما بازمی‌گردید تا از کارهایی که می‌کرده‌اید آگاهتان سازیم»؛

«وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافاً خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»^۳: «باید از خدای بترسند کسانی که اگر پس از خویش فرزندان ناتوان بر جای

۱. بحار الأنوار، ج ۹۰ ص ۳۷۳.

۲. یونس، ۲۳.

۳. النساء، ۹.

می‌گذارند، از سرنوشت آنان بیمناکند. باید که از خدای بترسند و سخن عادلانه و به صواب گویند؛

«وَقَدْ مَنَّا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا»^۱: «و به اعمالی که کرده‌اند پردازیم و همه را چون ذرات خاک بر باد دهیم»

در خبر است که تمامی اعمال صالح کسی که مظلومه‌ای بر دوش دارد، به آنکس که حقش در دنیا پایمال شده، داده می‌شود؛ آنگاه او به تمسخر گرفته شده با اشاره به او می‌گویند: [۱۱۴۸] «این کسی است خانواده‌اش اعمالش را خورده‌اند». منظور از این حرف آنست که: او در دنیا به جمع حرام پرداخت و از آن با خانواده‌اش استفاده کرد، از اینرو هیچ عمل شایسته‌ای برای امروزش باقی نماند.

۴. سنگدلی

که خود در شمار رذائل اخلاقی است. ما در این کتاب بتفصیل از این رذیلت سخن داشتیم، و در همین صفحات نیز برخی از روایات مربوط به آن را ذکر کردیم. در آن شمار، روایتی بود که به صراحت اعلام می‌داشت که دعای سنگدلان پذیرفته نخواهد شد.

در اینجا تا از تکرار بدور مانیم، آن مباحث را اعاده نخواهیم کرد.

۵. ناهمانگی میان زبان و قلب

پیش از این، اشاره کردیم که حقیقت دعا، توبه و یاد خداوند، همان دعای قلبی، توبه قلبی و ذکر قلبی است. چون این حالت در کسی پدید آید، دعا، توبه و ذکر زبانی نیز با آن همراه خواهد شد؛ همانگونه که دعای قلبی ارتباط میان بنده و معبود، توبه قلبی تبت بر

۱. الفرقان، ۲۳.

ترک گناهان، و ذکر قلبی انجام واجبات و ترک محرمات را بدنبال خواهد آورد. دعای زبانی اما به تنهایی تأثیری نخواهد بخشید. توبه و ذکر زبانی نیز همینگونه است، هرچند این امور نیز از ثوابی چند برخوردار است - که در همین صفحات به آن اشاره کردیم -؛

اما پذیرفته شدن دعا در گرو هماهنگی آن با دعای قلبی است. در برخی از روایات تصریح شده است که، خداوند دعای کسی که با قلبی غافل به دعا پرداخته را نمی‌پذیرد؛ در این شمار است:

[۱۱۴۹] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَلْبٍ سَاهٍ إِذَا دَعَا فَاقْبَلْ بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَةِ»^۱؛

امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «خداوند دعائی که از قلبی غافل برخیزد را نمی‌پذیرد؛ از اینرو چون دست بدعا برداشتی، با قلب خود به دعا بپرداز و بعد از آن نسبت به برآورده شدن آن یقین داشته باش».

[۱۱۵۰] عَنْهُ عليه السلام قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - دُعَاءَ قَلْبٍ لَاهٍ»^۲؛

امیرمؤمنان عليه السلام فرمودند: «خداوند دعائی که از قلبی غافل برخیزد را نمی‌پذیرد».

[۱۱۵۱] عَنْهُ أَيْضاً عليه السلام: «إِذَا دَعَا فَاقْبَلْ بِقَلْبِكَ وَظَنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ»^۳؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «چون دست به دعا برداشتی با قلبت متوجه دعا باش، و حاجت رانزدیک - گویا کنار درب منزل! - بینگار».

۶. تکیه و اعتماد بر غیر خداوند متعال

در دعا لازم است که حالت روی کردن به خداوند و بریدن از غیر او حاصل شود. در

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۷۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۷۳.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۷۳.

این هنگام حتی باید انسان از خود نیز ناامید شود؛ از اینرو هرکس بر غیر خداوند تکیه کند و در این زمینه حتی خود را مدّ نظر آورد، از دعائی پذیرفته شده برخوردار نخواهد بود؛ حضرت حق خود می‌فرماید: ﴿وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتَلًا﴾^۱: «و نام پروردگارت را یاد کن و از همه ببر و به او پیوند».

در روایات بسیاری وارد شده، که خداوند امید امیدواری که به غیر او امید بندد را ناامید خواهد کرد، و دعایش را نیز نخواهد پذیرفت.

آیاتی که در همین صفحات از آنها یاد کردیم نیز، بر همین مطلب دلالت می‌نماید؛ به این چند آیه مبارک نیز بنگرید:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾^۲: «یا آن که درمانده را چون بخواندش پاسخ می‌دهد و رنج از او دور می‌کند»؛

﴿أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۳: «اگر راست می‌گویید - باز هم جز خدا را می‌خوانید؟»؛

﴿قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ * قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ^۴: «بگو: «چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و دریا رهایی می‌بخشد؟ در حالی که او را با حالت تضرع (و آشکارا) و در پنهانی می‌خوانید (و می‌گویید): اگر از این (خطرات و ظلمتها) ما را رهایی می‌بخشد، از شکرگزاران خواهیم بود.» * بگو: «خداوند شما را از اینها، و از هر مشکل و ناراحتی، نجات می‌دهد باز هم شما برای او شریک قرار می‌دهید! (و راه کفر می‌پوید)».

۱. المزمّل، ۸.

۲. النمل، ۶۲.

۳. الأنعام، ۴۰.

۴. الأنعام، ۶۳ - ۶۴.

۷. ناهماهنگی میان دعا و عمل انسان

توضیح آنکه انسان گاه خود دست به عملی می‌برد، که آثاری از پی آن برایش پدید می‌آید. این آثار می‌تواند آشکار و یا مخفی، مادی و یا معنوی و ... باشد. به عنوان نمونه اسراف در مال بدون تردید به فقر منجر می‌شود، از همین روست که حضرت حق آدمی را امر فرموده که در مخارج خود میانه‌روی را پیشه نماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^۱: «و آنان که چون هزینه می‌کنند اسراف نمی‌کنند و خست نمی‌ورزند بلکه میان این دو، راه اعتدال را می‌گیرند».

حال اگر کسی این فرمان حضرت حق را نادیده‌انگاشت و دست به اسراف بُرد، ناگزیر به گناه مبتلا شده است:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ * وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ﴾^۲: «آنها پیش از این (در عالم دنیا) مست و مغرور نعمت بودند * و بر گناهان بزرگ اصرار می‌ورزیدند؛ ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾^۳: «چون بخواهیم قریه‌ای را هلاک کنیم، خداوندان نعمتش را بیفزاییم، تا در آنجا تبه‌کاری کنند، آن‌گاه عذاب بر آنها واجب گردد و آن را درهم فرو کوبیم».

اسراف به فقر، ناتوانی و قرض کشیده می‌شود، تا آنجا که انسان به بدترین بندگان خدا نیز محتاج می‌شود. احتیاج مسلمانان به کافران - که حتی گاه به حکمرانی کفار بر اینان می‌انجامد -، در همین شمار است، که آنان را به گناهی نابخشودنی دچار می‌سازد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾^۴: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دوست همرازی جز

۱. الفرقان، ۶۷.

۲. الواقعة، ۴۵ - ۴۶.

۳. الإسراء، ۱۶.

۴. آل عمران، ۱۱۸.

از همکیشان خود مگیرید، که دیگران از هیچ فسادى در حق شما کوتاهی نمی‌کنند و خواستار رنج و مشقت شمايند. و کينه‌توزی از گفتارشان آشکار است و آن کينه که در دل دارند بیشتر است از آنچه به زبان می‌آورند».

در بيتی منسوب به اميرمؤمنان (علیه السلام) نیز آمده است:

وَقَدْ دَقَّتْ وَ رَقَّتْ وَ اسْتَرْقَّتْ فَضُولُ الْعَيْشِ أَعْنَاقَ الرِّجَالِ

«(رفتن به دنبال) زیاده‌های زندگی، گردن مردان را کوبید و نازک کرد و به بردگی گرفت».

حال اگر کسی خود را به فقر، گناه و بردگی آجانب مبتلا ساخت، و زان پس دست به دعا برداشت که: [۱۱۵۲] «اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَ بِطَاعَتِكَ عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَ بِفَضْلِكَ عَنْ سُوءِكَ»: «خدايا! مرا بواسطه حلالیت از حرامت، و بواسطه اطاعتت از گناهت، و بواسطه فضلت از دیگران بی‌نیاز ساز»، دعای او اجابت نخواهد شد؛ مگر آنکه بسوی حضرت حق بازگردد و از آنچه انجام داده توبه نماید: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً^۱»: «نباید مؤمنان، کافران را به جای مؤمنان به دوستی برگزینند. پس هر که چنین کند او را با خدا رابطه‌ای نیست. مگر اینکه از آنها بیمناک باشید».

در این زمینه آیات و روایات بسیاری وارد شده، که با توجه به آنها می‌توان تکلیف دیگر گناهان انسان، که مانع از پذیرش دعایش می‌شود، را نیز دانست.

۸. فراهم نساختن علل و اسباب لازم

بدون تردید، دعا خود در شمار اسباب و علل رسیدن به مقصود قرار دارد. با اینهمه اما، دعا در شمار اسباب معنوی‌ای است که چون با دیگر علل معنوی کنار هم قرار گیرد،

۱. آل عمران، ۲۸.

خداوند متعال خواسته انسان را مستجاب می‌سازد.

در این میان نمی‌توان نقش اسباب و علل ظاهری را نیز نادیده گرفت، نقشی که کمتر از نقش علل معنوی نیست؛ چه خداوند چنین اراده فرموده که امور این عالم را در پرتو این هردو دسته از علل و عوامل تدبیر فرماید، و اراده خود را اینگونه به اجرا درآورد. از اینرو هرکس اسباب و علل ظاهری خواسته خود را فراهم نکرده تنها دست به دعا بردارد، دعایش پذیرفته نخواهد شد. آیات و روایات بسیاری بر این مطلب دلالت می‌نماید؛ ما در همین سطور به شماری از این روایات اشاره کردیم، اکنون به این چند آیه مبارک نیز اشاره می‌نمائیم:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ^۱﴾: «و چون نماز پایان یافت، در زمین پراکنده شوید و رزق خدا را طلب کنید»؛

﴿وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا^۲﴾: «در آنچه خدایت ارزانی داشته، سرای آخرت را بجوی و بهره خویش را از دنیا فراموش مکن».

بدین ترتیب بر انسان واجب است که با عقل، ادراک، قوه انتخاب و صحت و تندرستی خود به طلب رزق از درگاه الهی بپردازد؛ همانگونه که می‌باید با دوری از گناه، دعا و تضرع، اسباب معنوی را در این راه فراهم ساخته روزی خود را بدست آورد. به عبارت دیگر، پرواز به بلندای سعادت به دوبرال ظاهر و باطن نیاز دارد، دو بالی که هریک بدون آن دیگری مقصود را برآورده نساخته انسان را به هدف نخواهد رسانید. آری! چون اسباب ظاهری از میان برداشته شود و انسان امید خود را از آنها قطع نماید، تنها می‌تواند به علل باطنی همچون دعا روی نماید.

اکنون جای آنست که خواننده ارجمند را، از فرو غلطیدن در اشتباهی آشکار بازداریم؛ و آن اینکه: برخی از سالکان، میان لزوم بریدن از خلق و روی کردن به حضرت حق از

۱. الجمعة، ۱۰.

۲. القصص، ۷۷.

سوئی، و لزوم آماده‌سازی علل و اسباب ظاهری از سوئی دیگر، تنافی دیده نتوانسته‌اند ایندو را یکسان در نظر آورند. تذکر می‌دهیم که آماده‌سازی اسباب امری است، و توجه قلب به آن امری دیگر؛ از اینرو شخص دعاکننده می‌باید در عین آماده‌سازی علل ظاهری به آنها امید نداشته نظر خود را تنها به سوی حضرت حق معطوف سازد.

۹. رسیدن به مراتب اولیاء خدا

رسیدن به مراتب خاصی که در شمار عنایات ویژه حضرت حق بر اولیاء اوست نیز، در این شمار است. چه بسیاری از روایات و آیات بر این نکته دلالت می‌فرماید، که اولیاء خدا را منازل و منزلتی است که دستیابی به آن، تنها با بلاء، سختی، مشکلات و رد کردن دعای آنان ممکن خواهد بود. اینان در این وادی سهمگین قرار می‌گیرند و دعایشان رد می‌شود، تا به آن منازل بلند دست یابند. در میان عارفان مسلمان سخت مشهور است که: «إِنَّ الْبَلَاءَ لِلْوَلَاءِ ثُمَّ الْأُولَىٰ فالأُولَىٰ»: «بلاء مخصوص مرتبه ولایت است، پس از آن به هرکس که در مرتبه از پی ولّی قبلی قرار گیرد اختصاص می‌یابد». به این آیات توجه بفرمائید:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْزِئِينَ الْبَاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾^۱: «می‌پندارید که به بهشت خواهید رفت؟ و هنوز آنچه بر سر پیشینیان شما آمده، بر سر شما نیامده؟ به ایشان سختی و رنج رسید و متزلزل شدند، تا آنجا که پیامبر و مؤمنانی که با او بودند، گفتند: پس یاری خدا کی خواهد رسید؟ بدان که یاری خدا نزدیک است»؛

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَآخَذْنَاهُمْ بِالْبَاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ﴾^۲: «هر

۱. البقرة، ۲۱۴.

۲. الأنعام، ۴۲.

آینه بر امتهایی که پیش از تو بودند پیامبرانی فرستادیم و آنان را به سختیها و آفتها دچار کردیم تا مگر زاری کنند»؛

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ»^۱: «و ما هیچ پیامبری را به هیچ قریه‌ای نفرستادیم مگر آنکه ساکنانش را به سختی و بیماری گرفتار کردیم، باشد که تضرع کنند».

روایات مربوط به این مطلب نیز از شدت بسیاری به حدّ تواتر رسیده است. شیخ کلینی^۲ شماری از این روایات را در کتاب شریف «کافی» نقل کرده، و تنها در باب سختی ابتلاء و آزمایش مؤمنان، سی مورد از آنها را روایت کرده است؛ در این شمار است: [۱۱۵۳] عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا أَلْقَى مِنَ الْأَوْجَاعِ - وَكَانَ مِسْقَمًا - فَقَالَ لِي: «يَا عَبْدَ اللَّهِ! لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْمَصَائِبِ لَتَمَنَّى أَنَّهُ قُرْضَ بِالْمَقَارِضِ»^۲؛

یکی از یاران امام صادق عليه السلام به نام ابن ابی یعفور گوید: شکایت رنجها و دردهائی که داشتم را به امام صادق بردم - ابن ابی یعفور همواره مریض بود - . آنحضرت نیز به من فرمودند: «ای بنده خدا! اگر مؤمن بداند که چه اجر و ثوابی در مقابل مصیبتها و سختی‌هایش نزد خداوند دارد، آرزو می‌کرد که با قیچی‌ها تگّه تگّه شود!».

[۱۱۵۴] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّهُ لَيَكُونُ لِلْعَبْدِ مَنْزِلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ فَمَا يَنَالُهَا إِلَّا بِأَحْدَى خَصَلَتَيْنِ: إمَّا بِذَهَابِ مَالِهِ أَوْ بِبَلَاءٍ فِي جَسَدِهِ»^۳؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «بنده را مقامی نزد پروردگار است، که به آن دست نمی‌یابد مگر بواسطه یکی از این دو امر: یا آنکه مالش از دستش برود، و یا آنکه مرضی در بدنش پدید آید».

۱. الأعراف، ۹۴.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۵۵.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۵۷.

۱۰. علاقه خداوند به شنیدن صدای بنده‌اش

این نیز مانعی از موانع پذیرش دعا است، که تنها مخصوص آخص خواص می‌باشد. آنان کسانی هستند که او را بسیار دوست می‌دارند، همانگونه که او نیز آنان را بسیار دوست می‌دارد؛ از اینرو آنان از مناجات با او لذت می‌برند و او نیز از مناجات ایشان لذت می‌برد، آنان او را می‌خوانند و او آنان را می‌خواند؛ امیرمؤمنان (علیه السلام) در مناجات شعبانیه می‌فرماید: [۱۱۵۵] «إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَ لَا حَظَّتْهُ فَصَعَقَ لَجَلَالِكَ فَنَاجَيْتُهُ سِرًّا»^۱: «پروردگارا! مرا از آنان قرار ده که خواندیشان پس تو را پاسخ دادند، و بدانان نگرستی پس برای عظمت تو مدهوش شدند، زان پس در سِرّ آنان به مناجات با آنان پرداختی».

در این هنگام، بنده عارف هیچ چیزی را لذت بخش‌تر از ارتباط میان خود با پروردگارش نمی‌یابد: «وَمَا تِلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى؟» قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى^۲: «ای موسی، آن چیست به دست راستت؟» گفت: این عصای من است. بر آن تکیه می‌کنم و برای گوسفندانم با آن برگ می‌ریزم. و مرا با آن کارهای دیگر است».

آیا حضرت موسی (علیه السلام) در این بلندگوئی خود، هدفی غیر از سخن گفتن با حضرت حق داشت؟ سخن گفتنی که از آن لذت می‌برد و هیچ لذتی را همچون آن نمی‌دانست؟! چه بلندگوئی زیبا و بجائی! از اینرو اهل دل این سخن آنحضرت را نه درازگوئی، که بلندگوئی می‌دانند؛ و آن را بهتر از کوتاهی در کلام می‌شمارند.

این مطلب، از نظر بنده‌ای است که رو به سوی مناجات با حضرت حق می‌نهد؛ حضرت حق اما چون محبتی بیشتر نسبت به بنده‌اش دارد، دعای او را اجابت نمی‌کند

۱. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

۲. طه، ۱۸ - ۱۷.

تاسخن بنده طولانی شود، و او بتواند در خفا و آشکار مناجات او را بشنود و به او التفات فرماید. از اینرو در خبر است که میان دعای حضرت موسی علیه السلام - «وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ * قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَنَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ^۱ : «موسی گفت: ای پروردگار ما، به فرعون و مهتران قومش در این جهان زینت و اموال داده‌ای، ای پروردگار ما، تا دیگران را از طریق تو گمراه کنند. ای پروردگار ما، اموالشان را تباه ساز و دلشان را سخت کن. ایمان نمی‌آورند تا آن گاه که عذاب دردآور را بنگرند * گفت: خواست شما اجابت شد، ثابت‌قدم باشید و از طریقه نادانان پیروی نکنید» - و اجابت دعای او - «قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا^۲ : «خواست شما اجابت شد» - چهل سال فاصله افتاد، تا آن اجابت به ظهور رسید. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: [۱۱۵۶] «كَانَ بَيْنَ قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - : «قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا» وَبَيْنَ أَخْذِ فِرْعَوْنَ أَرْبَعِينَ عَامًا^۳ : «بین آیه شریفه : «خواست شما اجابت شد»، و غرق شدن فرعون چهل سال فاصله بود».

کوتاه سخن آنکه این مطلب که مانع از اجابت دعای آخَصِّ خواص می‌شود، تنها ویژه همینان است و لطفی است که او - جلَّ و علا! - در حق آنان روا می‌دارد. به این چند روایت بنگرید:

[۱۱۵۷] عَنْ الْإِمَامِ مَوْلَانَا مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام : «...إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام كَانَ يَقُولُ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَلُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - حَاجَتَهُ فَيُؤَخِّرُ عَنْهُ تَعَجِيلُ إِحَاتِهِ حُبًّا لَصَوْتِهِ^۴ ؛
حضرت امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «امام باقر علیه السلام می‌فرمودند: مؤمن گاه حاجت خود

۱. یونس، ۸۸.

۲. یونس، ۸۹.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۸۹.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۸۸.

را از خداوند طلب می‌نماید، اما اجابت آن دعا به خاطر آنکه خداوند صدای او را دوست دارد به تأخیر می‌افتد».

[۱۱۵۸] و عَنْ الْإِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو فَيَقُولُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - لِلْمَلَائِكِينَ: قَدْ اسْتَجَبْتُ لَهُ وَ لَكِنْ أَحْبَسُوهُ بِحَاجَتِهِ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَهُ»^۱؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «گاه بنده دعائی می‌کند اما حضرت حق به آن دو فرشته‌ای که بر او گمارده شده‌اند، می‌فرماید: دعای او را پذیرفتم، اما دعایش و اجابت آن را نگهدارید چرا که من دوست دارم که صدای او را بشنوم».

[۱۱۵۹] وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - فِي حَاجَتِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - : أَخْرُوا اجَابَتَهُ شَوْقًا إِلَى صَوْتِهِ وَ دُعَائِهِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - : عَبْدِي! دَعَوْتَنِي فَأَخَّرْتُ اجَابَتَكَ وَ ثَوَابَكَ كَذَا وَ دَعَوْتَنِي فِي كَذَا وَ كَذَا فَأَخَّرْتُ اجَابَتَكَ وَ ثَوَابَكَ كَذَا وَ كَذَا، قَالَ: فَيَتَمَنَّى الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا مِمَّا يَرَى مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ»^۲؛

نیز آنحضرت علیه السلام فرمودند: «مؤمن گاه به درگاه خداوند برای حاجتش دعا می‌کند، اما خداوند - عَزَّ وَجَلَّ! - می‌فرماید: اجابت دعای او را به تأخیر اندازید؛ این بجهت شوقی است که او به صدا و دعای بنده‌اش دارد. اما چون روز قیامت فرارسد، خداوند می‌فرماید: بنده من! به درگاه من دعا کردی اما من اجابت تو را به تأخیر انداختم، اکنون ثواب تو فلان مقدار و فلان مقدار است، و تو مرا در فلان مطلب و فلان مطلب خواندی اما من اجابت تو را به تأخیر انداختم، و ثواب تو فلان مقدار و فلان مقدار است. آنحضرت علیه السلام ادامه دادند: در این هنگام مؤمن چون زیادی ثواب خود را مشاهده می‌کند، آرزو می‌کند که ای کاش هیچ دعائی از او در دنیا اجابت نمی‌شد!».

* * *

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۸۹.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۹۰.

شرائط پذیرش دعا

در اینجا به «شرائط پذیرش دعا» نیز اشاره می‌کنیم، تا سالکان کوی کمال بهتر بتوانند دست به دعا برداشته به حوائج خود - و بویژه به حاجات معنوی خود - واصل شوند. این شرائط را به دو قسمت اصلی تقسیم کرده‌اند:

۱. شروط صحت دعا؛

۲. شروط پذیرش و اجابت دعا.

چه برخی از شرائط چنان است که بدون آن اصلاً ماهیت دعا متحقق نمی‌شود؛ و برخی دیگر چنان است که در شمار شرائط مستحبی بوده هرچند دعا بدون آن متحقق می‌شود، اما پذیرش دعا منوط به وجود آنست.

۱. شروط صحت دعا

الف: معرفت الهی

این معرفت - که پیش از این درباره آن توضیحی ارائه کرده‌ایم -، هراندازه بیشتر شود، دعا به اجابت نزدیکتر می‌گردد؛ بگونه‌ای که گاه بین دعا و اجابت آن هیچ چیزی فاصله نمی‌اندازد. صاحبان این گونه از دعا «مُسْتَجَابُ الدَّعْوَةِ» خوانده می‌شوند. این شرط در قرآن کریم اینگونه مورد اشاره واقع شده است: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۱: «چون بندگان من درباره من از تو بپرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم. پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند».

۱. البقرة، ۱۸۶.

ب: آغاز نمودن با حمد و ستایش حضرت حق

در آغاز دعا، می‌بایست خداوند را به حمد و ستایش گرفت. گذشته از روایات ما، سیره اهل بیت علیهم‌السلام نیز همین مطلب را نشان می‌دهد؛ چه هیچ دعائی از آنان نقل نشده مگر آنکه در دو سوی ابتدا و انتهای آن، ستایش و حمدی شایسته از حضرت حق صورت گرفته است. امام صادق علیه‌السلام در این زمینه می‌فرماید:

[۱۱۶۰] «إِيَّاكُمْ إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ يَسْأَلُ مِنْ رَبِّهِ شَيْئًا مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ حَتَّى يَبْدَأَ بِالثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - وَ الْمَدْحِ لَهُ وَ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ يَسْأَلُ اللَّهَ حَوَائِجَهُ»؛ «هرگاه یکی از شما خواست که چیزی از حوائج دنیا و آخرت خود را از خداوند درخواست نماید، آگاه باشید که نخست با ثنای خداوند و مدح او و صلوات بر پیامبر اکرم ﷺ آغاز کند، آنگاه از خداوند حوائج خود را درخواست نماید».

[۱۱۶۱] «و عَنْهُ علیه‌السلام أَيْضاً: «إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه‌السلام: إِنَّ الْمِدْحَةَ قَبْلَ الْمَسْئَلَةِ إِذَا دَعَوْتَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - فَمَجْدُهُ»^۲؛

نیز آنحضرت ﷺ می‌فرماید: «در کتاب علی علیه‌السلام آمده است: مدح کردن پیش از درخواست کردن است. ازینرو چون خداوند را خواندی، نخست او را تمجید نما و زان پس دعا کن».

نظیر این دو روایت در کتب ما بسیار آمده است.^۳

ج: یقین به اجابت

یقین به اجابت و دست‌کم گمان به آنکه این دعا به اجابت می‌رسد نیز، در شمار شرائط

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۸۴.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۸۴.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۸۴.

صحت دعا است؛ چه خداوند - که هرگز وعده خود را تخلف نمی‌نماید -، در آیات بسیاری وعده فرموده که دعا کننده را از خانه خویش تهی دست باز نمی‌گرداند:

«أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»^۱: «به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم»؛
«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۲: «بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم».

در این زمینه به این چند حدیث نیز بنگرید:

[۱۱۶۲] عَنْ الْإِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَا أَبْرَزَ عَبْدُ يَدِهِ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ إِلَّا اسْتَحْيَا اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَنْ يَرُدَّهَا صِفْراً حَتَّى يَجْعَلَ فِيهَا مِنْ فَضْلِ رَحْمَتِهِ مَا يَشَاءُ، فَإِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلَا يَرُدُّ يَدَهُ حَتَّى يَمْسَحَ عَلَى وَجْهِهِ وَرَأْسِهِ»^۳؛

امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «هیچ بنده‌ای دست خود را به سوی خداوند عزیز جبار دراز نکرد، مگر آنکه خداوند حیا می‌کند که آن را خالی بازگرداند، تا آنکه از رحمت خود هرآنچه خواهد در آن بنهد؛ ازینرو هرگاه کسی از شما دعا کرد، دست خود را باز نگرداند مگر آنکه آن را بر صورت و سر خود بکشد».

[۱۱۶۳] وَ عَنْهُ عليه السلام: «إِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَةِ»^۴؛

نیز آنحضرت عليه السلام فرمودند: «چون خداوند را خواندی با قلبت متوجه دعایت باش، آنگاه به اجابت آن یقین داشته باش».

[۱۱۶۴] وَ عَنْهُ عليه السلام أَيْضاً: «إِذَا دَعَوْتَ فَظُنَّ أَنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ»^۵؛

نیز همانحضرت عليه السلام فرمودند: «چون دعا کردی چنین بدان که حاجتت به تو بسیار نزدیک - و گویا کنار درب منزل - است».

۱. البقرة، ۱۸۶.

۲. غافر، ۶۰.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۷۱.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۷۳.

۵. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۷۳.

د: توبه و اقرار به گناه

که در شمار مهمترین کارها و افضل آن است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: [۱۱۶۵] «الِاسْتِغْفَارُ وَ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» خَيْرُ الْعِبَادَةِ^۱: «استغفار و بر زبان آوردن عبارت شریف لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بهترین عبادتهاست».

نیز در خبر است، که آنحضرت روزانه هفتاد مرتبه استغفار می‌فرمودند^۲.
بیش از این اشاره کردیم که گناه در شمار علل به استجابت نرسیدن دعا، و بلکه مهمترین علت آنست؛ از اینرو استغفار از گناه نیز در شمار مهمترین علل پذیرش آن می‌باشد. شماری از آیات و احادیث ما نیز بر همین مطلب دلالت می‌کند؛ نمونه را به دو آیه بنگرید:

﴿وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا﴾^۳: «و نیز از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به درگاهش توبه کنید»؛

﴿وَايَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً﴾^۴: «و ای قوم من، از پروردگارتان آمرزش بخواهید، آن گاه بر آستان او توبه کنید تا باران را پی در پی بر شما فروریزد و بر نیرویتان بیفزاید».

در قرآن کریم در بیش از یکصد مورد، به زاری به درگاه الهی و تضرع به سوی او اشاره شده؛ این موارد همگی با استغفار و توبه همراه است، و از اینرو نشان می‌دهد که بنده می‌باید بهنگام دعا کردن، خود را از بار گناهان پیشینش رهائی بخشیده آنگاه دست به درخواست خویش دراز کند.

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۵۰۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۵۰۵.

۳. هود، ۳.

۴. هود، ۵۲.

شیخ کلینی رحمه الله شماری از روایات این مطلب را در کتاب گرانقدر خویش نقل، و در بابی کنار هم آورده است.^۱

ه: توسُّل به صاحبان عصمت کبری علیهم السلام

به این آیه شریفه که در این زمینه بسیار روشن است، بنگرید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به او تقرب جوید».

در ذیل همین آیه شریفه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: [۱۱۶۶] «نَحْنُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ»^۳: «ما وسیله بسوی خداوند هستیم»؛

نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که: [۱۱۶۷] «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۴: «بخدا قسم ما اسماء زیبای الهی هستیم»؛

باز در همین زمینه حضرت حق می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۵: «و اگر به هنگامی که مرتکب گناهی شدند نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

از این آیه شریفه بروشنی استفاده می‌شود، که مغفرت الهی متوقف بر توسُّل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان معصوم ایشان علیهم السلام می‌باشد؛ بلکه دلالت بر این نیز می‌نماید، که دعا نزد قبور مطهر آنان در پذیرش دعا نقشی انکارناپذیر دارد.

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۷۹.

۲. المائدة، ۳۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۵ ص ۲۲.

۴. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۴۴.

۵. النساء، ۶۴.

شیخ کلینی رحمه الله در این باره، بابی تدوین و در آن بیش از بیست روایت نقل کرده است؛ در آن شمار است: [۱۱۶۸] عَنْ الْإِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رحمه الله قَالَ: «لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوبًا حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^۱: «امام صادق رحمه الله فرمودند: دعا همچنان از بارگاه الهی پوشیده می ماند، تا آنگاه که بر محمد و آل محمد صلوات فرستاده شود». اینها شرائط مهمی است، که دعا بدون آنها اصلاً تحقق نمی یابد.

* * *

۲. شرائط مستحبی دعا

که ماهیت درخواست بدون آنها متحقق می شود، اما اجابت دعا منوط به وجود آنهاست نیز، بسیار است. ما در اینجا به شماری از مهمترین آنها اشاره می کنیم. این شرائط بر اساس آنچه در احادیث ما آمده است، به سه قسمت اصلی تقسیم می شود:

الف. شرائط مربوط به دعا کننده و حالات او

حالات کسی که دست به دعا برمی دارد، در پذیرش دعای او نقشی مهم ایفا می کند. مهمترین این حالات چنین است:

دعا بعد از نماز، بویژه نماز شب، و بخصوص بعد از نماز وتر به هنگام قنوت و سجود؛ دعای انسان اندوهگینی که ناراحتی ها به او هجوم برده، و گوئی او را همچون کسی که در دریائی طوفانی غرق شده، بدون پناه ساخته است؛ دعای انسان مظلوم، بویژه اگر به کسی نفرین نکند، بلکه برای خود و دیگران خیر دنیا و آخرت را طلب نماید؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۹۱.

دعای انسان مضطر، بویژه اگر به هنگام دعا آیه شریفه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ﴾: «یا آن که در مانده را چون بخواندش پاسخ می‌دهد» را نیز قرائت کند؛ و به مظلومان عالم بویژه سید مظلومان همه عالم حضرت امام حسین (علیه السلام) توسّل جوید؛
دعای آنکس که در حالت گذاردن حج است، بویژه در اماکن مخصوصی همچون مسجد الحرام و مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) و نیز اوقات خاصی همچون روز عرفه؛
دعا انسان مریض، بویژه وقتی که درد بر او فشار آورد، یا به چیزی یا همراهی احتیاج یابد؛

دعائی که به همراه گروهی از مردم انجام پذیرد؛
دعا بعد از قرائت قرآن، بویژه سوره هائی که در این زمینه از نقش بیشتری برخوردار است، سوره هائی همچون سوره حمد و اخلاص، و آیاتی همچون آیات آخر سوره حشر و بویژه آیه الكرسی؛

دعا با دستان برافراشته، بویژه آنکه دعا کننده انگشتر عقیق نیز در دست داشته باشد؛
دعا بهنگام شکستن قلب و خضوع، گریه و تضرّع به درگاه الهی؛
دعا بهنگام افطار، بویژه در روزه های مستحبی؛
دعا بهنگام آذان، و بویژه آنکه خود دعا کننده آذان گوید؛

دعا بعد از وضوی مستحبی، بویژه آنکه دعا کننده دو رکعت نماز مستحبی نیز بجای آورد. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده که ایشان به نقل از حضرت حق - جلّ و علا! - فرمودند: [۱۶۹] «مَنْ أَحَدَّثَ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ فَقَدْ جَفَانِي، وَمَنْ أَحَدَّثَ وَتَوَضَّأَ وَلَمْ يُصَلِّ رَكَعَتَيْنِ فَقَدْ جَفَانِي، وَمَنْ أَحَدَّثَ وَتَوَضَّأَ وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَدَعَانِي وَلَمْ أَجِبْهُ فِيمَا سَأَلَنِي مِنْ أَمْرِ دِينِهِ وَدُنْيَاهِ فَقَدْ جَفَوْتُهُ وَكَسَتْ بَرَبِّ جَافٌ»^۱: «پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند: حضرت حق می‌فرماید: هر کس وضویش نقض شود و بلافاصله تجدید وضو نکند، به من جفا کرده است؛ و هر کس

۱. وسائل الشیعة، ج ۱ ص ۲۶۸.

وضویش نقض شود و تجدید وضو کند و دو رکعت نماز نگذارد، به من جفا کرده است؛ و هرکس وضویش نقض شود و تجدید وضو کند و دو رکعت نماز گذارد، اما درباره تمامی امور دین و دنیایش که دعا کند اجابتش نکنم، من به او جفا کرده‌ام؛ در حالی که من پروردگار جفا کننده نیستم».

ب: شرائط مربوط به زمان

این شرائط نیز بسیار بوده، ما در اینجا تنها مهمترین آنها را بر اساس ماهها، روزها و شبها و ساعات بر می‌شماریم.

در رابطه با ماهها، دعا در ماه رجب، شعبان و رمضان، چه در روز و چه در شب پذیرفته می‌شود. از اینرو اگر کسی این سه ماه را بهار دعا بخواند، سخنی ناصواب نگفته است. در رابطه با شبها و روزها، شبهای قدر و ده روز اول ماه ذی‌حجه - بویژه روز عَرَفه -، و روزهایی که در شریعت اسلام بدان اشاره شده، بویژه عید فطر، قربان، غدیر، مبعث و روزها و شبهای جمعه، بسیار مهم بر شمرده شده است. اهل دل همیشه در رابطه با شبهای جمعه به خواندن دعای کمیل، و در صبح آن به خواندن دعای ندبه سفارش می‌کرده‌اند. در رابطه با ساعات اما، سحر و بویژه پیش از طلوع فجر - که مهمترین و برترین ساعت‌های شب و روز است -، و نیز لحظات بَيْنَ الطُّلُوعَيْنِ از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ از اینرو اهل دل غفلت از این ساعات و لحظات را خسران نامیده‌اند.

ما در اینجا سالکان کوی کمال را سفارش می‌کنیم، که تَهَجُّد سحر - که خداوند در قرآن کریم به آن قسم یاد کرده است - را از دست نهند، و در هر شرائطی بر آن مواظبت نمایند: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ * قُمْ الْيَلِ إِلَّا قَلِيلًا * نَصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا^۱﴾: «ای جامه بر خود پیچیده * شب را زنده بدار، مگر اندکی را * نیمه‌ای از آن

۱. المزمّل، ۴ - ۱.

را، یا اندکی از نیمه کم کن * یا اندکی بر نیمه بیفزای و قرآن را شمرده و روشن بخوان». هنگامه ظهر، غروب و فاصله میان نماز مغرب و عشاء نیز، از همین اهمّیت برخوردار است.

ج: شرائط مربوط به مکان

مهمترین مکانها برای دعا، تمامی مساجد، بویژه مسجد الحرام، کنار کعبه، حجر، مقام، حجر و زمزم است. نیز مسجد پیامبر اکرم (ص)، میان محراب و منبر ایشان، و نیز در کنار مرقد مطهر آن بزرگوار در این زمینه از فضیلتی خاص برخوردار است. دعا در سرزمین عرفات، مشعر، منی، بر روی دو کوه صفا و مروه، و نیز در کنار مراقد مطهر اهل بیت (ع) بویژه در آستانه حضرت سیدالشهداء (ع)، نیز، از تأثیری خاص برخوردار است.

دعا در کنار قبور مؤمنین، بویژه عالمان و سادات نیز تأثیری خاص در پذیرش آن خواهد داشت.



در پایان این مبحث، شایسته است که توجّه خواننده ارجمند را به نکته‌ای بسیار مهم جلب نمائیم؛ و آن اینکه:

بیشتر مردم با غفلت از اصلی بسیار مهم، در بهترین زمانها، بهترین مکانها و با بهترین حالات، از مهمترین امور غفلت کرده به آنچه اصلاً توجّه به آن شایسته مؤمنان نیست، توجّه و التفات می‌نمایند. اینان در کنار مرقد پیامبر اکرم (ص)، در روز عید مبعث و به هنگام غلبه تضرّع و خوف، آخرت را رها کرده از او - جلّ و علا! - دنیا و امور مربوط به آن را به دعا طلب می‌کنند! این زیان آشکاری است که آنان در حقّ خود روا می‌دارند. آیا درخواست آنچه که خداوند خود آن را در قرآن کریم به مذمت گرفته خود زیانکاری

نیست؟!؛ او چیزی برتر از آن را برای ما آماده ساخته و در کتاب خویش ما را بدان فراخوانده، اما ما بدان نپرداخته‌ایم و آنچه در درگاه او مذموم است را به دعا خواسته‌ایم: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱: «و چون ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه را بالا بردند، گفتند: ای پروردگار ما، از ما بپذیر، که تو شنوا و دانا هستی * ای پروردگار ما، ما را فرمانبردار خویش ساز و نیز فرزندان ما را فرمانبردار خویش گردان، و مناسکمان را به ما بیاموز، و توبه ما بپذیر که تو توبه‌پذیرنده و مهربان هستی * ای پروردگار ما، از میانشان پیامبری بر آنها مبعوث گردان تا آیات تو را برایشان بخواند و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد و آنها را پاکیزه سازد و تو پیروزمند و حکیم هستی».

نیز قرآن کریم به ما می‌آموزد، که اگر چیزی دنیائی طلب می‌کنیم تنها باید امور شایسته دنیا را طلب کنیم، تا مایه روشنی چشم و آرامش جانمان فراهم شود؛ نه آنکه هم در دنیا و هم در آخرت مایه وبال و بد عاقبتی برایمان فراهم گردد: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۲: «ای پروردگار ما، ما را، هم در دنیا خیری بخش و هم در آخرت، و ما را از عذاب آتش نگه دار»؛ ﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾^۳: «ای پروردگار ما، از همسران و فرزندانمان دل‌های ما را شاد دار، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان».

آری! در بسیاری از روایات، سفارش شده که دعا کننده ادب دعا را از اهل بیت علیهم‌السلام بیاموزد، تا با رعایت آن خود را به بدبختی دچار نسازد. از اینرو دعاهائی همچون دعای

۱. البقرة، ۱۲۹ - ۱۲۷.

۲. البقرة، ۲۰۱.

۳. الفرقان، ۷۴.

کمیل، بهترین آموزگار بوده نشان می‌دهد که آدمی می‌باید توجه خود را از دنیا برداشته رو به سوی آخرت نماید، تا به برترین مراتب کمال دست یابد. به این حدیث که سخت عبرت‌آموز است بنگرید: [۱۱۷۰] روایت شده که خداوند متعال به یکی از پیامبران روزگاران پیشین، وحی فرمود که: «به مردی از اُمّت او سه دعای مستجاب بخشیده است. آن پیامبر نیز آن مرد را از این مطلب آگاه ساخت. آن مرد پس از شنیدن این سخن، به منزل خود رفت و همسرش را بدین مطلب خبر داد. همسر آن مرد اما از او خواست که یکی از دعا‌های خود را در اختیار او نهد، آن مرد نیز چنین کرد و همسرش، درخواست کرد که زیباترین زن زمان خود باشد! آن مرد نیز به همین‌گونه دعا کرد و آن زن، زیباترین زن روزگار خود شد. پس از آن، پادشاهان و جوانان مرفّه دل به آن زن باختند و راه مغالزه با او را در پیش گرفتند. آن زن نیز اندک اندک دل از شوهر پیر فقیر خود برید و با او درشتی کرده زندگی را بر او تلخ ساخت. آن مرد که در ابتدا جفای آن زن را تحمل می‌کرد، کم‌کم خسته شد و به ناگاه دعا کرد که خداوند آن زن را به سگ تبدیل نماید! دعای مرد مستجاب و آن زن به سگ تبدیل شد. پس از آن، فرزندان آن مرد جمع شده به پدر شکایت بردند، که مردمان ما را سرزنش کرده فرزندان سگ می‌خوانند! از اینرو از پدر خود درخواستند که دعا کند تا مادرشان به حالت نخستین خود بازگردد، آن مرد نیز دست به دعا برداشت و هرچند همسرش را به حالت اوّل دید، اما هر سه دعایش به این ترتیب از دست رفت!»^۱.

این نمونه‌ای از موارد بسیاری است، که انسان در بهترین حالات و بهترین زمانها و مکانها، دست به دعائی نه چندان سودمند بر می‌دارد، و موقعیت خویش را تباه می‌سازد. بدتر از این، آنکه برخی از مردم دست به دعائی بر می‌دارند که اجابت آن به ضرر آنان خواهد بود؛ چه نادانسته اموری را طلب می‌کنند که اجابت آن تنها به دین و دنیای آنان

۱. بحارالانوار، ج ۹۰ ص ۳۲۶.

آسیب خواهد رسانید، به این چند آیه شریفه بنگرید:

«فَلَا تَسْتَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۱: «از سر ناآگاهی از من چیزی مخواه. بر حذر می‌دارم تو را که از مردم نادان باشی»؛
 «وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»^۲: «و آدمی به دعا شری را می‌طلبد چنان که گویی به دعا خیری را می‌جوید. و آدمی تا بوده شتابزده بوده است»؛
 «قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ»^۳: «گفت: ای قوم من، چرا پیش از نیکی بر بدی می‌شتابید؟».

دراین زمینه، به این چند حدیث که موارد ضرر آفرین را بخوبی روشن می‌سازد، نیز توجه کنید:

[۱۱۷۱] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): «يَا صَاحِبَ الدُّعَاءِ! لَا تَسْأَلْ مَا لَا يَكُونُ وَلَا يَحِلُّ»^۴؛
 امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: «ای دعا کننده! آنچه بوجود نخواهد آمد و آنچه حلال نیست را طلب مکن».

[۱۱۷۲] و عن الهادي (ع): «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ؛ فَقَالَ (ع): أَرَأَيْكَ تَتَعَوَّذُ مِنْ مَالِكَ وَ أَوْلَادِكَ، يَقُولُ اللَّهُ - تَعَالَى! -: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»^۵؛

امام هادی (ع) می‌فرماید: «امیرمؤمنان (ع) شنیدند که کسی می‌گفت: خدایا من از فتنه به تو پناه می‌برم. آنحضرت فرمودند: می‌بینم که تو از ثروت و فرزندان به خدا پناه می‌بری، چه خداوند خود می‌فرماید: اموال و فرزندان شما فتنه هستند».

۱. هود، ۴۶.

۲. الإسراء، ۱۱.

۳. النمل، ۴۶.

۴. بحار الأنوار، ج ۹۰ ص ۳۲۴.

۵. بحار الأنوار، ج ۹۰ ص ۳۲۵.

[۱۱۷۳] قال أمير المؤمنين (عليه السلام): «مَنْ سَأَلَ فَوْقَ قُدْرَتِهِ اسْتَحَقَّ الْجِرْمَانَ»^۱؛

امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرمایند: «هرکس بالاتر از قدرت خود درخواست نماید، مستحق آنست که محروم شود».

ازینرو، خوشا به حال آنان که پیش از تعقل و محاسبه دست به کاری نمی برند. این علامت عقلانیت آنان است، چه عاقل نخست به تفکر پرداخته زان پس سخنی بر زبان می آورد، در حالی که انسان احمق نادان نخست مطلبی را بر زبان می آورد، و زان پس پیرامون آن به تفکر می پردازد.

این مطلب، در دعا نیز سخت قابل توجه است؛ چه مؤمنان عاقل نخست تعقل می کنند و سپس چیزی را از خداوند طلب می نمایند، تا پس از آن محروم و ناامید نمانند. به این حدیث نیز بنگرید:

[۱۱۷۴] عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ كَعْبٍ قَالَ: قَالَ لِي ذَاتَ يَوْمٍ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا رَبِيعَةُ! خَدَمْتَنِي سَبْعَ سِنِينَ أَ فَلَا تَسْأَلُنِي حَاجَةً؟»، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمَهِّلْنِي حَتَّى أَفَكِّرَ! فَلَمَّا أَصْبَحْتُ وَدَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ لِي: يَا رَبِيعَةُ! هَاتِ حَاجَتَكَ، فَقُلْتُ: تَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَدْخُلَنِي الْجَنَّةَ مَعَكَ، فَقَالَ لِي: مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا؟، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا عَلَّمَنِي أَحَدٌ لَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي نَفْسِي وَقُلْتُ إِنَّ سَأَلْتُهُ مَا لَأَ كَانَ إِلَيَّ نَفَادٍ وَإِنْ سَأَلْتُهُ عُمَرًا طَوِيلًا وَأَوْلَادًا كَانَ عَاقِبَتُهُمُ الْمَوْتُ، قَالَ رَبِيعَةُ: فَتَكَسَّ رَأْسَهُ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: أَفَعَلُ ذَلِكَ فَأَعِنِّي بِكَثْرَةِ السُّجُودِ. قَالَ: وَ سَمِعْتَهُ يَقُولُ: سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ قَالَتِزْمُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)^۲؛

ربیعہ بن کعب گوید: روزی پیامبر اکرم ﷺ به من فرمودند: «ای ربیعہ! تو هفت سال است که به من خدمت می کنی، آیا اکنون از من چیزی درخواست نمی کنی؟»، گفتم: ای پیامبر خدا! مرا مهلتی ده تا فکر کنم. پس از آن، چون صبحگاه به خدمت ایشان رسیدم فرمودند: ای ربیعہ! درخواست خود را مطرح کن، گفتم: از خداوند بخواهید که مرا به

۱. بحار الأنوار، ج ۹۰ ص ۳۲۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۰ ص ۳۲۶.

همراه شما به بهشت وارد کند. آنحضرت فرمودند: چه کسی این درخواست را به تو آموخته است؟، گفتم: ای پیامبر خدا! هیچکس به من این مطلب را نیاموخت، اما من خود پیش خود فکر کردم که اگر ثروتی از شما درخواست کنم این ثروت فقط تا زمانی که به سر آید و از بین رود باقی است، و اگر عمر طولانی یا فرزندان بسیار از شما درخواست کنم، عاقبت همه اینها به مرگ ختم خواهد شد، از اینرو چنین درخواستی را مطرح کردم. در این حال آنحضرت لحظاتی چند سر خود را به زیر انداختند، و آنگاه فرمودند: این مطلب را از خداوند خواهم خواست، اما تو نیز با سجده‌های بسیار خودت مرا در این امر یاری کن.

ربیعہ گوید: نیز شنیدم که آنحضرت ﷺ فرمودند: پس از من فتنه‌ای پدید خواهد آمد، در آن هنگام ملازم و همراه علی بن ابیطالب باشید».

* * *

این مبحث به درازا انجامید، اما از آنجا که در شمار مهمترین و ارزشمندترین مباحث دانش اخلاق اسلامی قرار دارد، می‌توان طولانی شدن آن را نیکو شمرد. اکنون به نقل چند حدیث از ائمه هدی (علیهم‌السلام) می‌پردازیم، تا در این ارزشمندترین کارها و نزدیک‌ترین راهها به سوی حضرت حق - جلّ و علا! -، به ایشان اقتدا نمائیم.

چند روایت

درباره دعا

[۱۱۷۵] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - يَقُولُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ قَالَ: هُوَ الدُّعَاءُ وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ، قُلْتُ: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ

حَلِيمٌ؟ قَالَ: الْاَوَاهُ هُوَ الدَّعَاءُ»^۱؛

امام باقر علیه السلام فرمودند: «خداوند متعال می‌فرماید: «آنهایی که از پرستش من سرکشی می‌کنند زودا که در عین خواری به جهنم در آیند». منظور از این پرستش، همان دعا است. راوی گوید: از ایشان پرسیدم: منظور از آیه «زیرا ابراهیم بسیار خدای ترس و بردبار بود» چیست؟ فرمودند: آواه یعنی کسی که بسیار دعا می‌کند».

[۱۱۷۶] عن حنان بن سدير عن أبيه قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: «أَيُّ الْعِبَادَةِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - مِنْ أَنْ يُسْأَلَ وَ يُطْلَبَ مِمَّا عِنْدَهُ ...»^۲؛

یکی از یاران امام باقر علیه السلام گوید: «به ایشان گفتم: کدامیک از عبادتها افضل و برتر از دیگر عبادات است؟ فرمودند: هیچ چیزی نزد خداوند برتر از آن نیست که مورد درخواست قرار گیرد، و از آنچه نزد اوست درخواست شود».

[۱۱۷۷] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - فِي الْأَرْضِ الدُّعَاءُ وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعِفَافُ.

قَالَ: وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام رَجُلًا دَعَاءً»^۳؛

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: عزیزترین کارها در همه زمین نزد خداوند متعال، دعا است؛ و برترین عبادتها عفت داشتن است».

امام صادق علیه السلام اضافه کردند: امیر مؤمنان علیه السلام خود مردی بود که بسیار دعا می‌کرد».

[۱۱۷۸] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ عَمُودُ الدِّينِ وَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^۴؛

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانها و زمین است».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۶.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۶.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۷.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۸.

[۱۱۷۹] قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى سِلَاحٍ يَنْجِيكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَيُذِرُّ أَرْزَاقَكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى!، قَالَ: تَدْعُونَ رَبَّكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ به یاران خویش فرمودند: «آیا شما را به سلاحی که شما را از دشمنانتان نجات می‌بخشد و روزی را به سوی شما روان می‌سازد، راهنمایی نکنم؟ گفتند: بله ای پیامبر خدا! آنحضرت فرمودند: شبانه روز به درگاه خدا دعا کنید چرا که سلاح مؤمن دعا است».

[۱۱۸۰] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: الدُّعَاءُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ وَمَتَى تَكْتَرُ قَرَعَ الْبَابِ يُفْتَحُ لَكَ»^۲؛

امیر مؤمنان ﷺ فرمودند: «دعا سپر مومن است، و هرگاه دربی را زیاد بکوبی آن درب برویت باز خواهد شد».

[۱۱۸۱] عَنِ الرِّضَا ﷺ إِنَّهُ كَانَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: «عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ، فَقِيلَ: مَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: الدُّعَاءُ»^۳؛

امام رضا ﷺ به یارانشان می‌فرمودند: «شما را به سلاح انبیاء سفارش می‌کنم. گفته شد: سلاح انبیاء چیست؟ آنحضرت فرمودند: دعا است».

[۱۱۸۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الدُّعَاءُ أَنْفَذُ مِنَ السَّنَنِ الْحَدِيدِ»^۴؛

امام صادق ﷺ فرمودند: «دعا نافذتر از نیزه آهنین است».

[۱۱۸۳] عَنْ عَلَاءِ بْنِ كَامِلٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «عَلَيْكَ بِالْدُّعَاءِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ»^۵؛

یکی از یاران امام صادق ﷺ گوید: «آنحضرت به من فرمودند: بر تو باد به دعا، که دعا شفاء هر بیماری‌ای است».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۸.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۸.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۸.

۵. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۷۰.

[۱۱۸۴] عَنْ الْإِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَا أَبْرَزَ عَبْدُ يَدِهِ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ إِلَّا اسْتَحْيَا اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَنْ يَرُدَّهَا صَفْرًا حَتَّى يَجْعَلَ فِيهَا مِنْ فَضْلِ رَحْمَتِهِ مَا يَشَاءُ، فَإِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلَا يَرُدُّ يَدَهُ حَتَّى يَمْسَحَ عَلَى وَجْهِهِ وَرَأْسِهِ»^۱؛

امام صادق عليه السلام می فرماید: «هیچ بنده ای دست خود را به سوی خداوند عزیز جبار دراز نکرد، مگر آنکه خداوند حیا می کند که آن را خالی بازگرداند، تا آنکه از رحمت خود هر آنچه خواهد در آن بنهد؛ ازینرو هرگاه کسی از شما دعا کرد، دست خود را باز نگرداند مگر آنکه آن را بر صورت و سر خود بکشد».

[۱۱۸۵] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ لَهُ فِي الشَّدَّةِ فَلْيُكْثِرِ الدُّعَاءَ فِي الرَّخَاءِ»^۲؛
امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکس شادمان می شود که بهنگام سختی دعایش پذیرفته شود، باید به هنگام راحتی بسیار دعا کند».

[۱۱۸۶] عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ! - قَالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ! - يَقُولُ: الدُّعَاءُ بَعْدَ مَا يَنْزِلُ الْبَلَاءُ لَا يُنْتَفَعُ بِهِ»^۳؛

امام کاظم عليه السلام فرمودند: «حضرت سجّاد عليه السلام می فرمودند: دعا بعد از نزول بلاء فائده ای نخواهد بخشید».

[۱۱۸۷] قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى! -: ﴿وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ﴾: «هُوَ الْمُؤْمِنُ يَدْعُو لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ فَيَقُولُ لَهُ الْمَلِكُ: آمِينَ، وَيَقُولُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ: وَ لَكَ مِثْلًا مَا سَأَلْتَ وَ قَدْ أُعْطِيتَ مَا سَأَلْتَ بِحُبِّكَ إِنِّيَاهُ»^۴

امام باقر عليه السلام درباره آیه شریفه: «و دعای کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند اجابت می کند، و از فضل خویش آنان را افزون می دهد» فرمودند:

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۷۱.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۷۲.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۷۲.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۵۰۷.

«منظور مؤمنی است که در غیبت براد خود درباره او دعا می‌کند، در این حال فرشته آمین می‌گوید و خداوند عزیز جبار می‌فرماید: به تو دو برابر آنچه خواستی دادم، اینرا بواسطه علاقه‌ای که به برادرت داری، به تو بخشیدم».

[۱۱۸۸] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: خَيْرُ وَقْتٍ دَعَوْتُمْ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - فِيهِ الْأَسْحَارُ، وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فِي قَوْلِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي﴾^۱، وَ قَالَ: أَخْرَهُمْ إِلَى السَّحْرِ»^۲؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «بهترین وقتی که می‌توانید در آن خداوند را بخوانید، سحرها است. آنگاه این آیه را از قول حضرت یعقوب علیه السلام خواندند: «از پروردگارم برای شما آمرزش خواهم خواست» و فرمودند: دعای آنان را به وقت سحر وا گذاشت».

[۱۱۸۹] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيَدْعُو اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - فِي حَاجَتِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: أَخْرُوا أَجَابَتَهُ شَوْقًا إِلَى صَوْتِهِ وَ دُعَائِهِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: عَبْدِي! دَعَوْتَنِي فَأَخَّرْتُ أَجَابَتَكَ وَ ثَوَابُكَ كَذَا وَ كَذَا وَ دَعَوْتَنِي فِي كَذَا وَ كَذَا فَأَخَّرْتُ أَجَابَتَكَ وَ ثَوَابُكَ كَذَا وَ كَذَا، قَالَ: فَيَتَمَنَّى الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا مِمَّا يَرَى مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ»^۳؛

نیز آنحضرت ﷺ فرمودند: «مؤمن گاه به درگاه خداوند برای حاجتش دعا می‌کند، اما خداوند - عز و جل! - می‌فرماید: اجابت دعای او را به تأخیر اندازید؛ این بجهت شوقی است که او به صدا و دعای بنده‌اش دارد. اما چون روز قیامت فرارسد، خداوند می‌فرماید: بنده من! به درگاه من دعا کردی اما من اجابت تو را به تأخیر انداختم، اکنون ثواب تو فلان مقدار و فلان مقدار است، و تو مرا در فلان مطلب و فلان مطلب خواندی اما من اجابت تو را به تأخیر انداختم، و ثواب تو فلان مقدار و فلان مقدار است. آنحضرت ﷺ ادامه

۱. یوسف، ۹۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۷۷.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۹۰.

دادند: در این هنگام مؤمن چون زیادی ثواب خود را مشاهده می‌کند، آرزو می‌کند که ای کاش هیچ دعائی از او در دنیا اجابت نمی‌شد!

[۱۱۹۰] عَنْ الْإِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوباً حَتَّى يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^۱: «امام صادق علیه السلام فرمودند: دعا همچنان از بارگاه الهی پوشیده می‌ماند، تا آنگاه که بر محمد و آل محمد صلوات فرستاده شود».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۹۱.

رذیلت سی و ششم:

روی گردانی از دعا

این رذیلت، ملکه‌ای است که باعث می‌شود تا متصفان به آن، به دعا و تضرع به درگاه حضرت حق انس نگرفته، گویا از خداوند متعال روی گردانند و از عبادت او استکبار ورزند. حضرت حق خود از اینان اینگونه خبر می‌دهد:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى»^۱: «و هر کس که از یاد من اعراض کند، زندگیش تنگ شود و در روز قیامت نابینا محسورش سازیم * گوید: ای پروردگار من، چرا مرا نابینا محسور کردی و حال آنکه من بینا بودم؟ * گوید: هم چنان که تو آیات ما را فراموش می‌کردی، امروز خود فراموش گشته‌ای»؛

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۲: «بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم. آنهایی که از پرستش من سرکشی می‌کنند زودا که در عین خواری به جهنم درآیند».

* * *

۱. طه، ۱۲۶ - ۱۲۴.

۲. غافر، ۶۰.

این ردیلت اخلاقی نیز همچون دیگر ردائل و فضائل، از مراتبی چند برخوردار است. ما در اینجا به شماری از این مراتب اشاره می‌کنیم.

مراتب ردیلت روی گردانی از دعا

مرتبه اول

نخستین مرتبه این ردیلت، آنست که انسان در این امر کوتاهی کرده از دعا، یاد خدا و ارتباط با او لذتی در خود نیابد. اهل دل این حالت را در شمار بدترین عذابها دانسته، از آن به حالت «قبض» تعبیر می‌کنند. منظور از «قبض» آنست که روح در خود فرو پیچیده شده نشاط از آن رخت ببرند، از اینرو نه از دعا لذتی برد، و نه از مناجات با حضرت حق احساس نشاطی یابد.

در خبر است که مردی بدکردار چون حضرت موسی علیه السلام به سوی مصلای خود می‌رفت، راه را بر ایشان گرفته گفت: [۱۱۹۱] «ای موسی! به خدایت بگو که با آنکه من در شمار گناهکاران هستم، اما چگونه است که هرگز مرا به عذابی مبتلا نمی‌سازی؟ آن حضرت به عبادتگاه خود رفت و چون عبادتش پایان یافته خواست از آنجا بازگردد، خداوند به او فرمود: چرا سخن آن بنده مرا برایم بازگو نمی‌کنی؟ آنحضرت عرض کرد: خدایا! تو خود می‌دانی که او چه گفت، حضرت حق نیز فرمود: به او بگو: من تو را به شدیدترین عذابها مبتلا ساختم اما خودت از آن باخبر نیستی، و آن اینکه شیرینی مناجات با خود را از قلب تو خارج کردم و آن را از تو بازستاندم. این از سخت‌ترین عذابهایی است که من به کسی روا می‌دارم».

حضرت سجاد علیه السلام نیز در دعای ابي حمزه ثمالی - همچون دیگر ادعیه - چنان سخن می‌گویند، که نشان می‌دهد آن حضرت، این مرتبه را مکافات و جزای گناهان کبیره دانسته‌اند؛ و دور شدن بنده از درگاه او و قریش، و نیز کوتاهی بنده در حق او - جل و علا! - و روی گردانیش از آن بارگاه عظمت، نیز نفاق و کفر را، در شمار مجازاتهای الهی دانسته‌اند،

که در قالب این مرتبه از روی گردانی از دعا ظاهر شده است. در این سخن، بوضوح مشاهده می‌شود که آنحضرت مرتبه نخست اعراض از دعا و یاد حضرت حق را، عذابی بزرگ و محرومیت و خذلان بنده، بلکه در شمار بزرگترین عذابهای الهی دانسته‌اند.

مرتبه دوم

مرتبه دوم این رذیلت اخلاقی، آنست که بنده از اجابت دعا مأیوس شده حضرت حق را نسبت به دعای خود اجابت کننده نداند. بدون تردید گناه این صفت در حد کفر به خداوند متعال بوده، متصفان به آن از نوعی کفر برخوردار می‌باشند: ﴿وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱: «و از رحمت خدا مأیوس مشوید، زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند».

این مرتبه می‌تواند از آنجا ناشی شود، که بنده دست به دعا بردارد اما آن را در ظاهر اجابت شده نیابد؛ چه برخی از مردم چون به دعای خود دست نیابند و هدف خویش را حاصل شده نبینند، از دعا مأیوس شده آن را ترک می‌کنند. کسانی که به این علت به این رذیلت آلوده شده‌اند، باید دقت نمایند که دعای آنها بدون تردید مستجاب می‌شود، هرچند بصورت ظاهر خود از استجاب آن بی‌اطلاع باشند. ما در همین صفحات پیرامون علل و اسرار برآورده نشدن برخی از دعاها سخن داشتیم.

گاه نیز ممکن است که چون دعا را منافی با رضایت به قضای الهی دانسته‌اند، دست از دعا بازکشند. اینان چون طالب رضایت نسبت به قضاء و قدر الهی هستند، گمان کرده‌اند که اگر دعا کرده اصلاح امور دنیوی و اخروی خود را از حضرت حق درخواست نمایند، از مقام رضا خارج شده دچار سقوط شده‌اند. این مطلب گاه در سخنان ناموران نیز دیده می‌شود.

۱. یوسف، ۸۷.

ما در مبحث پیشین پیرامون باطل بودن این پندار سخن داشتیم، از اینرو خواننده ارجمند را سفارش می‌کنیم که حتماً به آن مبحث مراجعه فرماید. این خیال، باطل بدتر از مورد پیشین بوده هم آدمی را از فضیلت انس به دعا باز می‌دارد، و هم خود راه کمال را بر سالکان می‌بندد.

روایات فراوانی که از اهل بیت علیهم‌السلام در ترغیب به دعا و عبادت وارد شده، به وضوح خطر این توهّم باطل را گوشزد می‌نماید. شماری از این گونه روایات را جناب شیخ کلینی رحمه‌الله در کتاب گرانقدر «کافی» نقل نموده است؛ ما در اینجا تنها به چند نمونه از این روایات توجّه می‌دهیم:

[۱۱۹۲] عن الإمام موسى بن جعفر عليه السلام: «إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ مَا قَدَّعَرُوهُ وَمَا لَمْ يَقْدَرْ، قُلْتُ: وَمَا قَدَّعَرْتُ عَرَفْتُهُ، فَمَا لَمْ يَقْدَرْ؟ قَالَ: حَتَّى لَا يَكُونَ»^۱؛

امام کاظم علیه‌السلام می‌فرمایند: «دعا آنچه را مقدّر شده و یا مقدّر نشده باز می‌گرداند. راوی گوید: به آنحضرت عرض کردم: تأثیر دعا بر آنچه مقدّر شده را می‌شناسم، اما منظور از تأثیر آن بر آنچه مقدّر نشده، چیست؟ آنحضرت فرمودند: اینگونه است که آن امر اصلاً پدید نیاید».

[۱۱۹۳] و عن الإمام أبي عبد الله عليه السلام: «إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا»^۲؛

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «دعا، قضاء الهی را باز می‌گرداند، در حالی که از آسمان نازل شده و حتّی محکم و قطعی نیز شده است».

[۱۱۹۴] و عن الإمام علي بن الحسين عليه السلام: «إِنَّ الدُّعَاءَ وَ الْبَلَاءَ لِيَتَرَافَقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ الدُّعَاءَ لَيَرُدُّ الْبَلَاءَ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا»^۳؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۹.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۹.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۹.

امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند: «دعا و بلاء تا روز قیامت از هم جدا نمی‌شوند، دعا بلا را در حالی که محکم و قطعی نیز شده باز می‌گرداند».

توضیح آنکه گاه مقتضای نزول بلا در عالم ربوبی و علم حضرت حق موجود است، اما بواسطه دعا آن مقتضی از بین رفته بلا از میان می‌رود؛ همانگونه که اگر دعائی در بین نباشد، آن بلا قطعی شده بر آنکس که مقدر شده نازل می‌گردد. این مطلب در حدیثی از امام کاظم علیه السلام اینگونه بیان شده است:

[۱۱۹۵] «عَلَيْكُمْ بِالْدُعَاءِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ وَالطَّلِبَ إِلَى اللَّهِ يَرُدُّ الْبَلَاءَ وَقَدْ قُدِّرَ وَقُضِيَ وَلَمْ يَبْقَ إِلَّا امْضَائِهِ فَإِذَا دُعِيَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - وَ سُئِلَ صُرِفَ الْبَلَاءُ صَرْفَةً^۱؛

«شما را به دعا سفارش می‌کنم، چرا که دعا به درگاه الهی و درخواست از او بلا را رد می‌کند، در حالی که مقدر شده و تنها امضاء آن از جانب حضرت حق باقی مانده است؛ در این حال اگر خداوند خوانده شود و از او درخواست شود، بلا بصورت کامل بازگردانده می‌شود».

همانگونه که گاه قدر الهی با آنچه محبوب انسان است، مطابقت نداشته انسان به آن محبوب و مقصود خود واصل نمی‌شود؛ اما چون دست به دعا بردارد همین دعا مقتضی پیدایش هدف انسان را تأمین کرده، و یا مانعی که پیدایش آن را به تأخیر می‌اندازد، رفع می‌نماید؛ از اینرو انسان هدف خود را حاصل شده می‌یابد. امام صادق علیه السلام به این مطلب اینگونه تصریح فرموده‌اند:

[۱۱۹۶] «الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ بَعْدَ مَا أُبْرِمَ إِبْرَامًا، فَكَثِيرٌ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ كُلِّ رَحْمَةٍ وَ نَجَاحُ كُلِّ حَاجَةٍ وَ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِلَّا بِالْدُّعَاءِ وَ إِنَّهُ لَيْسَ بَابٌ يُكْتَرَقُ عِوَضَ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ^۲؛

«دعا قضاء الهی را بعد از آنکه بصورت کامل محکم و حتمی شده، باز می‌گرداند. از اینرو

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۷۰.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۷۰.

بسیار دعاکن که دعا کلید تمامی رحمتها و وسیله بدست آوردن هر حاجتی است، و آنچه نزد خداوند است تنها بوسیله دعا بدست می آید. نیز هیچ دربی نیست که چون بسیار کوبیده شود، برای آنکس که پشت درب است باز نشود».

مرتبه سوّم

مرتبه سوّم - که بدترین و شدیدترین مراتب این رذیلت اخلاقی است - عنادورزی و لجاجت در پشت کردن به دعا است.

اولین کسی که نسبت به دعا استکبار ورزیده خود بزرگ بینی کرد، شیطان بود که بواسطه همین عناد و لجاجت، شایسته لعن الهی و عذاب بی پایان او شد. شیطان بواسطه همین پشت کردن به دعا و اصرار بر آن، به خذلان دچار شد؛ و باز به همین علت طلب کرد که تا قیامت بر آدم و فرزندان او مسلط شود، تا بتواند آنان را نیز در سرنوشت سیاه خود شریک نماید.

اکنون باید توجه کرد که قرآن کریم با تکرار داستان ابلیس و یادآوری مکرر پشت کردن او به دعا و توبه، آدمیان را هشدار می دهد که اگر گام در مسیر شیطان نهند، همچون او شده استحقاق لعنت الهی را می یابند. بالاتر از آن اینکه بدتر از ابلیس شده در مجازاتهای او شریک می شوند. تأسف برانگیز است که این حالتی است که عموم مردمان به آن دچارند، هرچند خود از آن آگاهی ندارند؛ چه غیر شیعیان که در طول تاریخ نسبت به ادعیه مأثور از معصومان علیهم السلام هیچ عنایتی نداشته اند، شیعیان نیز هرچند ادعای پیروی از معصومان را دارند، اما هرگز توجه نمی کنند که ائمه هدی علیهم السلام درباره دعا چه عنایت ویژه ای داشته اند، بگونه ای که کتابهای کلان و سترگ دعائی ما از مجموعه مناجاتهای آنان علیهم السلام انباشته شده است. ازینرو برخی و بلکه بیشتر آنان، اصلاً دعا را نمی شناسند و نسبت به آن انس در خود نمی یابند. به این مطلب که مردمان در این قضیه پیرو شیطان لعین هستند، در قرآن کریم بارها و بارها اشاره شده است؛ به این آیه مبارک بنگرید:

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾^۱: «گفت: به عزت تو سوگند که همگان را گمراه کنم * مگر آنها که از بندگان مخلص تو باشند».

همانگونه که باز بارها اشاره شده، که مردم تنها زمانی به سوی حضرت حق رو می‌کنند که مشکلات و سختی‌ها به آنان رو کند؛ اما بهنگام راحتی و امنیت گویا به بیماری خود بزرگ‌بینی دچار شده هرگز دست به دعا بر نمی‌دارند؛ به این آیات شریف نیز توجه کنید:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^۲: «چون به کشتی نشستند خدا را با اخلاص در دین او خواندند و چون نجاتشان داد و به خشکی آورد، شرک آوردند»؛

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾^۳: «ون در دریا شما را گزند رسد، همه آنهایی که می‌پرستید از نظرتان محو شوند، مگر او. و چون شما را به ساحل نجات برساند از او رویگردان شوید، زیرا آدمی ناسپاس است»؛

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾^۴: «چون به آدمی گزند برسد، به پروردگارش روی می‌آورد و او را می‌خواند. آن گاه چون به او نعمتی بخشد، همه آن دعاها را که پیش از این کرده بود از یاد می‌برد».

بالاتر از این، آنکه برخی از آیات قرآن کریم بوضوح نشان از آن دارد، که خداوند

۱. ص، ۸۳ - ۸۲.

۲. العنکبوت، ۶۵.

۳. الإسراء، ۶۷.

۴. الزمر، ۸.

مشکلاتی را برای بندگان خود پدید می‌آورد، تا آنها دست از سیره خود برداشته به ساحت مقدس نیایش رو کنند: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ»^۱: «و ما هیچ پیامبری را به هیچ قریه‌ای نفرستادیم مگر آنکه ساکنانش را به سختی و بیماری گرفتار کردیم، باشد که تضرع کنند».

کوتاه سخن آنکه روی گردانان از دعا و نیایش، در تمامی جوامع و حتی جامعه شیعیان نیز بسیار زیادند؛

آیا ثروتمندانی که در بلاد ما می‌زیند مجالس دعا را به مجالس لهو و لعب تبدیل نکرده‌اند؟

آیا گناهکاران نیز اینگونه نیستند؟

آیا غافلان و خودگم‌کردگان نیز بر این روش نمی‌روند؟

و آیا دنیا طلبان و نیز کسانی که در خواستهای نفسانی خود غرق شده‌اند، از این روش پیروی نمی‌کنند؟

آیا روزنامه‌ها، مجلات، رادیوها و شبکه‌های مختلف تلویزیونی، اینگونه نیستند؟ از همین روست که شماری از مردم همانگونه که برّه از گرگ فرار می‌کند، از مساجد فراری هستند!

باید از آنکه آدمی مصداق این آیه‌های شریف باشد، به خداوند متعال پناه بُرد: «لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ»^۲: «برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم»؛

«إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۳: «آنهايي که از پرستش من سرکشی می‌کنند زودا که در عین خواری به جهنم درآیند».

۱. الأعراف، ۹۴.

۲. الأعراف، ۱۷۹.

۳. غافر، ۶۰.

آری! به همین دلیل است که در روزگار ما کسی اهل دعا نیست، و اینان در میان مردم یافت نمی‌شوند.

اندکی از مردم تنها در شبهای قدر به استغفار و دعا می‌پردازند، تا آرزوهای فروخته دنیایشان را بدست آورند؛ با اینحال نیایش اینان بیشتر به تمسخر شبیه است تا به نیایش واقعی؛ چه برای همین لحظات کوتاه دعا نیز براو - جلّ و علا! - منت می‌نهند، بگونه‌ای که گویا او محتاج دعای اینان است!

هدف ما از این سخن - که در آن اندوه و حسرت نهفته است -، تذکر دو امر مهم می‌باشد:

نخست آنکه بیشتر مردم از دعا روی گردانند و از آن کامی نمی‌برند، از همین رو بدون آنکه به علّت این امر واقف شوند، به زندگی تلخ و ناروا دچار می‌شوند. آنان حقیقت این آیه شریفه را در عمل در می‌یابند که: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمًى»^۱: «و هر کس که از یاد من اعراض کند، زندگیش تنگ شود و در روز قیامت نابینا محسورش سازیم»؛ هرچند از توجّه به آن غفلت می‌ورزند.

و دود دیگر آنکه، این توهم که روی گردانی از دعا تنها ویژه کافران و منکران اسلام است، امّا مسلمانان و نیز اهل کتاب مصداق روی گردانی از عبادت نیستند را رفع کرده، توجّه دهیم که متأسّفانه مسلمانان و حتّی شیعیان نیز اینچنینند.

آری! به این ترتیب آشکار می‌شود که بیشتر مسلمانان و حتّی شیعیان نیز از عبادت، دعا، توبه، انابه و تضرّع به درگاه او روی گردانند، و از مضرات این صفت رنج می‌برند. ما از غضب حضرت حق که شامل اینان می‌شود، به درگاه بلند همو پناه می‌جوئیم!

ضررها و مفاسد این رذیلت اخلاقی

ضررهائی که از پی این رذیلت اخلاقی پدید می‌آید، بسیار زیاد است. ما در اینجا تنها به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم.

۱. سخت‌دلی

یکی از این ضررها، سخت‌دلی است که خواه ناخواه پای‌بند کسانی که با دعا انس و الفتی نمی‌یابند، خواهد شد. قرآن کریم بوضوح شهادت می‌دهد که ترک دعا، سنگ‌دلی، و سنگ‌دلی زیان دو جهانی را در پی خواهد داشت: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۱: «آیا کسی که خدا دلش را بر روی اسلام گشود و او در پرتو نور پروردگارش جای دارد، همانند کسی است که ایمان ندارد؟ پس وای بر سخت‌دلانی که یاد خدا در دل‌هایشان راه ندارد».

نکته قابل توجه آنکه، سالکان کوی کمال نباید سنگ‌دلی و آثار آن را کوچک شمرند؛ چه این رذیلت خود به کفر و دست‌کم نپذیرفتن حق می‌انجامد: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَانَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»^۲: «هر کس را که خدا خواهد که هدایت کند دلش را برای اسلام می‌گشاید، و هر کس را که خواهد گمراه کند قلبش را چنان فرو می‌بندد که گویی می‌خواهد که به آسمان فرا رود. بدین سان خدا به آنهایی که ایمان نمی‌آورند پلیدی می‌نهد».

۲. سایه افکندن حجابهای ظلمانی بر فطرت انسان

از دیگر مضرات ترک دعا، می‌توان به سایه افکندن حجابهای ظلمانی بر فطرت اشاره

۱. الزمر، ۲۲.

۲. الأنعام، ۱۲۵.

کرد. در این صورت، انسان توجّهی به ملکوت آسمان نداشته تنها از رُویة طبیعت برخوردار خواهد بود. در اینحال به حیوانی که همچون دیگر حیوانات می خورد و از لذائذ طبیعی - و نه معنوی - بهره مند می گردد، تبدیل می شود. از اینرو نخست در دنیا از حضرت حق محروم می ماند، و زان پس در آخرت از فیض لطف او برکنار خواهد شد؛ در این دنیا به کوری باطل مبتلا می شود، و در آن دنیا از کوری شدیدتری رنج خواهد برد؛ از اینرو گمراه است و گمراه و گمراه!

﴿إِذَا تَتَلَوْا عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ * كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ^۱: «چون آیات ما بر او خوانده شد، گفت: افسانه های پیشینیان است * حقا، که کارهایی که کرده بودند بر دلهاشان مسلط شده است * حقا، که در آن روز از پروردگارشان محجوب باشند»؛

﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا^۲﴾: «و هر که در این دنیا نابینا باشد، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر است»؛

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^۳﴾: «برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم. ایشان را دلهایی است که بدان نمی فهمند و چشمهایی است که بدان نمی بینند و گوشهایی است که بدان نمی شنوند. اینان همانند چارپایانند حتی گمراه تر از آنهایند. اینان خود غافلاند».

سرّ این مطلب نیز در آن است، که دعا یاد حضرت حق و تضرّع به درگاه او، و غذاء فطرت انسان است که بدان رشد می کند؛ حال اگر شیرینی این غذاء را دریافت آن را با هیچ چیز دیگری عوض نمی کند.

۱. المطفّفين، ۱۵ - ۱۳.

۲. الإسراء، ۷۲.

۳. الأعراف، ۱۷۹.

امام سجّاد در مناجات محبّین می‌فرمایند: [۱۱۹۷] «إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا وَ مَنْ ذَا الَّذِي أُنْسَ بِقُرْبِكَ فابْتَغَى عَنْكَ حَوْلًا»^۱: «پروردگارا کیست که شیرینی محبّت تو را چشید، اما کس دیگری را بجای تو برگزید؟ و کیست که به تو انس گرفت، اما بجای تو جایگزینی برگزید؟».

امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز در دعای کمیل می‌فرمایند: [۱۱۹۸] «فَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ»^۲: «بر فرض که بر سوزانی جهنم صبر کنم، اما چگونه بر فراق و دوری از تو صبر نمایم؟!».

مراد آنحضرت، آنست که عذاب جهنّم آسان‌تر از فراق از اوست؛ بدین ترتیب سخت‌ترین عذابهای دنیائی، برای آنحضرت از ترک ارتباط با او آسان‌تر می‌نماید. به همین ترتیب فروافتادن در خواستهای نفسانی - هرچند حلال نیز شمرده شود -، حجابی است که فطرت انسان را پوشانیده او را از دریافت انوار الهی محروم می‌نماید. به این حدیث شریف توجه کنید: [۱۱۹۹] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي فَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ سَبْعِينَ مَرَّةً»^۳: «بر قلب من زنگار می‌نشیند، از اینرو هفتاد مرتبه استغفار می‌نمایم». اکنون روشن می‌شود که بواسطه ترک دعا و یاد حضرت حق، و نیز فرورفتن در خواسته‌های دنیائی، فطرت انسان از دست رفته حجابهای ظلمانی آن را می‌پوشانند؛ در اینحال حقیقت انسان تبدیل به حیوان شده او در ظاهر انسان باقی می‌ماند، اما در واقع و حقیقت امر حیوانی است که اهل دل او را با چهارپایان یکسان می‌بینند!

۳. پیدایش عقده خودکم‌بینی

این مفسده، از آنرو که بسیاری از جنایات در اثر همین عقده پدید می‌آید، بسیار

۱. مفاتیح الجنان، مناجات خمسۀ عشر.

۲. مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۰ ص ۱۸۲.

درخور توجه است. تباه کاران که چون در زمین قدرتی می‌یابند تنها در پی نابودی مردم و دست رنج آنان هستند، از همین عقده که خود آبی جهنمی است، می‌نوشند؛ و آنان که از زندگی شادمانه در دنیا مأیوسند و از اینرو دائماً خود و دیگران را آزار می‌نمایند نیز، از همین طوفان داغ و زبیده از دوزخ، تنفس می‌کنند.

سرّ روش استثمارگران که دائماً مردم را به عقده خود کم‌بینی دچار ساخته و زان پس بر آنان سلطه می‌یافتند نیز، همین بوده است. حضرت حق یکی از این موارد را اینگونه گزارش می‌فرماید:

﴿فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾^۱: «پس قوم خود را گمراه ساخت تا از او اطاعت کردند، که مردمی تبه‌کار بودند»

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾^۲: «پس صبر کن که وعده خدا حق است. مباد آنان که به مرحله یقین نرسیده‌اند، تو را بی‌ثبات و سبکسر گردانند». آیه نخست، حرام بودن پذیرش خواری را نشان می‌دهد، چه تنها فاسقانند که خواری خود را می‌پذیرند و در مقابل ستمکاران حرکتی نشان نمی‌دهند؛ آیه دوم نیز بوضوح حرمت خوار کردن دیگران، و آنکه این کار تنها از کافران ساخته است را، نشان می‌دهد.

نکته نهفته در این مطلب نیز، آنست که مؤمنان، مشکلات دنیا را وسیله‌ای برای کمال خود و نردبانی برای عروج می‌انگارند؛ غیر مؤمنان اما مشکلات دنیا را مایه یأس و ناامیدی خود دیده، گویا خود را در غل و زنجیر این دنیا اسیر می‌خوانند؛ از اینرو از رستگاری در آن عاجز و ناامید شده به عقده‌های اینگونه گرفتار می‌شوند: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ

۱. الزخرف، ۵۴.

۲. الزوم، ۶۰.

رَحْمَةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ^۱: «البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم. و شکیبایان را بشارت ده * کسانی که چون مصیبتی به آنها رسید گفتند: ما از آن خدا هستیم و به او باز می‌گردیم * صلوات و رحمت پروردگارشان بر آنان باد، که هدایت یافتگانند».

حضرت حق، خود اشاره می‌فرماید که اینان - که از روح کفر و فسق برخوردار شده‌اند - را، به سُنَّتِ استدراج گرفتار می‌سازد، تا اندک اندک سقوط کرده هر لحظه به گرفتاری بیشتری دچار شوند: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ^۲﴾: «و آنان را که آیات ما را دروغ انگاشتند، از راهی که خود نمی‌دانند به تدریج خوارشان می‌سازیم».

بهر ترتیب مؤمن و کافر را آزمایشها، گرفتاری‌ها و مشکلاتی است، که بسیاری از آنها بوسیلهٔ تدبیر خود اینان برطرف نخواهد شد؛ ازینرو در مقابل آن تنها می‌باید صبر کرد و از حضرت حق استمداد جست، تا آدمی به گره‌های روحی و عقده‌هایی بسیار دردناکتر از عقدهٔ خود کم‌بینی دچار نشود.

حال انسان اگر به ذاتی توانا، دانا، بخشنده و مهربان توکل کرده بدو پناه ببرد، اضطرابش به آرامش بدل شده سینه‌اش فراخ می‌شود، ازینرو به عقده‌های روحی دچار نمی‌گردد؛ اما اگر به آن ذات متعالی اعتماد ننموده خود را در دریای بی‌پایان مشکلات مادی تنها بیابد، با گذشت زمان عقده‌های نفسانی گوناگون او را به محاصره آورده به خود دچار می‌سازد. در اینحال اگر ولو بر روستائی کوچک حکومت یابد - و یا حتی بر خانوادهٔ خود ریاست نماید -، از کشتن، غارت کردن و یا ظلم به آنان لذت برده حالات مورد علاقهٔ خود را بروز می‌دهد؛ اما اگر به اینگونه از ریاستها دست نیابد، از جامعه کناره گرفته به انزوا مبتلا می‌شود. پس از آن اندوه‌ها و غمها به او هجوم می‌آورد، و او به ناگزیر خود را در

۱. البقرة، ۱۵۷ - ۱۵۵.

۲. الأعراف، ۱۸۲.

دامن هر پاره تخته‌ای می‌اندازد تا در آن دریای طوفانی، نجات خویش را میسر ببند؛ اما بدا به حال کسی که حتی به این تخته پاره نیز دست نیابد، در این حال او تمامی فضائل خویش - همچون غیرت، عفت، حیاء، و بالاتر از آن حتی ایمان خویش - را فدا می‌سازد، تا به مقصد و مقصودش واصل شود! زنانی که در محافل عمومی به خودنمایی می‌پردازند، و مردانی که بدون اعتنا به عفت، به زن‌بارگی می‌پردازند، تنها از عقده‌های روحی خود رنج می‌برند؛ و چون خویش را تنها یافته‌اند بدین ترتیب در پی حمایت دیگران برآمده‌اند.

از اینرو به تأکید سفارش می‌کنیم که سالکان کوی کمال می‌باید دست در دعا، یاد حق، توبه، انابه و تضرع به درگاه او برند، و قرائت قرآن راهیچگاه فراموش ننمایند؛ چه ارتباط با خداوند دواء و بلکه شفاء همه بیماریهای قلب، و مانع از پدید آمدن عقده‌های روحی و نفسی است:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ﴾^۱: «برای شما از جانب پروردگارتان موعظه‌ای آمد و شفایی برای آن بیماری که در دل دارید»؛
 ﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۲: «و این قرآن را که برای مؤمنان شفا و رحمت است، نازل می‌کنیم»؛

امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز می‌فرماید: [۱۲۰۰] «يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ وَ طَاعَتُهُ غِنَى إِرْحَمَ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ وَ سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»^۳: «ای کسی که اسمش دواء و یادش شفا و اطاعتش بی‌نیازی است! رحم کن بر کسی که سرمایه‌اش امید و سلاحش گریه است».

۴. بریدن از خداوند و پیوستن به دیگران

این ضرر ترک دعا نیز، در شمار گناهان کبیره قرار دارد.

۱. یونس، ۵۷.

۲. الإسراء، ۸۲.

۳. مفاتیح الجنان، آخر دعای کمیل.

توضیح آنکه در مبحث فوائد دعا، اشاره کردیم که بهترین حالت روحی برای انسان، آنست که یکسر از خلائق و عالم طبیعت بریده متوجه حضرت حق شود. نیز گفتیم که رسیدن به این حالت، سخت دشوار بوده به طی کردن منازل بسیار نیازمند است؛ منزلی که گذشتن از یکی و وارد شدن به دیگری، تنها با فضل و رحمت خاص الهی ممکن است و بس.

اکنون اضافه می‌کنیم که بدترین حالات انسان نیز، بریدن از خدا و پیوستن به مردم و عالم طبیعی است. مراد از این حالت، فراموش کردن خداوند و توجه یافتن به دیگران در حوائج روزانه و تکیه کردن به آنان است. چه دنیا، مهلکه‌ها و مشکلات آن، آدمی را مجبور می‌سازد که خود را به چیزی جز از خود متکی نماید؛ حال اگر این حالت - که آن را توکل می‌خوانند - به کسی جز از حضرت حق افتد، و انسان به دیگران و یا حتی عقل و قدرت خود متکی شود، زندگی او سراسر ظلمانی و وحشت‌زا خواهد بود، از اینرو هر دم به ظلمتی و در نتیجه وحشتی جدید مبتلا خواهد شد: ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْ رَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^۱: «یا همانند تاریکی‌هایی است در دریایی ژرف، که موجش فرو پوشد و بر فراز آن موجی دیگر و بر فرازش ابری است تیره، تاریکی‌هایی بر فراز یکدیگر، آن سان که اگر دست خود بیرون آرد آن را نتواند دید. و آن که خدا راهش را به هیچ نوری روشن نکرده باشد، هیچ نوری فرا راه خویش نیابد».

خداوند این حالت را به خانه عنکبوت که بسیار سُست و واهی است، تشبیه فرموده؛ بدون تردید این تشبیه در شمار نیکوترین تشبیهات قرار دارد و بخوبی حالت روحی پیوستگان به غیر حضرت حق را نشان می‌دهد: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۲: «مثل

۱. النور، ۴۰.

۲. العنکبوت، ۴۱.

آنان که سوای خدا را اولیا گرفتند، مثل عنکبوت است که خانه‌ای بساخت. و کاش می‌دانستند، هر آینه سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است».

از آن بالاتر، قرآن کریم بوضوح دلالت می‌نماید که فراموش کردن خداوند، انسان را به بیماری خودفراموشی مبتلا می‌سازد: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۱: «از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند. ایشان نافرمانند»؛

و پرواضح است که کسی که خود را فراموش کند، در زندگیش حیران و سرگشته می‌شود؛ چه ظلمت، وحشت، اندوه و غم بر او مستولی شده او را در میان می‌گیرد، در این حال انسان راه بجائی نبرده لحظه به لحظه در وادی سرگستگی قدم می‌زند:

﴿إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْ﴾^۲: «آن سان که اگر دست خود بیرون آرد آن را نتواند دید»؛ ﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۳: «و کافران را پیوسته به سبب اعمالشان حادثه‌ای رسد یا آن حادثه در نزدیکی خانه‌هایشان فرود آید تا آن گاه که وعده خدا فراز آید، زیرا خدا خلف وعده نمی‌کند».

از اینرو پشت کردن به دعا و نیایش و فراموش کردن حضرت حق، با انقطاع از او و پیوستن به دیگران ملازمت داشته مفاسدی بیرون از حد شمارش بر آن مترتب می‌شود؛ زندگی در اندوه و مردن در وحشت، در این شمار است: ﴿لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ﴾^۴: «آن بنا که برآورده‌اند همواره مایه تشویش در دلشان خواهد بود تا آن هنگام که دلشان پاره پاره گردد».

۱. الحشر، ۱۹.

۲. التور، ۴۰.

۳. الرعد، ۳۱.

۴. التوبة، ۱۱۰.

آری! اعراض از دعا و روی گردانی از آن، با انقطاع از حضرت حق مساوی خواهد بود: ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^۱: «و آن که خدا راهش را به هیچ نوری روشن نکرده باشد، هیچ نوری فرا راه خویش نیابد».

۵. تسلط یافتن شیطان بر انسان

انسان در عمق جان خود مبارزه‌ای سخت در پیش دارد، که پیامبر اکرم ﷺ آن را جهاد اکبر خوانده‌اند: [۱۲۰۱] «قَالَ: مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ! ثَمَّ قَالَ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ»^۲؛

«آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را گذراندند و جهاد اکبر بر آنان باقی ماند!». جهادگران باز پرسیدند: ای پیامبر خدا! جهاد اکبر کدام است؟؛ و ایشان فرمودند: جهاد با نفس! آنگاه فرمودند: برترین جهادها، جهاد کسی است که با نفس خود که در میان جانفش قرار دارد، به مقابله برخاسته است».

این جهاد در میدانی در جریان است، که یکسویه آن جسم و یکسویه آن روح، و یا به تعبیر بلند قرآن کریم یکسوی آن نفس مُلْهَمَه و یکسوی آن نفس آمّاره قرار دارد:

﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾^۳: «و سوگند به نفس و آن که نیکویش بیافریده * سپس بدیها و پرهیزگاریهایش را به او الهام کرده»؛

﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^۴: «زیرا نفس، آدمی را به بدی فرمان می‌دهد. مگر پروردگار من ببخشد».

۱. النور، ۴۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۶۵.

۳. الشمس، ۸ - ۷.

۴. یوسف، ۵۳.

گذشته از این جهاد، انسان را جهادی دیگر در عالم طبیعت - یعنی خارج از جان خود - هست، که آن نیز در شمار جهاد اکبر قرار دارد. این جهاد، کشمکشی است که میان جذب الهی و جذب طاغوتی قرار دارد، تاهریک انسان را به سوی خودکشیده در شمار لشگریان خود قرار دهد. خداوند در این میان دست در کار برده تا آدمی را در شمار اولیاء خود قرار دهد، و طاغوت نیز به همینگونه، تا آدمی را در صف ظلمانیان نهد: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱: «دا یاور مؤمنان است. ایشان را از تاریکیها به روشنی می برد. ولی آنان که کافر شده اند طاغوت یاور آنهاست، که آنها را از روشنی به تاریکیها می کشد. اینان جهنمیانند و همواره در آن خواهند بود».

در این میدانها، انسان بخودی خود نمی تواند بر دشمن غلبه یابد؛ نه بر دشمن داخلی و نه بر دشمن خارجی: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۲: «و اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی بود، هیچ یک از شما هرگز روی پاکی نمی دید. ولی خدا هر کس را که بخواهد پاکیزه می سازد».

اکنون، روشن است که آدمی در این دو میدان، به رحمت و عطوفت الهی نیازمند است؛ رحمتی که تنها با ارتباط محکم میان بنده و مولی پدید می آید، و انسان را قوت می بخشد تا در این کارزارها پیروز و سربلند از میدان بدر آید.

ارتباط محکم بنده و مولی اما، از هیچ راهی بهتر از دعا و نیایش پدید نمی آید؛ همانگونه که پیش از این نیز دیدیم، صاحبان مقام عصمت کبری (علیهم السلام) از این مطلب به گونه های مختلف خبر داده اند.

ازینرو، کسی که به نیایش پشت کند و از آن اعراض نماید، همانند کسی است که بدون

۱. البقرة، ۲۵۷.

۲. النور، ۲۱.

سلاح، بدون سپر، بدون نیزه و بدون هیچیک از لوازم جنگ، پای به میدان کارزار نهد. اینچنین کس بدون تردید مغلوب بوده تنها و تنها خسران و زیان می یابد و بس: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۱: «آنهايي که از پرستش من سرکشی می کنند زودا که در عین خواری به جهنم درآیند».

در این زمینه به این چند حدیث شریف نیز بنگرید:

[۱۲۰۲] قَالَ الْإِمَامُ أَبُو جَعْفَرٍ (ع): «وَمَا أَحَدٌ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - مِمَّنْ يَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلا يَسْأَلُ مَا عِنْدَهُ»^۲؛

امام باقر (ع) می فرماید: «هیچکس نزد خداوند ناپسندتر از کسی نیست که از دعا به درگاه او روی می گرداند، و آنچه نزد اوست را طلب نمی نماید».

[۱۲۰۳] وَ عَنْ الْإِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ لِلْمُيَسِّرِ: «يَا مُيَسِّرُ! ادْعُ وَلَا تَقُلْ إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ، إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْئَلَةٍ وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا سَدَّ فَاهُ وَ لَمْ يَسْأَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئًا فَسَلْ تُعْطَ يَا مُيَسِّرُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يُقْرَعُ إِلَّا يُوشَكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ»^۳؛

امام صادق (ع) به یکی از یاران خود - که مُیَسِّر نام داشت - فرمودند: «ای مُیَسِّر! به درگاه خداوند دعاکن و نگو تقدیر معلوم شده است، چرا که نزد خداوند رتبه ای است که تنها با دعا به آن می رسند؛ و هرکس دهان خود را ببندد و چیزی درخواست نکند چیزی هم به او داده نمی شود، از اینرو بخواه تا به تو بخشیده شود. ای مُیَسِّر! هیچ دربی نیست که چون کوبیده شود بر روی کوبنده اش باز نشود».

[۱۲۰۴] وَ عَنْهُ (ع): «مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ افْتَقَرَ»^۴؛

نیز امام صادق (ع) می فرماید: «هرکس از خداوند درخواست نکند که از فضلش بدو ببخشد، فقیر و نیازمند شود».

۱. المؤمن، ۶۰.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۵.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۶.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۷.

از اینرو، باز سالکان را به دعا که نور، ارتباط بین بنده و خدا، پدید آورنده همه نیکیها و سلاح انسان بر علیه شیطان است، سفارش می‌کنیم؛ و از اعراض از دعا و روی گردانی از آن بر حذر می‌داریم، چرا که قطع ارتباط انسان با خداوند ظلمت را در پی خواهد داشت، که تسلط دشمنان داخلی و خارجی نتیجه ناگزیر آن خواهد بود، چه نبود نور مساوی با ظلمت است، و چون خداوند سرپرستی انسان را بر عهده نگیرد، شیطان او را در آغوش دوزخی خود خواهد کشید!

﴿وَالْإِثْمُ كَيْدُهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۱: «و اگر مکر این زنان را از من نگردانی، به آنها میل می‌کنم و در شمار نادانان درمی‌آیم»؛

﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ﴾^۲: «تسلط او تنها بر کسانی است که دوستش می‌دارند»؛

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ﴾^۳: «ولی آنان که کافر شده‌اند طاغوت یاور آنهاست».

۶. از دست رفتن ذوق و نشاط انسان

انسان را قوایی است که در شمار قوای جسمی او قرار دارد، قوای چشائی، بینائی، شنوائی و بویائی در این شمار است. آدمی بوسیله قوه ذائقه / چشائی خود میان شیرین و تلخ تفاوت می‌نهد، بوسیله قوه بینائی خود می‌بیند، بوسیله قوه شنوائی خود صداها را می‌شنود، بوسیله قوه بویائی خود بویهای مختلف را در می‌یابد، و بوسیله قوه لامسه خود اشیاء نرم و خشن را لمس کرده میان آنها تفاوت می‌نهد. روح انسان نیز به همین‌گونه از قوایی چند برخوردار است، او بوسیله این قوا شیرینی معنویات را در می‌یابد، حقائق عالم الهی را می‌بیند و

۱. یوسف، ۳۳.

۲. النحل، ۱۰۰.

۳. البقرة، ۲۵۷.

می‌شنود، و آنچه با روح او سازگار و یا ناساز است را درمی‌یابد. حال توجّه کنیم که همانگونه که گاه جسم انسان مریض شده آدمی نه طعمی را در می‌یابد، نه صدائی را می‌شنود، نه چیزی را می‌بیند و نه می‌تواند چیزی را لمس کند، روح نیز گاه بیمار شده ذائقه خود را از دست می‌دهد. در این حالت او شیرینی معنویات و تلخی امور سقوط بخش را در نمی‌یابد.

از دست رفتن بصیرت قلب و شنوائی آن نیز در همین شمار است، در این حال آدمی نه واقعیّات را می‌بیند، و نه حقائق را می‌شنود؛ بلکه گویا در برابر عالم واقعیّات کور و کور گنگ است، که نه چیزی ادراک می‌کند و نه چیزی می‌فهمد. در این مرتبه، انسان تنها مرده‌ای است که در میان زندگان می‌زید، اما پیش از ورود به قبر در حقیقت خود را در خود دفن کرده است.

قرآن کریم در بسیاری از آیات خود، نسبت به این نکته لطیف بس مهم تذکر داده، اینان را مرده، کور، کر، گنگ، دارای قلب نافهم و غیر متعقل خوانده است. گاه نیز دو کلمه «حیوان» و «چهارپا» را بر آنان اطلاق کرده، آنان را گمراه‌تر و پرضررتر از حیوانات برشمرده است:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۱: «برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم. ایشان را دل‌هایی است که بدان نمی‌فهمند و چشم‌هایی است که بدان نمی‌بینند و گوش‌هایی است که بدان نمی‌شنوند. اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهايند»؛

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۲: «بدترین جانوران در نزد خدا این کران و لالان هستند که در نمی‌یابند»؛

۱. الأعراف، ۱۷۹.

۲. الأنفال، ۲۲.

﴿فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ﴾^۱: «تو نمی‌توانی مردگان را شنوا سازی و آواز خود را به گوش کرانی که از تو روی می‌گردانند برسانی».

کلمه ذوق / چشیدن، بیش از شصت مرتبه در قرآن کریم بکار رفته، و در تمامی این موارد، منظور از آن چشائی روحی - و نه چشائی جسمی - است. چه در عُرف مردم این کلمه معمولاً بر قوه چشائی جسمی اطلاق می‌شود، که تنها طعم و مزه مواد را تشخیص می‌دهد، حال آنکه در عُرف قرآن کریم قوه چشائی آنست که طعم معنویات را برای انسان مشخص نماید: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾^۲: «هر گاه پوست تنشان پیزد پوستی دیگرشان دهیم، تا عذاب خدا را بچشند»

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾^۳: «و از نشانه‌های قدرت او آنکه بادهای مژده‌دهنده را می‌فرستد، تا رحمت خود را به شما بچشانند».

می‌بینیم که در این دو آیه شریف، منظور از ذوق / چشیدن، درک سختی و یا لذت می‌باشد. شاید استعمال بیشمار آن در درک عذابهای جهنمی، اشاره به این مطلب باشد که این عذابها هم جسم و هم روح دوزخیان را در بر خواهد گرفت، و به رنجهای خود مبتلا خواهد ساخت: ﴿لَيُنَبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾^۴: «که او را در حُطمه اندازند * و تو چه دانی که حطمه چیست؟ * آتش افروخته خداست * که بر دلها غلبه می‌یابد».

این عذابها، همانگونه که بخاطر شدت سوزندگیش استخوانها را خرد می‌کند، بر روح انسان نیز مسلط می‌شود؛ ازینرو انسان در جهنم فقط عذابهای روحی و جسمی را در می‌یابد: ﴿الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى * ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى﴾^۵: «آن که به آتش

۱. المزمّل، ۸۰.

۲. النساء، ۵۶.

۳. الروم، ۴۶.

۴. الهمزة، ۷ - ۴.

۵. الأعلى، ۱۳، ۱۲.

بزرگ جهنم درافتد * و در آنجا نه بمیرد و نه زنده باشد».

قرآن کریم از روشهای بیانی دیگری نیز برای اشاره به شیرینی دعا و نیایش استفاده می‌کند، تا نشان دهد که تنها اهل دلند که این شیرینی را دریافته از آن لذت می‌برند، اما دیگران هرگز نمی‌توانند آن را درک کنند: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱: «از بستر خواب پهلوی تهی می‌کنند، پروردگارشان را با بیم و امید می‌خوانند و از آنچه به آنها داده‌ایم انفاق می‌کنند * و هیچ کس از آن مایه شادمانی خبر ندارد که به پاداش کارهایی که می‌کرده برایش اندوخته شده است».

این چشیدن لذت عبادت، در شمار فطریات بوده در عمق ذات انسان نهفته است. از سوئی دیگر، زنده بودن فطرت انسان نیز وابسته به همین ذوق / چشیدن لذات معنوی بوده، مرگ آن نیز به از دست دادن همین ذوق معنوی است؛ مرگی که از پی آن انسان به حیوانی چهارپا تبدیل شده از قوانین حیوانات پیروی می‌کند. یکی از این قوانین، «قانون غلبه» است؛ قانون غلبه بر این نکته اصرار می‌کند که قوی می‌تواند بر ضعیف غلبه کرده او را به خدمت خود درآورده در مسیر مقاصد خود به خدمت گیرد، بر ضعیف نیز لازم است که در مقابل قوی خضوع کرده به خدمت او رضایت دهد. این مطلب نه تنها در قانونهای اجتماعی و اقتصادی جریان می‌یابد، که حتی در دین و زندگی نیز ضعیف را تابع قوی می‌سازد: ﴿وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَبِيعَ مِلَّتَهُمْ﴾^۲: «یهودان و ترسایان از تو خشنود نمی‌شوند، تا به آیینشان گردن نهی».

دلالت قرآن کریم بر این مطلب، که اهل کتاب تنها بدان راضی می‌شوند که مسلمانان در دین و آئین نیز پیرو آنان گردند، واضح و روشن است. آنان به حکمرانی بر نیل تا فرات

۱. السَّجْدَةُ، ۱۷ - ۱۶.

۲. البقرة، ۱۲۰.

راضی نمی‌شوند، بلکه حکمرانی بر تمامی مسلمین در تمامی سرزمینها و در گستره تاریخ، هدف نهائی آنهاست: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةٍ مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دوست همرازی جز از همکیشان خود مگیرید، که دیگران از هیچ فسادى در حق شما کوتاهی نمی‌کنند و خواستار رنج و مشقت شمايند. و کينه‌توزى از گفتارشان آشکار است و آن کينه که در دل دارند بيشتر است از آنچه به زبان می‌آورند».

در مقابل، اهل ارتباط با خداوند که شیرینی یاد او را چشیده فطرت خود را بدان زنده ساخته‌اند اما، تنها به قانون مساوات، و نه قانون غلبه گردن می‌نهند. ازینرو آنان نه در پی استعمار دیگران بر می‌آیند، که از ثروت خود نیز به دیگران می‌بخشند؛ بالاتر از آن، آنکه آنان را بر خود ترجیح داده در عین تنگدستی دیگران را بر خود مقدم می‌نمایند: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲: «و کسانی که پیش از آمدن مهاجران در دیار خود بوده‌اند و ایمان آورده‌اند، آنهایی را که به سويشان مهاجرت کرده‌اند دوست می‌دارند. و از آنچه مهاجران را داده می‌شود در دل احساس حسد نمی‌کنند، و دیگران را بر خویش ترجیح می‌دهند هر چند خود نیازمند باشند. و آنان که از بخل خویش در امان مانده باشند رستگارند».

ازینرو آنان بواسطه زنده بودن فطرت خود، می‌توانند مشکلات اجتماعی دیگران را نیز حل نمایند. امروزه نیز در جامعه خود شاهدیم که تمامی خیرات و خدمات اجتماعی، تنها بدست همین نیایشگران پدید می‌آید، ورنه آنان که ارتباط خود با خداوند را قطع کرده با مسجد و اهل آن پیوندی ندارند، چون قانون مساوات را نمی‌پذیرند نسبت به

۱. آل عمران، ۱۱۸.

۲. الحشر، ۹.

دیگران انفاقی نداشته هیچ امر خیری بدست آنان جاری نمی‌شود. عجیب آنکه اینان در این دنیا خود به جهنم تبدیل می‌شوند، تا در هر دو دنیا جهنمی باشند!؛ چه همانگونه که دوزخ هر لحظه فریاد می‌کشد که آیا دیگری هست که من در کام خود کشم؟!، اینان نیز هرگز از جمع مال و ثروت سیر نشده دائماً فریاد می‌کشند که آیا مال دیگری هست که در تصرف من درآید؟! ﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾^۱: «در سنت خدا هیچ تبدیلی نمی‌یابی و در سنت خدا هیچ تغییری نمی‌یابی».

از آنجا که تاریخ معلمی است که آنچه کتاب به انسان نمی‌آموزاند را به او خواهد آموخت، بدون ذره‌ای مجازگوئی، می‌توان گفت که تاریخ معلم اخلاقی است که به تهذیب جان انسان می‌پردازد. از همین روست که قرآن کریم به گونه‌ای شگفت مؤمنان را به نظر دوختن در تاریخ و روش گذشتگان خوانده است. در این کتاب آسمانی، در بیش از ده مورد آیاتی وارد شده که به این مطلب امر می‌فرماید. نمونه را به همین یک آیه بنگرید: ﴿أَوْ لَمْ يَسْأَلُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾^۲: «آیا در زمین نمی‌گردند تا ببینند که عاقبت مردمی که پیش از آنها بوده‌اند».

آری! ما سالکان کوی کمال را توصیه می‌کنیم، که در احوال مردمان بنگرند تا قلبشان دریابد که اگر عواطف انسانی - که در شمار فطریات اوست -، در وجود کسی بمیرد، گذشته از آنکه نیایش بر او سخت دشوار خواهد شد، خود حیوانی درنده می‌شود که تنها از صورتی انسانی برخوردار است.

عکس این قضیه نیز صادق است؛ چه اگر فطرت انسانی زنده شده به حیات طیبه دست یابد، انسان فرشته‌ای می‌گردد که از ارتباط خود با خداوند متعال آنچنان لذتی می‌یابد، که از هیچ چیز دیگری چنین لذتی نخواهد برد! اینان کسانی هستند که برای خود از خداوند

۱. فاطر، ۴۳.

۲. فاطر، ۴۴.

هدایت به شاهراه مستقیم انسانیت را طلب می‌کنند، و اگر فرورفتن دیگران در عالم ماده را مشاهده کنند، گوئی می‌خواهند جان خود را تقدیم نمایند تا آنان را از این فرطه مرگ آفرین ظلالیت بار رهایی بخشند!

آیا تمامی انبیاء علیهم‌السلام بویژه خاتم آنان صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اینگونه نبوده‌اند؟! آیا تمامی اوصیاء آنان علیهم‌السلام بویژه امیرمؤمنان علیه‌السلام، حضرت سید الشهداء علیه‌السلام و ... اینگونه نبوده‌اند؟! آیا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر نادانی و گمراهی مردم نگریستند: ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^۱: «شاید، از اینکه ایمان نمی‌آورند، خود را هلاک سازی».

این عهدی است که خداوند متعال خود بر خویشتن گرفته است، از اینرو پیامبران را به سوی دشمنانش می‌فرستد، اما به آنان سفارش می‌کند که با رحمت و رأفت با آنان برخورد کنند، تا فطرت آنان به نور رحمت الهی روشن شده به مسیر انسانیت بازگردند: ﴿أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ * ﴿قُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾^۲: «بسوی فرعون بروید که طغیان کرده است! * اما بنرمی با او سخن بگویید شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد!».

چند روایت

درباره روی گردانی از دعا

[۱۲۰۵] قَالَ الْإِمَامُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام: «وَمَا أَحَدٌ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - مِمَّنْ يَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلاَ يَسْأَلُ مَا عِنْدَهُ»^۳؛

۱. الشعراء، ۳.

۲. طه، ۴۴ - ۴۳.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۷.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «هیچکس نزد خداوند ناپسندتر از کسی نیست که از دعا به درگاه او روی می‌گرداند، و آنچه نزد اوست را طلب نمی‌نماید».

[۱۲۰۶] وعن الإمام أبي عبد الله عليه السلام قَالَ لِلْمُيَسِّرِ: «يَا مُيَسِّرُ! ادْعُ وَلَا تَقُلْ إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فُرِعَ مِنْهُ، إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْئَلَةٍ وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا سَدَّ فَاؤَهُ وَلَمْ يَسْأَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئًا فَسَلْ تُعْطَ يَا مُيَسِّرُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يُقَرَّعُ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ»^۱؛

امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خود - که مُیَسِّر نام داشت - فرمودند: «ای مُیَسِّر! به درگاه خداوند دعا کن و نگو تقدیر معلوم شده است، چرا که نزد خداوند رتبه‌ای است که تنها با دعا به آن می‌رسند؛ و هر کس دهان خود را ببندد و چیزی درخواست نکند چیزی هم به او داده نمی‌شود، از اینرو بخواه تا به تو بخشیده شود. ای مُیَسِّر! هیچ دربی نیست که چون کوبیده شود بر روی کوبنده‌اش باز نشود».

[۱۲۰۷] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ بِخَيْرٍ وَرَجَاءٍ رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - مَا لَمْ يَسْتَعْجِلْ، فَيَقْنَطُ وَيَتْرُكُ الدُّعَاءَ، قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ يَسْتَعْجِلُ؟ قَالَ: يَقُولُ: قَدْ دَعَوْتُ مُنْذُ كَذَا وَكَذَا وَمَا أَرَى الْإِجَابَةَ»^۲؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «مؤمن همچنان در خیر و امید به رحمت خداوند - عَزَّ وَجَلَّ! - بسر می‌برد، تا وقتی که به عجله دچار نشود، که در آنصورت ناامید شده دعا را ترک می‌کند. راوی گوید: خدمت آنحضرت عرض کردم: چگونه عجله می‌کند؟ فرمودند: می‌گوید: از فلان وقت تا کنون دعا کرده‌ام اما ندیدم که اجابت شود».

[۱۲۰۸] عَنْ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: «لَا تَعْجِزُوا عَنِ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ لَمْ يَهْلِكْ مَعَ الدُّعَاءِ أَحَدٌ وَلَيْسَ أَلْأَحَدُكُمْ رَبَّهُ حَتَّى يَسْأَلَهُ شَيْءٌ نَعْلُهُ إِذَا انْقَطَعَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّهُ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ»^۳؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۶.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۹۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۹۰ ص ۳۰۰.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «از دعا عاجز نشوید، چه هیچکس با وجود دعای به درگاه الهی هلاک نشد. شما باید حتی وقتی بند کفشتان پاره می‌شود آن بند را از خداوند درخواست کنید. از خداوند درخواست رحمت نمائید چرا که او دوست دارد که مورد سؤال و درخواست قرار گیرد».

[۱۲۰۹] عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الدُّعَاءِ»؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «عاجزترین و ناتوان‌ترین مردم، کسی است که از دعا کردن ناتوان شود».

فصل سی و ششم

فضیلت سی و هشتم: تمسّك به قرآن و عترت

رذیلت سی و نهم: تمسّك به طاغوت

فضیلت سی و هشتم:

تمسك به قرآن و عترت

این فضیلت، مادر همه فضیلتها و منبع همه آنهاست؛ چه تمامی فضائل محتاج به آن بوده در پرتو آن بدست می‌آید، همانگونه که هرکس آن را از دست بدهد در گمراهی افتاده بیابان بی‌انتهای ظلمت در برابر او قرار می‌گیرد. شیعه و سنی به تواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که ایشان در زمانها و مکانهای گوناگون به دفعات می‌فرمودند: [۱۲۱۰] «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^۱: «من در میان شما دو چیز پربها را به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و خاندان خود را، ایندو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند».

* * *

منظور از تمسك /چنگ زدن در قرآن و عترت، ایمان و اعتقاد یافتن به آن دو است. از این نظر، این فضیلت تنها ویژه شیعیان است، که اعتقاد به قرآن و عترت را همزمان در شمار عقائد خود قرار داده‌اند. شیعه قرآن را بدستی و عترت را بدستی دیگر گرفته، و در پرتو ایندو به رسالت و امامت گرایش پیدا کرده، جان و مال خویش را در راه آندو فدا نموده است. این مطلب بوضوح در کتب تاریخ قابل مشاهده است، و از برترین نعمتهای الهی

۱. بحار الأنوار، ج ۲۳ ص ۱۳۲.

است که جامعه شیعه می باید همواره برای آن شکر نعمت گذارد؛ نعمتی که کامل شدن دین و تمام شدن رحمت الهی منوط به آن است. سپاس خدای را که این نعمت را برای ما برگزید!:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۱: «امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم».

روایات شیعه و سنی به حدّ وفور در تفسیر این آیه وارد شده، و بر آن دلالت نموده که کامل شدن اسلام و تمام شدن نعمت الهی، تنها با پذیرفتن ولایت امیرمؤمنان (علیه السلام) میسر است. این مطلب مورد اجماع و اتفاق همه مسلمین بوده و منکران آن، تنها کسانی بوده اند که در میان فریقین از ارزشی برخوردار نمی باشند.

از آنجا که مبحث حاضر پیرامون تمسک به قرآن و عترت می باشد، لازم است که هریک از این دو میراث بزرگ نبوی را، جداگانه به بحث گرفته پیرامون چنگ انداختن به دامن هریک، به استقلال صحبت کنیم.



تمسک به قرآن کریم

قرآن، معجزه روشن الهی است که تمامی امور مربوط به جوامع گوناگون تا صبح قیامت را، بر عهده گرفته است.

معجزه بودن آن، امری روشن است که گذشته از تاریخ، دلائل دیگری نیز بر آن دلالت می نماید. یکی از آن دلائل آشکار، تحدی ای است که این کتاب کریم در موارد گوناگون عرضه داشته. منظور از تحدی، آنست که کسی دیگران را به هموردی خود بخواند، تا همچون او مطالبی را عرضه نمایند. تحدی برخی از شعرا با دیگر شاعران از همین نمونه

۱. المائدة، ۳.

است. قرآن کریم نیز از همان گاه باز ظهور، همگان را به هم‌وردی خود فراخوانده از آنان خواسته که اگر می‌توانند آیه‌ای همچون او بیاورند: ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۱: «بگو: اگر جن و انس گرد آیند تا همانند این قرآن را بیاورند نمی‌توانند همانند آن را بیاورند، هر چند که یکدیگر را یاری دهند».

هدایت‌گری قرآن کریم نسبت به تمامی جوامع انسانی نیز، از آنروست که این کتاب الهی به مسیر مستقیمی که از کثری، افراط، تفریط و ناراستی بدور است، دعوت می‌نماید. نیز هرآنچه همه مردم تا قیام قیامت بدان احتیاج دارند را، در خود داشته آنان را از منبع پایان‌ناپذیر خود سیراب می‌سازد، و احتیاجات گوناگون آنان را رفع می‌فرماید. این مطلب بر اساس شماری از آیات، بوضوح روشن می‌شود. نمونه را به این دو آیه بنگرید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۲: «این قرآن به درست‌ترین آیینها راه می‌نماید»؛ ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۳: «و هیچ تری و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین آمده است».

این، سرّ خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ نیز هست؛ چه اگر اسلام پایدارترین و مستقیم‌ترین راهها بوده قرآن کریم تمامی احکام لازم برای زندگی مادی و معنوی انسانها را در خود داشته باشد، آمدن پیامبر و کتابی دیگر پس از آن عملی بیهوده بوده فائده‌ای برای انسانها در بر نخواهد داشت؛ و پرواضح است که انجام عمل بی‌فائده، از ساحت خداوند حکیم سخت بدور است:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^۴: «محمد پدر

۱. الإسراء، ۸۸.

۲. الإسراء، ۹.

۳. الأنعام، ۵۹.

۴. الأحزاب، ۴۰.

هیچ یک از مردان شما نیست. او رسول خدا و خاتم پیامبران است؛
 «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»^۱: «نه از پیش روی باطل بدو راه یابد و نه از پس».

* * *

تمسک به قرآن کریم نیز، همچون دیگر فضائل از مراتبی چند برخوردار است. مهمترین این مراتب را اینگونه می توان نشان داد.

مراتب تمسک به قرآن کریم

۱. مرتبه اول

این مرتبه، خود از درجاتی برخوردار است. این درجات اینگونه می باشند:

الف. ایمان و اعتقاد عقلی به آن کتاب آسمانی

این درجه، اولین مراتب این فضیلت بی نظیر است. عقل انسان چون از سوئی تحدی جدی قرآن کریم را می بیند، و از سوئی دیگر ناتوانی انسانها از همآوردی با آن را در می یابد، اعتقاد پیدا می کند که این کتاب الهی بوده مربوط به انسانها نمی باشد. گذشته از این، بوضوح می بیند که این کتاب قوانین حفظ جامعه از سقوط، قانون توحید، و شماری از قوانین طبیعی نجوم، انسان شناسی و دیگر علوم مورد نیاز بشری را در خود داشته، با آنکه خود کتاب علمی - به معنای اصطلاحی آن - نیست، اما در افقی فراتر از علوم بشری قرار گرفته است. ازینرو نسبت به آن اعتقادی راسخ یافته آن راهمسنگ دیگر کتب نمی یابد.

۱. فصلت، ۴۲.

برتر از همه اینها اما، آنکه این کتاب قوانینی که انسان را به مقام معرفت الله رسانده او را به وادی عبودیت می‌رساند را، در خود داشته آدمی را آنچنان سلوک می‌دهد که به هدایت عنائی حضرت حق دست یافته شاهد مطلوب را در آغوش کشد. این مطلب تنها در حیطه قرآن کریم است و بس: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱: «و از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است * تا خدا بدان هر کس را که در پی خشنودی اوست به راه‌های سلامت هدایت کند و به فرمان خود از تاریکی به روشنایشان ببرد و آنان را به راه راست هدایت کند».

از این آیه شریفه، دانسته می‌شود که قرآن هدیه‌ای الهی است که خداوند آن را به صاحب قلبان بخشیده، تا آنان را به اهدافشان در مقامات مختلف بندگی برساند. این مرتبه هرچند از محاسن بسیاری برخوردار است، اما از آنجا که آدمی را از مرتبه علم الیقین فراتر نمی‌برد، تنها عقل را روشن ساخته نمی‌تواند قلب و روح انسان را به مقام عبودیت وارد سازد. از اینرو این مرتبه تنها پله‌ای است که می‌باید از آن گذشت، و به مراتب بعدی وارد شد.

ب. اعتقاد به سازگاری این کتاب با نظام تکوین

درجه دوم مرتبه اول فضیلت تمسک به قرآن کریم، آنست که انسان یقین یابد که این کتاب با پهنه هستی مطابقت کامل داشته، همچون قانونی است که به توضیح پهنه هستی می‌پردازد. ایندو با هم سازگار بوده از مطابقت کامل برخوردار هستند: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾^۲: «و ما قرآن را که بیان‌کننده هر چیزی است و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است بر تو نازل کرده‌ایم».

۱. المائدة، ۱۶ - ۱۵.

۲. النحل، ۸۹.

ج. اعتقاد به ظهور اسماء و صفات الهی در این کتاب آسمانی

برتر از این دو درجه اما، آنست که آدمی دریابد و به یقین رسد، که قرآن کریم محلّ تجلّی ذات الهی با تمامی اسماء و صفات اوست. در این میان، حتّی اسم نهان او که تنها او خود از آن آگاه است نیز، در این کتاب بروز و ظهور یافته است. این موهبت بزرگ - که بدون تردید بزرگترین موهبت الهی برای همه انسانها است -، اینگونه در خود قرآن کریم به تصریح گرفته شده است: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۱: «کلیدهای غیب نزد اوست. جز او کسی را از غیب آگاهی نیست. هر چه را که در خشکی و دریاست می‌داند. هیچ برگ‌گی از درختی نمی‌افتد مگر آنکه از آن آگاه است. و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین و هیچ تری و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین آمده است».

آغاز این آیه شریفه، دلالت بر آن می‌نماید که تمامی غیب تنها از آن او - جلّ و علا! - است؛ پایان آن نیز دلالت می‌نماید که تمامی غیب در این کتاب نهفته است؛ ازینرو تمامی این آیه بر روی هم دلالت می‌کند که، خداوند متعال با غیب خود در این کتاب تجلّی فرموده است.

استاد ما امام خمینی رحمته‌الله به این مطلب در آغاز وصیت نامه سیاسی الهی خود، اینگونه اشاره کرده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ مَظَاهِرِ جَمَالِكَ وَ جَلَالِكَ وَ خَزَائِنِ أَسْرَارِ كِتَابِكَ الَّذِي تَجَلَّى فِيهِ الْأَحَدِيَّةُ بِجَمِيعِ أَسْمَائِكَ حَتَّى الْمُسْتَأْثَرِ مِنْهَا الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُكَ وَ اللَّعْنُ عَلَى ظَالِمِيهِمْ»^۲: «حمد خدایراست و منزّهی تو پروردگارا! درود فرست بر محمد و آل او که مظاهر جمال و جلال تو و خزینه‌های

۱. الأنعام، ۵۹.

۲. وصیت نامه سیاسی الهی امام خمینی، ص ۱.

اسرار کتاب تواند، کتابی که اَحَدِیَّت با تمامی اسماء تو حتّی اسم نهان و پوشیده‌ات که کسی جز تو آن را نمی‌داند، در آن تجلّی کرده است؛ و لعنت فرست بر آنان که بر ایشان ظلم کردند».

پروردگارا! تو می‌دانی که ما به همهٔ این مطالب معترفیم و بدان معتقد می‌باشیم، تو را بر این هدیهٔ بزرگ شکر می‌گذاریم و بر آن ستایش می‌کنیم، و از فضل تو امید می‌بریم که عطاء خود را پایدار داشته ما را از علم یقین به عین یقین، و زان پس به حقّ یقین واصل نمائی، تا علم اجمالی ما به این مطالب به علم تفصیلی بدل شده این گونه حقائق را به شهود قلب دریابیم! آمین! آمین! آمین!

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱: «کافران می‌گویند که تو پیامبر نیستی. بگو: خدا و هر کس که از کتاب آگاهی داشته باشد، به شهادت میان من و شما کافی است».

در این آیه شریفه، «علم» به «کتاب» بگونهٔ نکره اضافه شده است، تا نشان دهد که تمامی علم قرآن کریم در محضر امیرمؤمنان (علیه السلام) موجود است. ما پس از این توضیح بیشتری در این رابطه عرضه خواهیم داشت.

۲. مرتبهٔ دوّم

مرتبهٔ دوّم این فضیلت، آنست که قلب آدمی تمامی آنچه گذشت را دریابد، و آن را بدون تردید در خود جای دهد. این مطلب در سلوک علمی و قلبی نافع بوده با رسوخ آن در زوایای قلب، آدمی در فضای معنویّت پرگشوده به اسماء بلند الهی و صفات والای او نظر می‌دوزد.

پرواضح است که رسوخ چیزی در قلب، غیر از رسوخ آن در عقل می‌باشد؛ و یقین قلبی

۱. الزّعد، ۴۳.

نیز غیر از یقین عقلی، چه یقین اول از باب رؤیت قلبی و شهود می‌باشد، اما یقین دوم تنها از باب تعقل شمرده می‌شود.

به تعبیری دیگر، یقین نخستین از باب علم حضوری، یعنی حضور معلوم نزد عالم است؛ در حالی که یقین دوم از باب علم حصولی، یعنی دریافت صورت آن می‌باشد؛ و پرواضح است که تفاوت میان این دو، از زمین است تا به آسمان!

اهل دل این مرتبه را گاهی یقین، گاهی کشف، و گاهی شهود می‌خوانند. هرکس بوسیله ریاضتهای شرعی - و از آنجمله و بلکه مهمتر از همه، تمسک به ثقلین - به این مرتبه رسد، نور قرآن را دریافته قلبش به گونه حضوری حقیقت این آیه را به شهادت می‌گیرد: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^۱ و از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است».

او هدایت ویژه حضرت حق - که رحمت خاص اوست - را درمی‌یابد، و باز قلبش حقیقت این آیه شریفه را ادراک می‌کند که: ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ﴾^۲: «تا خدا بدان هرکس را که در پی خشنودی اوست به راههای سلامت هدایت کند».

این قلب، راههای تسلیم در مقابل حضرت حق در تمامی لحظات را دریافته، بإذن الله از ظلمات بسوی نور خارج می‌شود؛ و از اینرو در صراط مستقیم ربوبی قرار می‌گیرد. او تصدیق می‌کند که: ﴿وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳: «و به فرمان خود از تاریکی به روشنائیشان ببرد و آنان را به راه راست هدایت کند».

چه خود در شمار کسانی قرار گرفته، که از این هدایت بنحو عملی بهره‌مند شده است. این مرتبه میانه از تمسک به قرآن کریم می‌باشد.

۱. المائدة، ۱۵.

۲. المائدة، ۱۶.

۳. المائدة، ۱۶.

۳. مرتبه سوم

این مرتبه، شدیدترین مرتبه تمسک به قرآن کریم است، که از آن به مرتبه وجدان / دریافت، تعبیر می‌شود. توضیح آنکه متمسکان به این کتاب آسمانی: گاه آثار چنگ زدن به قرآن را با عقل خود درمی‌یابند، و از اینرو عقل آنان به هدایتشان می‌پردازد؛

گاه اما آثار این تمسک را با قلب خود می‌یابند، که در این حالت حجابهای ظلمانی و نورانی را دریده به حقیقت نوری آن راه می‌یابند. پیش از این، توضیحی کوتاه پیرامون این دو مرتبه ارائه نمودیم.

اما در مرتبه سوم، گاه آثار این مطلب را همچون تشنه‌ای که پس از تشنگی شدید طولانی مدت، آبی گوارا می‌یابد و از طعم آن لذت می‌برد، یا کسی که خود داخل آتش شده حرارت آن را می‌بیند، و یا عاشقی که بعد از مدتها فراق اکنون طعم وصال را می‌چشد، درمی‌یابد. این چنین کس نه از قرآن خبر می‌گیرد، که خود قرآن را متناسب با حیطه وجودی خود درک می‌کند.

تمسکان به قرآن، چون به این مرتبه رسند، نور قرآن را می‌بینند، و این نور اندک اندک بر قلب آنان مسلط شده، هدایت الهی را در ذره ذره وجود آنان ساری می‌سازد. اینان دست خدا را بالای سر خود می‌بینند، و ازینرو به هدف نهائی خود - که بازگشت به سوی حضرت حق و پایان سیر انسانی است -، واصل می‌شوند:

«إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ»^۱: «هر آینه بازگشت به سوی پروردگار توست»؛

«وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ»^۲: «و پایان راه همه، پروردگار توست».

اهل دل، این مرتبه را «حق‌الیقین» می‌خوانند. کسی که به مرتبه حق‌الیقین رسد، آیاتی

۱. العلق، ۸.

۲. التّجیم، ۴۲.

نظیر ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^۱: «و از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است» را بواسطه تجلی آن بر قلب خود، درک می‌کند. قلب او این نور را در می‌یابد، آن را می‌بیند، و آنگاه بواسطه آن به بالاترین مراتب نورانیت واصل می‌شود.

نیز آیه شریفه ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ﴾^۲: «تا خدا یدان هر کس را که در پی خشنودی اوست به راه‌های سلامت هدایت کن» را لمس، و با درک سلطه ید الله بر خود، در «راههای سلامت» پا می‌نهد.

آیه شریفه ﴿وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِم إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳: «و به فرمان خود از تاریکی به روشنایشان ببرد و آنان را به راه راست هدایت کند» نیز، بر خروج اینان از مطلق ظلمات و دخولشان در نور مطلق شهادت می‌دهد. ازینرو اینان جان و روح خود را در صراط مستقیم می‌بینند، و ذره‌ای انحراف در عالم مشاهده نمی‌کنند؛ هم از اینروست که حقیقت آیه: ﴿أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^۴: «خدا میان آدمی و قلبش حایل است» را لمس می‌نمایند.

به تعبیری دیگر، اینان به هدفی که برای آن خلق شده و تمامی پیامبران در رسالت خود سر در پی آن داشته، و خداوند نیز در قرآن کریم یکایک ما را به آن امر فرموده، دست می‌یابند؛ هدف از خلقت انسان درک حقیقت این آیه شریفه است که ﴿الْم * ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۵: «الف. لام. میم. * این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست. پرهیزگاران را راهنماست»؛

یعنی این کتاب آسمانی به حقّ یقین هدایت می‌فرماید، و صد البته نه همه مردمان را

۱. المائدة، ۱۵.

۲. المائدة، ۱۶.

۳. المائدة، ۱۶.

۴. الأنفال، ۲۴.

۵. البقرة، ۱ - ۲.

که تنها متقیانی که سر بر عبادت نهاده، با عبادت‌های مشروع و نیایش‌های سنگین و تمسک به ثقلین، نخست به مرتبه یقین و زان پس به مرتبه حق یقین رسیده‌اند.

به این چند آیه شریفه نیز بنگرید:

﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۱: «و پروردگارت را بپرست، تا لحظه مرگت فرا

رسد»؛

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ﴾^۲: «این سخن سخنی راست و یقین است»؛

﴿وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ﴾^۳: «و آن سخن حق و یقین است»؛

﴿فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۴: «چون به آتش رسید، ندایش دادند که برکت داده شده، آن که درون آتش است و آن که در کنار آن است. و منزّه است خدای یکتا، آن پروردگار جهانیان».

بنا بر آنچه از این آیه شریفه می‌توان استفاده کرد، حضرت موسی (علیه السلام) در مرتبه حق یقین بسر می‌برد، و خانواده او در مرتبه عین یقین؛ چه از آنحضرت به «مَنْ فِي النَّارِ»: «کسی که درون آتش است»، و از خانواده‌اش به «وَمَنْ حَوْلَهَا»: «کسی که در کنار آتش است»، یاد شده. نیز آیه شریفه اشاره می‌کند که این دو مرتبه، برای او و خانواده‌اش موهبتی الهی بوده است، چه آنان را «برکت داده شده» خوانده است.

نیز حضرت حق می‌فرماید: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾^۵: «زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است. آیا اینکه پروردگار تو در همه

۱. الحجر، ۹۹.

۲. الواقعة، ۹۵.

۳. الحاقة، ۵۱.

۴. النمل، ۸.

۵. فصلت، ۵۴ - ۵۳.

جا حاضر است کافی نیست؟ * بهوش باش که آنها از دیدار پروردگارشان در تردیدند. بهوش باش که او بر هر چیزی احاطه دارد».

یقین اول، علم یقین، و یقین دوم، عین یقین، و یقین سوم، حق یقین است؛ چه در مرتبه نخست سخن از تبیین علمی است، و در مرتبه دوم از شهادت او نسبت به تمامی عالم، و در مرتبه سوم از دریافت احاطه او بر ذره ذره موجودات. در سوره شریفه تکاثر نیز سخن از همین مطلب بلند رفته است: ﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ * كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ * ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۱: «به غفلت کشید شما را نازش به بسیاری مال و فرزند * تا به گورها رسیدید * حقا که به زودی خواهید دانست * باز هم حقا که به زودی خواهید دانست * حقا، اگر از روی یقین بدانید * البته جهنم را خواهید دید * سپس به چشم یقینش خواهید دید * که در آن روز شما را از نعمتهای دنیوی بازخواست می‌کنند». چه مراد از آیه شریفه ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾: «که در آن روز شما را از نعمتهای دنیوی بازخواست می‌کنند» حق یقین است که برای کافران نیز بهنگام چشیدن عذاب جهنم، حاصل می‌شود. در این هنگام آنان از نعمت قرآن و ولایت که برترین نعمتهاست، مورد سؤال قرار می‌گیرند، و به یقین آن را درمی‌یابند.

نتایج رسیدن به این مراتب سه‌گانه

تمسک به قرآن کریم و اعتقاد و ایمان به آن، در هر یک از سه مرتبه پیشگفته، از آثاری چند برخوردار است. این آثار نشان می‌دهد که دست زدن در قرآن، در عقل، یا قلب و یا اعماق وجود اینان، تأثیر گذارده آنان را در مراتب علم یقین، عین یقین و یا حق یقین وارد ساخته است.

۱. التكاثر، ۸ - ۱.

این آثار بسیار زیاد است؛ ما در اینجا به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. قرائت قرآن

قرآن کریم، خود امر می‌فرماید که مردم به خواندن آن بپردازند. او بر این مطلب گونه‌ای تأکید می‌کند، که کمتر نمونه‌ای برای آن در سراسر این کتاب آسمانی می‌توان یافت. نمونه را به این آیه مبارکه بنگرید: ﴿فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ﴾^۱: «و هر چه میسر شود از قرآن بخوانید. می‌داند چه کسانی از شما بیمار خواهند شد، و گروهی دیگر به طلب روزی خدا به سفر می‌روند و گروه دیگر در راه خدا به جنگ می‌روند. پس هر چه میسر شود از آن بخوانید».

در ابتدای این سوره مبارکه که بعد از ابتدای سوره علق - آغازگر رسالت - نازل شد، خداوند پیامبر خود را سفارش می‌فرماید، که هر اندازه می‌تواند قرآن بخواند، تا بدان وسیله بتواند سنگینی‌ها و سختی‌های رسالت، و یا به تعبیر همان کتاب عزیز «قول ثقیل» را تحمّل نموده، بر انجام وظائف رسالت خود قدرت یابد: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُرْسَلُ * قُمِ الْإِيلَ إِلَّا قَلِيلًا * نَصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^۲: «ای جامه بر خود پیچیده * شب را زنده بدار، مگر اندکی را * نیمه‌ای از آن را، یا اندکی از نیمه کم کن * یا اندکی بر نیمه بیفزای و قرآن را شمرده و روشن بخوان * ما به تو سخنی دشوار را القا خواهیم کرد».

در ابتدا و انتهای این سوره، قرائت قرآن به امر گرفته شده، تا اهمیت این مطلب بخوبی نشان داده شود. از همینرو اهل سیر و سلوک برآنند که سلوک مسیر کمال، تنها با قرائت قرآن ممکن می‌شود و بس. ازینرو تا در توان دارند از آن کمک گرفته، خود را

۱. المزمّل، ۲۰.

۲. المزمّل، ۵ - ۱.

بر انجام مشکلات سلوک قدرتمند می‌سازند.

اهل عشق، با خواندن قرآن، کلام معشوق را از زبان خود می‌شنوند، و آن را کلامی می‌دانند که از حضرت حق بر آنان نازل شده؛ همانگونه که دعا را کلامی فرارونده از جانب آنان به سوی معشوق می‌دانند. نماز اما هردو سخن او و اینان را در خود جمع کرده، معاشقه کاملی است که میان عاشق و معشوق صورت می‌پذیرد.

اهل بصیرت نیز نور قرآن را می‌بینند، و برآنند که قرائت آن نیز از نوری برخوردار است، که قلب قاری را روش کرده، بلکه خانه‌ای که در آن قرآن خوانده شود را روشن می‌سازد؛ به این حدیث شریف بنگرید: [۱۲۱۱] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكَّرُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - فِيهِ تُكَثَّرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ الْكَوَاكِبُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ لَا يُذَكَّرُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - فِيهِ تَقِلُّ بَرَكَتُهُ وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ»؛ امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: «خانه‌ای که در آن قرآن خوانده و خداوند یاد شود، برکتش زیاد می‌شود و ملائکه در آن حاضر می‌شوند و شیطانها آن را ترک می‌گویند، و برای اهل آسمان نورانی می‌شود همانگونه که ستارگان برای ساکنان زمین نورانی هستند؛ و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده نشود و خداوند یاد نگردد، برکتش کم می‌شود و ملائکه آن را ترک می‌کنند، و شیطانها در آن حاضر می‌شوند».

در میان اهل دل، مشهور است که صعود به قله‌های کمال، بوسیله قرآن خواندن میسر می‌گردد؛ از اینرو گوئی قرآن نردبانی برای رسیدن به کمالات است:

[۱۲۱۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَاحِبَهُ فِي صُورَةِ شَابٍّ جَمِيلٍ شَاخِبِ اللَّوْنِ ... ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ وَ ارْقَهُ فَكُلَّمَا قَرَأَ آيَةً صَعَدَ دَرَجَةً».^۲

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۱۰.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۰۳.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «قرآن را فراگیرید، چه قرآن در روز قیامت نزد صاحب خود بصورت جوانی زیبا و خوش رنگ می‌آید ... سپس به کسی که قرآن را فرا گرفته گفته می‌شود: بخوان و بالا رو، زان پس هر یک آیه را که بخواند یک درجه بالا می‌رود». در روایاتی که درباره خواص سور و وارد شده نیز، بفروانی می‌خوانیم که قرآن، خواننده خود، حافظ خود، و کسی که بدان عمل کند و آیاتش در قلبش رسوخ کرده با گوشت و پوستش ممزوج شود را، حفظ می‌فرماید.

ما روایات مربوط به تمسک به قرآن را در پایان همین مبحث یاد خواهیم نمود؛ در اینجا تنها به چند حدیث توجه می‌دهیم:

[۱۲۱۳] عن الإمام علي بن الحسين عليه السلام قال: «قال رسول الله ﷺ: مَنْ قَرَأَ أَرْبَعَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ الْبَقَرَةِ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ آيَتَيْنِ بَعْدَهَا وَ ثَلَاثَ آيَاتٍ مِنْ آخِرِهَا لَمْ يَرِ فِي نَفْسِهِ وَ مَالِهِ شَيْئاً يُكْرِهُهُ وَ لَا يَقْرُبُهُ شَيْطَانٌ وَ لَا يُنْسَى الْقُرْآنَ»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «هر کس چهار آیه از ابتدای سوره بقره و آیه الكرسي و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر سوره بقره را بخواند، در جان و مال خود چیزی ناپسند نخواهد دید، و شیطان به او نزدیک نمی‌شود، و نیز قرآن را فراموش نخواهد کرد».

[۱۲۱۴] وَ عَنْ الْإِمَامِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فِي رِوَايَةٍ: «... إِذَا خَفَتَ أَمْرًا فَاقْرَأْ مِائَةَ آيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنْ حَيْثُ شِئْتَ ثُمَّ قُلْ: اَللّٰهُمَّ اكْشِفْ عَنِّي الْبَلَاءَ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»^۲؛

امام کاظم عليه السلام در روایتی فرمودند: «... هرگاه از پیشامدی ترسیدی، صد آیه از هر کجای قرآن که خواستی بخوان، سپس سه مرتبه بگو: خدایا بلاء را از من بازگردان».

[۱۲۱۵] وَ عَنْ الْإِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «لَوْ قَرَأَتِ الْحَمْدَ عَلَى مِئَةِ سَبْعِينَ مَرَّةً ثُمَّ رُدَّتْ فِيهِ الرُّوحُ مَا كَانَ ذَلِكَ عَجَباً»^۳

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۲۱.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۲۱.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۲۳.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «تعجب ندارد اگر سوره حمد را هفتاد مرتبه بر مرده‌ای بخوانی، آنگاه او زنده شود».

[۱۲۱۶] و عَنْ الْإِمَامِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «مَنْ اسْتَكْفَى بِآيَةِ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الشَّرْقِ إِلَى الْغَرْبِ كَفَى إِذَا كَانَ بَيِّقِينَ»^۱؛

امام کاظم علیه السلام فرمودند: «هرکس از شرق و غرب عالم کناره گیرد و تنها به یک آیه از قرآن بسنده کند، آن آیه او را کافی است اگر این مطلب از سر یقین به همان یک آیه باشد».

تمامی این روایات و دیگر روایات باب، مقید به همین قید یقین است؛ چه استفاده‌ای که انسان از قرآن می‌برد، تنها به اندازه همان یقینی است که به آن کتاب آسمانی دارد. سر این مطلب نیز در آنست که قرآن نور، شفاء و درمان هر بیماری است، قرآن قدرت، قوت، هدایت و رحمت است؛ حال هرکس با یقین خود به این قدرت و قوت و رحمت و هدایت دست یابد، از آن نور و درمان بهره‌مند می‌گردد:

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ»^۲: «و از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است»؛

«قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»^۳: «برای شما از جانب پروردگارتان موعظه‌ای آمد و شفایی برای آن بیماری که در دل دارید و راهنمایی و رحمتی برای مؤمنان»؛

«وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ»^۴: «و این قرآن را که برای مؤمنان شفا و رحمت است، نازل می‌کنیم»؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۲۳.

۲. المائدة، ۱۵.

۳. یونس، ۵۷.

۴. الإسراء، ۸۲.

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ»^۱: «کتابی بر شما نازل کرده‌ایم که در آن آوازه بزرگی شماست»؛

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»^۲: «و ما قرآن را که بیان‌کننده هر چیزی است و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است بر تو نازل کرده‌ایم»؛
«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»^۳: «و آن کس که از علم کتاب بهره‌ای داشت گفت: من، پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو می‌آورم».

آری! کسی که به قرآن یقین یافته در این زمینه مرتبه حَقُّ الیقین را کسب کند، می‌تواند از شرق تا غرب زمین را در کمتر از لحظه‌ای طی نموده، با خواندن بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ از تمامی قیود و حصرهای مادی رهائی یابد.

شاید آنچه جناب شیخ مفید رحمته‌الله در کتاب «اختصاص» درباره حضرت ولّی عصر - عَجَلَّ اللَّهُ تعالیٰ فَرجَه الشَّرِیف! - و یاران بی‌همانند ایشان روایت کرده است - : [۱۲۱۷] «إِنَّهُ سَيَرَكُبُ السَّحَابَ وَ يَرْقَىٰ فِي الْأَسْبَابِ أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ»^۴: «آنحضرت سوار ابرها می‌شود و در دربهای آسمانها و زمینهای هفتگانه بالا می‌رود» - از همین نمونه باشد.

آنکس که به عین الیقین دست یابد، می‌تواند امراض گوناگون و حتّی امراض بدون درمان را علاج کرده، خود را از درندگان و دشمنان حفظ نماید؛ این مطلب در بسیاری از تجربه‌ها و نیز روایات ما ثبت شده است.

نیز کسی که به پائینترین مرتبه از یقین به قرآن رسیده، یعنی مرتبه علم الیقین را

۱. الأنبياء، ۱۰.

۲. النحل، ۸۹.

۳. النمل، ۴۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۲ ص ۳۲۱.

دریافته باشد، می‌تواند خود، نزدیکان و هرکس از مردم را بخواهد، از شرّ جن و انس و بلاها و فتنه‌ها و مشکلات رهائی بخشد.

پیش از این، برخی از روایات فراوان این مطلب گذشت؛ ما خود نیز این مطلب را آزموده و دیده و شنیده‌ایم.

کوتاه سخن آنکه قرآن کریم سفره‌ای است که بوسیله آن، سعادت حاصل می‌شود، همانگونه که کسی که بدان ایمان آورده می‌تواند در پهنه هستی به اندازه ایمان خود تصرف نماید؛ چه خوش سروده‌اند که:

بلبل به باغ و جغد به ویرانه تاخته هر کس بقدر همت خود خانه ساخته
چه این بیت نشان از آن دارد، که همت افراد در رسیدن آنان به این ایمان مؤثر است، و ایمان آنان در درجه تصرف ایشان.

۲. عمل به قرآن کریم

از بسیاری از آیات شریف قرآنی، دانسته می‌شود که این کتاب، کتاب هدایت تشریعی و تکوینی است. از اینرو هم ارائه راه می‌کند، و هم دستگیری می‌نماید، تا سالک را به مقصود خود واصل نماید:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۱: «راه را به او نشان داده‌ایم. یا سپاسگزار باشد یا ناسپاس»؛

«الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^۲: «الف. لام. میم. * این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست. پرهیزگاران را راهنماست».

نیز دلالت می‌فرماید که او صراط مستقیمی است، که کوتاه‌ترین راه برای رسیدن به مقصود را نشان می‌دهد: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ

۱. الإنسان، ۳.

۲. البقرة، ۲ - ۱.

عَنْ سَبِيلِهِ^۱: «و این است راه راست من. از آن پیروی کنید و به راه‌های گوناگون مروید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد»؛

یادآوری و یادآورنده می‌باشد: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ^۲»: «و این قرآن را آسان ادا کردیم تا از آن پند گیرند. آیا پندگیرنده‌ای هست؟»؛

بصیرت آفرین است و بدان می‌توان حق و حقیقت را به مشاهده گرفت: «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا^۳»: «از سوی پروردگارتان برای شما نشانه‌های روشن آمد. هر که از روی بصیرت می‌نگرد به سود اوست و هر که چشم بصیرت برهم نهد به زیان اوست»؛

نیز قانون جامعی است که روش زندگی پاک و پاکیزه را آموزش می‌دهد، ازینرو هرکس در عمل خود با آن همراهی و موافقت نماید، در هر دو جهان به حیات جاوید دست می‌یابد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ^۴»: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فرا خوانند که زندگیتان می‌بخشد دعوتشان را اجابت کنید»؛

نیز نوری است که متمسکان به آن، بدان روشنائی یافته راههای هدایت را در زندگی دنیا و آخرت باز می‌یابند؛ از اینرو زندگی آنان سلامت است و قلبشان سلامت‌تر، ظاهر آنان سالم است و باطنشان سالم‌تر، بر این اساس شایسته آنند که خداوند بر آنان سلام فرستد و درود گوید:

«وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ^۵»: «چون ایمان آوردگان به آیات ما نزد تو آمدند، بگو: سلام بر شما»؛

۱. الأنعام، ۱۵۳.

۲. القمر، ۱۷.

۳. الأنعام، ۱۰۴.

۴. الأنفال، ۲۴.

۵. الأنعام، ۵۴.

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ^۱: «اوست که خود و فرشتگانش بر شما درود می‌فرستند»؛

«سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ^۲: «و سلامی که سخن پروردگار مهربان است». جناب دیلمی رحمه الله در «ارشاد القلوب»، در ضمن حدیث معراج حکایت می‌کند که: [۱۲۱۸] «برخی از بندگان صالح خداوند، در ذات بلند مرتبه او - جل و علا! - واله و حیرانند؛ خداوند نیز خطاب به اینان ندا می‌فرماید که: بهشتیان به نعمتهای بهشت مشغولند و لذت آنان در همین نعمتهاست؛ شما اما لذتتان در سخن گفتن با من است، ازینرو خداوند پیاپی به آنان می‌نگرد و از پی هر نگرش او سعه و جودی بیشتری برای آنان حاصل شده از لذت و ابتهاج بیشتری بهره‌مند می‌گردند»^۳.

کوتاه سخن در این زمینه اینکه، قرآن کریم کتاب اخلاقی است که تابعان خود را به راههای سلامت هدایت کرده از ظلمات خارج و به راه راست - که کوتاهترین راهها بسوی حضرت حق است -، هدایت می‌فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۴: «و از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است * تا خدا بدان هر کس را که در پی خشنودی اوست به راههای سلامت هدایت کند و به فرمان خود از تاریکی به روشنایشان ببرد و آنان را به راه راست هدایت کند».

در روایات بسیاری از اهل بیت علیهم السلام وارد شده که قرآن کتاب جامعی است که تمامی قوانین عمل انسان را در بر دارد، در این شمار است: [۱۲۱۹] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا التَّبَسَّتْ

۱. الأحزاب، ۴۳.

۲. یس، ۵۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۲۱.

۴. المائدة، ۱۶ - ۱۵.

عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ عَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ ... مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَمَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ^۱؛ «پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: وقتی فتنه‌ها مانند پاره‌های شب تاریک شما را در برگرفت، بر شما باد که به قرآن تمسک کنید ... هرکس قرآن را پیشاپیش خود نهاد او را به بهشت رهنمون می‌شود، و هرکس آن را پشت سر خود نهاد او را به جهنم می‌راند».

خلاصه آنکه این روایات و آیات - که تنها نمونه‌ای از روایات و آیات این مبحث است -، دلالت می‌فرماید که قرآن کریم نازل شده تا بدان عمل شود، ازینرو او امری که خواندن آن را به تأکید گرفته نیز، تنها مقدمه‌ای برای عمل به آن به حساب می‌آید؛ چه عامل به قرآن به سعادت دو جهانی دست می‌یابد، همانگونه که کسی که آن را ترک گفته قرائت و عمل به آن را رها نماید، از بدبختی دو جهانی نصیب خواهد یافت؛ چه در دو دنیا از زندگی سخت و دشوار، و در آخرت از گردنی افتاده رنج خواهد برد:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا^۲» : «و هر کس که از یاد من اعراض کند، زندگیش تنگ شود»؛

«يَوْمَ يَعِصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا * وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا^۳» : «روزی که کافر دستان خود را به دندان گزد و گوید: ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود، در پیش گرفته بودم * وای بر من، کاش فلان را دوست نمی‌گرفتم * با آنکه قرآن برای من نازل شده بود، مرا از پیرویش باز می‌داشت. و این شیطان همواره آدمی را تنها می‌گذارد * پیامبر گفت: ای پروردگار من، قوم من ترک قرآن گفتند».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۵۹۹.

۲. طه، ۱۲۴.

۳. الفرقان، ۳۰ - ۲۷.

۳. درک معانی قرآن، شناخت و آموزش آن

بدون تردید قرآن برای آن نازل شده که مردم آن را بشناسند و چه قرآن بیان، بلاغ و قانون کاملی است که در عین وضوح و روشنی، از جامعیت نیز برخوردار است:

﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱: «این برای مردم دلیلی روشن و برای پرهیزگاران راهنما و اندرزی است»؛

﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۲: «خدا آیاتش را برای شما اینچنین بیان می‌کند، باشد که تعقل کنید»؛

﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾^۳: «خدا آیات خود را برای شما اینچنین بیان می‌کند، باشد که بیندیشید»؛

﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۴: «خدا آیات خود را برای شما اینچنین بیان می‌کند، شاید هدایت یابید»؛

﴿هَذَا بَلَاغٌ لِّلنَّاسِ وَ لِيُنذِرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَ لِيَذْكُرُوا أُولَٰئِ الْأَنْبَاءِ﴾^۴: «این پیامی است برای مردم، تا بدان بیمناک شوند و بدانند که اوست خدای یکتا، و تا خردمندان پند گیرند».

حال از آنجا که این کتاب، کتاب دانش و علم است، به معلم و آموزگار نیازمند است. ازینرو خداوند کسی را که تمامی علم کتاب را بدو بخشیده، بعنوان معلم قرآن برگزیده ما را امر فرموده که در این زمینه به او رجوع کنیم. او که در مرحله نخست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و بس، معلم اوّل و اوّلین معلم در زمینه آموزش قرآن می‌باشد:

۱. آل عمران، ۱۳۸.

۲. البقرة، ۲۴۲.

۳. آل عمران، ۱۰۳.

۴. ابراهیم، ۵۲.

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۱: «و بر تو نیز قرآن را نازل کردیم تا آنچه را برای مردم نازل شده است برایشان بیان کن»؛

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾^۲: «ما این کتاب را بر تو نازل نکرده‌ایم جز برای آنکه هر چه را در آن اختلاف می‌کنند برایشان بیان کنی».

در مرحله بعد نیز، عترت پاک ایشان علیهم‌السلام که در قرآن کریم بعنوان راسخان در علم از ایشان یاد شده، بندگان برگزیده و شهادت دهندگان بر رسالت دانسته شده‌اند، معلّم قرآن می‌باشند. معلّمانی که بر اُمت واجب است که دانش این کتاب را تنها از آنان بازستانند، و تنها از سرچشمه علم آنان نوشند:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۳: «در حالی که تأویل آن را جز خدای نمی‌داند. و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند»؛

﴿وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾ * ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا^۴: «هر چه از این کتاب به تو وحی کرده‌ایم حق است، که کتابهای پیش از خود را تصدیق می‌کند و خدا بر بندگان آگاه و بیناست * سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم»؛

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۵: «کافران می‌گویند که تو پیامبر نیستی. بگو: خدا و هر کس که از کتاب آگاهی داشته باشد، به شهادت میان من و شما کافی است».

بر اساس این آیات، بر همگان واجب است که اولاً در فهم قرآن، و زان پس در تدبّر در

۱. النحل، ۴۴.

۲. النحل، ۶۴.

۳. آل عمران، ۷.

۴. فاطر، ۳۲ - ۳۱.

۵. الرعد، ۴۳.

آیات آن، به ایشان علیهم السلام رجوع کرده آن را از اهلش فراگیرند؛

آنگاه به رجوع به تفاسیر پردازند، تا ملکه استنباط و دریافت معانی قرآن را بیابند. تفسیر دریائی است که پایان ندارد، بگونه‌ای که هرکس هر مرتبه که به آن مراجعه می‌کند، گوهری جدید می‌یابد که پیش از آن بدان دسترسی نداشته است؛ چه خود قرآن کریم دریای بی‌پایان علم الهی است که تا قیامت کهنه و فرسوده نمی‌شود. این خودیکی از معجزات این کتاب الهی است؛ امام سجاد علیه السلام در این زمینه می‌فرمایند: [۱۲۲۰] عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام: «آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ فَكُلَّمَا فُتِحَتْ خِزَانَةٌ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا»^۱؛ «آیات قرآن خزانه‌هائی است، ازینرو شایسته است که هرگاه یکی از این خزانه‌ها گشوده شد، به آنچه در آن است بنگری».

حال با اطمینان می‌توان گفت که تدبّر در قرآن، آموزش آن، شناخت معانی، تفسیر آن، تتبع و کنکاش در آن و فرورفتن در اقیانوس بی‌پایانش برای درک و دریافت بهتر گوهرهای بی‌نظیر آن، امری است که بر همگان لازم و واجب می‌باشد؛ حضرت حق خود در این رابطه می‌فرماید:

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»^۲؛ «و این قرآن را آسان ادا کردیم تا از آن پند گیرند. آیا پندگیرنده‌ای هست؟»؛

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^۳؛ «آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا بر دل‌هایشان قفل‌هاست؟».

آری! تدبّر در قرآن بدون توجه به روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام که در حقیقت مفسر قرآن و نظیر و همسنگ آن می‌باشند، تنها ظلالی است که به بدبختی و سقوط در درّه‌های عمیق گمراهی منجر خواهد شد.

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۰۹.

۲. القمر، ۱۷.

۳. محمد، ۲۴.

این مطلب، بخوبی دربارهٔ کسانی که بدون مراجعه به اهل بیت (علیهم السلام) سراغ این کتاب آسمانی رفته‌اند، مشاهده می‌شود؛ چه اینان به چنان سخنان واهی و بی‌بنیانی دچار شده‌اند که مادر فرزند مرده بدان می‌خندد! نمونه را به سخن اینان دربارهٔ انکار معانی آیاتی که دربارهٔ فضائل اهل بیت (علیهم السلام) نازل شده، و یا تأویل آن معانی به گونه‌ای که هیچ عقلی آن را نمی‌پذیرد، بنگرید، تا خطر مراجعه به قرآن بدون توجه به سخن مفسران حقیقی آن را دریابید: ﴿وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ * ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنُ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾^۱: «هر چه از این کتاب به تو وحی کرده‌ایم حق است، که کتابهای پیش از خود را تصدیق می‌کند و خدا بر بندگان آگاه و بیناست * سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم. بعضی بر خود ستم کردند و بعضی راه میانه را برگزیدند و بعضی به فرمان خدا در کارهای نیک پیشی گرفتند. و این است بخشایش بزرگ».

این آیات، بخوبی نشان از شأن اهل بیت (علیهم السلام) در زمینهٔ ادارک قرآن و فهم تفسیر آن دارد. حال با مراجعه به تفاسیری که چون از فرهنگ اهل بیت استفاده نکرده‌اند، بوئی از عطر قرآن و کورسوئی از نور قرآن در آنها نیست، می‌توان به اشتباهات اینان واقف شد، و خطای آنان در درک معانی قرآن را بازیافت؛ اینان بدون تردید مصداق آیهٔ شریفهٔ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾^۲: «کسانی را که دلایل روشن و هدایت‌کنندهٔ ما را، پس از آنکه در کتاب برای مردم بیانشان کرده‌ایم، کتمان می‌کنند هم خدا لعنت می‌کند و هم دیگر لعنت‌کنندگان» هستند، هرچند خود نسبت به این مطلب آگاهی نداشته باشند!

۱. فاطر، ۳۲ - ۳۱.

۲. البقرة، ۱۵۹.

۴. دریافت نور و حقیقت قرآن کریم

این مرتبه از فوائد تمسک به قرآن کریم، تنها ویژه کسانی است که از قلبی آگاه برخوردارند، تا قلبشان بواسطه نور قرآن گشادگی یابد، و از بصیرتی ویژه بهره‌مند شوند. به عبارتی دیگر، این مرتبه تنها مختص کسانی است که بعد از عبور از دار مادی فانی، و طی منازل بی‌شمار سلوک، گام به گام پیش رفته تا بدانجا که به حق واصل شده‌اند. اینان حقیقت قرآن را درمی‌یابند، و نور آن را به عیان مشاهده می‌کنند: ﴿فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱: «در کتابی مکنون * که جز پاکان دست بر آن نزنند».

آری! قلب پاک، قرآن، نور آن و حقیقتش را لمس می‌نماید.

شاید این سخن، سرشماری از روایاتی است که بر حضور قرآن در صحنه محشر دلالت می‌نماید. بنا بر این روایات، در آن صحنه قرآن کریم زیباتر، نورانی‌تر و بلند مرتبه‌تر از تمامی بندگان صالح خداوند، شهیدان، پیامبران علیهم‌السلام و حتی ملائکه مقرب الهی است. قرآن از همه این طبقات مردم می‌گذرد تا در زیر عرش در مقابل خداوند به سجده می‌افتد، در این حال خداوند او را ندا می‌دهد که: [۱۲۲۱] «يَا حُجَّتِي وَكَلَامِي! اِرْفَعْ رَأْسَكَ وَ سَلِّ تُعْطَ وَ اشْفَعْ تُشَفَّعَ»^۲: «ای دلیل و سخن من! سرت را بلند کن و بخواه تا عطا شوی، و شفاعت کن تا شفاعتت پذیرفته شود».

قلب پاک در همین دنیا قرآن را در جایگاه بلندش درک می‌کند، و نور آن را می‌بیند و بدان نورانی می‌شود؛ ازینرو اگر در تمامی شرق و غرب عالم تنها شود، پس از انس یافتن به قرآن دچار وحشت نمی‌شود، از دشمنی مردم نمی‌ترسد، و اگر آنان به تمامی در دشمنی او پشت به پشت یکدیگر دهند، باز اندکی اندوه به دل او راه نمی‌یابد: [۱۲۲۲] عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام: «لَوَمَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَّا اسْتَوْحَشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ

۱. الواقعة، ۷۹ - ۷۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۵۹۷.

مَعِي»^۱: «امام سجّاد می‌فرمایند: اگر هرکس که بین مشرق و مغرب زمین است بمیرد، چون قرآن به همراه من باشد دچار وحشت نخواهم شد».

آری! قرآن نور، دوست، مونس، سلاح و مانعی در میان او و دشمنان خواهد بود: ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا﴾^۲: «چون تو قرآن بخوانی، میان تو و آنان که به قیامت ایمان نمی‌آورند پرده‌ای ستبر قرار می‌دهیم».

چه همانگونه که دعا سلاح مؤمن، نیزه و سپر اوست، قرآن نیز از حالتی همینگونه و بلکه بسی فراتر از این برخوردار است؛ ازینرو یار قرآن می‌تواند از آن در دور ساختن شیاطین جنّی و انسی استفاده کرده بر آنان در دو جهاد اکبر و اصغر غلبه نماید.

آنچه گذشت، سخنی کوتاه درباره‌ی تمسک به قرآن کریم بود.

* * *

تمسک به عترت

تمسک به عترت علیهم‌السلام نیز، همچون مبحث پیشین از دامنه‌ای بلند برخوردار است. ما اّما در اینجا تنها به شماری از نکات مهمّ این مبحث - که با بحث اخلاقی ما ارتباطی تمام دارد -، اشاره می‌کنیم.

از قرآن کریم بخوبی استفاده می‌شود، که شریعت مطّهر بدون تمسک به عترت ناقص بوده، مورد رضایت و پذیرش حضرت حق قرار نخواهد گرفت: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۳: «امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۰۲.

۲. الإسراء، ۴۵.

۳. المائدة، ۳.

بلکه آشکار می‌شود که اسلام بدون اهل بیت علیهم‌السلام چیزی نبوده، عنوان یک دین کامل را نخواهد یافت: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»^۱: «ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان. اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده‌ای».

گذشته از این، از روایات فراوان موجود در کتب شیعه و سنی نیز استفاده می‌شود، که اعتقاد به اسلامی که اهل بیت علیهم‌السلام در آن از جایگاه ویژه خود برخوردار نباشند، تنها گمراهی آور و هلاکت ساز بوده، و سرانجام به کفر، نفاق و مرگ جاهلی منجر خواهد شد. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بارها و بارها می‌فرمودند: [۱۲۲۳] «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^۲: «من در میان شما دو چیز پربها را به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و خاندان خود را، این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند».

و نیز می‌فرمودند: [۱۲۲۴] «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^۳: «مثال اهل بیت من در میان شما، مثال کشتی نوح است، که هرکس بدان پناه جست نجات یافت، و هرکس از آن بازماند غرق شد».

و نیز می‌فرمودند: [۱۲۲۵] «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۴: «هرکس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نمی‌شناسد، به مرگ جاهلی - عصر پیش از نزول اسلام - از دنیا رفته است».

همراهی قرآن با عترت و عترت با قرآن، و گردش این دو در مدار یکدیگر، از جمله مباحثی است که آیات و روایات فراوانی، بدون هیچگونه ابهام و اجمالی بر آن دلالت

۱. المائدة، ۶۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۳ ص ۱۳۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۳ ص ۱۱۹.

۴. بحار الأنوار، ج ۲۳ ص ۸۹.

دارند. آری! هرکس این مطلب را در طول تاریخ نپذیرفته، تنها از آن روی بوده که حب ریاست، ثروت و یا خودنمائی او را به خود دچار ساخته، اینگونه به خطایش انداخته است. عموم مردم نیز از پیشوایان خود پیروی کرده در این دام شیطان گرفتار شده‌اند؛ به این حدیث شریف بنگرید: [۱۲۲۶] قال رسول الله ﷺ: «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ»^۱: «پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: حق با علی است و علی با حق است، و هرکجا علی باشد حق همانجاست».

مراتب تمسک به عترت

تمسک به عترت نیز همچون تمسک به قرآن کریم، از مراتبی چند برخوردار است؛ مراتبی که از سویه ضعف به سویه شدت رو می‌نهد، و مرتبه کمال آدمی را معین می‌سازد.

۱. مرتبه نخست

مرتبه نخست تمسک به عترت، گاه از باب علم الیقین می‌باشد. می‌توان ادعاء کرد که تمامی شیعیان دست کم به این مرتبه رسیده‌اند. سخنان، رفتار، مجالس عزاداری، زیارتها و تجلیلی که از اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌نمایند، دلیل آشکاری است که نشان دهنده رسیدن آنان به این مرتبه می‌باشد.

خدایا بر این نعمت بزرگ سپاس می‌گوئیم، و از او طلب می‌نمائیم که ما، پدران و مادرانمان را از دریای مغفرت خود بهره‌مند نماید!

۲. مرتبه دوم

این مرتبه، ویژه خواص شیعه است. آنان کسانی هستند که به مرتبه عین الیقین

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰ ص ۴۳۲.

رسیده‌اند، ازینرو تمسک به اهل بیت علیهم‌السلام نه تنها در عقل ایشان که در قلبشان نیز رسوخ کرده است. بالاتر آنکه آنان بدون هیچ شبهه‌ای با آن عجین شده گوشت و پوستشان با آن مخلوط شده است. اینان نور ولایت را همچون چراغی که در اُطاق روشن است، می‌بینند، و بلکه آن نور را از نور جهان افروز خورشید نیز روشن‌تر می‌یابند.

۳. مرتبه سوم

اَخَصَّ خواصّ شیعه امّا، کسانی هستند که به مرتبه سوم از مراتب تمسک به اهل بیت علیهم‌السلام دست یافته‌اند. اینان از مرتبه کشف و شهود گذشته آنچه برای دیگران در مرحله غیب قرار دارد را، به عیان یافته برای آنان به مرحله شهود رسیده است. خداوند این مرتبه بلند را برای آنان مبارک گرداند؛ و مبارک است خداوندی که آنان را به این مقام بی‌نظیر ارتقاء بخشیده است!

اینان هر لحظه در حضور اهل بیت علیهم‌السلام بسر می‌برند، و در غیبت و حضور آنان را درمی‌یابند؛ ازینرو غیب برای آنان حضور است، و حضور شهود. در زیارت جامعه اینگونه به این مرتبه اشاره شده است: [۱۲۲۷] «بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي ذِكْرُكُمْ فِي الدَّارِ الْكَرِيمَةِ وَأَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَأَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَأَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَأَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ وَأَثَارُكُمْ فِي الْآثَارِ وَقُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ فَمَا أَحَلَّى أَسْمَائَكُمْ وَأَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ وَأَعْظَمَ شَأْنَكُمْ وَأَجَلَّ خَطَرَكُمْ»؛

«پدرم، مادرم، خودم، خانواده‌ام و دارائی‌ام فدای شما باد!، یاد شما در میان یادکنندگان است و اسامی شما در میان اسامی و تنهای شما در میان سایر تن‌ها و روحهای شما در میان سایر روح‌ها و جان شما در میان سایر جانها و آثار شما در میان سایر آثار و قبرهای شما در میان سایر قبرها؛ چه شیرین است اسماء شما و چه بلند مرتبه است جانهای شما و چه

۱. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

عظیم است شأن و مرتبه شما و چه بزرگ است ارزش شما».

* * *

مراتب دیگر از تمسک به عترت

گذشته از این، تمسک به عترت همچون تمسک به همسنگ آن قرآن کریم، به اعتبار متعلق و فوائدی که بر آن مترتب می‌شود، از مراتب دیگری برخوردار است. در اینجا به شماری از این مراتب اشاره می‌کنیم:

۱. شناخت امام

امامت در قرآن کریم از جایگاهی ویژه برخوردار است، چه برخی از مراتب آن از نبوت بلندمرتبه‌تر و رفیع‌تر می‌باشد. این از آنروست که امامت را مراتبی چنداست، که از مراتب نخست آن به طرف مراتب بلند و کامل در حرکت می‌باشد. در قرآن کریم گاه امام بر اُولی الامر اطلاق می‌شود. اُولی الامر کسی است که رهبری مردم و حکمرانی بر آنان را در اختیار دارد. واضح است که هر جامعه‌ای به حکمرانی و حکمران نیازمند است، همانگونه که جامعه مذهبی که در پرتو دین تشکیل شده نیز، به حکمرانی دینی نیازمند می‌باشد.

بواسطه همین دلیل ضروری‌تر دیدن‌پذیر است، که شیعیان در طول تاریخ نصب ولی را بر خداوند و پیامبر او واجب دانسته‌اند، تا نظام اجتماعی از هم گسیخته نشود و جامعه ره بسوی ناکجا آباد نبرد؛

نیز بر همین اساس است، که شیعیان ادعا می‌کنند که پیامبر اکرم ﷺ در مواقع بسیاری به تصریح امیر مؤمنان (علیه السلام) را به ولایت انتخاب، و حکومت پس از خویش را بر دوش ایشان نهاده‌اند. نمونه را در روز غدیر خم در مقابل همگان فرمودند: [۱۲۲۸] «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا

عَلِيٍّ مَوْلَاهُ^۱: «هرکس من مولای اویم این علی مولای اوست». پس از آن بود که آیه شریفه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا^۲﴾: «امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم» نازل شد.

شیعه به همین دلیل ادعا می‌کند، که خداوند از زبان رسولش ﷺ زعامت اهل بیت (علیهم‌السلام) را یکان یکان بیان کرده، از حکومت حضرت مجتبی (علیه‌السلام) تا حکومت قائم‌المرحله محمد-عجل‌الله تعالی فرجه الشریف! - را بوضوح نشان داده است؛ و پس از آن نیز در عصر غیبت و زمان کوتاهی دست مردم از امام، فقیه عادل جامع شرائط زعامت را به رهبری مردم گمارده است. در اینخصوص روایات بسیاری از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) در دست است؛ نمونه را تنها به همین یک حدیث بنگرید: [۱۲۲۹] «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ^۳»: «اما حوادثی که پیش می‌آید، در آنها به راویان احادیث ما مراجعه کنید، چه آنها حجّت من بر شما هستند و من حجّت خدا می‌باشم». از اینرو وجوب رهبری و ولایت در هر زمان در شمار اموری است، که ناگزیر بوده به ضرورت عقل و شرع ثابت می‌باشد.

شیعه مدّعی است که ولایت در عصر حضور معصومان (علیهم‌السلام) ویژه آنان، و در زمان غیبت بر عهده فقیه عادل جامع الشرائطی است، که می‌تواند رهبری جامعه را بر عهده گیرد. این فقیه را در روزگار ما «ولّی فقیه» می‌خوانند، حال از آنجا که وجود فقهای متعدّدی که در هر روزگار می‌توانند ولایت را بر عهده گیرند، با انعقاد رهبری برای یکی از آنان موافقت نخواهد داشت، بر عهده آنان است که امر ولایت را بر دوش کسی که بیش از دیگران صلاحیت این امر را دارد، نهاده او را در این زمینه یاری نمایند. قانون اساسی جمهوری

۱. بحار الأنوار، ج ۳۷ ص ۱۰۸.

۲. المائدة، ۳.

۳. الإحتجاج، ص ۴۷۰.

اسلامی ایران نیز مجلس خبرگان را برای همین مطلب در نظر گرفته، که از سوی یکایک مردم فقیه جامع شرائط را به ولایت برگزیند.

این مطلب را ما به تفصیل در «دروس ولایت فقیه» خویش ذکر کرده‌ایم، و طالبان می‌توانند با مراجعه به آن، تفصیل این مطلب را دریابند.^۱

همین امامت، در قرآن کریم گاه بمعنای زعامت و ولایت در فتوی نیز بکار رفته است. منظور از این نوع از ولایت، رهبری در احکام شرعی است، که در شیعه امامیه با عنوان مرجعیت تقلید نامبردار شده است. به این آیه شریفه بنگرید: «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَتَبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا»^۲: «و چون خبری، چه ایمنی و چه ترس به آنها رسد، آن را در همه جا فاش می‌کنند. و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولو الامرشان رجوع می‌کردند، حقیقت امر را از آنان درمی‌یافتند. و اگر فضل و رحمت خدا نبود، جز اندکی، همگان از شیطان پیروی می‌کردید».

این آیه شریفه، هرچند درباره دروغهایی که منافقان برای تضعیف صفوف مسلمین در جنگ بهم می‌یافتند، نازل شده است، اما به هیچ وجه تنها مختص آن سخنان نیست؛ بلکه در آن معنای رجوع به متخصص در همه امور غیر معلوم، نهفته است؛ بلکه رجوع به آگاهان در امور مشتبه و مشکوک نیز از آن استفاده می‌شود. ازینرو، بوضوح دلالت می‌نماید که باید در مرتبه نخست، به پیامبر اکرم ﷺ و جانشیان خاص ایشان (علیه السلام) مراجعه کرد، و زان پس به کسانی که می‌توانند احکام را استنباط کرده موارد غیر مشخص را مشخص سازند، مراجعه نمود؛ اما مراجعه در این موارد به غیر آنان گمراهی و هلاکت به‌مراه خواهد داشت؛

۱. این درس بوسیله این قلم تقریر شده، و سالیانی پیش از این تحت عنوان «فقه الولاية والحكومة الإسلامية» به چاپ رسیده است. در همان ایام، تحریری فارسی از مباحث غیر فقهی آن نیز نگاشته‌ام، که هنوز به طبع نرسیده است. شاید پس از این، خداوند این بنده ضعیف را به ارائه عمومی آن نیز موفق فرماید؛ و هو الموفق والمعين!

این حکم، از نظر عقل نیز ضروری شمرده می‌شود.

ازینرو، آیه شریفه فقط ارشاد به همین حکم شرعی بوده به آن راهنمایی می‌کند؛ چه عقل به خودی خود دلالت می‌نماید که انسان ناآگاه می‌باید به آگاهان رجوع کرده در تمامی امور خود را از جهل رهائی بخشد، بر این اساس در میان فقیهان مشهور شده که در امر تقلید، تقلیدی در میان نیست، یعنی نمی‌توان به فتوای مجتهد، تقلید را واجب دانست، بلکه بحکم عقل است که تقلید در فروع فقهی واجب می‌باشد. نیز تقلید تنها ویژه امور تعبدی است و در امور عقلی - که عقل انسان می‌تواند در آن به کنکاش بپردازد - نمی‌توان از کسی تقلید کرد.

همین اصطلاح امامت، گاه در قرآن کریم بمعنای قضاوت و قاضی بودن بکار رفته است، در این شمار است آیه شریفه: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱: «نه، سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند، مگر آنکه در نزاعی که میان آنهاست تو را داور قرار دهند و از حکمی که تو می‌دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند».

این مطلب نیز بواسطه ضرورت عقل ثابت می‌شود، چرا که جامعه بدون وجود قوه قضا انتظام و پای‌داری نخواهد یافت.

در این زمینه، بدون تردید مجتهد جامع شرائط می‌باید به امر قضاوت اقدام نماید، و بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام، اوست که قدر متیقن در امر قضاء را دارا می‌باشد. اینان دانشمندانی هستند که در ضمن شناخت احکام الهی، از تقوای لازم برای اجرای حق نیز برخوردار می‌باشند. قرآن کریم هر سه مرتبه حکومت، قانون‌گذاری، و قضاوت را برای پیامبران علیهم السلام ثابت می‌داند: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾^۲: «ما

۱. النساء، ۶۵.

۲. الحديد، ۲۵.

پیامبرانمان را با دلیلهای روشن فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند. و آهن را که در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است فرو فرستادی.»

این امر نیز بوسیله عقل ثابت می شود، چه هر پیامبری پس از آنکه به نبوت مبعوث شد و به اصلاح مردمان پرداخت، نیازمند به جامعه ای صالح است که مؤمنان در آن به رشد و کمال لازم دست یابند؛ جامعه نیز بدون تردید به حاکم قانون گذار و قاضی نیازمند می باشد.

حضرت سید الشهداء (علیه السلام) در این زمینه می فرمایند: [۱۲۳۰] «مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ»^۱: «جریان امور و احکام به دست عالمان خداشناس است، که آمینان بر حلال و حرام او می باشند».

گاه نیز امامت در این کتاب آسمانی، به معنای امامت تکوینی و واسطه بودن در رسانیدن فیض او - جَلَّ وَعَلَا! - به بندگان به کار رفته است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»^۲: «و همه را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت می کردند».

اگر «امر» را در این آیه بمعنای وجود دانستیم - همانگونه که در این آیه شریفه: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَفِجٍ بِالْبَصْرِ»^۳: «فرمان ما تنها یک فرمان است، آن هم چشم بر هم زدنی است» اینگونه است -، تفسیر فوق واضحتر می شود.

این آیه نیز بر همین معنا دلالت دارد: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۴: «و پروردگار ابراهیم او را به کاری چند بیازمود و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رسانید. خدا گفت: من

۱. تحف العقول، ص ۱۷۲.

۲. الأنبياء، ۷۳.

۳. القمر، ۵۰.

۴. البقرة، ۱۲۴.

تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستمکاران را در بر نگیرد»؛

چه حضرت ابراهیم علیه السلام خود پیامبر بود و از امامت تشریعی بمعنای حکمرانی و قضاوت نیز برخوردار؛ ازینرو به ناگزیر می‌باید منصب امامت او را همان امامت تکوینی دانست. حال چون این مرتبه تنها به آنحضرت اعطا شده بود، باید ایشان را واجد مرتبه هدایت تکوینی دانست، که مؤمنان در عصر ایشان بواسطه وجود آن پیامبر عظیم‌الشأن به مراتب خود واصل می‌شدند.

بلکه می‌توان از آیه شریفه ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۱: «و همه را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت می‌کردند» دریافت، که ابراهیم علیه السلام علاوه بر آنکه امامت تکوینی را نسبت به مردمان بدست آورد، آن را نسبت به تمامی اجزاء و ذرات وجود نیز بدست آورده بود؛ البته این مقام را تا زمانی داشت که در حیات ظاهری بوده در میان آنان بسر می‌برد.

بدین ترتیب درمی‌یابیم که آنحضرت از مقامات ولایت تکوینی و تشریعی هردو برخوردار بود، اما گویا حیطة این ولایت از وسعت چندانی برخوردار نبوده است. این در حالی است که آیه نامبردار به «آیه شهادت»، نشان می‌دهد که همه این مقامات در بالاترین حد خویش برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان مطهر ایشان علیهم السلام ثابت بوده تمامی ذرات وجود از ابتدای آفرینش جهان تا آخرین لحظه آن را در بر می‌گیرد: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۲: «آری چنین است که شما را بهترین امتها گردانیدیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

عقل انسان و نصوص حدیثی نیز دلالت می‌نمایند، که اینان واسطه‌های فیض الهی بوده

۱. المائدة، ۱۱۷.

۲. البقرة، ۱۴۳.

تمامی پهنه هستی بواسطه اینان هدایت می پذیرد. در زیارت جامعه می خوانیم: [۱۲۳۱]
 «بِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِکُمْ یَخْتَمُ وَبِکُمْ یُنْزِلُ الْغِیْثَ وَبِکُمْ یُمَسِّکُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِکُمْ یُنْفِثُ الِهَمَّ وَ یُکْشِفُ الضُّرَّ»^۱؛

«بواسطه شما خداوند آغاز کرد و بواسطه شما به پایان برد، و بواسطه شما باران را نازل می نماید، و بواسطه شما آسمان را از آنکه بدون اجازه او بر زمین افتد باز می دارد، و بواسطه شما غم را برطرف و ضرر را مرتفع می سازد».

در دعای عدیله نیز آمده است: [۱۲۳۲] «بِیَمِینِهِ رُزْقُ الْوَرَى وَ بِوُجُوْدِهِ تَبَتَّتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ»^۲: «به برکت اوست که دیگران رزق می گیرند، و بواسطه وجود او زمین و آسمان ثابت و پایدار شده است».

ازینرو، همانگونه که آنها در تشریع و سائط حکم الهی هستند، در تکوین نیز و سائط فیض او می باشند. این مطلب از اسرار شیعه بوده دیگران را از آن نصیبی نیست. این مطلب و مطالبی اینگونه، باعث شده که در پهنه تاریخ، شیعیان را «غالی / غلو کننده» بخوانند، و بالاتر از آن به شرک متهمشان سازند؛ با اینکه اینگونه امور از مسلمات قرآن و عقل بوده هیچ شرکی و غلوئی در پی نخواهد داشت. آری! جهل دیگران نسبت به این اسرار، باعث شده تا اینان متهم شوند و در نتیجه، شیعیان بزرگوار آنچنان در رنج افتند که صفحات تاریخ بوضوح بر آن شهادت می دهد!

۲. محبت به عترت

این مرتبه، با قلوب شیعیان درآمیخته است، تا آنجا که حتی عوام آنان - که امام را تنها از راه شنیده ها می شناسند، یعنی تنها از نوعی علم مختصر حاصل از تقلید از پدران و آشنایان برخوردارند - نیز، محبت امام را در دل داشته و دارند. حفظ تشیع تا روزگار ما

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۲ ص ۱۳۲.

۲. مفاتیح الجنان، دعای عدیله.

ناشی از همین احساسات و عواطفی بوده که دشمنان بسختی از آن درهراسند، همانگونه که جانبازی و مالبازي شیعیان در راه امامان خود، بزرگترین عامل وحشت آنان بوده است. این احساسات، شدیداً قوی و محکم بوده هرچند ناشی از تقلید باشد، اما هرگز فتور و سستی‌ای در آن راه نیافته است. دلیل این مطلب نیز آنست که تشیع همواره بعد از جریان سقیفه تا امروز باقی مانده، و هرروز راه شکوهمند توسعه خود را بیش از پیش ادامه داده است.

این محبت برای محبان بسیار پرثمر بوده آنان را از آتش دوزخ رهایی می‌بخشد؛ چه اینان هرچند وارد جهنم شوند، اما اگر لیاقت شفاعت را بیابند بواسطه آن از آن مظهر غضب الهی خارج می‌شوند. این در شمار فوائد اخروی محبت به ائمه هدی (علیهم‌السلام) است. در دنیا اما، بازداشتن انسان از بسیاری از امور هلاکت آفرین، و هدایت او به راههای نجات، در شمار مهمترین این فوائد قرار دارد؛ و در نتیجه می‌توان گفت که محبت به عترت طاهر پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، فخری است که هیچ افتخار دیگری همسان و هم‌ورد آن نیست. قرآن کریم تا از این مطلب پرده بردارد و تأکید خود بر این محبت را بیشتر نشان دهد، نخست آن را اجر و مزد رسالت دانسته است. این نگرش قرآنی بخوبی ارزش محبت را نشان می‌دهد، چه رسالت برترین هدیه الهی است که از همه دنیا و آنچه در آن است، ارزشمندتر و پربهاتر است؛ ازینرو آنچه مزد آن خواهد بود نیز از تمامی دنیا و آنچه در آن است، پربهاتر خواهد بود. حضرت حق خود به صراحت می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱: «. بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشان‌اندان، نمی‌خواهم».

در آیه دیگری نیز به مایادآوری می‌کند، که منفعت این محبتی که اجر رسالت است، در حقیقت به خود محبان، و نه به پیامبر، باز می‌گردد. شاید یکی از منافع آن برای اُمت

اسلامی، همین مطلبی است که در این سطور بدان اشاره کردیم، و بقاء تشیع تا این روزگار را وابسته به آن علاقه و محبت دانستیم. به این آیه بنگرید: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوْ لَكُمْ﴾^۱: «بگو: هر مزدی که از شما طلبیده‌ام، از آن خودتان باد».

۳. متابعت از اهل بیت (علیهم‌السلام)

محبت، گاه از عقل و مبانی عقلانی نشأت می‌گیرد. محبتی که عالم و علم آموز نسبت به دانش در خود می‌یابند، از همین نمونه است، و از همین روست که این هردو عمری را در کار آن می‌کنند تا هم بیاموزندش و هم آن رابه دیگران بیاموزند: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۲: «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد».

گاه نیز از قلب برمی‌خیزد. محبتی که مادر نسبت به فرزند خود در دل می‌یابد، محبتی قلبی است. در این زمینه نیز آثار بسیاری از پی آن محبت بر می‌خیزد، که بوضوح در رفتارهای مادر با فرزند به چشم می‌آید: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾^۳: «اعراب بادیه‌نشین گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، بگوئید که تسلیم شده‌ایم، و هنوز ایمان در دلهایتان داخل نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید از ثواب اعمال شما کاسته نمی‌شود، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است * مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده‌اند و دیگر شک نکرده‌اند، و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد کرده‌اند. اینان راستگویانند».

۱. سبأ، ۴۷.

۲. آل عمران، ۳۱.

۳. الحجرات، ۱۵ - ۱۴.

گاه نیز از احساس و عواطف پدید می‌آید. در این مورد معمولاً آثار عقلی و قلبی چندانی بر آن پدید نمی‌آید، هرچند محبوب بر قلب محب حکمفرما می‌گردد. سرّ آنکه برخی از متابعان اهل بیت علیهم‌السلام در عین محبت ایشان، دست به گناه آلوده می‌کنند نیز در همین نکته است، که آنان بر اساس عواطف و احساسات خود به محبت اهل بیت علیهم‌السلام گرویده‌اند. از اینرو هرچند حبّ مولی بر قلب آنان نشسته است، اما نمی‌تواند مانع از گناهکاری برخی از آنان شود. این گونه از حب نیز بسیار نافع بوده از ثمرات بسیاری برخوردار است. اما آنچه که در زمینه محبت اهل بیت علیهم‌السلام شایسته است، آنست که آدمی هر سه نوع این محبت‌ها را جمع کرده خود را به آن زینت بخشد. در این مورد، در همین صفحات توضیح بیشتری خواهیم داشت.

۴. تسلیم بودن در مقابل اهل بیت علیهم‌السلام

این مرتبه، سخت بزرگ و بلند مرتبه است، و در شمار برترین نعمتهائی است که خداوند تنها به اخصّ خواص از بندگان ویژه خود هدیه می‌فرماید. این رتبه همچون مروارید سیاه، کم‌یاب و بلکه نایاب است؛ با این حال اقدام برای اتّصاف به آن، در شمار واجب‌ترین اموری است که برگردن انسان مؤمن نهاده شده است. حضرت حق خود در اشاره به این مرتبه می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱: «نه، سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند، مگر آنکه در نزاعی که میان آنهاست تو را داور قرار دهند و از حکمی که تو می‌دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند».

در این آیه، بوضوح می‌بینیم که خداوند قسم یاد فرموده که آنان که به مقام تسلیم

نرسیده‌اند، از ایمان بهره‌ای نخواهند داشت. آری! تحصیل این مرتبه سخت دشوار است، و با اینحال مؤمنان به تأکید بر تحصیل آن ترغیب شده‌اند.

علامه مجلسی^۱ تنها در یک باب از کتاب شریف «بحار الأنوار»، بیش از یکصد روایت نقل نموده، که مضمون کلی آنها آنست که ولایت اهل بیت امری سخت بزرگ و دشوار است، که تنها پیامبران مرسل، فرشتگان مقرب و مؤمنان امتحان دیده می‌توانند آن را تحمّل نمایند؛ بلکه برخی از روایات اینان را نیز از تحمّل آن بار ناتوان دیده است!^۱. استاد ما علامه طباطبائی^۲ در حاشیه این اخبار، فرموده‌اند که مراد از آنکه حتی انبیاء مرسل الهی نیز نمی‌توانند ولایت اینان را درک نمایند، آنست که حقیقت دین - یعنی توحید کاملی که سرچشمه ولایت می‌باشد - در مراتب کامل آن، تنها و تنها درخور ائمه هدی بوده، آن پیامبران بزرگوار نیز به این مراتب نائل نشده‌اند. برخی از اخبار، به نکاتی سترگ‌تر از این نیز اشاره داشته است»^۲.

مراد از این «مرتبه کامل که تنها ویژه آنان است» را، به تفصیل بیشتر در روایت سی و ششم از همین باب می‌توان یافت.

در برخی دیگر از این روایات، وارد شده که علامت ایمان، تسلیم بودن در مقابل امر آنان است؛ و آنکس که به مقام تسلیم نرسیده باشد، مؤمن نیست^۳؛

در برخی دیگر از همین روایات نیز، آمده که آنان که به مقام تسلیم رسیده‌اند، در مقام نجباء فرود آمده‌اند^۴. به این دو روایت شریف بنگرید:

[۱۲۳۳] «عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّمْطِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّ الرَّجُلَ لَيَأْتِيَنَا مِنْ قَبْلِكَ فَيُخْبِرُنَا عَنْكَ بِالْعَظِيمِ مِنَ الْأَمْرِ فَيُضِيقُ بِذَلِكَ صُدُورَنَا حَتَّى نَكْذِبَهُ، قَالَ: فَقَالَ

۱. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۱۸۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۱۹۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۲۰۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۲۰۰.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَلَيْسَ عَنِّي يُحَدِّثُكُمْ؟ قَالَ: قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: فَيَقُولُ لَّيْلٌ إِنَّهُ نَهَارٌ، وَ لِّلنَّهَارِ إِنَّهُ لَيْلٌ؟ قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: لَا، قَالَ: فَقَالَ: رُدَّهِ إِلَيْنَا فَإِنَّكَ إِن كَذَّبْتَ فَإِنَّمَا تُكَذِّبُنَا!»^۱

«سفیان بن سمط گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! کسی از سوی شما نزد مامی آید و سخنان بزرگی درباره امامت شما به مامی گوید، بگونه‌ای که سینه مامی آن را تحمّل نکرده ما او را تکذیب می‌کنیم. آنحضرت فرمودند: آیا از جانب من باشما سخن نمی‌گوید؟ گفتم: بله! فرمودند: آیا می‌گوید شب روز، و روز شب است؟ گفتم: نه! آنحضرت فرمودند: در این صورت آن صحبت را به خود ما بازگردانید، چه اگر آن را تکذیب کنید در حقیقت ما را تکذیب کرده‌اید».

[۱۲۳۴] و عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «يَا كَامِلُ! تَدْرِي مَا قَوْلُ اللَّهِ: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَفْلَحُوا وَ فَازُوا وَ أُدْخِلُوا الْجَنَّةَ، قَالَ: قَدْ أَفْلَحَ الْمُسْلِمُونَ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ هُمُ النَّجَبَاءُ»^۲؛

«امام باقر علیه السلام به یکی از یاران خود می‌فرمایند: ای کامل! آیا معنی آیه شریفه ﴿مُؤْمِنَانِ﴾ بدون تردید رستگار شدند را می‌دانی؟ گفتم: فدایت شوم! یعنی: رستگار شدند و به هدف رسیدند و به بهشت داخل شدند. آنحضرت فرمودند: آنان که تسلیمند رستگار شدند، کسانی که در مقام تسلیمند همان نجباء می‌باشند».

۵. تَوَسَّلْ بِأَهْلِ بَيْتِ علیهم السلام

خداوند در قرآن کریم به وضوح به توسل به اهل بیت علیهم السلام امر فرموده، تا متوسلان به سعادت دو جهانی دست یابند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۳: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید،

۱. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۱۸۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۱۹۹.

۳. المائدة، ۳۵.

از خدا بترسید و به او تقرب جوید و در راهش جهاد کنید. باشد که رستگار گردید؛
 ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾^۱: «اللَّهُ، آن که هیچ خدایی جز او نیست،
 نامهای خوب از آن اوست»

در روایتی، پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: [۱۲۳۵] «نَحْنُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ»^۲: «ما وسیله بسوی خداوند هستیم».

و در روایتی دیگر، امام صادق علیه السلام اینگونه فرموده‌اند: [۱۲۳۶] «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۳: «بخدا قسم ما اسماء نیکوی الهی هستیم».

روایات بسیاری نیز به این مطلب اشاره می‌کند، که دعا بدون توسل به اهل بیت علیهم السلام به درگاه الهی پذیرفته نخواهد شد. در اینجا به چند نمونه از این روایات توجه می‌دهیم:
 [۱۲۳۷] عَنْ الْإِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوباً حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^۴؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «دعا همچنان از بارگاه الهی پوشیده می‌ماند، تا آنگاه که بر محمد و آل محمد صلوات فرستاده شود».

[۱۲۳۸] وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْضاً قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَجْعَلُونِي كَقَدْحِ الرَّاكِبِ، فَإِنَّ الرَّاكِبَ يَمْلَأُ قَدْحَهُ فَيَشْرِبُهُ إِذَا شَاءَ، اجْعَلُونِي فِي أَوَّلِ الدُّعَاءِ وَفِي آخِرِهِ وَفِي وَسْطِهِ»^۵؛

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «مرا همچون ظرف آب سواران قرار ندهید، چه سواران ظرف آب خود را پر می‌کنند و هرگاه که خواستند از آن می‌آشامند؛ بلکه مرا در اوّل و آخر و وسط دعای خود یاد کنید».

۱. الأعراف، ۱۸۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۵ ص ۲۸.

۳. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۴۳.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۹۱.

۵. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۹۲.

عقل نیز بر این مطلب گواهی می‌دهد، که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام واسطه‌های فیض خداوند هستند، و هیچ فیضی از جانب او نیست مگر آنکه بواسطه آنها، بسوی آنها، و از جانب آنها جریان می‌یابد.

توسل واجب به ائمه هدی، از مراتبی چند برخوردار است، که شدت و ضعف آن را نشان می‌دهد. پرواضح است که آثاری که بر این توسل پدید می‌آید، به نسبت به همین شدت و ضعف تغییر می‌یابد.

این مراتب، خود بواسطه قوت و یا ضعف ایمان انسان نسبت به آنان تعریف می‌شود؛ ازینرو هرکس همچون عموم مردم از ایمان ضعیفی نسبت به آنان برخوردار باشد، گاه دعایش تأثیر لازم را خواهد بخشید، و گاه نخواهد بخشید، چه ایمان او به حدی نیست که بتواند علّیت کامل داشته آثار خود را به صورت قهری ظاهر نماید.

اما کسانی که در شمار خواص بوده از مراتب بالای ایمان برخوردار باشند، توسلشان نیز همچون دعایشان بوده همیشه مورد قبول واقع خواهد شد، چه خداوند او را هدایت می‌فرماید تا در اوقات لازم، بگونه صحیح و با حالتی مطلوب، به دعا و توسل بپردازد. اینان به مرتبه‌ای می‌رسند که خواستشان تابع خواست حضرت حق خواهد بود، ازینرو اراده‌شان با اراده او مطابقت خواهد نمود: ﴿وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۱: «و شما جز آن نمی‌خواهید که خدا خواسته باشد».

در این میان، کسانی که در شمار آخص خواص قرار گیرند، بمنبع و خزانه ولایت اتصال می‌یابند، و همچون نوری که از خورشید جدا می‌شود اما در عین حال به آن متصل است، هر لحظه به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام اتصال می‌جویند؛ ازینرو قطره‌ای از دریای بی‌پایان قدرت اهل بیت و علم و اراده آنان را بدست می‌آورد.

قدرت نمائی آصف بن برخیا - که تخت بلقیس را در لحظه‌ای از یمن به شام آورد -، در

۱. الإنسان، ۳۰.

همین شمار بود، چه او به ذره‌ای از علم اینان دست پیدا کرده بود. در این زمینه روایاتی چند بدست است، که جناب شیخ کلینی رحمه الله برخی از آنها را در کتاب شریف «کافی» نقل نموده. در اینجا به یکی از این روایات اشاره می‌کنیم. در این روایت امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خود - سُدیر نام - می‌فرمایند:

[۱۲۳۹] «يَا سُدِيرُ! أَلَمْ تَقْرَأِ الْقُرْآنَ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: فَهَلْ وَجَدْتَ فِيْمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! -: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَدْ قَرَأْتَهُ، قَالَ: فَهَلْ عَرِفْتَ الرَّجُلَ وَ هَلْ عَلِمْتَ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ، قَالَ: قُلْتُ: أَخْبِرْنِي بِهِ، قَالَ: قَدَرِ قَطْرَةً مِنَ الْمَاءِ فِي الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ، فَمَا يَكُونُ ذَلِكَ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟ قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَا أَقَلَّ هَذَا!، فَقَالَ: يَا سُدِيرُ! مَا أَكْثَرَ هَذَا إِنْ يُنْسِبُهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِلَى الْعِلْمِ الَّذِي أَخْبَرْتُكَ بِهِ، يَا سُدِيرُ فَهَلْ وَجَدْتَ فِيْمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَيْضاً: ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ قَالَ: قُلْتُ: قَدْ قَرَأْتَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ!، قَالَ: أَفَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ أَفْهَمُ أَمْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ بَعْضُهُ؟ قُلْتُ: لَا بَلْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ، قَالَ: فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ وَ قَالَ: عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهُ كُلُّهُ عِنْدَنَا، عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهُ كُلُّهُ عِنْدَنَا!؛

«ای سُدیر! آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفتم: بله! فرمودند: آیا این آیه را دیده‌ای که می‌فرماید: «و آن کس که از علم کتاب بهره‌ای داشت گفت: من، پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو می‌آورم»؟ گفتم: فدایت شوم! دیده‌ام و خوانده‌ام. فرمودند: آیا آن مرد را شناخته‌ای و آیا می‌دانی چه اندازه از علم کتاب نزد او بود؟ گفتم: شما مرا خبر دهید، فرمودند: به اندازه قطره‌ای از دریای بزرگ، این اندازه چه قدر از علم کتاب است؟ گفتم: فدایت شوم! اندازه بسیار کمی است، فرمودند: ای سُدیر! همین اندازه چقدر بسیار است اگر خداوند آن را به علمی که من از آن به تو خبر می‌دهم نسبت داده باشد. ای سُدیر! آیا در قرآن این آیه را

هم خواننده‌ای : «بگو: خدا و هر کس که از کتاب آگاهی داشته باشد، به شهادت میان من و شما کافی است»؟ گفتم: فدایت شوم! آری خواننده‌ام، فرمودند: آیا آنکس که تمامی علم کتاب را دارد فهیم‌تر است، یا کسی که تنها بخش کوچکی از آن علم را دارد؟ گفتم: آنکس که تمامی علم کتاب را دارد. سُدیر گوید: آنحضرت با دست به سینه مبارک خود اشاره کردند و فرمودند: به خدا قسم تمامی علم کتاب نزد ماست، به خدا قسم تمامی علم کتاب نزد ماست».

آری! کسی که به این منبع ولایت به گونه شهودی اتصال یابد و بدان ایمان حقّ یقینی پیدا کند، بیش از یک ذره از آن بدست خواهد آورد، همانگونه که ذره‌ای از آن نصیب آصف شده بود؛ از اینرو می‌تواند باز همچون آصف به تصرّف در عالم مادی بپردازد، و در سراسر آن به خواست خود تغییر پدید آورد. شاید سِرّ آنکه یاران حضرت ولّی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - از عددی اندک - ۳۱۳ نفر - برخوردارند، اما با این وجود بر پهنه گیتی مسلط می‌شوند نیز در همین نکته باشد، که آنان نیز چون آصف از قدرت تصرّف برخوردار بوده سلطنتی همچون سلطنت سلیمان و آصف فرادست آنحضرت (علیه السلام) و یاران کرامندشان خواهد آمد.

آنان دست در دامن ولایت می‌زنند، و تنها در طول یک روز بر تمامی کره زمین حکومت می‌یابند.

این توّسل هرچند بسیار کمیاب است، اما از مباحث بسیاری برخوردار می‌باشد؛ بگونه‌ای که اگر مباحث مربوط به آن جمع‌آوری و تدوین شود، خود کتابی بزرگ خواهد بود.

در پایان این مبحث ارزشمند، به شماری از روایات وارد شده در این رابطه اشاره می‌کنیم، تا روشن شود که هرآنچه گفتیم از متن روایات برخاسته است، و ما سخنی از نزد خود بر آن نیفزوده‌ایم.

چند روایت درباره تمسک به قرآن

[۱۲۴۰] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ وَهُوَ الصَّادِقُ الْبَارُّ، فِيهِ خَبْرُكُمْ وَخَبْرُ مَنْ قَبْلَكُمْ وَخَبْرُ مَنْ بَعْدَكُمْ وَخَبْرُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَوْ أَنَّكُمْ مَن يَخْبِرُكُمْ عَنْ ذَلِكَ لَتَعَجَّبْتُمْ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «خداوند عزیز جبار کتابش را بر شما نازل کرده است، او راستگوی مهربان است، در آن کتاب اخبار شما و آنان که پیش از شما بودند و آنان که بعد از شما خواهند بود و اخبار آسمان و زمین آمده است، و اگر کسی نزد شما بیاید و از این امور شما را آگاه سازد، تعجب خواهید کرد».

[۱۲۴۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ ... مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ»^۲؛ «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی فتنه‌ها مانند پاره‌های شب تاریک شما را در بر گرفت، بر شما باد که به قرآن تمسک کنید... هرکس قرآن را پیشاپیش خود نهاد او را به بهشت رهنمون می‌شود، و هرکس آن را پشت سر خود نهاد او را به جهنم می‌راند».

[۱۲۴۲] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكَتَابُهُ وَأَهْلُ بَيْتِي ثُمَّ أُمَّتِي، ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بَكِتَابِ اللَّهِ وَبِأَهْلِ بَيْتِي»^۳؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۵۹۹.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۵۹۹.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۰۰.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «من اولین کسی هستم که در قیامت بر خداوند عزیز جبار وارد می‌شوم، و کتاب او و اهل بیت من و زان پس اُمت من وارد می‌شوند، آنگاه از اُمتم سؤال می‌کنم که با کتاب خدا و اهل بیت من چه کردید».

[۱۲۴۳] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: «شَكَارُ جُلٍّ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَجَعًا فِي صَدْرِهِ؛ فَقَالَ صلی الله علیه و آله: اسْتَشْفِ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - يَقُولُ: ﴿وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ﴾^۱؛

امام صادق علیه السلام از پدران خود علیهم السلام نقل می‌فرماید: «مردی از دردی که در سینه داشت به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکایت بُرد. آنحضرت فرمودند: بوسیله قرآن خود را مداوا کن، چه خداوند متعال می‌فرماید: «و شفایی برای آن بیماری که در دل دارید».

[۱۲۴۴] عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: «لَوَمَاتٍ مِّن بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَّا اسْتَوْحَشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِيَ»^۲: «امام سجّاد می‌فرماید: اگر هرکس که بین مشرق و مغرب زمین است بمیرد، چون قرآن به همراه من باشد دچار وحشت نخواهم شد».

[۱۲۴۵] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ أَهْلَ الْقُرْآنِ فِي أَعْلَىٰ دَرَجَةٍ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ مَا خَلَا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ فَلَا تَسْتَضَعِفُوا أَهْلَ الْقُرْآنِ حُقُوقَهُمْ فَإِنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ لَمَكَانًا عَلِيًّا»^۳؛

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اهل قرآن در بالاترین درجه انسانها بجز از پیامبران و مرسلان قرار دارند، از اینرو حقوق اهل قرآن را کوچک مدارید، که آنان نزد خداوند عزیز جبار مرتبه‌ای بلند دارند».

[۱۲۴۶] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَاحِبَهُ فِي صُورَةِ شَابٍّ جَمِيلٍ شَاحِبِ اللَّوْنِ ... ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ وَارْقَهُ فَكُلَّمَا قَرَأَ آيَةً صَعَدَ دَرَجَةً»^۴.

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۰۰.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۰۲.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۰۳.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۰۳.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «قرآن را فراگیرید، چه قرآن در روز قیامت نزد صاحب خود بصورت جوانی زیبا و خوش رنگ می‌آید ... سپس به کسی که قرآن را فرا گرفته گفته می‌شود: بخوان و بالا رو، زان پس هر یک آیه را که بخواند یک درجه بالا می‌رود».

[۱۲۴۷] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَهُوَ غَنِيٌّ وَلَا فَقْرَ بَعْدَهُ إِلَّا مَا بِهِ غِنًى»؛
امام صادق ﷺ فرمودند: «هرکس قرآن بخواند، بی‌نیاز است و هیچ فقری بعد از آن نخواهد بود، و اگر کسی قرآن نخواند هیچ بی‌نیازی‌ای ندارد».

[۱۲۴۸] قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ -عَلَيْهِمَا السَّلَامُ!- لِرَجُلٍ: «أَتُحِبُّ الْبَقَاءَ فِي الدُّنْيَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ!، فَقَالَ: وَلِمَ؟ قَالَ: لِقِرَاءَةِ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، فَسَكَتَ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ بَعْدَ سَاعَةٍ: يَا حَفْصُ! مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا وَشِيعَتِنَا وَلَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ عُلِّمَ فِي قَبْرِهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدَرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ يُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ وَارْقُ، فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقَى».

قَالَ حَفْصُ: فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ﷺ وَلَا أَرْجَأَ النَّاسَ مِنْهُ وَكَانَتْ قِرَاءَتُهُ حُزْنًا، فَإِذَا قَرَأَ فَكَأَنَّهُ يُخَاطَبُ إِنْسَانًا»؛^۲

امام کاظم ﷺ به مردی حفص نام فرمودند: «آیا دوست داری که همیشه در دنیا بمانی؟ گفت: آری! فرمودند: چرا؟ گفت: تا بتوانم ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را بخوانم. آنحضرت پس از جواب او لحظاتی ساکت شدند، و زان پس فرمودند: ای حفص! هرکس از دوستان و شیعیان ما بمیرد در حالی که قرآن را به خوبی فرا گرفته، در قبر او را آموزش می‌دهند تا خداوند بواسطه آن، مقام او را بلند سازد، چه درجات بهشت باندازه تعداد آیات قرآن است، که به هرکس می‌گویند: بخوان و بالا رو، او هم می‌خواند و بالا می‌رود.

حفص گوید: من هیچکس را ندیدم که بیشتر از امام کاظم ﷺ از خوف و رجاء همزمان بهره‌مند باشد، قرائت ایشان حزن‌انگیز بود و چون قرآن می‌خواند گویا با کسی سخن می‌گفت».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۰۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۰۶.

چند روایت

درباره تمسک به عترت علیهم السلام

[۱۲۴۹] عَنْ الْعَبْدِ الصَّالِحِ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يُعَرَفَ»^۱؛ امام کاظم علیه السلام فرمودند: «حجت خداوند بر مردم تمام نمی شود، مگر بواسطه امامی که در میان مردم شناخته شود».

[۱۲۵۰] عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: يَكُونُ إِمَامَانِ؟ قَالَ: لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ»^۲.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام گوید: به ایشان عرض کردم: آیا می شود زمین بدون امام باشد؟ فرمودند: «نه! گفتم: آیا می شود همزمان در آن دو امام باشد؟ آنحضرت فرمودند: نه، مگر اینکه یکی از آن دو ساکت و تابع دیگری باشد».

[۱۲۵۱] عَنْ أَحَدِهِمَا علیه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدَعْ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يُعَرَفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ»^۳؛

امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام فرمودند: «خداوند هیچگاه زمین را بدون عالم - یعنی امام - باقی نمی گذارد، و اگر چنین نباشد حق از باطل شناخته نمی شود».

[۱۲۵۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيَّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ علیه السلام: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَلَا أُخْبِرُكَ بِقَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - : «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ

۱. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۷۷.

۲. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۷۸.

۳. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۷۸.

فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ * وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ قَالَ: بلی یا امیرالمؤمنین جُعِلْتُ فِدَاكَ، فقال: الحسنة معرفة الولاية و حُبنا أهل البيت و السَّيِّئَةُ إنكار الولاية و بُغضنا أهل البيت، ثمَّ قرأ علیه هذه الآية^۱؛

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «أبو عبد الله جدلی بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شد. آنحضرت نیز خطاب به او فرمودند: ای اباعبدالله! آیا تو را از تفسیر آیه شریفه: «هر کس که کار نیکی کند بهتر از آن را پاداش گیرد و نیکوکاران از وحشت آن روز در امان باشند * و آنان را که کارهای بد می‌کنند سرنگون در آتش اندازند، آیا جز بر وفق کارهایی که کرده‌اید کیفر یابید؟» آگاه نسازم؟ ابو عبد الله گفت: آری ای امیرمؤمنان! فدایت گردم! آنحضرت فرمودند: «نیکی» شناخت ولایت و محبت ما اهل بیت است، و «کار ناپیند» انکار ولایت و بغض ما اهل بیت است.

آنگاه همین آیه را بر او خواندند.

[۱۲۵۳] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): «نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - طَاعَتَنَا، لَنَا الْأَنْفَالُ وَ لَنَا صَفْوُ الْمَالِ وَ نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، وَ نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۲

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «ماگروهی هستیم که خداوند اطاعتمان را واجب کرده است، انفال و خمس خالص مال مردم متعلق به ما است، و ما راسخان در علم هستیم، و ما همان حسد بُرده شدگانی هستیم که خداوند در حقشان فرموده است: «یا بر مردم به خاطر نعمتی که خدا از فضل خویش به آنان ارزانی داشته حسد می‌برند؟».

[۱۲۵۴] عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَوْلَنَا فِي الْأَوْصِيَاءِ أَنَّ طَاعَتَهُمْ

۱. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۸۵.

۲. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۸۶.

مَفْتَرَضَةً، قَالَ: فَقَالَ: نَعَمْ! هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ - تعالى! - : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ - عزَّ وجلَّ! - : ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۱؛

یکی از یاران امام صادق علیه السلام گوید: به آنحضرت عقیده خودمان درباره اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که اطاعت آنان واجب است را گزارش کردم؛ آنحضرت علیه السلام فرمودند: «آری! آنان کسانی هستند که خداوند درباره آنان فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولو الامر خویش فرمان برید»؛

و آنان کسانی هستند که باز خداوند درباره آنان فرموده: «جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و کسانی که ایمان آورده‌اند».

[۱۲۵۵] عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ الْأَئِمَّةِ هَلْ يَجْرُونَ فِي الْأَمْرِ وَالطَّاعَةِ مَجْرَى وَاحِدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ»^۲؛

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این مطلب پرسیدم که: آیا همه ائمه در امامت و وجوب اطاعت از امر آنان، یکسانند؟ آنحضرت فرمودند: آری یکسانند.

[۱۲۵۶] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَفْضَلِ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ - عزَّ وجلَّ! - ، قَالَ: «أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ - عزَّ وجلَّ! - طَاعَةُ اللَّهِ وَ طَاعَةُ رَسُولِهِ وَ طَاعَةُ أُولَى الْأَمْرِ».

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: حُبُّنَا إِيْمَانُ وَ بُغْضُنَا كُفْرٌ»^۳؛

محمد بن فضیل گوید: از امام صادق علیه السلام درباره برترین چیزی که بندگان خداوند بوسیله آن به خدا نزدیک می‌شوند، سؤال کردم. آنحضرت فرمودند: «برترین چیزی که

۱. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۸۷.

۲. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۸۷.

۳. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۸۷.

بندگان خدا بوسیله آن به خدا نزدیک می‌شوند، اطاعت از او و اطاعت از پیامبرش و اطاعت از اُولی الامر است.

امام باقر (ع) نیز فرمودند: حُبِّ ما اهل بیت ایمان است، و بغض ما اهل بیت کفر می‌باشد.

[۱۲۵۷] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - : «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» قَالَ: «نَزَلَتْ فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ (ص) خَاصَّةً فِي كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِّنَّا شَهِدٌ عَلَيْهِمْ وَ مُحَمَّدٌ (ص) شَهِدٌ عَلَيْنَا»؛

امام صادق (ع) درباره آیه شریفه : «چگونه خواهد بود آن روز که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر این امت به گواهی فرا خوانیم؟» فرمودند: «این آیه تنها درباره اُمت پیامبر اکرم (ص) نازل شده، که در هر روزگاری امامی از ما شاهد بر آنان است، و پیامبر اکرم (ص) شاهد بر ما امامان است».

رذیلت سی و هفتم:

تمسک به طاغوت

هیچ رذیلت اخلاقی‌ای زشت‌تر از این رذیله، و برای متصفان به خود پُر ضررتر نیست. منظور از تمسک به طاغوت، ایمان و اعتقاد یافتن به آن است؛ حضرت حق در این رابطه می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱: «خدا یاور مؤمنان است. ایشان را از تاریکیها به روشنی می‌برد. ولی آنان که کافر شده‌اند طاغوت یاور آنهاست، که آنها را از روشنی به تاریکیها می‌کشد. اینان جهنمیانند و همواره در آن خواهند بود».

اگر در قرآن کریم هیچ آیه دیگری درباره سرزنش تمسک به طاغوت، جز از همین یک آیه وارد نشده بود، باز کافی بود تا زشتی و ناپسندی این صفت ناشایسته را نشان دهد. منظور از «طاغوت» نیز، هر کسی است که از راه خیر و صراط مستقیم تجاوز کرده به جانبی دیگر رود؛ به عبارتی دیگر، هر معبودی جز از حضرت حق طاغوت خوانده می‌شود.

راغب اصفهانی نیز در کتاب «مفردات ألفاظ القرآن الکریم»، طاغوت را همینگونه معنی کرده است.

بدین ترتیب، می‌توان گفت که هرکس از قرآن کریم - که کتاب واضح و آشکار حق است -، از عترت پیامبر اکرم (ص) - که راه مستقیم الهی هستند - به هرگونه منصرف شده روی گرداند، رو به سوی طاغوت نهاده از خداوند بازگشته و به باطل پیوسته است. بدیهی است که انصراف از قرآن و عترت، تنها ضلالت و گمراهی است و بس: ﴿فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾^۱: «بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟».

پیامبر اکرم (ص) نیز در این زمینه می‌فرماید: [۱۲۵۸] «إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ شَيْئِينَ لَنْ تَضُلُّوا بَعْدِي أَبَدًا مَا أَخَذْتُمْ بِهِمَا»^۲:

«من دو چیز در میان شما به جای گذاردم، که پس از من مادام که آندو را بدست داشته باشید گمراه نخواهید شد»؛ نیز آنحضرت می‌فرماید:

[۱۲۵۹] «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَّى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^۳: «مثال اهل بیت من در میان شما، مثال کشتی نوح است، که هرکس بدان پناه جست نجات یافت، و هرکس از آن بازماند غرق شد».

به این آیه شریفه نیز بنگرید: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»^۴: «و هرکس که از یاد من اعراض کند، زندگیش تنگ شود و در روز قیامت نابینا محسورش سازیم».

می‌بینیم که این آیات و روایات و نمونه‌های بسیار دیگر آنها، بر این مطلب دلالت می‌نماید که روی گردانی از قرآن و مفسران حقیقی آن، موجب گمراهی و زیانکاری در دنیا و آخرت می‌باشد. حال اگر کسی بعد از روی گردانی از ایندو، به غیر آنها تمسک جسته آنها را سرمشق خود گیرد، چه عاقبتی در این دو جهان خواهد داشت! خداوند

۱. یونس، ۳۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۳ ص ۱۳۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۳ ص ۱۱۹.

۴. طه، ۱۲۴.

متعالم در قرآن کریم حال متمسکین به طاغوت - که به قرآن و عترت پشت کرده دیگران را بر آنها برگزیده‌اند - را اینگونه بیان فرموده است: ﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا * وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا^۱ : «روزی که کافر دستان خود را به دندان گزد و گوید: ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود، در پیش گرفته بودم * وای بر من، کاش فلان را دوست نمی‌گرفتم * با آنکه قرآن برای من نازل شده بود، مرا از پیرویش باز می‌داشت. و این شیطان همواره آدمی را تنها می‌گذارد * پیامبر گفت: ای پروردگار من، قوم من ترک قرآن گفتند».

ازینرو، به راحتی می‌توان گفت که تمسک به طاغوت از هر ظالمت و بدبختی‌ای بدتر و برتر بوده، هیچ گمراهی‌ای همچون آن نیست. خداوند تا این مطلب به روشنی در جان مؤمنان نشیند، تشبیهات فراوانی بکار برده و بویژه از اسلوب تشبیه معقول به محسوس استفاده فرموده، تا قاریان قرآن حقیقت این امر را به نیکی باز یابند. نمونه را به این آیه بنگرید: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ^۲ : «آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثل زد؟ سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه‌اش در زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان است * به فرمان خدا هر زمان میوه خود را می‌دهد. خدا برای مردم مثلها می‌آورد، باشد که پند گیرند * و مثل سخن ناپاک چون درختی ناپاک است، که ریشه در زمین ندارد و برپا نتواند ماند».

* * *

۱. الفرقان، ۳۰ - ۲۷.

۲. ابراهیم، ۲۶ - ۲۴.

این رذیلت ناشایست اخلاقی، از مراتبی چند برخوردار است، که به اعتبار آنچه در مقابل قرآن و عترت مورد تمسک واقع می‌شود، تعیین می‌گردد. ما در اینجا به شماری از مهمترین این مراتب اشاره می‌کنیم.

مراتب این رذیلت اخلاقی

۱. تمسک به عقل

مراد از این مرتبه، آنست که آدمی به عقل تمسک جسته قرآن و حدیث را آنگونه که عقلش درمی‌یابد، توجیه و تفسیر نماید. به تعبیری دیگر، آنچه را خود می‌پذیرد بر ایندو گوهر ارزشمند تحمیل نماید، تا قرآن و حدیث در خدمت سخن و رأی او درآیند. تأویل قرآن کریم که گاه از معانی حقیقی آن بسیار دور است، تعبیری دیگر از همین تحمیلها می‌باشد.

این مرتبه هرچند در شمار مراتب ضعیف این رذیلت است، اما خود در شمار برترین مراتب گمراهی و گمراه‌سازی است؛ چه متصفان به این مرتبه از رذیلت چنگ زدن به طاغوت، در جهل مرکب به سر می‌برند؛ جهل مرکبی که قرآن کریم از آن به زیانکاری تعبیر فرموده است: ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱: «آنهايي که کوشششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند».

به باور قرآن کریم، این مرتبه ویژه کسانی است که در قلب خود بیماری‌ای نهفته دارند: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۲:

۱. الکهف، ۱۰۴.

۲. آل عمران، ۷.

«اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه‌ها محکamtند، این آیه‌ها أم الکتائبند، و بعضی آیه‌ها متشابهاتند. اما آنها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل از متشابهات پیروی می‌کنند، در حالی که تأویل آن را جز خدای نمی‌داند. و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست. و جز خردمندان پند نمی‌گیرند».

انسان، چون در احوال ملت‌ها و فرقه‌های مختلف فکری بیاندیشد، بخوبی درمی‌یابد که تنها راه نشر و ترویج باطل در میان آنان، همین راه بوده است و بس. از اینرو گویا می‌توان گفت که این مرتبه، خود منبع و سرچشمه‌ای برای دیگر مراتب پس از خود می‌باشد. متصفان به این مرتبه، به برخی از آیات کتاب آسمانی ایمان می‌آورند، و به برخی دیگر کفر می‌ورزند؛ از اینرو قرآن کریم به صراحت برگمراهی آنان و بطلان روشنشان شهادت می‌دهد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا^۱﴾: «کسانی هستند که به خدا و پیامبرانش کافر می‌شوند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی افکنند و می‌گویند که بعضی را می‌پذیریم و بعضی را نمی‌پذیریم و می‌خواهند در این میانه راهی برگزینند * اینان در حقیقت کافرانند و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده ساخته‌ایم».

آنان از روش اهل نفاق برخوردارند؛ چه سخن باطل خویش را به لباس حقیقت می‌آرایند، تا کوته‌فکران را بفرینند. قرآن کریم باز خود به این مطلب در چندین موضع اشاره کرده، تا از سوئی منافقان را رسوا سازد، و از سوئی دیگر مؤمنان کم‌اطلاع را آگاهی بخشد، تا فریب سخنان آنان را نخورند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَا يَكُنْ لَهُمْ لِيَشْعُرُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ

النَّاسُ قَالُوا أَوْفُوا بِوَعْدِكُمْ لَا يَكُونُ لَكُمُ الْفِتْنَةُ وَلَا تَسْخَرُوا النَّاسَ بِأَفْهَامِكُمْ * الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خُلُوهَا شَيَاطِينُهم قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَءُونَ * اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتِ تَجَرَّتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ * مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ * صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ^۱: «چون به آنان گفته شود که در زمین فساد مکنید، می‌گویند: ما مصلحانیم * آگاه باشید که اینان خود تبه‌کارانند و نمی‌دانند * و چون به آنان گفته شود که شما نیز همانند دیگر مردمان ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا ما نیز همانند بیخردان ایمان بیاوریم؟ آگاه باشید، که آنان خود بیخردانند و نمی‌دانند * و چون به مؤمنان می‌رسند، می‌گویند: ایمان آورده‌ایم. و چون با شیطانهای خویش خلوت می‌کنند، می‌گویند: ما با شما هستیم، ما استهزایشان می‌کنیم * خداست که آنها را استهزا می‌کند و وامی‌گذاردشان تا هم چنان در طغیان خویش سرگردان بمانند * اینان گمراهی را به هدایت خریدند، پس تجارتشان سود نکرد و در شمار هدایت یافتگان درنیامدند * مثلشان، مثل آن کسی است که آتشی افروخت، چون پیرامونش را روشن ساخت، خدا روشنایی از آنان بازگرفت و نابینا در تاریکی رهایشان کرد * کرانند، لالانند، کورانند، و باز نمی‌گردند».

این روش منافقانی است که از قرآن کریم، تنها آنچه با هوای نفسانشان سازگار است را می‌پذیرند، و جز آن را تأویل کرده به گونه‌ای دیگر معنا می‌کنند. خداوند متعال خود روش آنان را اینگونه بیان می‌فرماید: ﴿قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلُهُ^۲﴾: «آنها که به دیدار ما امید ندارند گفتند: قرآنی جز این قرآن بیاور یا دگرگونش کن».

۱. البقرة، ۱۸ - ۱۱.

۲. یونس، ۱۵.

حال از آنجا که خداوند سخن آنان را نپذیرفته قرآن دیگری بر آنان نازل نساخته است، آنان نیز معانی همین قرآن را تغییر داده آن را بر طبق آراء و توهمات خود تأویل می‌کنند. گذشته از منافقان، خداوند از سیره حاکمان مستکبری که در مقابل سخن حق، خضوع نداشته به تأویل و تبدیل آن می‌پرداخته‌اند نیز، اشاره می‌فرماید؛ در این شماراست: ﴿وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ * فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَأُكَةُ مُّقْتَرِنِينَ * فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ^۱﴾: «فرعون در میان مردمش ندا داد که: ای قوم من، آیا پادشاهی مصر و این جویباران که از زیر پای من جاری هستند از آن من نیستند؟ آیا نمی‌بینید؟ * آیا من بهترم یا این مرد خوار ذلیل که درست سخن گفتن نتواند؟ * چرا دستهایش را به دستبندهای طلا نیاراسته‌اند؟ و چرا گروهی از فرشتگان همراهش نیامده‌اند؟ * پس قوم خود را گمراه ساخت تا از او اطاعت کردند، که مردمی تبه‌کار بودند».

در اینجا، می‌باید توجه خواننده ارجمند را به نکته‌ای بس مهم جلب کنیم، نکته‌ای که در این آخرین آیه آمده و نشان دهنده مشارکت قوم فرعون با او در گناه و بدبختی او می‌باشد؛ چه آنان هر چه او می‌یافت و در مقابلشان می‌نهاد را می‌پذیرفتند، از اینرو خود در شمار فاسقان قرار گرفته با فسق خود او را به ادامه حکمرانی باطل خود موفق می‌نمودند. آنان از اندیشه مستقلی برخوردار نبودند، تا در مقابل سخن پوچ او که خود را خداوند می‌خواند، اعتراض کرده او را از این گونه آراء باطل بازدارند؛ از اینرو گناه فرعون هم بر عهده خود او، و هم بر عهده قومش قرار گرفت.

این مطلب نه فقط درباره فرعون و قومش، که درباره همه تأویلیگران و پیروان آنان در همه روزگاران جریان دارد؛ چه اگر مردم سخن آنان را نپذیرفته درستی و نادرستی آن را

۱. الزخرف، ۵۴ - ۵۱.

از عالمان دین باز پرسند، هرگز در دام و تور آنان گرفتار نمی‌شوند؛ مردم اما با فرار از محضر عالمان دینی، در دام آنان گرفتار شده باطل آنان را حق می‌پندارند.

۲. تمسک جاهلانه به غیر قرآن و عترت

یکی دیگر از مراتب تمسک به طاغوت، آنست که آدمی از سر جهل به غیر قرآن و عترت چنگ زده، به آن اعتقاد یابد. عموم مردم که در دین از پدران و نزدیکان خود پیروی می‌کنند، همین گونه‌اند؛ چه اینان هر سخنی که از بزرگان خود بشنوند را می‌پذیرند، و سر در پی تحقیق درستی و یا نادرستی آن نمی‌گذرانند:

«إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ»^۱: «پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما از پی آنها می‌رویم»؛

«وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا»^۲: «و گفتند: ای پروردگار ما، از سروران و بزرگان خود اطاعت کردیم و آنان ما را گمراه کردند»؛

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۳: «برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم. ایشان را دلهایی است که بدان نمی‌فهمند و چشمهایی است که بدان نمی‌بینند و گوشهایی است که بدان نمی‌شنوند. اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهایند. اینان خود غافلاند».

آری! میان مقصّران - که به عمد به خطا می‌روند - و قاصران - که ناخواسته به خطا دچار می‌شوند -، تفاوتی در قیامت پدید می‌آید؛ و آن اینکه مقصّران بدون تردید به جهنم رانده می‌شوند، قاصران اما هرچند به جهنم نمی‌روند، اما از بهشت نیز بی‌بهره می‌مانند.

۱. الزخرف، ۲۳.

۲. الأحزاب، ۶۷.

۳. الأعراف، ۱۷۹.

اینان بفضل خداوند در اماکنی که برای حیات اُخرویِ اینان آماده شده و جز از بهشت و جهنّم است، بسر خواهند برد.

تفصیل این مطلب مربوط به علم کلام بوده خارج از موضوع دانش اخلاق اسلامی است، از اینرو در این رساله به توضیح آن نخواهیم پرداخت.

به این چند آیه شریفه نیز بنگرید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعِفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا * إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»^۱: «کسانی هستند که فرشتگان جانشان را می‌ستانند در حالی که بر خویشان ستم کرده بودند. از آنها می‌پرسند: در چه کاری بودید؟ گویند: ما در روی زمین مردمی بودیم زبون گشته. فرشتگان گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟ مکان اینان جهنم است و سرانجامشان بد * مگر مردان و زنان و کودکان ناتوانی که هیچ چاره‌ای نیابند و به هیچ جا راه نبرند».

این آیات، بخوبی نشان می‌دهد که قاصران جهنمی نبوده دوزخ تنها ویژه مقصران خواهد بود.

۳. تمسک لجاجت، آمیز به غیر قرآن و عترت

یکی دیگر از مراتب این رذیلت، آنست که کسی از سر عناد و لجاجت، یا بخاطر دنیادوستی، یا بخاطر مستحکم شدن رذیلتی دیگر در جانش - رذیلتی همچون کبر -، یا دیگر علل، به غیر قرآن و عترت متمسک شده از ایندو روی گردان شود. اینان در بسیاری از موارد خود به باطل بودن اندیشه و عمل خود آگاهند، اما بخاطر رذائلی که در جانشان ریشه دوانیده است، نمی‌توانند بدان پشت کرده راه حق را مسیر خویش قرار دهند. خداوند

۱. النساء، ۹۸ - ۹۷.

متعال از این حالت اینان در بسیاری از آیات قرآن خبر داده است؛ در این شمار است:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»^۱: «ما هیچ بیم‌دهنده‌ای به قریه‌ای نفرستادیم، جز آنکه توانگران عیاشش گفتند: ما به آنچه شما را بدان فرستاده‌اند ایمان نمی‌آوریم»؛

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ»^۲: «آیا آن کس را که هوسش را چون خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد»؛

«يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^۳: «ای دریغ بر این بندگان. هیچ پیامبری بر آنها مبعوث نشد مگر آنکه مسخره‌اش کردند».

نمونه‌های این آیات در قرآن کریم بسیار آمده است.

تجربه و آزمایش، هردو نشان می‌دهد که مترفان خود ناساخته، از قرآن و سخنان اهل بیت (علیهم‌السلام) روی می‌گردانند و به دیگر ریسمانها چنگ می‌زنند، و بالاتر از آن در این امر تعصب می‌ورزند، و بگونه‌ای به تأویل قرآن و سنت می‌پردازند که حتی زن فرزندمرده نیز بدان می‌خندد! این از آنروست که اینان در دریای ظلمانی گناهان غرق شده‌اند، و در نتیجه به سنگ‌دلی و سخت‌جانی مبتلا شده‌اند؛ از اینرو هرگز سخن حق نمی‌تواند قلب آنان را به رأفت واداشته در مقابل خود خاضع نماید. تعصبات قومی و فرهنگی نیز در این میان از نقشی برجسته برخوردار است؛ خداوند متعال خود صریحاً به جنگ اینان رفته و در مذمتشان بصراحت فرموده است:

«إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَقَالَ إِنِّي هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنَّ هَٰذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ»^۴: «او اندیشید و

۱. سبأ، ۳۴.

۲. الجاثیه، ۲۳.

۳. یس، ۳۰.

۴. المدثر، ۲۵ - ۱۸.

طرحی افکند * مرگ بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ * باز هم مرگ بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ * آن گاه نگریست * سپس روی ترش کرد و پیشانی در هم کشید * سپس روی گردانید و گردنکشی کرد * گفت: این، جز جادویی که دیگرانش آموخته‌اند، هیچ نیست * این، جز سخن آدمی هیچ نیست»؛

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ * كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَفِرَّةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾^۱: «چه شده است که از این پند اعراض می‌کنند؟ * مانند گورخران رمیده * که از شیر می‌گریزند». مراجعه به مصادر تاریخی نشان می‌دهد که این مطلب، در بسیاری از اُمتهای پیشین، به همین گونه جریان داشته است.

نمونه را به روشی که مردم پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ با وصی و خلیفه بدون تردید ایشان ﷺ در پیش گرفتند، اشاره می‌کنیم. آنان با آنکه در روز غدیر خم و دیگر مناسبت‌های مهم، بوضوح نصب امیر مؤمنان ﷺ از سوی پیامبر اکرم ﷺ را مشاهده کرده بودند، اما به انکار امامت ایشان پرداخته دیگری را بر حکومت نشاندد. شماری از این مناسبت‌ها در کتابهای کلان و گرانسنگی همچون «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ»، «غَايَةُ الْمَرَامِ»، «الْعَدِير» و ... گزارش شده است. نیز پس از آنکه آیه شریفه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲: «امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم. پس هر که در گرسنگی بی‌چاره ماند بی آنکه قصد گناه داشته باشد، بداند که خدا آمرزنده و مهربان است» درباره ولایت امیر مؤمنان ﷺ نازل شد، آنان روشی در پیش گرفتند که تنها نشان دهنده عناد و لجاجت ایشان با پیامبر اکرم ﷺ بود؛ از اینرو آنان دانسته و از روی علم به گمراهی دچار شدند.

۱. المَدَّثَر، ۵۱ - ۴۹.

۲. المائدة، ۳.

در خبر است که: [۱۲۶۰] پس از نزول این آیه، مردی از پیامبر اکرم ﷺ باز پرسید که نصب امیر مؤمنان علیه السلام بعنوان خلیفه مسلمانان، آیا بواسطه امر الهی صورت پذیرفته، و یا تنها تعیین خود پیامبر بوده است؟؛ او اضافه کرد: اگر این مطلب به درخواست و تعیین خود شما بوده، که آن را نمی پذیریم، اما اگر خداوند ایشان را به امامت نصب فرموده است، دعا کن تا صاعقه ای نازل شود و مرا نابود سازد!

در این حال، آیه شریفه ﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبُتْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۱: «و آن هنگام را که گفتند: بار خدایا، اگر این که از جانب تو آمده حق است، بر ما از آسمان بارانی از سنگ ببار یا عذاب دردآوری بر ما بفرست» نازل شد.

یکی از نکات قابل تأمل در این آیه، آنست که هرچند آنکس که در ولایت امیر مؤمنان علیه السلام تردید نمود تنها یک نفر بود، اما همه ضمیرها در این آیه شریفه بصورت جمع آمده است؛ این شاید از آنرو باشد که نشان دهد، عناد و لجاجت در جان بسیاری از مردم ریشه دوانیده است، هرچند بعضی از آنها این عناد را آشکار می کنند و برخی دیگر آن را پوشیده می دارند، برخی به ترور و کشتن پیامبر اکرم ﷺ دست می برند، و بعضی به اهانت به ایشان می پردازند؛ حال جای آن دارد که آدمی از خود بپرسد: این عنادها و لجاجت ها را بر چه چیزی جز از رسوخ تعصبات جاهلی و ... می توان حمل نمود؟ ازینرو اگر کسی بگوید که دست کشیدن از قرآن و عترت، و تمسک به غیر ایندو برای بسیاری از مردم تنها از سر لجاجت پدید آمده، سخن به گزاف نگفته است. بر این اساس، سالکان کوی کمال را سفارش می کنیم که به تهذیب نفس بپردازند، تا در ظلمت این ردیلت گرفتار نشوند.

در مجلد اول این کتاب، اشاره کردیم که یکی از راههای سیر و سلوک، مطالعه احوال

گذشتگان و معاصران است، که بسیاری درسهای ناگفته را به انسان می آموزاند. قرآن کریم نیز خود در بیش از ده آیه به این مطلب امر فرموده است؛ در این شمار است آیه شریفه: ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾^۱: «پس بر روی زمین بگردید و بنگرید که پایان کار آنها که پیامبران را به دروغگویی نسبت می دادند چه بوده است».

چند روایت درباره تمسک به طاغوت

[۱۲۶۱] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): «مَا بَالُ أَقْوَامٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ عَدَّلُوا عَنْ وَصِيَّتِهِ؟ لَا يَتَخَوَّنُونَ أَنْ يُنَزَّلَ بِهِمُ الْعَذَابُ؟!، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ﴾...»^۲؛

امیرمؤمنان (ع) فرمودند: «آنان که سنت پیامبر خدا (ص) را تغییر می دهند و از وصیش جدا می شوند چه می اندیشند؟ آیا نمی ترسند که عذاب بر آنان نازل شود؟؛ آنگاه این آیه شریفه را قرائت فرمودند: «آیا ندیده ای آن کسان را که نعمت خدا را به کفر بدل ساختند و مردم خود را به دیار هلاک بردند؟».

[۱۲۶۲] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي قَوْلِهِ: ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّراطِ لَنُكَيِّبُنَّ﴾ قَالَ: عَنْ وَلَاتِنَا^۳؛

امام باقر (ع) درباره آیه شریفه: «و کسانی که به آخرت ایمان ندارند از راه راست منحرفند» فرمودند: مراد از صراط در اینجا ولایت ماست».

۱. آل عمران، ۱۳۷.

۲. اصول کافی، ج ۱ ص ۲۱۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۲ ص ۱۶.

[۱۲۶۳] عن الحسين بن أبي العلاء قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول رسول الله ﷺ: «مَنْ مَاتَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؟»، فقال: «نعم! لو أَنَّ النَّاسَ اتَّبَعُوا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَتَرَكُوا عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ اهْتَدَوْا»^۱؛

حسین بن ابی‌العلاء گوید: از امام صادق علیه السلام درباره حدیث نبوی «هرکس بمیرد در حالی که بیعت امامی را برگردن ندارد، به مرگ جاهلی مرده است» سؤال کردم، آنحضرت فرمودند: آری همینگونه است! اگر مردم از امام سجّاد تبعیت و عبدالملک بن مروان را رها می‌کردند، هدایت می‌شدند.

[۱۲۶۴] عن زين العابدين عليه السلام أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ: ﴿يُسْمَا أَشْتَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا﴾ قَالَ: «بِالْوَلَايَةِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهِ»^۲؛

روایت شده که امام سجّاد علیه السلام درباره آیه شریفه: «با خود، بد معامله‌ای کردند آن‌گاه که از حسد به کتاب خدا کافر شدند» فرمودند: «منظور از «آنچه خدا نازل کرده»، ولایت امیرمؤمنان علیه السلام و امامان از فرزندان ایشان علیهم السلام است».

[۱۲۶۵] سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ قَالَ: «هُمْ أَوْلِيَاءُ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ اتَّخَذُوهُمْ أَيْمَةً دُونَ الْإِمَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا، وَ كَذَلِكَ قَالَ: ﴿وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ...﴾ * إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ * وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا﴾

- الآية ... -، ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: هُمْ وَاللَّهُ يَا جَابِرُ أَيْمَةُ الظُّلْمِ وَ أَشْيَاعِهِمْ»^۳؛ جابر گوید: از امام باقر علیه السلام در آیه آیه شریفه: «بعضی از مردم خدا را همتایانی اختیار می‌کنند و آنها را چنان دوست می‌دارند که خدا را» سؤال کردم، آنحضرت فرمودند:

۱. بحار الأنوار، ج ۲۳ ص ۷۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۳ ص ۳۵۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۳ ص ۳۵۹.

«منظور از اینان، یاران فلانی و فلانی هستند، که آنان را و نه امامانی که خداوند آنان را به عنوان امام مردم معین فرموده، به رهبری برگزیدند. نیز خداوند می‌فرماید: «و آن گاه که این ستم پیشگان عذاب را ببینند دریابند که همه قدرت از آن خداست * آن گاه که پیشوایان، عذاب را بنگرند و از فرمانبران خویش بیزاری جویند و پیوند میان ایشان گسسته گردد * و آن پیروان گویند: کاش بار دیگر بازمی‌گشتیم، تا آن چنان که از ما بیزاری جسته‌اند از آنها بیزاری می‌جستیم». آنگاه آنحضرت علیه السلام فرمودند: منظور از اینان، ای جابر! به خدا قسم پیشوایان ظلم و یاران آنان هستند».

[۱۲۶۶] عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله - عزَّ وجلَّ! -: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ قَالَ: «بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ عليه السلام مِنَ الْوَلَايَةِ وَلَمْ يَخْلُطُوهَا بِوَلَايَةِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ»؛^۱

امام صادق عليه السلام درباره آیه شریفه: «کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به شرک نمی‌آلایند، ایمنی از آن ایشان است و ایشان هدایت یافتگانند» فرمودند: «منظور ولایتی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خداوند آوردند، اینان این ولایت را به ولایت فلانی و فلانی مخلوط نکردند».

[۱۲۶۷] عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله - عزَّ وجلَّ! -: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أُزْدَادُوا كُفْرًا...﴾ قَالَ: «نَزَلَتْ فِي فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ آمَنُوا بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ، وَ كَفَرُوا حَيْثُ عُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْوَلَايَةُ حِينَ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، ثُمَّ آمَنُوا بِالْبَيْعَةِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ كَفَرُوا حَيْثُ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ يَقْرَأُوا بِالْبَيْعَةِ، ثُمَّ أُزْدَادُوا كُفْرًا بِأَخَذِهِمْ مِنْ بَايَعَهُ بِالْبَيْعَةِ لَهُمْ، فَهُؤُلَاءِ لَمْ يَبْقَ فِيهِمْ مِنَ الْإِيمَانِ شَيْءٌ»؛^۲

امام صادق عليه السلام درباره آیه شریفه: «هر آینه خداوند آنان را که ایمان آوردند سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند و به کفر خویش افزودند...» فرمودند:

۱. بحار الأنوار، ج ۲۳ ص ۳۷۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۳ ص ۳۷۵.

«این آیه دربارهٔ فلانی و فلانی و فلانی نازل شده است، که ابتدا به پیامبر اکرم ﷺ ایمان آوردند، آنگاه چون ولایت امیرمؤمنان ﷺ در غدیر خم بر آنان عرضه شد و پیامبر فرمودند: «هرکس من مولای اویم علی مولای اوست» کفر ورزیدند، سپس باز به ولایت امیرمؤمنان ﷺ ایمان آوردند، آنگاه چون پیامبر اکرم ﷺ رحلت فرمودند باز از بیعت با ایشان روی گرداندند، سپس با گرفتن بیعت از کسانی که با امیرمؤمنان ﷺ بیعت کرده بودند، بر کفر خود افزودند. از اینرو در وجود اینان هیچ چیزی از ایمان باقی نماند».

فصل سی و هفتم

فضیلت سی و نهم: میانه‌روی

فضیلت چهارم: گوشه‌گیری

فضیلت سی و نهم:

میان‌روی

میان‌روی، ملکه‌ای است که صاحب آن می‌تواند در مسیر میان‌ه، از نظر نوع و مخارج زندگی، کردار و اخلاق قرار گیرد؛ از اینرو کسی که می‌تواند در همهٔ امور خود - چه در انفاق و بخششها، چه در مخارج ضروری و غیر ضروری زندگی، و چه در دیگر امور - از تندروری و کندروی بپرهیزد، به این ملکه دست یافته است؛ ملکه‌ای که خیر دنیا و آخرت را در پی خواهد داشت. میان‌روی در زندگی - چه از نظر اخلاقی، و چه از نظر اقتصادی - را قرآن کریم یاد کرده، و در شمار صفات مؤمنینش قرار داده است: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^۱: «و آنان که چون هزینه می‌کنند اسراف نمی‌کنند و خست نمی‌ورزند بلکه میان این دو، راه اعتدال را می‌گیرند».

بلکه در حدیثی ارجمند، آن را تمامی کمال و حقیقت ایمان دانسته‌اند: [۱۲۶۸] قَالَ الْإِمَامُ أَبُو جَعْفَرٍ (ع): «الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَتَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ»^۲: «امام باقر (ع) فرمودند: تمامی کمال اینست: ژرفنگری در دین، و صبر بر مشکلات، و میان‌روی در زندگی».

نیز امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: [۱۲۶۹] «لَا يَذُوقُ الْمَرْءُ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ

۱. الفرقان، ۶۷.

۲. اصول کافی، ج ۱ ص ۳۲.

ثَلَاثُ خِصَالٍ، الْفِقْهُ فِي الدِّينِ وَ الصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ وَ حُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعَاشِ^۱: «انسان تا سه صفت در او پدید نیاید حقیقت ایمان را نمی‌چشد: دقت در دین، صبر بر مشکلات، و تدبیر درست در امر معاش».

میان‌ه‌روی در اعمال‌آما، همان فضیلتی است که در اصطلاحات اخلاق پژوهان، آن را «عدالت» خوانده، گذشته از این دانش، در شرع نیز بر آن اصرار ورزیده‌اند. تا آنجا که گویا عدالت از شرائط شرکت در تمامی اموری است که به نوعی به جامعه مربوط می‌شود؛ چه حتی در امامت جماعت نیز عدالت شرط شده است. قرآن کریم آنچنان بر این مطلب پای فشرده، که بدست آوردن آن را حتی در صورتی که ضرری متوجه انسان و یا نزدیکان او شود، باز هم لازم دانسته است؛ به این آیه شریفه بنگرید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به عدالت فرمانروا باشید و برای خدا شهادت دهید، هر چند به زیان خود یا پدر و مادر یا خویشاوندان شما - چه توانگر و چه درویش - بوده باشد».

میان‌ه‌روی در اخلاق نیز از امور مورد تأکید قرآن کریم می‌باشد، تا بدانجا که این امر را هدف نهایی بعثت پیامبران علیهم‌السلام و نازل شدن کتابهای آسمانی، قلمداد فرموده است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾^۳: «ما پیامبرانمان را با دلیلهای روشن فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند. و آهن را که در آن نیرویی سخت و منفعی برای مردم است فرو فرستادیم».

بر اساس آنچه گذشت، می‌توان دریافت که «میان‌ه‌روی»، «گزیدن حدّ وسط در

۱. بحار الأنوار، ج ۱ ص ۲۱۰.

۲. النساء، ۱۳۵.

۳. الحديد، ۲۵.

کارها»، «راه مستقیم»، «عدالت» و «قسط»، الفاظی چندگانه‌اند، که همه بر یک معنای واحد دلالت می‌نمایند. آری! اگر این الفاظ به‌همراه هم بکار برده شود، در آنصورت هریک از معنایی خاصی برخوردار خواهد بود.

با این حال، اضافه می‌کنیم که نگاه آماری به این الفاظ، نشان می‌دهد که اقتصاد / میانه‌روی بیشتر در مخارج زندگانی، عدالت در اعمال، و قسط در اخلاق و رفتار آدمی کاربرد داشته است.



این فضیلت، از چنان اهمیتی برخوردار است، که حتی در عبادات نیز مطلوب دانسته شده؛ از اینرو در برخی از روایات، حتی میانه‌روی در عبادت نیز مطرح شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: [۱۲۷۰] «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغُلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ، وَلَا تُكْرِهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالرَّاكِبِ الْمُنْبِتِّ الَّذِي لَا سَفَرًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى»؛

«به راستی این دین محکم است، پس به آرامی در آن درآئید. و عبادت خدا را به بنده‌های خدا بزور تحمیل نکنید، تا چون شترسوار نابودکننده نباشید، آنکه نه سفر را طی کند، و نه مرکب را بجای گذارد».

این مطلب، بروشنی از آیات قرآن کریم نیز استفاده می‌شود: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾^۲: «نه دست خویش از روی خست به گردن ببند و نه به سخاوت یکباره بگشای که در هر دو حال ملامت‌زده و حسرت‌خورده بنشین».

بالاتر از این، آنکه خداوند عموم مردم را امر فرموده که نخست در راه مستقیم - که از افراط و تفریط بدور است - حرکت نمایند، و زان پس دست به دعا بردارند تا او - جلَّ

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۶.

۲. الإسراء، ۲۹.

وعلا! -، ایشان را در این مسیر پایدار نماید. به این آیات بنگرید:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»^۱: «و این است راه راست من. از آن پیروی کنید و به راه‌های گوناگون مروید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد»؛

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»^۲: «ما را به راه راست هدایت کن * راه کسانی که ایشان را نعمت داده‌ای، نه خشم گرفتگان بر آنها و نه گمراهان».

همه این امور، نشانگر آنست که میانه‌روی در تمامی کارها مطلوب بوده، هیچ مسأله‌ای با تندروی و یا کندروی به هدف خود نخواهد رسید. سرآنکه در یکایک کارها، اندیشه‌ها و خوی‌ها به این فضیلت توصیه شده است نیز، همین نکته است؛ چه گویا حتی ادب انسان در گرو این فضیلت بوده، با ادبان به آن آراسته شده و بی‌ادبان از آن بی‌بهره مانده‌اند: «وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»^۳: «در رفتارت راه میانه را برگزین و آوازت را فرود آر، زیرا ناخوش‌ترین بانگها بانگ خران است».

نیز فضیلت میانه‌روی در کنار و در شمار دیگر امور مهم آمده در یک صف قرار داده شده‌اند؛ این نشان از مطلوبیت آن برای حضرت حق دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرُوا عَلَىٰ مَا أَصَابَكُمْ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ * وَلَا تُصَعِّرُوا خَدَّكُمُ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشُوا فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^۴: «ای پسرک من، نماز بگذار، و امر به معروف و نهی از منکر کن و بر هر چه بر تو رسد صبر کن که این

۱. الأنعام، ۱۵۳.

۲. الفاتحة، ۷ - ۶.

۳. لقمان، ۱۹.

۴. لقمان، ۱۸ - ۱۷.

از کارهایی است که نباید سهلش انگاشت * به تکبر از مردم روی مگردان و به خودپسندی بر زمین راه مرو، زیرا خدا هیچ به نازخرامندۀ فخرفروشی را دوست ندارد». می‌بینیم که در این آیات، خداوند اعتدال در راه رفتن و آهسته سخن گفتن را در کنار نماز و برپای داشتن آن آورده، به‌مراه امر بمعروف و نهی از منکر نشانیده است؛ نیز آن را به‌مراه نهی از کبر، خودپسندی و تفاخر آورده، تا نشان دهد که میانه‌روی و اعتدال حتی در امور اجتماعی نیز سخت پسندیده است؛ چه آن را در شمار مهمترین واجبات یاد فرموده است.

نکته‌ای بسیار مهم

پیش از این، در جلد اول این کتاب، اشاره کردیم که در میان اخلاق پژوهان، چنان مشهور است که فضائل اخلاقی در نقطه وسط میان رذائل قرار دارد. اینان شجاعت را نقطه میانه ترس و بی‌باکی، عدالت را نقطه میانه ظلم کردن و ظلم پذیرفتن و ... دانسته‌اند. نیز در همان مبحث اشاره کردیم، که این سخن اخلاقیان از نظر ما سخته نبوده بر خطا می‌باشد؛ چه هیچگاه دو امر که با هم در تضاد قرار دارند، مقابل یکدیگر نبوده، آنچه در میان آندو قرار دارد، نه در ماهیت با آن دو مخالف خواهد بود، و نه می‌تواند چیزی جز از آندو باشد. آن سخن - که به تفصیل در موضع خود توضیح داده شد -، در مبحث حاضر نیز جریان می‌یابد. توضیح کوتاه مجدد این نکته آنکه:

در مقابل «میانه‌روی در معیشت»، اسراف و نیز خست‌ورزی قرار دارد؛ قرآن کریم خود این مطلب را اینگونه یاد فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^۱: «و آنان که چون هزینه می‌کنند اسراف نمی‌کنند و خست نمی‌ورزند بلکه میان این دو، راه اعتدال را می‌گیرند».

با اینهمه امّا، نه گشاده دستی بیهوده، و نه خست ورزی، هیچیک دو سوی اعتدال و میانه روی نیست تا اعتدال را نقطه میانه آندو بدانیم؛ بلکه ایندو با فضیلت اعتدال در تضاد بوده هرگز با هم جمع نخواهند شد. توضیح بیشتر این مطلب را از مبحث پیشگفته می توان بدست آورد.

* * *

میانه روی را مراتبی چند است، که نشان دهنده شدّت و یا ضعف آن می باشد. مرتبه ضعیف آن، زندگی تجلّ آمیز پر زرق و برق است؛ مرتبه میانه آن، زندگی کفاف آمیز؛ و مرتبه شدید آن نیز، زندگی در حدّ ضرورت های آن با پرهیز از اسراف و تبذیر می باشد. هریک از این مراتب، خود از مراتبی چند برخوردار است، که به نوبه خود مطلوب بوده عقل و شرع بر نیکوئی آن هماوایند.

رذیلت اسراف و رذیلت تبذیر نیز، به همینسان از مراتبی چند برخوردار است؛ زندگی تجلّ آمیز که نشان دهنده رذیلت اسراف است، بمعنای هزینه کردن در اموری است که انسان هیچ احتیاج واقعی ای بدان نخواهد داشت؛ در مقابل آن، تبذیر قرار دارد، که همان هزینه کردن در اموری است که عقل و عرف آن را بی فائده می شمارند.

مرتبه شدید آن نیز - که «اتراف» خوانده می شود -، هزینه کردن سرمایه در راه طاغوت های جنّی و انسی، و از آنجمله نفس اماره انسان، است.

واضح است که اسراف و تبذیر هیچ ارتباطی با میانه روی در زندگی نخواهد داشت، و هریک از این سه، از معنایی مستقل برخوردار است.

به عبارت دیگر، میانه روی در مخارج زندگی، راه مستقیمی است که به خداوند، قرب به او و بهشتش ختم می شود؛ و در مقابل آن، اسراف و تبذیر، دو راه انحرافیند که آدمی را از مسیر مستقیم خارج و او را به طاغوت، قرب به او و دورخ فروزان، نزدیک می سازد.

در خبر است که پیامبر اکرم ﷺ [۱۲۷۱] خطی مستقیم ترسیم کرده فرمودند: «این راه بهشت است، آنگاه چندین خط کج در کنار یکدیگر کشیده فرمودند: تمامی این خطوط راههایی بسوی جهنم هستند»؛ آنگاه امر کردند که مسلمانان از خط مستقیم خارج نشده خود را به انحرافات مبتلا نسازند.

بر این اساس، میانه‌روی در عمل نیز - که آن را «عدالت» خوانده‌اند -، تبیین می‌گردد. از آنجا که ما پیش از این از فضیلت عدالت و نیز دو رذیلت اسراف و خست‌ورزی سخن داشته‌ایم، در اینجا مبحث حاضر را تنها ویژه میانه‌روی در معیشت داشته، از امور گذشته سخنی به میان نمی‌آوریم.



میانه‌روی در معیشت، با فضائل بسیاری همراه است، که هر یک از آنها به تنهایی بهتر از دنیای فانی برشمرده شده است. قناعت، بی‌نیازی از مردم، صبر، شکر، رضای به اراده الهی، تسلیم در برابر آن، کوتاهی آرزو، عفت، زهد، عدالت، شجاعت، پیروی از حق، عزت نفس، بلند همتی، غیرت، حمیت، وقار و ... در این شمارند. این فضائل آنگونه بسیارند که می‌توان گفت، تمامی فضائل اخلاقی به‌همراه میانه‌روی در معیشت پدید خواهند آمد.

نیز به همین ترتیب، این فضیلت آدمی را از بسیاری از رذائل بدور می‌دارد، طمع، حرص، نیازمندی به مردم، بی‌تابی، بی‌شکبی، انکار نعمت، آرزو پروری، ذلت، دنیا دوستی، حسد، ظلم کردن، ظلم پذیرفتن، بی‌باکی، ترس، عزلت، پیروی از باطل، دروغ‌زنی، حيله‌گری، پست همتی و ... نیز در این شمارند.

گذشته از این، فضیلت میانه‌روی در معیشت، آدمی را از بسیاری از گناهان نیز بدور می‌دارد؛ گناهی همچون دزدی، رشوه‌دهی، رشوه‌پذیری، غارت اموال و حقوق مردمان، حيله زدن به آنان و ... برخی از گناهی هستند که مقتصدان در زندگی، هرگز به آنها آلوده

نخواهند شد. حضرت حق اینگونه به این امور در کتاب خویش اشاره فرموده است: ﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ * قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ * قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱: «ای فرزندان آدم، به هنگام هر عبادت لباس خود بپوشید. و نیز بخورید و بیاشامید ولی اسراف مکنید، که خدا اسرافکاران را دوست نمی‌دارد * بگو: چه کسی لباسهایی را که خدا برای بندگان پدید آورده، و خوردنیهای خوش طعم را حرام کرده است؟ بگو: این چیزها در این دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و در روز قیامت نیز خاص آنها باشد. آیات خدا را برای دانایان اینچنین به تفصیل بیان می‌کنیم * بگو: پروردگار من زشتکاریها را چه آشکار باشند و چه پنهان و نیز گناهان و افزونی‌جستن به ناحق را، حرام کرده است، و نیز حرام است چیزی را شریک خدا سازید که هیچ دلیلی بر وجود آن نازل نشده است، یا در باره خدا چیزهایی بگویید که نمی‌دانید».

در این آیات، بوضوح می‌بینیم که خداوند نخست به میانه‌روی در معیشت امر کرده، به بهترین وجه حدود آن را مشخص فرموده است، و زاین پس به جلوگیری آن از تمامی رذائل و گناهان اشاره فرموده، و در مرتبه سوم آن رذائل را به تفصیل یاد کرده، تا مؤمنان بیشتر به تحصیل این فضیلت رغبت یابند و در پی آن به تلاش خیزند.

این آیه، به گونه غیر مستقیم اشاره می‌فرماید که این فضیلت، با تمامی فضائل دیگر همراهی خواهد داشت. در این زمینه توجه به این آیه شریفه نیز از اهمیت خاصی برخوردار است: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعَدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾^۲:

۱. الأعراف، ۳۲ - ۳۱.

۲. الإسراء، ۲۹.

«نه دست خویش از روی خست به گردن ببند و نه به سخاوت یکباره بگشای که در هر دو حال ملامت زده و حسرت خورده بنشینی»؛

چه بروشنی نشان می‌دهد که تمامی بدبختی‌ها - و از آنجمله فقر و ذلت و سرافکندگی - در پی رذیلت اسراف و خست پدید می‌آید؛ از اینرو به طریقه عکس دلالت بر آن دارد که عزت در زیر پرچم اعتدال نهفته می‌باشد. امیر مؤمنان (علیه السلام) این مطلب را در بیتی اینگونه تبیین فرموده‌اند:

وَقَدْ دَقَّقْتُ وَ رَقَّتْ وَ اسْتَرْقَّتْ فَضُولُ الْعِيشِ أَعْنَاقَ الرِّجَالِ

«(رفتن به دنبال) زیاده‌های زندگی، گردن مردان را کوبید و نازک کرد و به بردگی گرفت».

از آنجاکه اسراف و تبذیر در شمار زوائد زندگی و بلکه از علل آن به حساب می‌آید، می‌توان چنین برداشت نمود که پریشان‌خاطری، ذلت و بی‌اعتباری، زائیده رذیلت اسراف بوده از پی آن پدید می‌آید.

آشکار است که اسراف و تبذیر خود در شمار تورهای شیطان و زنجیرهای اوست، که بدان‌ها آدمیان غیر مقتصد را شکار کرده در بند خود می‌کشد. ازینرو به روشنی از قرآن کریم استفاده می‌شود، که سعادت دو جهانی و نیز بدبختی آدمی در آن دو، در زیر اتصاف به این فضیلت، و یا اتصاف به نقطه مقابل آن نهفته است:

﴿وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ * وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ * لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ * إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ * وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ﴾^۱: «اما اصحاب شقاوت، اصحاب شقاوت چه حال دارند؟ * در باد سموم و آب جوشانند * در سایه‌ای از دود سیاه * نه سرد و نه خوش * اینان پیش از این در ناز و نعمت بودند * و بر گناهان بزرگ اصرار می‌ورزیدند»؛

﴿وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾^۱: «چون بخواهیم قریه‌ای را هلاک کنیم، خداوندان نعمتش را بیفزاییم، تا در آنجا تبهکاری کنند، آن گاه عذاب بر آنها واجب گردد و آن را درهم فرو کوبیم».

پایه‌ها و اصول میانه‌روی در زندگی مادی

اکنون با تذکر مجدد این نکته، که آنچه پیش از این در شماری دیگر از مباحث این کتاب گذشت را در اینجا تکرار نمی‌نمائیم، و نیز سر آن نداریم که از موضوع دانش اخلاق خارج شده به تفصیل مباحث اقتصاد اسلامی را مطرح سازیم؛ تنها اشاره می‌کنیم که: بدون تردید میانه‌روی‌ای که از نظر عقل و شرع مطلوب شمرده می‌شود، از اصول و پایه‌هایی چند برخوردار است. ما در اینجا به مهمترین این پایه‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. تولید

بدون تردید جامعه بدون برخورداری از تولید لازم، نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. ازینرو دست‌کم لازم است که تولید در حدّ ضروری در جامعه صورت پذیرد؛ هرچند اگر این تولید بیشتر از حدّ آقلها باشد، از مطلوبیت بیشتری برخوردار خواهد بود.

بدین ترتیب بر کشاورزان، صنعتگران، کارگران و ... لازم است که در کشاورزی، صنعت و کارهای متعدد خود، آنگونه عمل کنند که نیاز جامعه اسلامی برآورده شده تولید لازم صورت پذیرد. این مطلب در شمار واجبتین امور است؛ چه در غیر اینصورت مسلمانان محتاج به کافران شده در ضروریات زندگی خود وابسته به آنان خواهند بود. این مطلب به تأکید در قرآن کریم یاد شده است: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ

۱. الإسراء، ۱۶.

الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءَ وَ يَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ^۱: «نباید مؤمنان، کافران را به جای مؤمنان به دوستی برگزینند. پس هر که چنین کند او را با خدا رابطه‌ای نیست. مگر اینکه از آنها بیمناک باشید. و خدا شما را از خودش می‌ترساند که بازگشت به سوی اوست».

در این آیات، خداوند مؤمنان را از پذیرش سرپرستی و ریاست کافران نهی کرده، وعده فرموده است که در اینصورت، عنایت خود را از جامعهٔ مسلمانان دریغ خواهد داشت؛ تا آنکه آنان از این روش دست کشیده خود را از این گناه بزرگ بازدارند.

پرواضح است که این آیات در مقام نهی مؤمنان از برقراری ارتباطات عادی با کافران نبوده، آنان را تنها از پذیرش سلطهٔ کافران باز می‌دارد. حال با توجه به آنکه یکی از بارزترین مصادیق سلطه، سلطهٔ اقتصادی و سیاسی است، می‌توان هدف اصلی این آیات را بهتر بازشناخت.

آری! سلطه‌پذیری آنگاه پدید می‌آید، که مسلمانان در یکایک نیازهای روزمرهٔ خود دست حاجت به سوی بیگانگان دراز کنند، و بدین ترتیب خواسته و یا ناخواسته حکمرانی آنان بر خویشان را پذیرا باشند؛ به این آیه شریفه نیز بنگرید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ^۲﴾: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دوست همرازی جز از همکیشان خود مگیرید، که دیگران از هیچ فسادى در حق شما کوتاهی نمی‌کنند و خواستار رنج و مشقت شمايند. و کينه‌توزى از گفتارشان آشکار است و آن کينه که در دل دارند بيشتر است از آنچه به زبان می‌آورند. آیات را برایتان آشکار ساختیم، اگر به عقل دریابید».

۱. آل عمران، ۲۸.

۲. آل عمران، ۱۱۸.

در شکوفائی تولید نیز، اموری چند از اهمّیت بالائی برخوردار است:

الف: اهتمام به ضروریات

کنار نهادن تولیدات غیر ضروری و اهتمام به آنچه از ضرورت بیشتری برخوردار است، از نخستین ضرورتها در این زمینه است؛ چه تولیدات غیر ضروری که زندگی تجمل‌آمیز را پدید خواهد آورد، خود از علل ضعف جوامع بوده بردگی آنان را در پی خواهد داشت.

ب: مرغوب بودن کالاهای تولید شده

جای بسی تأسف است که این مطلب امروزه در تولیدات کشورهای بیگانه بخوبی رعایت می‌شود، اما در بسیاری از کالاهای پدید آمده در کشورهای اسلامی، و از آنجمله کشور اسلامی خودمان، نه تنها کیفیتی مشاهده نمی‌شود، که می‌توان برخی از کالاها را در شمار بدترین اجناس محسوب داشت!

ج: استحکام کالاهای تولید شده

این مطلب، خود از بارزترین مصادیق «عمل صالح» شمرده می‌شود؛ چه صنعتگری که کالای خود را از استحکام لازم برخوردار نمی‌سازد و به سستی آن رضایت می‌دهد، در حقیقت مُفسِد و نه مُصلِح خوانده می‌شود. آیات بسیاری از قرآن کریم این مطلب را به اشاره گرفته است، گاه از زبان حضرت هود علیه السلام، گاه از زبان حضرت شعیب علیه السلام، و گاه از زبان جز ایندو پیامبر بزرگوار الهی:

﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾^۱: «و به مردم کم

۱. الأعراف، ۸۵.

مفروشید و از آن پس که زمین به صلاح آمده است در آن فساد مکنید؛
 ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ * أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۱: «وای بر کم‌فروشان * آنان که چون از مردم کیل می‌ستانند آن را پُر می‌کنند * و چون برای مردم می‌پیمایند یا می‌کشند از آن می‌کاهند * آیا اینان نمی‌دانند که زنده می‌شوند * در آن روز بزرگ؟».

نیز روایت شده که چون پیامبر اکرم ﷺ گور سعد بن معاذ را می‌بستند، آن را محکم و استوار ساخته فرمودند: [۱۲۷۲] «إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ سَيُبْلَى وَيَصِلُ الْبُلَى إِلَيْهِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمَلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ»^۲: «من خود می‌دانم که این گور بزودی خراب می‌شود و خرابی بدان می‌رسد، اما خداوند بنده‌ای را دوست می‌دارد، که چون کاری را انجام می‌دهد آن را محکم و استوار انجام دهد».

نیز در خبر است که ایشان چون از دفن فرزند عزیز خویش جناب ابراهیم فارغ شدند، در میان حُزن و اندوه شدید، رخنه‌ای در آن قبر مشاهده کردند، در همان حال ایشان آن رخنه را مرتفع و قبر را استوار کرده فرمودند: [۱۲۷۳] «إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا قَيِّتَنَ»^۳: «هرگاه کسی کاری انجام داد، باید آن را استوار انجام دهد».

کارمندانی که در اداره‌های گوناگون مسؤول انجام امور مراجعاند، اما با تأخیر انداختن‌های پیاپی عمر آنان را تباه می‌سازند نیز، در شمار مصادیق سست کارانی هستند که خداوند با تهدید و بکار بردن کلمه وَّيْل / وای بر آنان - که تنها در مورد غیر مؤمنان بکار می‌رود -، آنان را از ایمان بی‌بهره خوانده است: ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ * وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ * فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ * وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾^۴: «آیا آن را که روز جزا را

۱. المطففين، ۵ - ۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۶ ص ۲۲۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۲ ص ۱۵۷.

۴. الماعون، ۷ - ۱.

دروغ می‌شمرد دیدی؟ * او همان کسی است که یتیم را به اهانت می‌راند * و مردم را به طعام‌دادن به بینوا وانمی‌دارد * پس وای بر آن نمازگزارانی * که در نماز خود سهل انگارند * آنان که ریا می‌کنند * و از دادن زکات دریغ می‌ورزند».

به این حدیث شریف نیز بنگرید: [۱۲۷۴] عَنِ الْإِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَنَعَ مُؤْمِنًا شَيْئًا مِّمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ، وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ، مِنْ عِنْدِهِ أَوْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِ، أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسَوِّدًا وَجْهَهُ، مَزْرُقَةً عَيْنَاهُ، مَغْلُولَةً يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ، فَيَقَالُ: هَذَا الْخَائِنُ الَّذِي خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، ثُمَّ يُؤَمَّرُ بِهِ إِلَى النَّارِ»^۱: «هر مؤمنی که مؤمن دیگری را از آنچه بدان نیاز دارد باز دارد، در حالی که می‌تواند در رفع حاجت او بکوشد - خواه از امکانات خود، و یا از امکانات دیگران در این مسیر استفاده کند -، خداوند او را در قیامت با چهره‌ای سیاه و چشمانی دریده و سرخ و دستانی که بازنجیر به گردنش آویخته است نگاه می‌دارد، و در حق او گفته می‌شود که: این خائن است که در حق خدا و پیامبرش خیانت کرده است! آنگاه امر می‌شود که به آتش انداخته شود».

۲. توزیع صحیح

یکی از ارکان اقتصاد، توزیع صحیح کالای تولید شده در میان استفاده‌کننده‌گان است. کاسب و تاجر، کسی است که کالائی را از تولیدکننده دریافت و آن را بدست مصرف‌کننده می‌رساند. این امر اگر بر اساس موازین شرعی انجام پذیرد، خود در شمار اموری قرار می‌گیرد، که نه تنها عقل که شرع نیز بر نیکوئی آن تأکید کرده است. از برخی از روایات استفاده می‌شود که اهل بیت علیهم السلام نه تنها به تولید، که به توزیع نیز می‌پرداخته‌اند. از آنجمله به این روایت شریف - که بوضوح تولیدکننده بودن آنان را نشان می‌دهد - بنگرید: [۱۲۷۵] قَالَ عَلِيُّ بْنُ حَمْزَةَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَعْمَلُ فِي أَرْضٍ لَهُ قَدْ اسْتَنْقَعَتْ قَدَمَاهُ فِي الْعَرَقِ، فَقُلْتُ:

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۶۷.

جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَيْنَ الرَّجَالُ؟ فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ! قَدْ عَمَلَ بِالْيَدِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَمِنْ أَبِي فِي أَرْضِهِ، فَقُلْتُ: وَمَنْ هُوَ؟ فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، وَآبَائِي كُلُّهُمْ كَانُوا قَدْ عَمِلُوا بِأَيْدِيهِمْ وَهُوَ مِنْ عَمَلِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْأَوْصِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ»^۱: «علی بن حمزه گوید: امام کاظم ﷺ را دیدم که در زمینی از آن خود، کشاورزی می‌کرد، در حالی که تا پاهای آنحضرت در عرق فرو رفته بود! من با تعجب گفتم: فدایت شوم! پس مردانی که برای شما کشاورزی می‌کنند کجایند؟ آنحضرت فرمودند: ای علی! از اینکار تعجب نکن، چه کسی که بهتر و برتر از من و پدرم بود در زمین خود با دست خود کار می‌کرد. من گفتم: آنکس که از شما و پدرتان برتر بود کیست؟ فرمودند: پیامبر خدا ﷺ و امیرمؤمنان ﷺ؛ همه پدران من با دست خود به کار می‌پرداختند و این روش پیامبران، مرسلان، اوصیاء آنان و بندگان صالح خداوند است».

برخی از روایات نیز دلالت می‌نماید، که آنان گذشته از تولید، در امر توزیع کالاها در جامعه نیز نقشی بر عهده می‌گرفته‌اند. از آنجمله به این روایت - که آن را محمد بن عذافر از پدر خود نقل می‌نماید -، بنگرید: [۱۲۷۶] «أَعْطَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَبِي أَلْفًا وَسَبْعِمِائَةَ دِينَارٍ، فَقَالَ لَهُ: «اتَّجِرْ بِهَا لِي، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا أَنَّهُ لَيْسَ لِي رَغْبَةٌ فِي رِبْحِهَا وَإِنْ كَانَ الرَّبْحُ مَرْغُوبًا فِيهِ وَلَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَرَانِي اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - مُتَعَرِّضًا لِقَوَائِدِهِ»^۲: «امام صادق ﷺ به پدر من یکهزار و هفتصد دینار داده فرمودند: برای ما با این سرمایه تجارت کن، آنگاه فرمودند: من در سود این پول هیچ رغبتی ندارم هرچند سود تجارت مورد رغبت همه است، اما دوست دارم که خداوند ببیند که من در پی منافع او هستم که از طریق تجارت حاصل می‌شود»؛ نیز امیرمؤمنان ﷺ فرمودند: [۱۲۷۷] «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَحَرِّفَ الْأَمِينَ»^۳: «خداوند پیشه‌ور درستکار را دوست می‌دارد».

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲ ص ۲۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۲ ص ۲۶.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۲ ص ۱۳.

در توزیع کالا نیز همچون تولید آن، شرائطی چند وجود دارد:

الف: رعایت نیاز واقعی مصرف کنندگان

پرداختن به توزیع کالاهائی که واقعاً مورد نیاز مردم است، و نیز اجتناب از تقسیم کالاهای حرام و یا غیر لازم را، می توان از جمله این شرائط دانست.

ب: رعایت عدل و انصاف

رعایت عدل و انصاف در این زمینه، و گران نکردن کالا به هنگام فروش آن نیز، در این شمار است.

امروزه متأسفانه شاهد آنیم که بسیاری از کسبه و تاجران، به این قانون عمل نکرده تا آنجا که در توان دارند بر قیمت کالای خود می افزایند. اینان در دام شیطان فرو افتاده در شمار یاران او قرار گرفته اند؛ در این زمینه این حدیث شریف سخت آگاهی آفرین و تنبیه افزاست:

[۱۲۷۸] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: «جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَأَلَهُ عَنْ شَرْبِقَاعِ الْأَرْضِ وَخَيْرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: شَرْبِقَاعِ الْأَرْضِ الْأَسْوَاقُ وَ هِيَ مَيْدَانُ إِبْلِيسَ يَغْدُو بَرَايَتِهِ وَ يَضَعُ كُرْسِيَّهُ وَ يَبِثُّ ذُرِّيَّتَهُ ...»^۱

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند: «عربی بادیه نشین نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و از ایشان درباره بهترین و بدترین نقاط زمین سؤال کرد، آنحضرت نیز پاسخ دادند: بدترین نقاط زمین بازارها است، چه جولانگاه شیطان است که با پرچم برافراشته خود حرکت می کند، و تخت حکمرانی خود را می نهد، و فرزندان خود را برای فریب مردم پخش می کند...».

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲ ص ۳۴۴.

ج: کوتاه کردن دست واسطه‌ها

حذف واسطه‌های گوناگون در میان تولیدکننده و مصرف‌کننده و توزیع صحیح سود در میان آنها نیز، در شمار شرائط مهم تولید سالم می باشد.

۳. مصرف درست

پیش از این، در مباحث مربوط به اسراف و تبذیر، در این رابطه توضیح دادیم. اکنون بدون آنکه در پی تکرار آنچه گذشت برآئیم، تنها اشاره می‌کنیم که این شرط، انسان را به زندگی راحت و آسوده راهنمایی می‌کند؛ چه هرچند کسی از توان مالی بالائی برخوردار نباشد، اما اگر در مصرف‌گرائی رو به افراط ننهد، می‌تواند به اندازه توان خود از زندگی بدون دغدغه بهره‌مند گردد.

در مقابل اما، مصرف‌گرائی انسان را به فقر مبتلا کرده، او را به مشکلات فراوانی در زندگی مادی دچار می‌سازد. به این آیات شریفه بنگرید:

﴿وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ * وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحُمُومٍ * لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ * إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ * وَ كَانُوا يُصْرُثُونَ عَلَى الْغَنِيِّ الْعَظِيمِ﴾^۱: «اما اصحاب شقاوت، اصحاب شقاوت چه حال دارند؟ * در باد سموم و آب جوشانند * در سایه‌ای از دود سیاه * نه سرد و نه خوش * اینان پیش از این در ناز و نعمت بودند * و بر گناهان بزرگ اصرار می‌ورزیدند»؛

﴿وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾^۲: «چون بخواهیم قریه‌ای را هلاک کنیم، خداوندان نعمتش را بیفزاییم، تا در آنجا تبهکاری کنند، آن‌گاه عذاب بر آنها واجب گردد و آن را درهم فرو کوبیم».

۱. الواقعة، ۴۵ - ۴۱.

۲. الإسراء، ۱۶.

ازینرو، مصرف گرایانی که بدون نیاز، سر در پی تهیۀ لوازم غیر ضروری زندگی می‌نهند را، می‌توان سفیهانی خواند که تنها در ظاهر از صورت عاقلان برخوردارند؛ مردم اینان را در راحتی می‌پندارند، در حالی که آنان در نهایت فقر به سر می‌برند؛ چه سیری ناپذیری روحی از فقر مادی بسیار دشوارتر و دردناک‌تر است؛ حضرت حق اینان و روششان را اینگونه ترسیم فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ * أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْ يَرُوثَهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ^۱ : «اعمال کافران چون سرابی است در بیابانی. تشنه، آبش پندارد و چون بدان نزدیک شود هیچ نیابد و خدا را نزد خود یابد که جزای او را به تمام بدهد. و خدا زود به حسابها می‌رسد * تا خدا به نیکوتر از آنچه کرده‌اند جزایشان دهد، و از فضل خود بر آن بیفزاید، و خدا هر که را خواهد بی حساب روزی دهد * اعمال کافران چون سرابی است در بیابانی. تشنه، آبش پندارد و چون بدان نزدیک شود هیچ نیابد و خدا را نزد خود یابد که جزای او را به تمام بدهد. و خدا زود به حسابها می‌رسد * یا همانند تاریکیهایی است در دریایی ژرف، که موجش فرو پوشد و بر فراز آن موجی دیگر و بر فرازش ابری است تیره، تاریکیهایی بر فراز یکدیگر، آن سان که اگر دست خود بیرون آرد آن را نتواند دید. و آن که خدا راهش را به هیچ نوری روشن نکرده باشد، هیچ نوری فرا راه خویش نیابد».

در مصرف صحیح نیز، اموری چند مطرح می‌شود. در این شمار می‌توان به این مسائل

اشاره کرد:

۱. النور، ۴۰، ۳۹.

الف: خویشتن داری کامل در مصرف

بگونه‌ای که انسان در منزل، خورد و خفت و دیگر لوازم مادی زندگی، تنها به حدی که حقیقتاً به آن نیازمند است اکتفا کرده، به بیش از آن اهتمام نرزد.

ب: رعایت قانون مواسات

که پیش از این به تفصیل از آن سخن داشته‌ایم.

ج: رعایت مساوات اجتماعی در مصرف

این قانون، بویژه بهنگام ظهور کمبودها اهمیت خود را نشان می‌دهد. نمونه را به هنگام بروز جنگ از آنجا که تولید کاهش می‌یابد، بر تمامی افراد جامعه لازم است که آنچنان به مصرف پردازند، که همه بتوانند نیازهای ضروری خود را بر طرف سازند.

نکته‌ای اقتصادی - اخلاقی

این نکته تتمه لازم است که به ناگزیر بر این مبحث می‌افزائیم. نیازهای انسان برای زندگی مادی، در پنج نیاز اصلی دسته‌بندی می‌شود. نیازهای دیگر، از جمله نیاز بسیار مهم آموزش را، اگر چه نیازی مادی نمی‌دانیم، اما باز هم می‌توان آن را در همین شمار قرار دارد. این نیازها عبارتند از:

نیاز به خوردن؛

نیاز به نوشیدن؛

نیاز به لباس؛

نیاز به مسکن؛

و نیاز به ازدواج.

اسلام برای یکایک انسانها این نیازهای پنجگانه را به اندازه ضرورت و نیاز واقعی، تعریف و بدان توجه کرده؛ و در صورت توانائی جامعه به بیش از حد نیاز نیز پرداخته است. ازینرو کسی که بتواند خود به تحصیل این نیازهای پنجگانه بپردازد، بر او لازم است که بدین کار اقدام کرده نیازهای خود را مرتفع سازد. در عین حال اگر کسی توانائی بدست آوردن این نیازها را نداشته باشد، بر تمامی اُمت اسلامی و بویژه جامعه‌ای که او در آن بسر می‌برد، لازم است که بر این امر اقدام کرده نیازهای ضروری زندگی او را برآورده سازند. قانون مساوات که پیش از این از آن سخن داشتیم و آن را در شمار مهمترین امور واجب اقتصادی برشمردیم نیز، برای پرداختن یکایک مؤمنان به همین امر وضع شده است.

بهترین راه جامعه برای رسیدن به این توازن - که بنا بر آن، همه مردم از ضرورت‌های زندگی مادی بهره‌مند می‌شوند -، آنست که میانه‌روی در مصرف به عنوان الگوئی ثابت فراروی همه مردمان قرار گیرد؛ چه اگر از سوئی همه یکپارچه از آنچه ضرورتی بر استفاده از آن نیست اجتناب کرده، زندگی خود را بر پایه اعتدال نهند، و از سوئی دیگر آنچه زوائد زندگی بوده در شمار تجملیات شمرده می‌شود را در راه جامعه صرف نمایند، هیچکس نیازمند نمانده همه از سطح معمول زندگی برخوردار می‌شوند.

به عنوان نمونه، به آنچه در روزنامه‌ها، تلویزیون و رادیوها بارها و بارها اعلان می‌شود، توجه می‌دهیم. بر اساس این اعلان، در جامعه ما روزانه آنقدر نان اسراف می‌شود، که با آن می‌توان نیاز پانزده میلیون انسان دیگر را برطرف ساخت. حال توجه می‌دهیم که اگر این اسراف صورت نپذیرد، آیا کسی گرسنه می‌ماند؟

هزینه‌ای که تنها در کشور ما سالیانه صرف دُخانیات می‌شود، می‌تواند آب آشامیدنی مورد نیاز تمامی کشور را تهیه و تأمین کند؛

نیز اگر مردم از تهیه لباسهای تجملی غیر ضروری، که هیچ نیاز حقیقی‌ای بدان ندارند، دست بازکشند، تمامی نیازمندان به لباس می‌توانند از این حق طبیعی برخوردار شده هیچ غریانی در جامعه باقی نماند؛

لباسهای غیر ضروری‌ای که بویژه برخی از خانمها تهیّه، و تنها سالی چند مرتبه از آن استفاده می‌کنند، در شمار همین موارد غیر لازمی قرار دارد، که می‌تواند در رفع نیازهای مادّی محرومان نقشی بزرگ ایفا کند. سخن در پاره‌ای منازل تجمّل‌آمیز نیز چنان است، که نه به اصل آن منازل احتیاجی هست، و نه به تجملاتی که در آنها به کار می‌رود. آری! متأسفانه در زمان ما، که آن را زمان استقرار دولت اسلامی می‌خوانند، در میان مردم مسلمان نوعی مسابقه در تهیّه منزل، لباس و اتومبیل تجمّل‌آمیز پدید آمده، که گاه به برخی از دولتمردان نیز سرایت کرده است. این در حالی است که جامعه سخت نیازمند مدارس ابتدائی اوّلیّه‌ای است، که بتواند آموزش خردسالان را بر عهده گیرد. نسل جوان امروزه در معرض خطر بزرگی قرار دارد، چه شماری از اینان توان ازدواج را ندارند، و ازینرو هر لحظه در دامگاههای شیطان به سر می‌برند؛ حال اگر مردم در مسأله ازدواج حدّ وسط را رعایت کرده از اسراف و تبذیر بپرهیزند، آیا جوان مجرّدی باقی می‌ماند که اصلاً امیدی به ازدواج نداشته باشد؟ اسلام بر این امر سخت تأکید کرده و بویژه مردم را سفارش کرده که در فراهم آوردن وسائل ازدواج جوانان فامیل خود، پیشی گیرند و بر این امر اهتمامی ویژه نمایند.

آنچه امروز در جامعه ما رواج یافته و در حال تبدیل شدن به یک سنت اجتماعی است، تنها و تنها مایه آنست که جوانان از ازدواج فاصله گیرند، و از تأمین آرامش روحی و جسمی خود بازمانند؛ خریدن جواهرات گرانبها از سوی شوهر، برگزاری مجالس فاخر عروسی از سوی خانواده او، تهیّه جهیزیه سنگین از سوی خانواده دختر، که تنها به فقر و نداری آنان می‌انجامد، و پوشیدن لباسهای نو و گرانبها از سوی دعوت شدگان، همه و همه تنها جوانان را از ازدواج باز می‌دارد و بس.

مردی فقیر نزد ثروتمندی که در هزینه‌های خود اسراف می‌نمود آمد، و برایش چنین

خواند:

يك روز خرج مطبخ تو قوت سال ماست

يك روز روزه‌دار و بكن جان ما خلاص

نمونه این فقیران و ثروتمندان در جامعه ما بسیارند؛ فقیرانی که از حقوق طبیعی خود بازمانده‌اند، و ثروتمندانی که اگر به حلال به جمع مال پرداخته باشند، باز به حلال به مصرف آن نمی‌پردازند. ای کاش ثروتمندان فریاد فقیران را می‌شنیدند و زبان حال آنان را در می‌یافتند، اما صد افسوس که به شهادت حضرت حق: ﴿فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ﴾^۱: «تو نمی‌توانی مردگان را شنوا سازی و اگر اینان نیز از تو بازگردند، آواز خود را به گوش آن کران نرسانی»!

بسیاری از مردم، در همین زندگی مادی در شمار مردگان و کران قرار داشته، نمی‌توانند سخن دیگران را دریابند.

از آنچه گذشت، دریافتیم که مشکل فقر امروزه به جامعه ما حمله‌ور شده، برخی از مردم از بدست آوردن غذای روزانه خود، تهیه لباس لازم برای پوشش، مسکن برای سکونت، ازدواج برای آرامش و ... بازمانده‌اند؛ این تنها از آنروست که متمکنان از رعایت قانون مساوات و عمل نمودن به آن بازمانده از آن غفلت می‌کنند؛ چه خوش سروده‌اند که:

هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

در روایات بسیاری آمده که اگر کسی در مصرف میانه‌روی کند، هرگز به فقر دچار نخواهد شد؛ نمونه را به این دو روایت بنگرید:

[۱۲۷۹] عن أبي عبد الله عليه السلام: «نَّ السَّرْفَ يُورِثُ الْفَقْرَ وَإِنَّ الْقَصْدَ يُورِثُ الْغِنَى»^۲: «امام

۱. الزُّوم، ۵۲.

۲. اصول کافی، ج ۴ ص ۵۳.

صادق علیه السلام فرمودند: اسراف فقر را پدید می‌آورد، و میانه‌روی بی‌نیازی را.^۱
 [۱۲۸۰] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «ضَمِنْتُ لِمَنْ اقْتَصَدَ أَنْ لَا يَفْتَقِرَ»^۱: «امام صادق علیه السلام فرمودند: من برای کسی که در زندگی میانه‌روی را پیشه می‌کند، ضمانت می‌نمایم که هیچگاه فقیر نشود».

از بسیاری از روایات، چنین استفاده می‌شود که معنای «میانه‌روی در مصرف»، آنست که انسان در جامعه مانند دیگر مردمان بوده، اگر آنان در سختی بسر می‌برند او نیز در سختی قرار گیرد؛ و اگر آنان در آرامش مالی هستند، او نیز از همان آرامش برخوردار شود. کوتاه سخن آنکه اسلام در پی آنست که مردم در جامعه در رفاه بوده، هیچکس در آن نیاز مادی‌ای نداشته خود را محتاج نیابد، تا همه از مدینه فاضله برخوردار بوده از حیات طیبه بهره‌مند شوند: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲: «هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد».

در این راه، هیچ مطلبی مهم‌تر از مراعات میانه‌روی در مصرف، محافظت از قانون مواسات، و پرهیز از اسراف نبوده؛ با انجام این امور می‌توان دستور اسلام در این زمینه را در جامعه احیاء و پیاده نمود.

چند روایت درباره میانه‌روی در معیشت

۱. اصول کافی، ج ۴ ص ۵۳.

۲. التَّحَلُّ، ۹۷.

[۱۲۸۱] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - وَإِنَّ السَّرْفَ أَمْرٌ يُبْغِضُهُ اللَّهُ حَتَّى طَرَحَكَ النَّوَاةَ فَإِنَّهَا تُصْلِحُ لِلشَّيْءِ وَ حَتَّى صَبَّكَ شَرَابَكَ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «میان‌روی چیزی است که خداوند آن را دوست دارد، و اسرافکاری چیزی است که خداوند آن را ناپسند می‌شمارد، حتی در این حد که تو هسته میوه خود را دور افکنی، چه آن هسته نیز به کاری می‌آید، و حتی آنکه باقی مانده آب خود را دور ریزی».

[۱۲۸۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! -: «وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» قَالَ: «الْعَفْوُ الْوَسْطُ»^۲؛

امام صادق عليه السلام درباره آیه شریفه: «و از تو می‌پرسند، چه چیز انفاق کنند؟ بگو: آنچه افزون آید» فرمودند: «منظور از عفو، میان‌روی و نگه داشتن حد وسط است».

[۱۲۸۳] عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ثَلَاثُ مُنْجِيَاتٍ، فَذَكَرَ الثَّلَاثَ: الْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ»^۳؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «سه چیز نجات بخش انسان است، از آنجمله مورد سوّم را میان‌روی به هنگام ثروت داشتن و یا فقیر بودن، برشمردند».

[۱۲۸۴] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «صَمِنْتُ لِمَنْ اقْتَصَدَ أَنْ لَا يَفْتَقَرَ»^۴؛

راوی گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام می‌فرمودند: «من برای کسی که در زندگی میان‌روی را پیشه می‌کند، ضمانت می‌کنم که هیچگاه فقیر نشود».

[۱۲۸۵] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَنْفَقَ مَا فِي يَدَيْهِ فِي سَبِيلِ مَنْ سَبِيلَ اللَّهِ مَا كَانَ

۱. اصول کافی، ج ۴ ص ۵۲.

۲. اصول کافی، ج ۴ ص ۵۲.

۳. اصول کافی، ج ۴ ص ۵۳.

۴. اصول کافی، ج ۴ ص ۵۳.

أَحْسَنَ وَلَا وَفَّقَ، أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ - تَعَالَى! -: ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ يُعْنِي الْمُقْتَصِدِينَ^۱؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «اگر کسی هرآنچه دارد را در یکی از راههای الهی خرج کند، نه کاری نیکو کرده و نه موفق بوده است؛ آیا خداوند خود نمی‌فرماید: «و خویشان را به دست خویش به هلاکت میندازید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد»، منظور از نیکوکاران، میانه‌روان هستند».

[۱۲۸۶] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «يَا عُبَيْدُ! إِنَّ السَّرْفَ يُورِثُ الْفَقْرَ وَإِنَّ الْقَصْدَ يُورِثُ الْغِنَى»^۲؛
امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خود فرمودند: «ای عُبَید! اسراف فقر را پدید می‌آورد، و میانه‌روی بی‌نیازی را».

[۱۲۸۷] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «إِذَا جَادَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى! - عَلَيْكُمْ فَجُودُوا وَإِذَا أَمْسَكَ عَنْكُمْ فَأَمْسِكُوا وَلَا تُجَاوِدُوا اللَّهَ فَهُوَ الْأَجَدُ»^۳؛
امام صادق علیه السلام فرمودند: «هرگاه خداوند بر شما چیزی بخشید شما نیز بخشش کنید، و وقتی چیزی نبخشید شما نیز از بخشش دست کشید، و در میدان بخشندگی با خداوند همباز نشوید که او بخشنده‌تر است».

۱. اصول کافی، ج ۴ ص ۵۳.

۲. اصول کافی، ج ۴ ص ۵۳.

۳. اصول کافی، ج ۴ ص ۵۴.

فضیلت چهلیم:

عزت و گوشه‌گیری

گوشه‌گیری، ملکه‌ای است که انسان بواسطه آن، توان آنرا می‌یابد که به تنهایی و در انزوای از مردم زندگی کند؛ ازینرو اگر در زندان یا در بیابانی به تنهایی بسر برد، این تنهایی و خلوت نمی‌تواند او را از خود و از خداوند متعال غافل سازد.

این فضیلت بزرگ بسختی محبوب اولیاء الهی بوده، بگونه‌ای که بدست آوردن مدارج کمال تنها با تحصیل آن فراهم می‌آید، تا آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مردمان دوری جست، به غار حراء پناه برد و خلوت گزید تا وحی را از جانب خداوند متعال دریافت نمود؛ نیز چون خداوند اراده فرمود که دختر معصوم آنحضرت را به ایشان ببخشد، چهل روز گوشه‌گرفت‌آنگاه از غذای بهشتی خورد، و همسر خویش حضرت خدیجه رضی الله عنها را ملاقات فرمود، تا نور حضرت زهراء رضی الله عنها از ایشان به وجود مبارک حضرت خدیجه انتقال یافت. نیز می‌دانیم که هیچ اثر علمی‌ای، از هیچ دانشمندی پدید نیامده، مگر آنکه پیدایش آن در گرو گوشه‌گیری آن دانشمند بوده است. ازینرو می‌توان گفت که اگر اتّصاف به این فضیلت بزرگ نبود، این آثار کرامند که امروزه مایه افتخار مسلمانان است، هرگز پدید نمی‌آمد. خلوت‌گزینی‌های شیخ مفید، شیخ طوسی، خواجه نصیرالدین، محقق اوّل و دوّم، علامه حلی، شهید اوّل و دوّم، شیخ انصاری، صدرالمتألّهین، جناب شیخ الرئیس، صاحب جواهر و امثال آنان - که رحمت خداوند بر آنان باد! -، ایشان را موفّق داشت که به نشر علم و ترویج آن پرداخته، کتابخانه‌ای عظیم از میراث علمی مسلمین را فراهم آورند.

توجه در زندگینامه آنان، روشن می‌سازد که گوشه‌گیری آنان این افتخارات را برایشان پدید آورد؛ این در حالی است که بیشتر اینان از عمری نه چندان بلند - گاه کمتر از شصت سال، و یا در همین حدود - برخوردار بوده‌اند؛ اما استفاده شایسته از عمر، آنان را موفق ساخت که معمولاً هریک بیش از یکصد اثر تدوین کنند. تاریخ نشان می‌دهد که مخترعان، مکتشفان و ابداع‌کنندگان صنایع مختلف نیز، از حالتی همینگونه برخوردار بوده‌اند.

کوتاه سخن آنکه تفکر و اندیشه، که بصورت مستقیم به عزلت نیازمند است، از برترین عبادات است؛ بگونه‌ای که لحظه‌ای از آن برتر از هفتاد سال عبادت شمرده شده است. این افتخار، نه تنها شامل حال متفکران گوشه‌گیر می‌شود، که برای تمامی انسانها مایه فخر را فراهم می‌آورد. نیز نه فقط در امور فردی و مادی، که در امور معنوی و اجتماعی نیز هیچ کمالی بدون انفراد و عزلت پدید نمی‌آید.

در مقابل این فضیلت بزرگ، «الفت» قرار دارد. الفت ملکه‌ای است که صاحب آن، بواسطه این ملکه می‌تواند با مردم در پیوند بوده آنان را به سوی خود جلب نماید، و خود نیز بسوی آنان جذب شود. در خبری از امیر مؤمنان علیه السلام، الفت در شمار صفات مؤمنان دانسته شده، بالاتر از آن، کسانی که از آن بی‌بهره‌اند را فاقد خیر دانسته‌اند؛ آنحضرت صلی الله علیه و آله می‌فرماید: [۱۲۸۸] «الْمُؤْمِنُ مَالُوفٌ وَ لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَأْلِفُ وَ لَا يُؤْلَفُ»^۱: «مؤمن الفت گیرنده است، و هیچ خیری در کسی که نه الفت می‌گیرد و نه به او الفت می‌گیرند، نیست». انس و الفت نیز همچون عزلت در شمار ملکات فاضله بسیار مهم انسانی است. اگر این ملکه هیچ فائده دیگری جز از امکان تعلیم و تعلم فراهم نمی‌آورد، باز کافی بود تا آن را در شمار برترین فضائل انسانی بدانیم؛ چه تحصیل دانش، برآوردن امور مربوط به معاش و معاد انسان، کسب فضائل، کمک به دیگران و عمل به قانون مواسات، در گرو همین الفت گرفتن با دیگران است؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۰۲.

بالاتر از این آنکه دین محبت و نفرت است، که این هردو بر انس گرفتن بادیگران متوقف می‌باشد.

رسانیدن پیام دین به دیگران نیز متوقف بر همین الفت می‌باشد؛ چه آنان که به تبلیغ رسالت الهی می‌پردازند - و از آنجمله پیامبران علیهم‌السلام، اوصیاء ایشان علیهم‌السلام و علماء امت -، تنها با انس گرفتن بادیگران است که می‌توانند وظیفه خود را به خوبی به انجام رسانند. از همین روست که چون حضرت ابراهیم علیه‌السلام همسر و فرزند شیرخوار خود را در بیابانی خشک نهاد، تا وجود آنان مایه آبادانی خانه او - جل و علا! - و برپاداشتن نماز گردد، دست به دعا برداشت و از خداوند درخواست کرد که قلبهای مردم را به ایشان مهربان ساخته، میان آنان دوستی و انس برقرار سازد: ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾^۱: «ای پروردگار ما، برخی از فرزندانم را به وادی بی‌هیچ کشته‌ای، نزدیک خانه گرامی تو جای دادم، ای پروردگار ما، تا نماز بگزارند. دلهای مردمان چنان کن که هوای آنها کند و از هر ثمره‌ای روزیشان ده، باشد که سپاس گزارند».

و باز از همین روست، که خداوند اجر متقیان را در این دنیا محبت مردمان و گرایش قلبی آنان نسبت به اینان قرار داده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۲: «خدای رحمان کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، محبوب همه گرداند».

نیز در مرتبه نخست، محبت و مودت را اجر رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دانسته، و در مرتبه دوم به وضوح اعلام فرموده که این محبت، سعادت خود محبان را در پی خواهد داشت:

۱. ابراهیم، ۳۷.

۲. مریم، ۹۶.

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱: «بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان، نمی‌خواهم»؛
 ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾^۲: «بگو: هر مزدی که از شما طلبیده‌ام، از آن خودتان باد».

کوتاه سخن آنکه انس گرفتن، فضیلتی بزرگ است که همواره مطلوب حضرت حق بوده، فوائد بسیاری از پی آن پدید می‌آید؛ بگونه‌ای که بدست آوردن سعادت دو جهانی تنها در پرتو آن ممکن می‌نماید و بس.

حال با این توضیح، می‌توان گفت که عزلت و اُلفت دو بال هستند، که هرکس سر در پی معراج دارد و خواستار پرواز در آسمان کمال می‌باشد، به ناگزیر می‌باید آندو را طلبیده خود را به آن زینت بخشد؛ چه بال عزلت به تنهایی کافی نیست، و بال اُلفت نیز؛ چه هیچ پرنده‌ای با تنها یک بال نمی‌تواند به پرواز درآید؛ اما با بدست آوردن این دو بال بُراق معراج آماده شده انسان می‌تواند به سوی مدارج بالای کمال پرواز کند.

این یکی از تفاوت‌های فضیلت عزلت با دیگر فضائل است؛ چه هیچ فضیلتی را نمی‌توان سراغ گرفت که مورد ضدّ آن نیز خود در شمار فضائل باشد؛ حال آنکه عزلت و اُلفت، هردو در شمار فضائل قرار دارند، که بر هردو آثاری بلند مترتب می‌شود. نمونه را، فضیلت شجاعت در مقابل ترس قرار دارد، که هرگز در شمار فضائل قرار نمی‌گیرد؛ سخاوت نیز در مقابل بخل است، که خود از مهمترین رذائل می‌باشد؛

عدالت نیز در مقابل ظلم کردن و ظلم پذیرفتن است، که هردو از رذائل بشمارند؛ تواضع نیز در مقابل تکبر است، که خود از حالتی همینگونه برخوردار می‌باشد. این درحالی است که فضیلت عزلت در مقابل اُلفت قرار می‌گیرد، که آن نیز خود در شمار فضائل بزرگ است. از اینرو اگر نفس انسان به ایندو و یایکی از آنها زینت نیابد، از

۱. الشُّورَى، ۲۳.

۲. سَبَأ، ۴۷.

کمالی خاص بی بهره مانده نمی تواند آنگونه که شایسته آن است، به سلوک خود ادامه دهد. عجیب آنکه ما تدوین این کتاب را با توضیح فضیلتی ارجمند آغاز کردیم، و در پایان باز به فضیلتی دیگر رسیدیم. این مطلب از ابتدا در نظر ما نبود، همانگونه که ختم کتاب به عدد مبارک چهل نیز در ابتدا به عنوان طرحواره تدوین کتاب مد نظر ما قرار نداشت؛ اما به تقدیر الهی چنان شد که این کتاب با فضیلتی آغاز، و در قالب چهل فصل، با فضیلتی دیگر پایان پذیرد؛ وَلِلّهِ الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ!.

چند نکته بسیار مهم

نکته اول

عزالت را گاه بمعنی «رهبانیت» دانسته اند، و آن را با ترک جامعه، دنیا، لذات آن و محرومیت از منافع آن، و در نتیجه محروم ماندن از ثوابهایی که تنها بوسیله معاشرت با دیگران به دست می آید، مساوی خوانده اند؛ و به تعبیری دیگر، آنرا انفراد جسمی برشمرده اند.

با این تفسیر، بدون تردید هیچ نسبتی میان اسلام و عزالت وجود ندارد. از سنت پیامبر اکرم ﷺ چنین استفاده می شود، که ایشان بارها این سخن خود را تکرار می فرموده اند که: [۱۲۸۹] «لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ»^۱: «در اسلام رهبانیت وجود ندارد».

از ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز در این زمینه روایات بسیاری بدست است. نیز خود پیامبر اکرم ﷺ رهبانیت را بمعنای روی گردانی از سنت و روش خود دانسته، آن را مساوی با کفر خوانده اند؛ از همین روست که چون ایشان با خبر می شدند که یکی از یارانشان عزالت گزیده به زهد منفی و رهبانیت روی کرده است، می فرمودند: [۱۲۹۰] «أَلَا إِنِّي أَنَا بِاللَّيْلِ وَأَنْكِحُ وَأَفْطِرُ بِالنَّهَارِ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»^۲: «آگاه باشید که من شبانگهان

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴ ص ۱۵۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۱۶.

می‌خوابم و زناشوئی می‌کنم و در روز غذا می‌خورم، ازینرو هرکس از سنت و روش من روی گردان شود، از من و یاران من نیست».

ما در پایان این بخش، به شماری از این روایات اشاره خواهیم کرد.

قرآن کریم نیز اینگونه از رهبانیت را تقبیح فرموده، در مقام رد آن می‌آورد: ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا﴾^۱: «و رهبانیتی که به بدعت آورده‌اند ما بر آنها مقرر نکرده‌ایم، اما در آن خشنودی خدا می‌جستند، ولی حق آن را بسزا نگزاردند».

معنای این آیه آنست، که مسیحیان به بدعت روش رهبانیت را ایجاد کردند؛ و چون بر آنان چنین مطلبی واجب نشده بلکه در مقابل آن طلب رضایت الهی واجب خوانده شده بود، اینان آنچه واجب بود را مراعات نکرده به آنچه خود بافته بودند پرداختند؛ این در حالی است که بدعت آنان مورد رضایت حضرت حق نبوده تنها بدعتی ناپسند شمرده می‌شود.

خلاصه آنکه کناره‌گیری از جامعه و ترک آن، از مبانی اسلام نبوده، همانگونه که زهدورزی منفیانه و ترک لذت‌های دنیائی نیز از اسلام نمی‌باشد. آری! اگر دلیلی خاص در این زمینه پدید آید، می‌توان به چنان عزلتی رضایت داد. نمونه را اگر روزی جامعه به چنان فساد گرفتار آید، که حفظ دین و دنیای انسان تنها در گرو عزلت ممکن شود، می‌توان گوشه‌گیری را تجویز نمود؛ ضعف نفس نیز از عللی است، که می‌تواند ضعیفان را - که در اثر انس و اُلفت بادیگران به خطا دچار می‌شوند -، به اندک کردن روابط تشویق نموده، آنان را به گونه‌ای انزوای مطلوب راهنمائی کند.

پرواضح است که این موارد از بحث کلی ما خارج بوده دلیلی بر صحت رهبانیت نخواهد بود.

روایاتی نیز که در مدح عزلت وارد شده، عموماً به همین معنا بوده تنها ناظر به زمان، مکان و یا فرد خاصی بوده است.

در مقابل این تفسیر، عزلت را گاه به معنای تَبَتُّل دانسته‌اند. ما پیش از این به تفصیل از این فضیلت سخن داشته، گفتیم که تَبَتُّل به معنای بریدن از مردم و پیوستن به حضرت حق - جَلَّ و علا! - می‌باشد. روشن است که این معنا، تلازمی با گوشه‌گزینی نداشته انسان می‌تواند در عین حضور در جامعه، خود را از علائق قلبی به مردمان باز داشته، تنها توجه خود را به سوی بارگاه عزت منعطف سازد.

در این معنا، عزلت از بالاترین حالات انسانی و پسندیده‌ترین آنهاست، که در قرآن کریم نیز به سختی به مدح گرفته شده است. نمونه را به این دو آیه شریفه بنگرید: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱: «آن نور در خانه‌هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند و نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند * مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا و نمازگزاردن و زکات دادن بازشان ندارد».

در بسیاری از روایات نیز، به این شرافت اشاره شده از آن شمار می‌توان به این حدیث امام صادق علیه السلام اشاره کرد: [۱۲۹۱] «صَاحِبُ الْعُزْلَةِ مُتَحَصِّنٌ بِحِصْنِ اللَّهِ وَ مُحْتَرِسٌ بِحِرَاسَتِهِ، فَيَا طُوبَى لِمَنْ تَفَرَّدَ بِهِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً»^۲: «خلوت‌گزین در دژ الهی پناه گرفته و در حفظ و حراست او رفته است. پس خوشا بحال کسی که همواره در آشکار و نهان با خداوند خلوت گرفته است».

این نوع از عزلت‌گزینی، بمعنای توجه دائمی قلب به بارگاه او - جَلَّ و علا! - بوده، در این زمینه برای اینان تفاوتی نمی‌کند که از نظر جسمی در میان جمع، و یا در تنهایی بسر برند. گاه نیز بمعنای قادر بودن بر خلوت‌گزینی و تنهایی دانسته شده است. اینان همانگونه

۱. التَّوَر، ۳۶ - ۳۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۹۰.

که از انس با مردم لذت می‌برند، از جدائی از آنان و تفرّد نیز لذت برده، می‌توانند از منافع آن استفاده کنند.

این معنای سوّمین، همان معنائی است که در این فصل مورد نظر ماست؛ و زین پیش اشاره کردیم که فضیلتی بزرگ محسوب می‌شود.

عزلت در همین معنا، در شماری از روایات ما بشدّت مورد مدح واقع شده؛ از آنجمله امام کاظم علیه السلام در حدیثی به هشام بن حکم می‌فرماید: [۱۲۹۲] «يَا هِشَامُ! الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ علامةٌ عَلَى قُوَّةِ الْعَقْلِ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِبِينَ فِيهَا وَرَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ أُنَيْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ»^۱: «ای هشام! توان داشتن بر تحمل تنهائی علامت قوی بودن عقل است، ازینرو کسی که از قوّه تعقل الهی برخوردار باشد، از اهل دنیا و علاقمندان به آن گوشه می‌گیرد و به آنچه نزد خداست رغبت می‌یابد، در این حال خداوند در وحشت انیس او و در تنهائی همراه او خواهد بود».

آنچه در این میان بسیار مهم است، آنکه کسانی که به این فضیلت دست می‌یابند، باید توجّه نمایند که آن را در امور بی‌فائده‌ای که از نظر فردی و اجتماعی فائده‌ای از پی نخواهد داشت، مصرف نکنند. نیز در آن حالت به بطالت نپردازند، و همواره در نظر داشته باشند که فرصتها همچون ابر در گذرند. از اینرو اگر با دست یافتن به این نعمت آن را بیهوده رها کرده از آن بهره‌ای نبرند، مورد نقيمت الهی واقع شده از مصادیق کسانی خواهند بود که بدینگونه مورد بازخواست قرار می‌گیرند: ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۲: «که در آن روز شما را از نعمتهای دنیوی بازخواست می‌کنند».

صد افسوس که ما کسانی را می‌شناسیم، که از این نعمت والا بهره‌مند شده‌اند، اما از آن استفاده‌ای شایان نبرده‌اند؛ چه آن را در راهی بی‌فائده و یا کم فائده به کار گرفته، از باب

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۱۱.

۲. التکاثر، ۸.

نمونه به تألیف آثاری که سودی برای جامعه از پی نخواهد داشت مشغول شده، و یا کتب و مقالاتی پدید آورده‌اند که در زوایای کتابخانه‌ها بی‌استفاده رها شده است. بدتر آنکه گاه چیزی بر قلم رانده‌اند، که مایهٔ ضرر زدن به شریعت بوده غضب الهی را به همراه خواهد آورد!

نکتهٔ دوم

ألفت / انس‌گیری نیز همچون عزلت، در چند معنای مختلف به کار رفته است. در آن شمار می‌توان به همراهی با مردم با اخلاقی خوب، روی خوش و مراعات رسوم و آداب اجتماعی، اشاره کرد. روایات ما در زمینهٔ لزوم رعایت اینگونه امور، بسیار زیاد بوده ثوابهای عظیمی بر این مطلب برشمرده است. شماری از این روایات را جناب شیخ کلینی رحمه الله نقل می‌نماید؛ از آنجمله است:

[۱۲۹۳] عَنِ الْإِمَامِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»^۱؛

امام باقر عليه السلام فرمودند: «کاملترین مؤمنان از نظر ایمان، کسی است که در میان آنان بهترین خلق و خوی را داشته باشد».

[۱۲۹۴] عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ! - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا يُوضَعُ فِي

مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ»^۲؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «در روز قیامت، هیچ چیزی برتر از خوش خلقی در کفهٔ ترازوی کسی نهاده نمی‌شود».

[۱۲۹۵] عَنِ الْإِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ صَاحِبَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ لَهُ مِثْلُ

أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ»^۳؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۹.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۹۹.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۰۰.

پیامبر اکرم علیه السلام فرمودند: «کسی که خوش خلق باشد، ثوابی مانند ثواب روزه‌داری که شب را به عبادت بگذراند، خواهد داشت».

[۱۲۹۶] عَنْ إِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا بَنِي الْمُطَّلِبِ إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَالْقُوهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْبَشْرِ»^۱؛

پیامبر اکرم علیه السلام فرمودند: «ای فرزندان عبدالمطلب! شما نمی‌توانید با اموال خود همه مردم را دوستدار خود گردانید، از اینرو با آنان با روی باز و چهره شاد برخورد کنید». گاه نیز انس و الفت در معنائی خاصتر از این معنا، یعنی برادری به کار می‌رود؛ روایات ما در این رابطه نیز بسیار زیاد است:

[۱۲۹۷] قَالَ إِمَامُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ بَنُو آبٍ وَأُمٍّ، وَإِذَا ضَرَبَ عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ عِرْقٌ سَهَرَ لَهُ الْآخَرُونَ»^۲؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «مؤمنان برادرند، فرزندان یک پدر و یک مادر، و چون یکی از آنان دردمند شود، دیگران برای او از شدت ناراحتی شب زنده‌داری می‌کنند».

[۱۲۹۸] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ، عَيْنُهُ وَدَلِيلُهُ، لَا يَخُونُهُ وَلَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَغْشَاهُ وَلَا يَعْدُهُ عِدَّةً فَيُخْلِفُهُ»^۳؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «مؤمن برادر مؤمن است، چشم او و راهنمای اوست، نه به او خیانت می‌کند و نه به او ظلم می‌کند و نه در معامله ناراستی می‌کند و نه به او وعده‌ای می‌دهد که از آن تخلف ورزد».

گاه نیز الفت بمعنای تلاش در رفع نیازمندی‌های دیگران و شادمان ساختن آنان، بکار رفته است. این معنا نیز در روایات ما بشدت به تأکید گرفته شده، بگونه‌ای که گذشته از

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۰۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۵.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۶.

ثوابهای بسیار آن، گویا آن را به نوعی واجب دانسته‌اند؛ در این زمینه به این حدیث شریف بنگرید:

[۱۲۹۹] رُوي عَنْهُمْ مُسْتَفِيضَةٌ: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۱: «هر کس که سرلوحه زندگی او اهتمام به امور مسلمانان نباشد، مسلمان نیست». گاه نیز همین کلمه بمعنای خاصتر، یعنی رعایت کردن قانون مواسات آمده است. روایات بسیاری در این زمینه وارد شده، همه آنها بر آن دلالت می‌کند که هر کس مراعات این قانون را بر عهده خویش نگیرد، شیعه حقیقی نبوده هنوز به کمال عقلانی خویش نرسیده است.

جای صد افسوس است که این قانون در میان شیعیان هرگز جاری نشده، نمی‌پندارم که تا زمان ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام نیز جریان یابد. از همین روست که ائمه هدی علیهم السلام از بیان آن برای مردم خودداری می‌فرمودند، و تنها در مواردی نادر که با اصرار سؤال‌کننده روبرو می‌شدند، به توضیحی کوتاه پیرامون آن می‌پرداختند. در این شمار می‌توان به روایت معلی بن خنیس اشاره کرد:

[۱۳۰۰] «قُلْتُ لَهُ: مَا حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ؟ قَالَ: سَبْعُ حُقُوقٍ وَاجِبَاتٍ مَا مِنْهُمْ حَقٌّ إِلَّا وَهُوَ عَلَيْهِ وَاجِبٌ، إِنْ ضَيَّعَ مِنْهَا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِ مِنْ نَصِيبٍ، قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَا هِيَ؟ فَقَالَ: يَا مُعَلِّي! إِنِّي عَلَيْكَ شَفِيقٌ، أَخَافُ أَنْ تُضَيِّعَ وَلَا تَحْفَظَ وَ تَعْلَمَ وَ لَا تَعْمَلُ!

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ!

قَالَ: أَيْسَرُ حَقٍّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ، وَ الْحَقُّ الثَّانِي أَنْ تُجَنَّبَ سَخَطَهُ وَ تَتَّبَعَ مَرْضَاتَهُ وَ تُطِيعَ أَمْرَهُ، وَ الْحَقُّ الثَّلَاثُ أَنْ تُعِينَهُ بِنَفْسِكَ وَ مَالِكَ وَ لِسَانِكَ وَ يَدِكَ وَ رِجْلِكَ، وَ الْحَقُّ الرَّابِعُ أَنْ تَكُونَ عَيْنَهُ وَ دَلِيلَهُ وَ مِرَاتَهُ، وَ الْحَقُّ الْخَامِسُ أَنْ

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۴.

لَا تَشْبَعُ وَ يَجُوعُ وَ لَا تَرَوِیْ وَ يَظْمَأُ وَ لَا تَلْبَسَ وَ يَعْرِیْ، وَ الْحَقُّ السَّادِسُ أَنْ يَكُونَ لَكَ خَادِمٌ وَ لَيْسَ لِأَخِيكَ خَادِمٌ فَوَاجِبٌ أَنْ تَبْعَثَ خَادِمَكَ فَيَغْسِلَ ثِيَابَهُ وَ يَصْنَعَ طَعَامَهُ وَ يُمَهِّدَ فِرَاشَهُ، وَ الْحَقُّ السَّابِعُ أَنْ تُبَرِّقَ قَسَمَهُ وَ تُجِيبَ دَعْوَتَهُ وَ تَعُودَ مَرِيضَهُ وَ تَشْهَدَ جِنَازَتَهُ وَ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ حَاجَةً تُبَادِرُهُ إِلَى قَضَائِهَا، وَ لَا تُلْجِئُهُ أَنْ يَسْأَلَكَهَا، وَ لَكِنْ تُبَادِرُهُ مُبَادَرَةً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلْتَ وَ لَا يَتَكَ بِوَلَايَتِهِ وَ وَلَا يَتُهُ بِوَلَايَتِكَ»^۱؛

معلى بن خنيس گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: حق مسلمان بر مسلمان چیست؟، فرمود: برای او هفت حق واجب است که همه آنها بر عهده برادرش واجب است، و اگر برخی از آنها را تباه و ضایع کند، از ولایت و اطاعت خدا بیرون رود، و خدا از او بهره (اطاعت و بندگی) ندارد.

عرض کردم: قربانت گردم! آنها چیست؟ فرمود: ای معلى! من بر تو نگرانم و می ترسم این حقوق را ضایع گذاری و مراعات نکنی و بدانی و عمل نمائی؛ عرض کردم: نیروئی جز از خدا نیست!.

فرمود: آسانترین آن حقوق اینست که آنچه برای خود دوست داری برای او هم دوست داشته باشی، و آنچه برای خود نپسندی بر او نیز نپسندی؛ و حق دوم آنکه از آنچه او را ناخرسند دارد دوری کنی، و خوشنودی او را پیروی نموده فرمانش بری؛

و حق سوم آنکه با جان و مال و زبان و دست و پای خویش او را یاری کنی؛
و حق چهارم آنکه چشم و راهنما و آئینه او باشی؛
و حق پنجم آنکه تو سیر نباشی و او گرسنه، یا سیرآب باشی و او تشنه، یا پوشیده باشی و او برهنه؛

و حق ششم آنکه اگر تو خدمتگزار داری و برادرت ندارد، واجب است خدمتگزارت

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۹.

را بفرستی که جامه‌هایش را بشوید، و غذایش را درست کند، و بسترش را مرتب نماید؛ و حقّ هفتم آنکه سوگندش را تصدیق کنی و دعوتش را بپذیری، و در بیماریش از او عیادت کنی و بر جنازه‌اش حاضر شوی، و چون بدانی حاجتی دارد در انجام آن سبقت‌گیری و او را مجبور نسازی که از تو بخواهد، بلکه خودت پیشدستی کنی.

چون چنین کردی، دوستی خود را بدوستی او پیوسته‌ئی، و دوستی او را بدوستی خود پیوند داده‌ای.»

این روایات، بگونه‌ای زیاد است که شیخ کلینی رحمه‌الله تنها شانزده عدد از آنها را در یک باب گردآورده؛ گذشته از آنکه بیش از یک‌صد روایت در این زمینه در دیگر بابهای «کافی» نقل شده است.

مردم این روزگار اما، چه عالم و چه جاهل، چه متقی و چه غیر متقی، در مراعات این قانون تسامح ورزیده آن را در شمار مستحبات قرار داده‌اند.

همین اصلاح‌گاه در معنای قانون ایثار بکار رفته است. منظور از این قانون آنست، که آدمی دیگران را در داشته‌های خود بر خویشان مقدم دارد، و نخست به رفع حوائج آنان پرداخته زان پس به آنچه خود بدان نیازمند است، پردازد. این قانون هر چند واجب نبوده در شمار مستحبات است، اما ایمان کامل و تشیع کامل تنها در پرتو آن بدست می‌آید. این مطلب از شماری از آیات و روایات ما بخوبی استفاده می‌شود:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾^۱: «و کسانی که پیش از آمدن مهاجران در دیار خود بوده‌اند و ایمان آورده‌اند، آنهایی را که به سویشان مهاجرت کرده‌اند دوست می‌دارند. و از آنچه مهاجران را داده می‌شود در دل احساس حسد نمی‌کنند، و دیگران را بر خویش ترجیح می‌دهند هر چند خود نیازمند باشند»؛

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا^۱» «و طعام را در حالی که خود دوستش دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند * جز این نیست که شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و از شما نه پاداشی می‌خواهیم نه سپاسی».

به این حدیث شریف نیز بنگرید:

[۱۳۰۱] عن أبان بن تغلب قال: كنت أطوف مع أبي عبد الله عليه السلام فعرض لي رجل من أصحابنا كان سألني الذهاب معه في حاجة؛ فأشار إليّ، فكرهت أن أدع أبا عبد الله عليه السلام وأذهب إليه. فبينما أنا أطوف إذ أشار إليّ أيضاً فرآه أبو عبد الله عليه السلام فقال: يا أبان! إياك يريد هذا؟ قلت: نعم! قال: فمن هو؟ قلت: رجل من أصحابنا، قال: هو على مثل ما أنت عليه؟ قلت: نعم! قال: فاذهب إليه، قلت: فأقطع الطواف؟ قال: نعم! قلت: وإن كان طواف الفريضة؟ قال: نعم! قال: فذهبت معه، ثم دخلت عليه بعد فسأته، فقلت: أخبرني عن حقّ المؤمن على المؤمن؟ فقال: يا أبان! دعه لا ترده! قلت: بلى جعلت فداك! فلم أزل أردد عليه، فقال: يا أبان! تقاسمه شطر مالك، ثم نظرت إليّ فرأيت ما دخلني، فقال: يا أبان! أما تعلم أنّ الله - عزّ وجلّ! - قد ذكر المؤثرين على أنفسهم؟ قلت: بلى جعلت فداك! فقال: أمّا إذا أنت قاسمته فلم تؤثر بعد إنّما أنت و هو سواء إنّما تؤثره إذا أنت أعطيته من النصف الآخر^۲؛

آبان بن تغلب گوید: با امام صادق عليه السلام طواف می‌کردم. در اینحال یکی از یاران ما به من برخورد و درخواست کرد همراه او بدنبال حاجتی که داشت، روانه شوم. آن مرد به من اشاره کرد، اما من کراحت داشتم که امام صادق عليه السلام را رها کنم و به همراه او بروم. باز در میان طواف او بمن اشاره کرد، و امام صادق اشاره او را دید، از اینرو بمن فرمود: آئی آبان! این مرد تو را می‌خواند؟ عرض کردم: آری!، فرمود: او کیست؟، گفتم: یکی از یاران ماست، فرمود:

۱. الله، ۸ - ۹.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۷۱.

او مذهب و عقیده‌اش همچون توست؟، عرض کردم: بله!، فرمود: نزدش برو. عرض کردم: طوافم را بشکنم؟، فرمودند: آری!، گفتم: اگرچه طواف واجب باشد؟، فرمودند: آری!.

آبان گوید: همراه او رفتم. سپس خدمت آن حضرت رسیدم و پرسیدم: مرا نسبت به حق مؤمن بر مؤمن آگاه فرمائید، فرمودند: ای آبان! این موضوع را رها کن و طلب مکن، عرض کردم: چرا فدایت شوم؟. پس از آن همواره این سؤال را تکرار و بر آن اصرار کردم، تا آن حضرت فرمودند: ای آبان! نیم مالت را باید به او بدهی، سپس بمن نگریستند و چون دیدند که چه حالتی بمن دست داده است، فرمودند: ای آبان! مگر نمیدانی که خدای -عزّ وجلّ- کسانی را که دیگران را بر خود ترجیح داده‌اند یاد فرموده؟، عرض کردم: بله قربانت گردم! فرمود: بدان که چون تو نیمی از مالت را باو بدهی، او را بر خود ترجیح نداده‌ای، بلکه تو و او برابر شده‌اید، ترجیح او بر تو زمانی است که از نصف دیگر باو بدهی!.

شاید کسانی بر آن روند که قانون مواسات و قانون ایثار، هیچ مؤیدی در شریعت نداشته دلیلی بر آن دلالت نمی‌کند؛ ما امّا برآنیم که اگر ایمان حقیقی در جان کسی نشیند، قلب او خود بر صحت این دو قانون دلالت می‌نماید: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِن تَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزَالُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾^۱: «اعراب بادیه‌نشین گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، بگوئید که تسلیم شده‌ایم، و هنوز ایمان در دلهایتان داخل نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید از ثواب اعمال شما کاسته نمی‌شود، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است * مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده‌اند و دیگر شک نکرده‌اند، و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد کرده‌اند. اینان راستگویانند».

این وعده‌ای است که خداوند آن را طرح نموده، و در بسیاری از آیات قرآن بر آن تأکید ورزیده است. آری! اگر ایمان در قلب کسی خانه‌گزیند، می‌تواند به مقتضای این دو قانون عمل نماید.

نکته سوم

اخلاق پژوهان در این مبحث به اشتباهی بزرگ دچار شده‌اند؛ چه گمان کرده‌اند که دو فضیلت عزلت و الفت / گوشه‌گیری و انس داشتن با مردم، در تضاد بوده از اینرو نمی‌تواند در یک نفر بصورت همزمان پدید آید؛ بلکه اگر هریک از ایندو در نفس کسی راسخ شد، آن دیگری را از دست خواهد داد. اینان، تضادّ میان این دو فضیلت را، همچون تضادّ میان فضائل و رذائل دانسته، چون نتوانسته‌اند میان ایندو جمع نمایند، به سخنان بی‌سرانجامی دچار شده‌اند. گاه یکی را بر دیگری ترجیح داده، و گاه روایات مربوط به فضیلت هریک را ذکر و در مقام جمع میان آن روایات برآمده‌اند. در مرتبه آخر نیز به تبعیّت از غزالی در «إحیاء علوم الدّین»، تفاوت افراد، زمانها و مکانها را در این زمینه راه خلاصی دانسته، بر آن رفته‌اند که کسی که به مقام الفت رسد، بهتر است عزلت‌گزیند؛ اما کسی که هنوز به آن مقام نرسیده، بهتر است تا همچنان در میان مردم بوده با آنان معاشرت نماید. در اینجا آنان متوجّه اشکالی دیگر شده‌اند، و آن اینکه: پیامبران علیهم‌السلام با آنکه به برترین مراتب مقام انس و الفت رسیده بوده‌اند، اما هرگز تن به عزلت نمی‌داده‌اند و باز در میان جامعه به سر می‌برده‌اند.

پس از این اشکال، آنان بر این رفته‌اند که جمع میان الفت و عزلت تنها برای پیامبران ممکن است، و دیگران نمی‌توانند ایندو فضیلت را همزمان در وجود خود جمع کنند. این گزیده‌ای کوتاه از سخن آنان در این میدان بود. خواننده ارجمند با توجّه به آنچه پیش از این گفتیم، خود می‌تواند نادرستی سخن اینان را دریافته پاسخ آن را ارائه نماید. سرّ این مطلب نیز در آنست، که اینان چون از نخست بنای مطلب خویش را بر پایه‌ای

غلط نهاده‌اند، راه را به خطا رفته هرچه پیشتر رفته‌اند، بیشتر از سخن صحیح فاصله گرفته‌اند! از آنجاکه ما از ابتدای این کتاب، مبنای خود را به بررسی علم اخلاق اسلامی بر پایه قرآن و حدیث نهاده به بررسی سخنان اخلاق‌پژوهان پرداخته‌ایم، در اینجا نیز بدون آنکه به بررسی این سخنان بپردازیم، تنها به یک نکته اخلاقی دیگر توجه می‌دهیم؛ و آن اینکه توجیه سخن غلط و تنظیم ظاهری صحیح و پیراسته برای آن، از بزرگترین مشکلاتی است که دانشمندان هر رشته علمی بدان مبتلا می‌شوند. ما خواننده سالک کوی کمال را از فروافتادن در این بیابان تاریک بر حذر داشته، به صراحت او را آگاه می‌سازیم که موجه ساختن مبنای غلط، در شمار مصادیق این آیه شریفه قرار دارد: ﴿أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱: «آیا آن کس که مرده بود و ما زنده‌اش ساختیم و نوری فراراهش داشتیم تا بدان در میان مردم راه خود را بیابد، همانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون شدن را نمی‌داند؟ اعمال کافران، در نظرشان اینچنین آراسته گردیده است».

این حالت، گاه از جهل مرکب پدید می‌آید. جاهلانی که به این گونه از نادانی مبتلایند، در شمار کسانی هستند که هیچ بهره‌ای از تلاش علمی و عملی خود نبرده به زیانکاری مبتلا می‌شوند: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۲: «بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ * آنهایی که کوشششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند».

قرآن کریم بوضوح دلالت می‌فرماید که اینان، در آخرت در شمار زیانکاران خواهند بود: ﴿الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ * أُولَئِكَ لَمْ

۱. الأنعام، ۱۲۲.

۲. الکهف، ۱۰۳ - ۱۰۴.

يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ * لَا جَزَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخُسِرُونَ^۱: «آنان که مردم را از راه خدا باز می‌دارند و راه خدا را منحرف می‌خواهند و به آخرت ایمان ندارند * اینان نمی‌توانند در روی زمین از خدای بگریزند و جز او هیچ یآوری ندارند، عذابشان مضاعف می‌شود. نه توان شنیدن داشته‌اند و نه توان دیدن * اینان به خویشتن زیان رسانیدند و آنچه را که به دروغ خدا می‌خواندند از دست داده‌اند * به ناچار در آخرت زیانکارترند».

صحیح نمایاندن سخن غلط، گاه نیز از لجاجت و تکبر علمی و تعصبات قومی ریشه می‌گیرد. مقام، قدرت، رتبه اجتماعی و عواملی اینگونه نیز، در این میانه نقشی بسزا خواهند داشت. این مطلب نیز در قرآن کریم یاد شده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ^۲﴾: «ما هیچ بیم‌دهنده‌ای به قریه‌ای نفرستادیم، جز آنکه توانگران عیاشش گفتند: ما به آنچه شما را بدان فرستاده‌اند ایمان نمی‌آوریم».

نیز گاه از نهادن پایه‌ای غلط و اصرار بر آن، پدید می‌آید؛ چه گاه سخنی به خطا می‌رود و پایه‌ای برای عقیده‌ای قرار می‌گیرد، که دیگر کسان حفظ آن عقیده را لازم شمرده به تثبیت آن سخن خطا می‌پردازند. دانشمندان اهل سنت معمولاً بر همین روش رفته خطای نخستین خود در مسأله امامت را توجیه می‌کنند. خطر این مطلب از خطر آنچه پیش از این گذشت، بمراتب بیشتر است؛ و کسی که دست به چنین توجیهاتی ببرد، بدون تردید مصداق این آیه شریفه خواهد بود: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ^۳﴾:

۱. هود، ۱۹ - ۲۲.

۲. سبأ، ۳۴.

۳. الجاثیه، ۲۳.

«آیا آن کس را که هوسش را چون خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد دیده‌ای؟».

در این زمینه سخن بسیار است، که گذشته از کتب کلامی شیعه، ما به گوشه‌هایی از آن در پایان تحریر عربی کتاب حاضر اشاره کرده‌ایم.

چند روایت درباره

عزالت و گوشه‌گزینی

[۱۳۰۲] عَنِ الصَّادِقِ (ع) قَالَ: «إِنْ قَدَرْتُمْ أَنْ لَا تُعْرِفُوا فافْعَلُوا، وَ مَا عَلَيْكَ إِنْ لَمْ يَثْنِ عَلَيْكَ النَّاسُ، وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ تَكُونَ مَذْمُومًا عِنْدَ النَّاسِ إِذَا كُنْتَ عِنْدَ اللَّهِ مَحْمُودًا»^۱؛
امام صادق (ع) فرمودند: «اگر می‌توانید کاری کنید که اصلاً شناخته نشوید، چنان کنید. برای تو ضرری ندارد اگر مردمان مدحت نگویند، و نیز برایت ضرر ندارد اگر وقتی نزد خداوند پسندیده هستی مردمان مذمت کنند».

[۱۳۰۳] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) : «أَيُّهَا النَّاسُ! طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ، وَأَكَلَ كَسْرَتَهُ، وَبَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ، وَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ»^۲؛
امیرمؤمنان (ع) فرمودند: «ای مردم! خوشا به حال کسی که در خانه خود بنشیند و نان خشک خود را بخورد و بر گناهش گریه کند و از خود در رنج باشد و مردم از دست او راحت باشند».

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۰۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۰۹.

[۱۳۰۴] عن جعفر عن أبيه عليه السلام قال: قال النبي ﷺ: «ثَلَاثُ مُنْجِيَاتٍ، تَكْفُّ لِسَانَكَ وَتَبْكِي عَلَى خَطِيئَتِكَ وَتَلْزَمُ بَيْتَكَ»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «سه چیز نجات بخش است: آنکه زبانت را نگاه داری، و بر گناهت بگریی، و در خانه خود بنشینی و ملازم آن باشی».

[۱۳۰۵] عن علي عليه السلام قال: قال عيسى بن مريم: طُوبَى لِمَنْ كَانَ صُمُتُهُ فِكْرًا وَنَظَرُهُ عِبْرًا وَوَسِعَهُ بَيْتُهُ وَبَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَسَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ»^۲؛

حضرت عیسی ﷺ فرمودند: «خوشا به حال کسی که سکوتش تفکر، و نگاهش عبرت باشد، خانه‌اش او را در برگیرد، و بر گناهش بگیرد و مردم از زبانش در امان باشند».

[۱۳۰۶] عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: قَالَ عليه السلام: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَكُونُ الْعَافِيَةُ فِيهِ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ، تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي اعْتِزَالِ النَّاسِ وَوَاحِدَةٌ فِي الصَّمْتِ»^۳؛

به روایت علی بن مهزیار امام عسکری ﷺ فرمودند: «زمانی بر مردم خواهد آمد، که سلامتی در آن بر ده جزء خواهد بود، نه جزء از آن ده جزء در کناره‌گیری از مردم، و یک جزء دیگر در سکوت خواهد بود».

[۱۳۰۷] قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام: «مَنْ آتَسَ بِاللَّهِ اسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ»^۴؛

امام عسکری ﷺ فرمودند: «هرکس به خداوند متعال انس گرفت، از مردم وحشت و دوری می‌کند».

[۱۳۰۸] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْغُزْلَةُ عِبَادَةٌ»^۵؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «عزلت از مردم عبادت است».

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۰۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۰۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۱۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۱۰.

۵. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۱۸۳.

[۱۳۰۹] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي غُرْرِ الْحَكَمِ:

«الْعَزَلَةُ أَفْضَلُ شَيْمٍ الْأَكْيَاسِ؛

إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ يُؤَنِّسُكَ بِخَلْقِهِ وَ يُوحِشُكَ مِنْ ذِكْرِهِ فَقَدْ أَبْغَضَكَ؛

فِي اعْتِزَالِ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا جَمَاعُ الصَّلَاحِ؛

كَيْفَ يَأْنَسُ بِاللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَوْحِشُ مِنَ الْخَلْقِ؟!؛

مَنْ عَرَفَ النَّاسَ تَفَرَّدَ؛

مُلَازِمَةُ الْخَلْوَةِ دَابُّ الصُّلَحَاءِ؛

السَّلَامَةُ فِي التَّفَرُّدِ؛

إِنَّ فِي الْخُمُولِ لِرَاحَةً؛

سَلَامَةُ الدِّينِ فِي اعْتِزَالِ النَّاسِ»؛

بنابر آنچه در «غُرر الحکم» آمده، امیرمؤمنان عليه السلام فرمودند:

«عزلت برترین خلق زیرکان است؛

چون دیدی که خداوند تو را به خلقش انس می‌دهد و از یاد خود دور می‌دارد، این

علامت آنست که او بر تو غضب کرده است؛

در کناره‌گیری از دنیاطلبان، همه‌ی درستی نهفته است؛

چگونه کسی که از مردم وحشت و دوری نمی‌کند، به خداوند انس گرفته است؟!؛

هرکس مردم را شناخت، از آنان منزوی شد؛

خلوت‌گزینی روش صالحان است؛

سلامتی و دوری از گناهان در خلوت‌گزینی است؛

در گم‌نامی آسایش نهفته است؛

سالم ماندن دین انسان، در دوری از مردم است».

چند روایت در مذمت عزلت

[۱۳۱۰] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «وَالرَّمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ»؛

«پس همراه این گروه میانه بوده از سواد اعظم پیروی کنید، زیرا دست خدای بر سر این جماعت است؛ و بر حذر باشید از مخالفت و جدائی زیرا تنها و یکسو شده از مردم دچار شیطان است، چنانکه تنها مانده از گوسفند طعمه گرگ می‌باشد»^۱.

[۱۳۱۱] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «فَايَاكُمْ وَالتُّلُونِ فِي دِينِ اللَّهِ، فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكْرَهُونَ مِنَ الْحَقِّ خَيْرٌ مِنْ فُرْقَةٍ فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ، وَإِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ! لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفُرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَىٰ وَ لَا مِمَّنْ بَقِيَ»؛

«پس از دورنگی و دوروئی در دین خدا بپرهیزید، زیرا اجتماع در آنچه حق است و آن را میل ندارید بهتر است از تفرقه و جدائی در آنچه باطل است و آن را دوست می‌دارید، و خداوند سبحان بر اثر تفرقه و جدائی به هیچکس از گذشتگان و باقی ماندگان خیر و نیکوئی عطا نفرموده»^۲.

۱. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام ذیل خطبه ۱۲۷ ج ۱ ص ۳۸۵.

۲. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام ذیل خطبه ۱۵۶ ج ۱ ص ۵۶۷.

سخن پایانی

در اینجا، تمامی این کتاب - و ستایش خدایراست - به پایان رسید. ما به فضل خداوند امید می‌بریم، که توفیقمان دهد تا آنچه در ابتدای کتاب وعده دادیم را، اجابت کرده مباحث مربوط به «اخلاقیات» را نیز در ادامه این کتاب به تحریر آوریم. مجموعه مباحث «اخلاقیات» شامل بیان واجبات، محرمات، مستحبات، آداب و رسوم اسلامی و بویژه مجلّدی پیرامون اسرار عبادات گوناگون، خواهد بود.

* * *

اکنون که آخرین سطرهای این کتاب را می‌نگارم، عصر عاشورای سال ۱۴۱۶ قمری است. من دست به سوی رحمت خداوند متعال دراز می‌کنم، و به درگاه بلندش تضرّع می‌نمایم، که بحقّ سید شهیدان همه تاریخ حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)، فرزند بزرگوارش، برادر نامورش و خواهر کرامندش، زحمتی که در تدوین این کتاب رفته را پذیرفته، آن را مایه منفعت مردم قرار دهد؛ و ما را به تحریر بقیه مباحث موفق دارد.

ای سید شهیدان و مظلومان اسلام، سلام من الرحمن نحو جنابکم؛ شما ارادت من به آستان رفیع خویش را می‌شناسید، و آگاهید که این ارادت و علاقه با گوشت و خون من

عجین شده است؛ خدای را بر این نعمت بزرگ سپاس می‌گوییم که این مایهٔ فخر را به ما ارزانی داشت، شما را نیز به حقّ مادر معصومتان علیها السلام قسم می‌دهم، که این دستمایهٔ اندک و ناچیز را از این بنده پذیرا باشید!.

و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی خیر خلقه محمّد و آله أجمعین
و اللّعن علی أعدائهم إلى یوم الدّین

محرم الحرام سال ۱۴۱۶ هجری قمری
حسین مظاهری - عَفِی عَنْهُ -

نمايه

آيات شريفه

الفاتحة

٢٨.....	الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.....	٢
١٥٠، ١٤٩، ١٢٩، ١٢٧.....	إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.....	٥
٢٩٨.....	اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.....	٦
٤٥٠.....	اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ... أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.....	٧-٦

البقرة

٣٩٢، ٣٨٤.....	الم * ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.....	٢-١
١٥٤.....	هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ.....	٣-٢
٤٣٣ - ٤٣٢.....	وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ ... صُمُّ بُكْمٌ عُمًى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ.....	١٨-١١
٢٦١.....	صُمُّ بُكْمٌ عُمًى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ.....	١٨
٢٦٨، ٢٥٤، ٨١.....	وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ.....	٤٥
٢٢٨.....	وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً.....	٥٥
٢٢٩، ١٩.....	ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْد مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.....	٥٦
٤٤١.....	بُسْمًا اسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَن يَكُفِّرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا.....	٩٠

- ۱۰۲ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ ۸۵
- ۱۰۵ وَ اللَّهُ يَخْتِصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ ۳۰۶
- ۱۰۶ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا ۷۵
- ۱۱۲ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ ۴۵
- ۱۲۰ وَ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۳۶۷
- ۱۲۴ وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ ... ۱۵۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۴۰۹
- ۱۲۷-۱۲۹ وَ إِذِ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ ... وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۳۳۴
- ۱۳۰-۱۳۱ وَ مَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ ... قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۴۵، ۲۱۹
- ۱۳۸ صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً ۱۴۳
- ۱۴۳ وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ۱۵۳، ۴۱۰
- ۱۵۲ فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونَ ۱۹
- ۱۵۳ وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۷۷
- ۱۵۵ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ ۲۷۷
- ۱۵۵-۱۵۷ وَ لَتَبْلُوَنَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ ... وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۷۷، ۲۱۲-۲۱۳، ۲۳۵، ۳۵۶-۳۵۷
- ۱۵۶-۱۵۷ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ ... وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۲۴۷
- ۱۵۹ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ ... ۳۹۹
- ۱۶۵ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ ۴۴۱
- ۱۷۱ ضُمَّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۲۶۱
- ۱۷۲ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ ۲۰
- ۱۷۷ وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا ۲۱۳
- ۱۸۶ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ ۵۲، ۵۵، ۲۴۱، ۲۸۶، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۲۵، ۳۲۷
- ۱۹۵ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۴۷۰
- ۲۰۱ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ ۳۳۴

۲۰۴-۲۰۶	وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ ... وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ.....	۲۵۴
۲۰۷	وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ.....	۴۲
۲۱۴	أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ.....	۳۲۰
۲۱۶	وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ.....	۳۰
۲۱۹	وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ.....	۴۷۰
۲۴۲	كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.....	۳۹۶
۲۴۳	وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْكُرُونَ.....	۲۰
۲۵۶	فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى.....	۸۵
۲۵۷	اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ..... ۵۶، ۱۵۷، ۱۹۵، ۲۹۸، ۳۶۲، ۳۶۴، ۴۲۸	
۲۵۸	قَبِضَتْ الَّتِي كَفَرَتْ.....	۲۵۵
۲۶۰	أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قُلْ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِّطَمَئِنَّ قَلْبِي.....	۱۵۱
۲۶۵	وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ.....	۱۰۲
۲۶۸	الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا.....	۱۲۹
۲۷۵	الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ.....	۱۹۰
۲۸۳	وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ.....	۲۷۶

آل عمران

۷	هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ.....	۴۳۱
۷	وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ.....	۳۹۷
۲۶	قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ..... ۴۴، ۷۷، ۹۳	
۲۸	لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ..... ۴۵۶-۴۵۷	
۳۱	قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ.....	۴۱۳
۴۹	أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ.....	۱۵۳

٨٥	وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ.....	٨٣
١٠٣	كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.....	٣٩٦
١١٨	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ.....	٣٦٨، ٣١٧، ٤٥٧
١٣٧	فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ.....	٤٤٠
١٣٨	هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ.....	٣٩٦
١٤٨-١٤٦	وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ ... وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.....	٢١٣
١٥٩	وَ شَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ.....	٩٢
١٧٣	حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.....	٩١
١٩١	الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ.....	٦٣

النِّسَاء

٩	وَ يُخَشَّ الَّذِينَ آوَوْا تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ.....	٣١٣
١٠	إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا.....	٣١١
١٩	فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا.....	٣٠٥
٢٥	مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَ لَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ.....	٢٧٢
٤١	فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا.....	٤٢٧
٤٣	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ.....	١٥٠، ١٦٤
٥٤	أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.....	٤٢٥
٥٦	كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ.....	٣٦٦
٥٩	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.....	٤٢٦
٦٠	يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخَاكُمُ إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ.....	١٩٧
٦٤	وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ.....	٢٤١، ٣٢٩
٦٥	فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ.....	٤٦، ٤٨، ٤٩، ٤٠٨، ٤١٤

۶۹	وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ..... ۸۶
۷۶	وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ..... ۱۹۷
۸۳	وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ ... ۴۰۷، ۲۳
۹۸-۹۷	إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُهُمُ الْمَلَائِكَةُ ... وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا..... ۴۳۶
۱۲۵	وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ..... ۴۶
۱۳۵	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ..... ۴۴۸، ۲۷۶
۱۳۷	إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ كَفَرُوا..... ۴۴۲
۱۴۳	مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ..... ۲۵۳
۱۴۷	مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنَّ شَكَرْتُمْ..... ۱۹
۱۵۱-۱۵۰	إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ ... وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا..... ۴۳۲

المائدة

۳	الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا..... ۲۲، ۲۴
۳	وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا..... ۲۴
۳	الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ .. ۳۷۶، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۳۸
۵	مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ..... ۲۷۲
۱۵	قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ..... ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۰
۱۶-۱۵	قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ... وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۲۳، ۴۲، ۳۷۹، ۳۹۴
۱۶	يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ..... ۳۸۲، ۳۸۴
۲۷	إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ..... ۸۲، ۱۹۱، ۳۰۸
۳۵	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ..... ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۴۱، ۳۲۹، ۴۱۶
۴۴	وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ..... ۲۹۶ - ۲۹۷
۵۱	وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ..... ۳۰۸

٥٥	إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ..... ١٥٣، ٢١٨، ٢٢٦
٦٠	وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَاةَ وَالْحَنَازِيرَ..... ١٩٠
٦٧	يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ..... ٢٤، ٢٤، ٣٠٨، ٤٠٢
٨٣-٨٤	وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ ... رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ..... ٢١٤
١١٧	وَكَنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ..... ١٥٣، ٢١٩، ٤١٠
١١٩	رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ..... ٤٣
١٩٠	رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ..... ٤٠

الأنعام

١٤	قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ..... ١٢١، ٩٤
١٧	وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ..... ٩٤
١٧-١٨	وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ... وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ..... ١٢١
٤٠	أَغْيَرَ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ ضَادِقِينَ..... ٣١٦
٤٢	وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَآخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ..... ٣٢٠
٥٤	وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ..... ٣٩٣
٥٩	وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ..... ٣٨٠، ٣٧٧
٦٣-٦٤	قُلْ مَنْ يَنْجِيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ... ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ..... ٣١٦
٧٠	وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَتَهْوًى وَغَرَّتُهُمُ الدُّنْيَا..... ١٧٧، ١٨٧
٧٥	وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ..... ١٥٨
٧٩	إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ..... ١٣٧
٨٢	الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ..... ٤٤٢
٨١-٨٢	فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا..... ٦٠، ٢٩٩
١٠٤	قَدْ جَاءَكُمْ بَضَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا..... ٣٩٣

۱۱۲	وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ..... ۱۹۶
۱۲۲	أَوْ مَنْ كَانَ مِثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ..... ۴۸۸
۱۲۵	فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ..... ۱۷۸، ۳۵۳
۱۵۳	وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ..... ۳۹۲ - ۳۹۳، ۴۵۰

الأعراف

۱۷-۱۶	قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدَهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ ۳۰۱ - ۳۰۲
۱۷	وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ..... ۲۰
۳۲-۳۱	يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ ... وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ..... ۴۵۴
۵۵	ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً..... ۲۸۸
۵۶	إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ..... ۳۰۶
۵۸	وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يُخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا..... ۱۷۹
۸۵	وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا..... ۴۵۸
۹۴	وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ..... ۲۶، ۳۲۱، ۳۵۱
۹۶	وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ... ۱۰۲، ۲۹۹
۱۴۳	وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا..... ۲۲۷
۱۴۳	فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا..... ۱۵۸
۱۵۵	رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِّنْ قَبْلِ وَ إِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا..... ۲۲۹
۱۷۶	فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ..... ۱۸۹، ۳۰۶
۱۷۹	وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ..... ۱۸۶، ۳۵۱، ۳۵۴، ۴۳۵
۱۷۹	أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ..... ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۶۱
۱۸۰	اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى..... ۴۱۷
۱۸۲	وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ..... ۳۵۷

الأنفال

٢	إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ..... ١٤١
١٠-٩	إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ ... إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٩٢
١٢-٩	إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ ... وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ١١١
١٧	وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى..... ١٦٠
٢٢	إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ..... ١٩٠، ٢٤١، ٢٤٤، ٣٦٥
٢٤	إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ ٩٦، ١٠٣، ١٤٨، ١٦٨، ٢٢٥، ٢٩٣، ٣٨٤
٢٤	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ..... ٣٩٣
٢٥	وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً ٢٦٥
٢٦	وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ..... ٢٢
٢٨	إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ ٣٣٦
٢٩	إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا..... ١٠٣
٣٢	وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ ٢١٥، ٢٣٩
٦٠	وَ اعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ... ١٢٩
٦١	وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ..... ٩٢
٦٢-٦٤	وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ ... وَ مَنْ أَتْبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ..... ١٢١

التوبة

٥	فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ... فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ..... ٨٤
٥٤	وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَى وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَارِهُونَ..... ١٦٤
٧١	وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... ٨٤
٧٢	وَ عَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا..... ٤٠

۱۰۰	وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ ۚ ۴۰، ۲۳۲ - ۲۳۳
۱۰۳	خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً..... ۲۶۹
۱۰۴	إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ..... ۳۳۸ - ۳۳۹
۱۱۰	لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ..... ۳۶۰
۱۱۱	إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ..... ۱۴۸
۱۲۹	فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ..... ۹۵

یونس

۱۰	وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ..... ۲۸
۱۵	قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّكَ بَقْرَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ..... ۲۳، ۴۳۳
۲۳	يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ... ۳۱۳
۳۲	فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ..... ۱۹۹، ۴۲۹
۵۷	قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ..... ۳۵۸، ۳۹۰، ۴۲۲
۶۲	أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ..... ۵۹، ۶۴، ۱۰۸، ۱۹۹، ۲۹۶، ۲۹۹
۷۱	فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ۱۰۳، ۱۰۷
۸۸	وَ قَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ..... ۳۲۳
۸۹	قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا..... ۳۲۳
۱۰۶-۱۰۷	وَ لَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ ... وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ..... ۱۲۲
۱۰۷	وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ .. ۹۳

هود

۳	وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَنِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا..... ۳۲۸
۱۹-۲۲	الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ ... لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخِسُونَ..... ۴۸۸ - ۴۸۹

٤٦	فَلَا تَسْتَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ..... ٣٣٦
٥٢	وَايَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً..... ٣٢٨
٥٦	إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبَّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا..... ١٢٢، ١١٢
١٢٣	وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ..... ٩٤

يوسف

٣٣	وَالَا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ..... ٥٣، ٣٦٤
٤٢	وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا ادْخُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَانْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذَكَرَ رَبَّهُ فَلَبِثَ ١٢٢، ١٢٤
٥٣	إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي..... ٣٦١
٦٨-٦٧	وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ ... عَنْهُمْ مِّنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ..... ١٢٢
٦٨	إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ..... ١٢٣، ١٢٤
٨٧	وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَنفَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ..... ٣٤٦
٩٠	إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ..... ٢١٤
٩٢	لَا تَتْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ..... ٢٣٦، ٢٣٧
٩٨	سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي..... ٣٤٢
٩٩-١٠٠	فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ ... بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي..... ٢٣٦ - ٢٣٧
١٠٦	وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ..... ٥٧، ٨٢، ٨٥، ١٣٢، ١٤٩

الرعد

١٤	لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٌ كَفَّيْهِ ١٢٥، ١٣٠
١٧	أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا..... ١٥٢
٢٠	الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يُنْقِضُونَ الْمِيثَاقَ..... ٢٠٧
٢٢	وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ..... ٢٠٧

۲۴-۲۰	الَّذِينَ يُوفُونَ بَعْدَ اللَّهِ وَلَا يُنْقِضُونَ الْمِيثَاقَ ... سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ
۲۸	أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ..... ۵۳، ۶۰، ۱۹۹، ۲۹۶، ۲۹۹
۳۱	وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا..... ۷۴، ۸۵، ۳۰۰، ۳۶۰
۴۳	وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۳۸۱، ۳۹۷، ۴۱۹

ابراهيم

۵	وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ..... ۲۱۵
۷	لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ..... ۲۰، ۲۵، ۱۰۲، ۱۱۴
۱۲	وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ..... ۹۱
۱۸	مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ... ۱۹۸
۲۱	سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحْصٍ..... ۲۵۱
۲۴-۲۶	أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا ... مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ..... ۴۳۰
۲۸	أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ..... ۴۴۰
۳۴	وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا..... ۲۱
۳۷	رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ..... ۴۷۴، ۴۸
۵۲	هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيُعَلِّمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَيَذَكِّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ..... ۳۹۶

الحجر

۳	ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ..... ۱۷۴
۲۱	وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ..... ۱۵۲، ۲۹۴
۲۹	فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ..... ۲۶۱
۹۰-۹۳	كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ... عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ..... ۲۴
۹۹	وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ..... ۳۸۵

النحل

٤٤	وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ..... ٣٩٧
٦٤	وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ..... ٣٩٧
٧٨	وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ..... ٢١
٨٩	وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ..... ٣٧٩، ٣٩١
٩٧	وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ..... ١٠٣
٩٧	مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهَ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ ١٠٣، ٤٦٩
٩٩	إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ..... ١٠٨، ٣٠٢
٩٩-١٠٠	إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى... وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ..... ٨٥، ١٠٥، ١٩٥
١٠٠	إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ..... ٣٦٤
١١٢	فَكَفَرْتَ بِأَنْعَمَ اللَّهُ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ..... ٢٥

الإسراء

٩	إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ..... ٣٧٧
١١	وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا..... ٣٠٥، ٣٣٦
١٦	وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا..... ٥٩، ٣١٧، ٤٥٦، ٤٦٣
٢٩	وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا..... ٤٥٤، ٤٤٩
٤٤	وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا..... ٢٩٢
٤٥	وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا..... ٤٠١
٦٧	وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ..... ٣٥٠
٧٢	وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا..... ٣٥٤
٨٢	وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ..... ٣٥٨، ٣٩٠

۸۴	فُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ..... ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۶۴
۸۸	فُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ..... ۳۷۷
۹۷	وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ..... ۱۸۹

الکھف

۲۸	وَ اضْبُرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ..... ۲۸۹
۳۲-۴۴	وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ ... هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا..... ۱۸۱، ۱۹۱
۳۹	لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ..... ۱۲۰، ۱۲۹
۴۳-۴۵	وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ... وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا..... ۱۳۱
۶۸	وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا..... ۲۷۷
۶۸-۶۷	قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا..... ۲۱۶
۶۹	قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا..... ۲۱۷
۷۹	أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرْدَتْ أَنْ أَعْيِبَهَا وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ..... ۷۵
۸۰	فَحَسِبْنَا أَنْ يَرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا..... ۷۷
۸۰-۸۱	وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَحَسَبْنَاهُ أَنْ يَرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا * فَأَرْدْنَا..... ۷۶
۸۱	فَأَرْدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا..... ۳۰۵ - ۳۰۶
۸۲	وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزُ لَّهُمَا..... ۷۶
۱۰۳-۱۰۴	قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا..... ۴۸۸
۱۰۴	الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا..... ۴۳۱
۱۱۰	فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا..... ۱۵۷، ۱۹۹

مریم

۲-۴	ذَكَرْ رَحْمَتَ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا... وَ اسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا..... ۲۹۰
-----	--

- ٨١-٨٢ وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا... وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ١٢٦
- ٩٦ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ٤٧٤

طه

- ١ طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ٣١
- ١٨-١٧ وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى... وَ أَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى ٣٢٢
- ٤١ وَ اضْطَعْنَتُكَ لِنَفْسِي ٢٩٤
- ٤٣-٤٤ اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى ٣٧٠
- ٥٠ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ٦٢
- ١٢٤ وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا ٣٩٥، ٣٥٢، ١٩٨، ٣٢٩
- ١٢٤-١٢٦ وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي ... وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى ٣٤٤

الأنبياء

- ١٠ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ ٣٩١
- ٢٨ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ حَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ ٤١
- ٦٩ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ ٢٥٦
- ٧٣ وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ٤٠٩
- ٨٦ وَ أَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ٣٠٧

الحج

- ١١ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ ٢٦
- ١٢ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْصُرُهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ١٢٦
- ٢٢ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا ٧٤

۳۰	فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ..... ۲۷۱
۳۱	وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ..... ۳۰۰
۷۴-۷۳	يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ ... إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ..... ۱۲۰

المؤمنون

۱	قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ..... ۴۱۶
۲-۱	قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ..... ۱۴۰، ۱۴۲
۹	وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ..... ۱۶۳
۷۴	وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّراطِ لَنُكَيِّبُنَّ..... ۴۴۰
۸۹-۸۸	قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ ۱۲۶

النور

۲	الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا..... ۲۷۳
۳	الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ..... ۲۷۳
۱۹	إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ..... ۲۷۲
۲۱	وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ..... ۱۷۹ - ۱۸۰، ۲۲۴، ۲۴۱، ۲۶۶، ۲۶۶، ۳۶۲
۲۲	وَلْيُغْفِرُوا وَلْيُصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ..... ۲۳۶
۳۲	وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمْ..... ۲۷۴
۳۵	اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ..... ۱۵۶
۳۶-۳۷	فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ ... فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ..... ۱۷۶، ۲۸۹، ۵۷، ۴۷۸
۳۷	رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ..... ۱۷۷
۳۹	وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْ أَنْ مَاءً..... ۱۳۰

- ٣٩-٤٠ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ ... لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ..... ١٩٨، ٤٦٤
- ٤٠ وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ..... ٥٤، ١٢٦، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١

الفرقان

- ٢٣ وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا..... ٣١٤
- ٢٧-٢٩ وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ ... وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا..... ١٨٧، ١٩٧
- ٢٧-٣٠ وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ ... هَٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا..... ٣٩٥، ٤٣٠
- ٣٠ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا..... ٢٣
- ٦٧ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا..... ٣١٧، ٤٤٧، ٤٥١
- ٦٨-٦٩ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا..... ٢٧٣
- ٧٠ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ..... ١٩١
- ٧٤ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا..... ٣٣٤
- ٧٧ قُلْ مَا يَعْبُودُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ..... ٥٢، ٦١، ٢٨٦

الشعراء

- ٣ لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ..... ٣٧٠
- ٤٣-٥٠ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ... إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ..... ٢٥٧
- ٧٨-٨٢ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ... وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ..... ٢٢
- ٨٨-٨٩ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ..... ٥٩
- ٨٩ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ..... ١٨٤

النمل

- ٨ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَٰهَا..... ٩٦، ١٧٢، ٣٨٥

۱۹	وَأَنْ أَعْمَلَ ضَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ..... ۴۱
۴۰	وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ..... ۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۹۱، ۴۱۹
۴۶	قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ..... ۳۳۶
۶۲	أَمَنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ..... ۱۲۶، ۲۸۷، ۳۱۶
۶۲	أَمَنْ يُجِيبُ..... ۳۳۱
۸۰	إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ..... ۱۸۹
۸۷	فَفَرَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ..... ۲۵۱
۸۹	مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَرَعٍ يُؤَمِّدُ ءَامِنُونَ * وَمَنْ جَاءَ.. ۴۲۴ - ۴۲۵
۹۷	مَنْ عَمِلَ ضَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَنَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ ۳۰

القصص

۴	إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ... ۲۷۱
۸	فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا..... ۲۵۶
۷۶- ۸۱	إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ... يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ.. ۲۵۹ - ۲۶۰
۷۷	وَ اتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَسْسِ نَفْسِكَ مِنَ الدُّنْيَا..... ۳۱۹

العنكبوت

۲۴	فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ..... ۲۵۵
۴۱	مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ ۱۲۱، ۳۵۹
۴۵	إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ..... ۵۴، ۱۳۸، ۳۰۱، ۹۹
۶۵	فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ..... ۱۰۸، ۲۸۸، ۲۹۲، ۳۵۰

الرُّوم

۳۰	فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ..... ۲۹۵
----	--

٤١	ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ	٢٦٥، ٢٦
٤٦	وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ	٣٦٦
٥٢	فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ	٤٦٨
٦٠	فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ	٣٥٦

لقمان

١٣	يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ	٨٥
١٧	وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ	٢١٦
١٧-١٨	يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ ... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ	٤٥٠
١٩	وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ	٤٥٠
٢٠	وَ اسْئَلْ عَنْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً	٢١، ١٤٤، ٢٩٣
٢٢	وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى	٤٦

السجدة

٤	مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ أَ فَلَا تَتَذَكَّرُونَ	١٢٦
٧	الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ	٨٠، ٦٢
١٦	تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا	١٥٦
١٦-١٧	تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا	٢٨٨، ٥٤، ٣٦٧
١٧	فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ	١٤٦
٢٤	وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا	٢١٧

الأحزاب

١٧	قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ	١٢٦
----	--	-----

۳۶	وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۚ ۴۸
۴۰	مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۳۷۷
۴۲-۴۱	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۝ ۵۷، ۲۹۰، ۳۰۳، ۱۳۸
۴۳	هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۳۰۳، ۳۹۴
۶۷	وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا ۴۳۵
۷۲	إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ ۚ ۱۹۴، ۲۷۴

سبأ

۱۳	اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ۲۰، ۲۲
۲۳	حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ ۲۵۲
۳۴	وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ۴۳۷، ۴۸۹
۳۹	وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۳۰۹
۴۷	قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ ۴۱۳، ۴۷۵

فاطر

۱۵	يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۵۵، ۹۴، ۱۲۸
۲۸	إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ۱۴۰، ۲۲۷
۳۲-۳۱	وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ... ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ۳۹۹، ۳۹۷
۴۳	فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ۳۶۹
۴۴	أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۳۶۹
۴۵	وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ ۸۲

یس

۸	إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَنْعَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ۳۰۶
---	--

٩-٨	إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ * وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ ١٧٤
٣٠	يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ..... ٤٣٧
٥٨	سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ..... ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣١٠، ٣٩٤
٦٠	أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ..... ١٨٧
٨٢	إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ..... ٢١٨

الصفات

٣٥	لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ..... ١٢٩
١٠٢	فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى..... ٤٩

ص

٧٦-٧٥	قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ٢٦٠
٨٢	قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ..... ١٠٨
٨٣-٨٢	قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ..... ٣٥٠

الزُّمَر

٧	وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ..... ٢٠
٨	وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ..... ٣٥٠
١٠	إِنَّمَا يُوقِى الضَّالُّونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ..... ٢١٤، ٢٢٣
٢٢	أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ..... ١٧٨، ٣٥٣
٢٣	اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعُرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ..... ١٤١
٦٣-٦١	وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ الشُّوْءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ..... ١٠٩
٦٦	بَلِ اللَّهُ فَاغْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ..... ٢٠

غافر

۲۸	وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ..... ۲۵۸
۳۶-۳۷	وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ * أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ ۲۵۷ - ۲۵۸
۴۴	وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ..... ۱۰۹
۴۵	فَوَفَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَ خَاقٍ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءَ الْعَذَابِ..... ۱۰۹

غافر

۶۰	ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ..... ۵۱
	۱۰۲، ۱۱۴، ۲۸۷، ۳۰۹، ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۶۳

فصلت

۶-۷	وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ..... ۸۴
۱۱	ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انثَبَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا..... ۲۱۲
۴۲	لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ..... ۳۷۸
۵۳	سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ..... ۹۵، ۹۶
۵۳-۵۴	سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ ... أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ..... ۱۷۱ - ۱۷۲، ۳۸۵
۵۴	أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ..... ۹۶، ۱۴۷

الشورى

۲۳	قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى..... ۴۱۲، ۴۷۵
۲۶	وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ..... ۳۴۱
۳۰	وَ مَا أَضَاكُمُ مِنْ مُصِيبَةٍ قَبْلَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ..... ۲۶، ۲۶۵

٤٠ وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا ٢٣٦

الزخرف

٢٣ إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ ٤٣٥
 ٣٦ وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ١٩٧
 ٥٤-٥١ وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ ... إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ٤٣٤
 ٥٤ فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ ٢٥٦، ٢٥٤
 ٧١ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَ تَلُدُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٣٠٤

الجاثية

٢٣ أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ اضْلَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ ١٨٦، ٢٥٥، ٤٣٧، ٤٨٩
 ١٥ وَ أَنْ أَعْمَلَ ضَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي دُرِّيَّتِي ٤١
 ٣٥ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ ٢١٥

محمد

٢٠ فَإِذَا أَنْزَلْتَ سُورَةَ مُحْكَمَةٍ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ ٢٥٤
 ٢٤ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ٣٩٨

الفتح

١٠ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ ١٦٠

الحجرات

١٥-١٤ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا ... أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ٤١٣، ٤٨٦

۱۵ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ ۸۴

ق

۱۶ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ۱۶۸، ۲۲۵

۲۲ لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ۱۵۵

۳۷ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ ۱۸۹

الذاريات

۵۶ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۱۴۴، ۲۹۴

النجم

۸-۹ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ۱۴۶، ۲۳۰

۴۲ وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى ۳۸۳

القمر

۱۷ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ ۳۹۳، ۳۹۸

۵۰ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ۲۱۸، ۴۰۹

الواقعة

۴۱-۴۶ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ... وَكَانُوا يُصْرُوفُونَ ۴۵۵، ۵۹، ۴۶۳

۴۵-۴۶ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ * وَكَانُوا يُصْرُوفُونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ ۳۱۷

۷۸-۷۹ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ۴۰۰

۹۵ إِنَّ هَذَا لَهَوٌ حَقٌّ يَلْقِيَنَّ ۳۸۵

الحديد

- ٢٢ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ ٤٢
- ٢٢-٢٣ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ... وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ٤٣ - ٤٤، ٤٤
- ٢٥ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ ٤٠٨، ٤٤٨
- ٢٧ وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا. ٤٧٧

المجادلة

- ٢٢ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ... ٤٠، ٤٣

الحشر

- ٩ وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ ٣٦٨، ٤٨٤
- ١٩ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ١٩٤، ٣٦٠
- ٢٣ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ ٢٢٧

الصف

- ١٠-١١ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ... بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ١٤٩

الجمعة

- ٥ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا ١٩٠
- ١٠ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ٣١٩

المنافقون

- ٦ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ٣٠٨

۷	هُم الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ ۱۲۹
۹	لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ۱۷۶
۹	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ۲۳۴

الطَّلَاق

۳-۲	وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴
۳	وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴
۷ و ۴	وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا * سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ۱۰۴
۷	لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ ۲۶۹۲۶۸

التَّحْرِيم

۶	لَا يَغْضُوبَ اللَّهُ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ۱۴۴
۱۱	رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي ۶۴، ۲۵۸

الحَاقَّة

۵۱	وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ۳۸۵
----	---

المعارج

۱۹	إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ۲۶۵
۲۱-۱۹	إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ۲۵۲
۲۲-۱۹	إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ ۴
۲۳-۱۹	إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ... الْمُصَلِّينَ ۲۳۳، ۲۵۳
۳۵-۱۹	إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ... أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ ۲۶۷

نوح

١٢-١٠ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا... وَيجعل لكم أنهارًا... ١٠٢

الجن

٢٢ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا... ١٢٧
٢٧-٢٦ عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ... ٤٢

المزمل

٤ وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا... ١٤٣
٤-١ يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ... أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا... ٣٣٢
٥-١ يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ * قُمْ الْيَلِ إِلَّا قَلِيلًا... إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا... ٣٨٧
٨ وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا... ١٠٩، ٣١٦
٩ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا... ٩١، ٢٩٦
٢٠ فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ... ٣٨٧
٨٠ فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ... ٣٦٦

المدثر

٢٥-١٨ إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ... إِنْ هَٰذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ... ٤٣٧
٥١-٤٩ فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ * كَانَهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ... ٤٣٨

القيامة

٥-١ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ... بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرًا أَمَامَهُ... ٢٧٠

۲۲-۲۳ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ..... ۶۴، ۱۵۴، ۲۲۸

الإنسان

۳ أَنَا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا..... ۳۹۲
 ۸-۹ وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ... لَوْجِهَ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا..... ۴۸۵
 ۳۰ وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ..... ۸۱، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۹۵، ۴۱۸

التكوير

۲۹ وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ..... ۸۱

المطففين

۱-۵ وَيُلْ لِلْمُطَفِّفِينَ... لِيَوْمٍ عَظِيمٍ..... ۲۷۰، ۴۵۹
 ۱۵ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ..... ۲۹۳
 ۱۳-۱۵ إِذَا تَتَلَوْنَا عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ... عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ..... ۳۵۴

الإنشقاق

۶ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ..... ۱۵۷، ۲۱۰ - ۲۱۱

الأعلى

۱۲ الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى * ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى..... ۳۶۶

الفجر

۲۳ وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَى..... ۲۹۵

- ٢٨-٢٧ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ١٥١
- ٣٠-٢٧ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ... وَادْخُلِي جَنَّتِي ٦٣، ٤٠

الشمس

- ٨-٧ وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا ٣٦١
- ١٩-١٠ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ٢٦٣

الإنشراح

- ٦-٥ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ٢١٧

العلق

- ٧-٦ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ * أَن رَّأَاهُ اسْتَعْجَلَنِي ٢٣٣
- ٨ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى ٣٨٣

البينة

- ٨ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ٤٣، ٤١، ٤٠

التكاثر

- ٢-١ أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ١٧٦
- ٨-١ أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ ... ثُمَّ لْتَسْأَلَنَ يَوْمَئِذٍ النَّعِيمِ ٣٨٦
- ٨ ثُمَّ لْتَسْأَلَنَ يَوْمَئِذٍ النَّعِيمِ ٤٧٩، ٣٨٦

العصر

- ٣-١ وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ٦١

الهُمَزَة

۷-۴ لَيَنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ... الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ ۳۶۶

الماعون

۵-۱ أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ ... الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۸۳

۷-۱ أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ ... وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ۴۵۹

الإخلاص

۱ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۴۲۳

النَّاسِ

۶-۱ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ... مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ۱۹۶

روايات و احاديث

- آخر ما يخرج عن قلوب الصديقين ٢٩٤
- آيات القرآن خزائن فكلما فتحت خزائنه ينبغي لك أن ٣٩٨
- اتقوا الله و اصبروا فإنه من لم يصبر أهلكه الجزع ٢٨٠
- اتقوا الله و عليكم بالتواضع و الشكر و الحمد ٣٥
- احذر منازل الغفلة و الجفاء و قلة الأعوان على طاعة الله ٢٠١
- احذروا الغفلة فإنها من فساد الحسن ٢٠١
- إذا التبتست ٣٩٤
- إذا التبتست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن ٤٢١
- إذا أحرمتم في الصلوة فأقبل عليها فإنك إذا أقبلت ١٦٩
- إذا أصابتكم المصيبة فقولوا: الحمد لله ٢٧
- إذا جاد الله - تبارك و تعالى! - عليكم ٤٧١
- إذا دخل المؤمن في قبره، كانت الصلوة عن يمينه ٢٤٥
- إذا دعوت فأقبل بقلبك و ظن حاجتك بالباب ٣١٥
- إذا ذكر أحدكم نعمة الله - عز وجل! - ٣٥

- ٤٩٢ إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ يُؤْنِسُكَ بِخَلْقِهِ وَ يُوحِشُكَ مِنْ ذِكْرِهِ فَقَدْ أَبْغَضَكَ.
- ٤٥٩ إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا فَيَتَّقِنُ.....
- ١٩٢ إِذَا قَامَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ فِي صَلَاتِهِ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ.....
- ٢٢٢ إِذَا كَانَ يَوْمٌ.....
- ١٦٤ إِذَا نَشَطَتِ الْقُلُوبُ فَأَوْدَعُوهَا وَإِذَا نَفَرَتْ فَوَدِّعُوهَا.....
- ٣٢٨ الْإِسْتِغْفَارُ وَقَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا.....
- ١٨٢ إِعْرَابُ الْقُلُوبِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَنْوَاعٍ: رَفَعٍ وَفَتْحٍ.....
- ٤٧٦ أَلَا إِنِّي أَنَامُ بِاللَّيْلِ.....
- ٣٤٠ أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى سِلَاحٍ يُنَجِّيكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ.....
- ٣٥٥ إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ.....
- ١٥٨ إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ.....
- ٢٣٠ إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ.....
- ٣٢٢ إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ.....
- ١٥٦ إِلَهِي وَالْهَمْنِي وَلَهَا بِذِكْرِكَ إِلَى.....
- ١٥٥ إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ.....
- ٢٢٦ إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ.....
- ٧٠ إِنَّا قَوْمٌ نَسْأَلُ اللَّهَ مَا نُحِبُّ فَيَمْنُ نُحِبُّ فَيُعْطِينَا.....
- ٤٢٤ إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى.....
- ٣٤٧ إِنَّ الدُّعَاءَ وَ الْبَلَاءَ لَيَتَرَاقِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ.....
- ٣٤٧ إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ نُزِلَ مِنَ السَّمَاءِ.....
- ٣٤٧ إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ مَا قَدْ قُدِّرَ وَ مَا لَمْ يُقَدَّرْ.....

- ١٩٢ إِنَّ الرَّجُلَيْنِ مِنْ أُمَّتِي يَقُومَانِ فِي الصَّلَاةِ وَرُكُوعُهُمَا
- ٢٠٩ إِنَّ الصَّبْرَ
- ٢٨٠ إِنَّ الصَّبْرَ وَ الْبَلَاءَ يَسْتَبِقَانِ إِلَى الْمُؤْمِنِ فَيَأْتِيهِ الْبَلَاءُ
- ٣٢٤ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو فَيَقُولُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -
- ٣١٠ إِنَّ الْعَبْدَ يَسْتَلُّ اللَّهَ الْحَاجَّةَ فَيَكُونُ مِنْ شَأْنِهِ قَضَائُهَا
- ٤٢١ إِنَّ الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ وَ هُوَ الصَّادِقُ
- ١١٣ إِنَّ الْغِنَى وَ الْعِزَّ يَجُولَانِ، فَإِذَا ظَفَرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ
- ٤٦٩ إِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -
- ١٩٢ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَطَّلَعَ عَلَى قَلْبِ الْعَبْدِ وَ هُوَ
- ٣٠٧ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! -
- ٢٤٧ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ
- ٣١٥ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَقَلْبٍ
- ٤٢٤ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدَعْ الْأَرْضَ بَعِيرٍ عَالِمٍ وَ لَوْلَا ذَلِكَ
- ٤٦١ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَحَرِّفَ الْأَمِينِ
- ٣٢٤ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - فِي
- ٣٤٢ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - فِي
- ٢٤٨ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: عَلَامَةُ الصَّابِرِ فِي ثَلَاثٍ: أَوَّلُهَا أَنْ
- ٣٢٣ إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ كَانَ يَقُولُ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَلُّ اللَّهَ -
- ١٧٥ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ خَلَّتَانِ:
- ٦٥ إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ أَرْضَاهُمْ بِقَضَاءِ اللَّهِ - عَزَّ
- ٤٨٠ إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا

- ٣٣٦ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ
- ٣١١ إِنَّ بُطُوْنَهُمْ مُّلِئَتْ مِنَ الْحَرَامِ
- ٣٤ إِنَّ رَسُوْلَ اللهِ صلى الله عليه وسلم كَانَ فِي سَفَرٍ يَسِيْرُ عَلَى نَاقَةٍ
- ٢٧٩ اِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدْرُ وَاَنْتَ مَا جُوْرُ
- ٤٩٢ اِنْ فِي الْخُمُوْلِ لِرَاحَةٍ
- ٤٩٠ اِنْ قَدِرْتُمْ اَنْ لَا تُعْرِفُوْا فافْعَلُوْا، و مَا عَلَيْكَ
- ٢٠١ اِنْ كُنْتُمْ لِلنَّجَاةِ طَالِبِيْنَ فَارْقُضُوْا الْعَقْلَةَ وِ اللّٰهُوَ وِ الزَّمُوْا الْاِجْتِهَادَ وِ الْجِدَّ
- ٢٣٠ اِنْ لِيْ مَعَ اللهِ حَالَةٌ لَا يَتَحَمَّلُهَا
- ٤٨١ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ بَنُوْ اَبٍ وِ اُمٍّ وِ اِذَا
- ١٧٥ اِنَّمَا اَخَافُ عَلَيْكُمْ اِثْنَتَيْنِ: اَتَّبَاعَ الْهَوَى وِ طُوْلَ الْاَمَلِ
- ١٤٠ اِنْ مِنْ الصَّلَاةِ لَمَا يُقْبَلُ نَصْفُهَا وِ ثُلُثُهَا
- ١١٥ اِنْ مُوسَى بِنَ عِمْرَانَ عليه السلام قَالَ: يَا رَبِّ! رَضِيْتُ بِمَا
- ١٢٤ اِنَّهٗ جَاءَ جَبْرِيْلُ، فَقَالَ لَهُ: يَا
- ٤٤٩ اِنَّ هَذَا الدِّيْنَ مَتِيْنٌ فَاَوْغِلُوْا فِيْهِ
- ٣٩١ اِنَّهٗ سَيَرْكَبُ السَّحَابَ وِ يَرْقَى فِيْ
- ٣٥٥ اِنَّهٗ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِيْ فَاَسْتَغْفِرُ اللهَ سَبْعِيْنَ مَرَّةً
- ٣٢١ اِنَّهٗ لَيَكُوْنُ لِلْعَبْدِ مَنْرَلَةٌ عِنْدَ اللهِ فَمَا يَنْالُهَا اِلَّا
- ٤٠٢، ٣٧٥، ٢٧٥ اِنِّيْ تَارِكُ فِيْكُمْ التَّثَقُّلِيْنَ كِتَابَ اللهِ
- ٤٢٩ اِنِّيْ قَدْ خَلَقْتُ فِيْكُمْ شَيْئَيْنِ لَنْ تَصْلُوْا
- ٤٥٩ اِنِّيْ لَا اَعْلَمُ اَنَّهُ سَيَبْلَى وِ يَصِلُ
- ٣٢٦ اِيَّاكُمْ اِذَا اَرَادَ اَحَدُكُمْ يَسْئَلُ مِنْ

- أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا..... ١١٢
- أَجْدَرُ الْأَشْيَاءِ بِصَدَقِ الْإِيمَانِ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمِ..... ٧٢
- أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ..... ٢٧٦
- أَحَقُّ خَلْقِ اللَّهِ أَنْ يُسَلَّمَ لِمَا قَضَى اللَّهُ -..... ٦٦
- أَصْلُ صَلَاحِ الْقَلْبِ اشْتِغَالُهُ بِذِكْرِ اللَّهِ..... ١٨٤
- أَطِيبُ كَسْبِكَ تُسْتَجَابُ دَعْوَتُكَ، فَإِنَّ الرَّجُلَ يَرْفَعُ اللَّقْمَةَ الَّتِي..... ٣١٢
- أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الدُّعَاءِ..... ٣٧٢
- أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ أَرْضَاهُمْ بِقَضَائِهِ..... ٧١
- أَقُولُ مَا قَالَ بِهِ أَخِي يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (.....) ٢٣٧
- أَللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِحَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ..... ٣١٨
- أَللَّهُمَّ ارْنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ..... ٥٥
- أَللَّهُمَّ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ..... ٥٢
- أَلَيْسَ عَنِّي يُحَدِّثُكُمْ؟ قَالَ: قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: فَيَقُولُ..... ٤١٦
- أَمَّا يَخَافُ الَّذِي يُحَوَّلُ وَجْهَهُ فِي الصَّلَاةِ أَنْ يُحَوَّلَ..... ١٨٨
- أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ..... ٤٢١
- أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا..... ١٣٣، ١١٢، ١١٠
- أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا..... ٢٠١
- أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُوسَى! لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ..... ١٨١
- أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ..... ١٦٩
- أَيُّ الْعِبَادَةِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْضَلَ عِنْدَ..... ٣٣٩
- أَكُونُ لِعَبْدِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا..... ١٥٢

- أَيُّهَا الْمُؤْمِنُ مَنْعُ مُؤْمِنًا شَيْئًا مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ ٤٦٠
- أَيُّهَا النَّاسُ! طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ، وَ أَكَلَ كَسْرَتَهُ ٤٩٠
- بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَ نَفْسِي ٤٠٤
- بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ ٤١١
- بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ مِنَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يَخْلُطُوهَا بِوَلَايَةِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ ٤٤٢
- بِيَمِينِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ تَبَيَّنَتْ ٤١١
- بَيْنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ يَعِظُ أَصْحَابَهُ ٣٠٧
- تَرَكْتُ لُقْمَةَ حَرَامٍ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ - تَعَالَى! - ٣١٣
- الثَّقَّةُ بِاللَّهِ ثَمَنٌ لِكُلِّ غَالٍ ١٠٥
- ثَلَاثٌ بِهِنَّ يَكْمَلُ الْمُسْلِمُ: الثَّقَفُ فِي الدِّينِ، وَ التَّقْدِيرُ ٢٥٠
- ثَلَاثٌ لَا تَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْءٌ: الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ وَ الْإِسْتِغْفَارُ ٣٢
- ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ، تَكْفُ لِسَانَكَ وَ تَبْكِي عَلَى خَطِيئَتِكَ ٤٩١
- الْجَزَعُ أَتَعَبُ مِنَ الصَّبْرِ ٢٨١
- الْجَزَعُ عِنْدَ الْبَلَاءِ تَمَامُ الْمِحْنَةِ ٢٧٩
- الْجَزَعُ يُعْظِمُ الْمِحْنَةَ ٢٨١
- الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ ٢١٠
- الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَ الصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ ٢٤٤
- الْحُزْنُ وَ الْجَزَعُ لَا يَرُدُّانِ الْفَائِتَ ٢٨١
- الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ حَيْثُمَا ٤٠٣
- الدُّعَاءُ أَنْفَذَ مِنَ السَّنَنِ الْحَدِيدِ ٣٤٠
- الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ بَعْدَ مَا أُبْرِمَ ٣٤٨

- ٧٢ الدِّينُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَا
- ٦٩ رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الرِّضَا بِمَا صَنَعَ اللَّهُ فِيهَا أَحَبُّ
- ٦٥ رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَ الرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيهَا
- ٧٠ الرِّضَا بِالْمَكْرُوهِ أَرْفَعُ دَرَجَاتِ الْمُتَّقِينَ
- ٦٩ الرِّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ مِنْ أَعْلَى دَرَجَاتِ الْيَقِينِ
- ٧١ الرِّضَا ثَمَرَةُ الْيَقِينِ
- ٧١ الرِّضَا يُنْفِي الْحُزْنَ
- ٣٩ رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ
- ٢٩١ الرَّكَعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ
- ٦٩ الرُّوحُ وَ الرَّاحَةُ فِي الرِّضَا وَ الْيَقِينِ، وَ الْهَمُّ
- ٨٨ الرُّوحُ وَ الرَّاحَةُ فِي الرِّضَا وَ الْيَقِينِ، وَ الْهَمُّ
- ٤٢٦ سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَثْمَةِ هَلْ يَجْرُونَ فِي الْأَمْرِ وَ الطَّاعَةِ
- ٢٠١ سُكْرُ الْعَفْلَةِ وَ الْغُرُورُ أَبْعَدُ إِفَاقَةً مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ
- ٤٩٢ سَلَامَةُ الدِّينِ فِي اعْتِزَالِ النَّاسِ
- ٤٩٢ السَّلَامَةُ فِي التَّفَرُّدِ
- ٤٢٢ شَكََا رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَجَعًا فِي صَدْرِهِ
- ٣٢ شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ تِمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ:
- ٣٣ شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ وَ إِنْ عَظُمَتْ أَنْ تَحْمَدَ اللَّهُ
- ٢٠١ شَيْمَةُ الْعُقْلَاءِ قَلَّةُ الشَّهْوَةِ وَ قَلَّةُ الْعَفْلَةِ
- ٤٧٨ صَاحِبُ الْعُزْلَةِ مُتَحَصِّنٌ بِحِصْنِ اللَّهِ
- ٢٠٥ الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ، صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ

- ٢٤٥..... الصَّبْرُ صَبْرَانِ، صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَسَنٌ جَمِيلٌ، وَأَحْسَنُ
- ٢٤٤..... الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، فَإِذَا ذَهَبَ.....
- ٦٥..... الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ.....
- ٢٧٧..... الصَّبْرُ يُظْهِرُ مَا فِي بَوَاطِنِ الْعِبَادِ مِنَ النُّورِ.....
- ٤٦٨..... صَمِنْتُ لِمَنْ اقْتَصَدَ أَنْ لَا يَفْتَقَرَ.....
- ٧١..... الْعَبْدُ بَيْنَ ثَلَاثٍ: بَيْنَ بَلَاءٍ وَ قَضَاءٍ وَ نِعْمَةٍ.....
- ٢٢٠..... عَبْدِي أَطْعِنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي -.....
- ٦٦..... عَجِبْتُ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ لَا يَقْضِي اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! -.....
- ٢٠٠..... عَجِبْتُ لِعَافِلٍ وَ لَيْسَ بِمَعْفُولٍ عَنْهُ، وَ عَجِبْتُ لَطَالِبٍ.....
- ٤٩٢..... الْعَزْلَةُ أَفْضَلُ شَيْمِ الْأَكْيَاسِ.....
- ٤٩١..... الْعَزْلَةُ عِبَادَةٌ.....
- ٣٤٠..... عَلَيْكَ بِالْدُّعَاءِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ.....
- ١٨٤..... عَلَيْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ نَوْرُ الْقَلْبِ.....
- ٣٩٥..... عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ.....
- ٣٤٨..... عَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ.....
- ٤١٥..... عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّمْطِ قَالَ: قُلْتُ.....
- ٢٠١..... الْعَفْلَةُ أَضُرُّ الْأَعْدَاءَ.....
- ٢٠١..... الْعَفْلَةُ طَرِبُ.....
- ٣٢٧..... فَإِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَةِ.....
- ٤٩٣..... فَإَيَّاكُمْ وَ التُّلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ، فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا.....
- ١٥٨..... فَلَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ.....

- ٣٥٥ فَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ.....
- ٤٩٢ فِي اعْتِزَالِ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا جَمَاعُ الصَّلَاحِ.....
- ٤٤١ فِي قَوْلِ اللَّهِ: (يُسَمَّا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا.....
- ٦٦ قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: عَبْدِي الْمُؤْمِنُ لِأَصْرِفُهُ.....
- ١٣٢ قَالَ اللَّهُ يُوسُفَ: أَلَسْتُ الَّذِي حَبَّبْتُكَ إِلَى أَبِيكَ.....
- ٤٢٤ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع): دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيُّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ (ع): يَا.....
- ١٦٦ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): افْرَعُوا بِهِ - بِالْقُرْآنِ - قُلُوبَكُمْ الْقَاسِيَةَ.....
- ٣٨٨ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكَّرُ.....
- ٣٤٠ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): الدُّعَاءُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ وَ مَتَى تُكْثِرُ قَرَعَ.....
- ٣٣٩ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ!.....
- ٦٨ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : الْإِيمَانُ أَرْبَعَةٌ.....
- ٨٨ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - عَلَى الْمَنْبَرِ:.....
- ٢٠٠ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ! -: كَمْ مِنْ غَافِلٍ.....
- ٣١٥ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): لَا يَقْبَلُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - دُعَاءَ.....
- ٣٣٩ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ): الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ عَمُودُ الدِّينِ.....
- ٢٤٦ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ): الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ، صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ.....
- ٤٢٢ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ): إِنَّ أَهْلَ الْقُرْآنِ فِي أَعْلَى دَرَجَةٍ مِنْ.....
- ٤٨٠ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ): إِنَّ صَاحِبَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ.....
- ١٦٥ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ): إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلُوا فِيهِ.....
- ٣٨٨ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ): تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَاحِبَهُ.....
- ٤٢٢ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ): تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَاحِبَهُ.....

- ٤٧٠ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ، فَذَكَرَ الثَّلَاثَ: الْقَصْدُ فِي.....
- ٣٤٢ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: خَيْرُ وَقْتٍ دَعَوْتُمْ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ!.....
- ٢٤٧ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: إِنِّي.....
- ٣٨٩ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ قَرَأَ أَرْبَعَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ الْبَقَرَةِ.....
- ٤٨١ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا بَنِي الْمُطَلِّبِ إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَالْقَوْمُ.....
- ١٦٤ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ! إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ.....
- ٤٩١ قَالَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ: طُوبَى لِمَنْ كَانَ صُغْمَتُهُ فِكْرًا وَ نَظَرُهُ عِبْرًا.....
- ٣٠٩ قَالَ: قُلْتُ لَهُ ﷺ: آيَتَانِ فِي كِتَابِ.....
- ٣٤١ قَالَ: مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ.....
- ٢٨١ (قَلْبُ الْإِنْسَانِ) إِنْ أَفَادَ مَا لَا أَطْعَاهُ الْغِنَى، وَإِنْ.....
- ١٩٤ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ.....
- ١٨١ الْقَلْبُ حَرَّمَ اللَّهُ فَلَا تَسْكُنْ حَرَّمَ اللَّهُ غَيْرَ اللَّهِ.....
- ٦٨ قُلْتُ لَهُ: بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بَأَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ:.....
- ٤٨٢ قُلْتُ لَهُ: مَا حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى.....
- ٣٢٣ كَانَ بَيْنَ قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ.....
- ٣٤ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يُسْرُهُ قَالَ: الْحَمْدُ.....
- ٣١ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ عَائِشَةَ لَيْلَتَهَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ!.....
- ٢٩٧، ١٢٨ كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي.....
- ٤٤٧ الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ وَ الصَّبْرُ عَلَى.....
- ٢٤٩ كَمْ مِنْ صَبْرٍ سَاعَةٍ قَدْ أَوْرَثَتْ فَرَحًا طَوِيلًا.....
- ٧٢ كُنْ رَاضِيًا تَكُنْ مَرْضِيًّا.....

- كُنْ لَمَّا لَا تَرْجُوا أَرْجَى مِنْكَ لَمَّا تَرْجُو، فَإِنَّ مُوسَى ١١٤
- كَيْفَ يَأْنَسُ بِاللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَوْحِشُ مِنَ الْخَلْقِ؟! ٤٩٢
- كَيْفَ يُضَيِّعُ مِنَ اللَّهِ كَافِلُهُ، وَكَيْفَ يَنْجُو مِنْ ١٣٤
- لَا تَجْزَعُوا مِنْ قَلِيلٍ مَا أَكْرَهَكُمْ فَيُوقِعْكُمْ ذَلِكَ فِي كَثِيرٍ مِمَّا تَكْرَهُونَ ٢٨١
- لَا تَدْعُ طَلَبَ الرِّزْقِ مِنْ حِلِّهِ، فَإِنَّهُ عَوْنُ لَكَ ١١٦
- لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ ٤٧٦
- لَا يَجْتَمِعُ الصَّبْرُ وَالْجَزَعُ ٢٨١
- لَا يَذُوقُ الْمَرْءُ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ حَتَّى ٤٤٧
- لَا يَذُوقُ الْمَرْءُ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ ٢٤٩
- لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوبًا حَتَّى يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ٣٣٠، ٣٤٣، ٤١٧
- لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ بِخَيْرٍ وَرَجَاءٍ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ ٣٧١
- لَا يَسْغُنِي سَمَائِي وَلَا أَرْضِي وَلَكِنْ ١٩٤
- لَقِيَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ فَقَالَ: يَا ٨٨، ٤٧
- لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ ﷺ قَالَ: يَا رَبِّ! ١٦٠
- لَمَّا حَضَرْتُ أَبِي عَلِيٍّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةَ ضَمَّنِي إِلَى ٢٤٥
- لَمْ يَسْغِنِي سَمَائِي وَلَا أَرْضِي وَلَكِنْ ٢٧٥
- لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَشَيْءٍ قَدْ مَضَى: لَوْ كَانَ ٦٨
- لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَنْفَقَ مَا فِي يَدَيْهِ فِي سَبِيلِ ٤٧٠
- لَوْ قَرَأَتِ الْحَمْدَ عَلَى مِئَةِ سَبْعِينَ مَرَّةً ثُمَّ رُدَّتْ ٣٨٩
- لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَّا اسْتَوْحَشْتَ بَعْدَ ٤٢٢، ٤٠٠
- لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ ١٧١

- ١٨٤ ليسَ في الجوارحِ أَفْلٌ شُكْرًا من العَيْنِ فلا تُعْطَوْها.
- ١١٧ مَا اسْتَغْنَى أَحَدٌ بِاللَّهِ إِلَّا افْتَقَرَ النَّاسُ إِلَيْهِ.
- ٣٢٧ مَا أَبْرَزَ عَبْدٌ يَدَهُ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ إِلَّا
- ٣٤١ مَا أَبْرَزَ عَبْدٌ يَدَهُ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ إِلَّا
- ١٨١ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - عَلَى عَبْدٍ
- ٣٢ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ مِنْ نِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ
- ٤٤٠ مَا بَالُ أَقْوَامٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَدَّلُوا عَنْ
- ٢٤٨ مَا تَفْسِيرُ الصَّبْرِ؟ قَالَ: تَصَبُّرُ فِي الصَّرَاءِ كَمَا تَصَبُّرُ
- ٧١ مَا دَفَعَ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ! - عَنِ الْمُؤْمِنِ شَيْئًا
- ١٥١ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ
- ١٧٨ مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدُ لِلْقَلْبِ مِنْ
- ٢٧٩ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَهُوَ مُبْتَلَى بِبَلَاءٍ مُنْتَظَرٍ
- ٤٢٩ ، ٤٠٢ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةٍ
- ٤٠٩ مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي
- ٢٣٥ مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ
- ٣١ مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ أَشْكُرُ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ وَأَنْعِمَ
- ٤٩٢ مُلَازِمَةُ الْخُلُوعِ دَأْبُ الصُّلَحَاءِ
- ٤٩١ مَنْ آنَسَ بِاللَّهِ اسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ
- ٧٠ مَنْ اتَّكَلَ عَلَى حُسْنِ الْإِخْتِيَارِ مِنَ اللَّهِ لَمْ يَتَمَنَّ أَنْهُ
- ٣٩٠ مَنْ اسْتَكْفَى بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الشَّرْقِ إِلَى الْغَرْبِ
- ٣١٢ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيَطِيبْ مَطْعَمَهُ وَ مَكْسَبَهُ

- مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَنْفَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ١١٧
- مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ١١٦، ١٠٦
- مَنْ أَحَبَّ شَيْئاً حَسَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ ١٨٠
- مَنْ أَحَدَثَ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ فَقَدْ جَفَانِي ٣٣١
- مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْماً فَجَرَّ ٣٠٢
- مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى ١٣٨
- مَنْ أَصْبَحَ وَكَانَ أَكْبَرُ هَمِّهِ ١٩٩
- مَنْ أُعْطِيَ ثَلَاثًا لَمْ يُمْنَعْ ثَلَاثًا، مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ أُعْطِيَ ١١٤
- مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يُغْلَبْ وَمَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ ١١٧، ١٠٦
- مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ! - أَحْيَى اللَّهُ قَلْبَهُ وَنَوَّرَ عَقْلَهُ وَثَبَّه ١٨٤
- مَنْ رَضِيَ بِالْقَضَاءِ أَتَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَعَظَّمَ اللَّهُ ٨٧
- مَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ ٦٨
- مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِمَا قَسَمَ لَهُ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ ٦٩
- مَنْ سَأَلَ فَوْقَ قُدْرَتِهِ اسْتَحَقَّ الْحِرْمَانَ ٣٣٧
- مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ لَهُ فِي الشَّدَّةِ فَلْيَكْثِرِ الدُّعَاءَ ٣٤١
- مَنْ صَبَرَ وَاسْتَرْجَعَ وَحَمِدَ اللَّهَ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ ٢٨١
- مَنْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ يَعْلَمُ مَا يَقُولُ فِيهِمَا انْصَرَفَ ١٤٢
- مَنْ عَتَبَ عَلَى الزَّمَانِ طَالَ مَعْتَبَتُهُ ٨٧
- مَنْ عَرَفَ النَّاسَ تَفَرَّدَ ٤٩٢
- مَنْ عَمَّرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ الذِّكْرِ حَسُنَتْ أَعْمَالُهُ فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ ١٨٤
- مَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ مَاتَ قَلْبُهُ ٢٠١

- ٤٢٣ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَهُوَ غَنِيٌّ وَ لَافْقَرَ بَعْدَهُ
- ٤٠٥ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا
- ٧١ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِالْقَضَاءِ دَخَلَ الْكُفْرَ دِينَهُ
- ٨٧ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -
- ٣٦٣ مَنْ لَمْ يَسْتَلِ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - مِنْ فَضْلِهِ
- ٤٤١ مَنْ مَاتَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً
- ٤٠٢ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ
- ١١٦ مَنْ وَثِقَ بِاللَّهِ أَرَاهُ الشُّرُورَ وَ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ
- ٢٤٨ مَنْ يَعْرِفُ الْبَلَاءَ يَصْبِرُ عَلَيْهِ وَ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ يُنْكِرُهُ
- ٤٨١ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ، عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ، لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ
- ٢٠٥ الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ
- ٤٧٣ الْمُؤْمِنُ مَأْلُوفٌ وَ لَا خَيْرَ فِيمَنْ
- ١٨٣ نَاجِيَ دَاوُدُ رَبَّهُ فَقَالَ: إِلَهِي! لِكُلِّ مَلِكٍ خِزَانَةٌ فَأَيْنَ
- ٤٦٨ إِنَّ الشَّرَفَ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ إِنَّ الْقَصْدَ يُورِثُ الْغِنَى
- ٤١٧، ٣٢٩ نَحْنُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ
- ٤٢٥ نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - طَاعَتَنَا
- ٤١٧، ٣٢٩ نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى
- ٤٢٧ نَزَلَتْ فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ خَاصَّةً فِي كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ
- ٤٤٢ نَزَلَتْ فِي فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ آمَنُوا بِالنَّبِيِّ ﷺ فِي
- ٦٨ نِعَمَ الْقَرِينُ الرَّضَا
- ٤٩٣ وَ الزُّمُومَا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ

- والله إنه ليأتي على الرجل خمسون سنة وما ١٧٠
- (وإن الذين لا يؤمنون بالآخرة عن الصراط لناكبون) قال: عن ولايتنا ٤٤٠
- وإنه ليتقرب إلي بالنافلة حتى ٢٢١
- وإني لأحب للرجل منكم المؤمن إذا قام في ١٣٧
- و أغفل الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال ٢٠٠
- و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها ٤٠٦
- و ما أحد أبغض إلى الله - عز وجل! ٣٦٣
- و ما أحد أبغض إلى الله - عز وجل! ٣٧٠
- ويح ابن آدم! ما أغفلته و عن رشيده ما أذهله ٢٠١
- ويح النائم! ما أخسره، قصر عمره و قل أجره ٢٠١
- هل لك من حاجة؟ قال: أما ٩٨
- هم أولياء فلان و فلان اتخذوهم أئمة دون الإمام الذي جعله ٤٤١
- هو الإيمان ٢١٠
- يا اسحق! لاتعدن مصيبة أعطيت عليها الصبر و استوجبت ٢٨٠
- يا الهي و سيدي و مولاي ٢٣١
- يا أباذر! اعبد الله كأنك تراه ١٥١، ١٤٨
- يا حجتني و كلامي! ارفع رأسك ٤٠٠
- يا رب! دلني على عمل إذا أنا عملته نلت ٧٠
- يا رب يا رب يا رب! ١٤٥
- يا ربعة! خدمتني سبع سنين أ فلا تسألني حاجة؟، فقلت: ٣٣٧
- يا سديرا! لم تقرأ القرآن؟ ٤١٩

- يا صاحب الدعاء! لا تسأل ما لا يكون ولا يحل ٣٣٦
- يا غبيد! إن السرف يورث الفقر وإن القصد ٤٧١
- يا كامل! تدري ما قول الله: (قد أفلح المؤمنون)؟ ٤١٦
- يا من اسمه دواء و ذكره ٣٥٨
- يا هشام! الصبر على الوحدة علامة على قوة العقل ٤٧٩
- يأتي على الناس زمان تكون العافية فيه عشرة أجزاء ٤٩١
- يرحمك الله! ما الصبر الجميل؟ قال: ذلك صبر ليس ٢٤٩
- يمضي على الرجل ستون سنة أو سبعون ما قبل ١٩١
- ينبغي لمن عقل عن الله أن لا يستبطئه في رزقه ٨٧

اشعار

فارسی

۱۰۱	تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری	ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
۲۲	کز عهده شکرش به در آید	از دست و زبان که برآید
۲۵	چرا ظرف مرا بشکست لیلی	اگر با دیگرانش بود میلی
۳۹۲	هر کس بقدر همت خود خانه ساخته	بلبل به باغ و جغد به ویرانه تاخته
۴۵	به ارادت بچشم درد که درمان هم از اوست	به ارادت بخورم زهر که شاهد ساقی است
۴۴	عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست	به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
۲۷	پای چوبین سخت بی تمکین بود	پای استدلالیان چوبین بود
۵۸	به که آرد علم را ناکس به دست	تبیخ دادن در کف زنگی مست
۱۶۸	در کنار من و من مهجورم	چه کنم با که توان گفت که دوست
۱۹۳	در کنار من و من مهجورم	چه کنم با که توان گفت که دوست
۸۶	ز ما بگذر گنه دیدی ندیدی!	خداوندا بحق هشت و چارت
۲۴۲	ظلمات است بترس از خطر گمراهی!	طی این مرحله بی همهی خضر مکن
۲۳۱	غلط گفتیم نی جانا که دوزخ زان نشان دارد!	فراق یار جانی خود نشانی باشد از دوزخ؟
۲۶۲	به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد!	گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه
۷۹	به هر که هر چه سزا بود حکمتش آن داد	مقدّری که به گل نکهد و به گل جان داد

۱۷۰	آدم شدند مـحال است!	مـلاً شدند چه مشکل
۶۳	پسندم آنچه را جانان پسندد	من از درمان و درد و وصل و هجران
۲۱۷	عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد	ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست
۴۶۸	ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست	هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
۱۰۱	شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری	همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار
۱۶۸	و این عجب تر که من از وی دورم	یار نزدیک تر از من به من است
۴۶۷	یک روز روزه دار و بکن جان ما خلاص	یک روز خرج مطبخ تو قوت سال ماست
۶۳	یکی وصل و یکی هجران پسندد	یکی درد و یکی درمان پسندد

عربی

۷۳	وَ لَكِنَّ عَيْنَ السَّخَطِ تُبَدِّي الْمَسَاوِيَا	وَ عَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ غَيْبٍ كَلِيلَةٌ
۴۵۵، ۳۱۸	فُضُولُ الْعَيْشِ أَعْنَاقَ الرَّجَالِ	وَ قَدْ دَقَّتْ وَ رَقَّتْ وَ اسْتَرْقَّتْ
۳۰۳	وَ لِلْعَاشِقِ الْمُسْكِينِ مَا يَتَجَرَّعُ	هَنِيئاً لِأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ